



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن
علیه صاب

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

علی ابوالحسنی (مفسر)



سیما و شکر

برش نای تاریخی، سبانی نئی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سیاهپوشی در سوگ ائمه نور علیهم السلام (ریشه های تاریخی ، مبانی فقهی)

نویسنده:

علی ابوالحسنی (منذر)

ناشر چاپی:

علی ابوالحسنی (منذر)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	سیاهپوشی در سوگ ائمه نور علیهم السلام (ریشه های تاریخی، مبانی فقهی)
۹	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۳	تقدیم
۱۷	فهرست مطالب
۲۱	پیشگفتار
۳۱	فصل یکم: طرح مسئله
۴۳	فصل دوم: رنگ سیاه؛ رنگ پوشش، هیبت، و عزا
۴۳	اشاره
۴۳	۱. رنگ سیاه؛ رنگ پوشش و حجاب
۴۴	۲. رنگ سیاه رنگ هیبت و تشخص
۵۲	۳. رنگ سیاه رنگ عزا و اندوه
۵۵	فصل سوم: رمز انتخاب رنگ سیاه در ایام عزا
۷۰	فصل چهارم: سیاهپوشی در ملل و اقوام
۹۴	فصل پنجم: سیاهپوشی در عرب
۹۴	اشاره
۱۰۳	الف - میثاق، مآلی
۱۰۴	ب - جداد، إحداد، حادّ، مُجَدّ
۱۱۳	پ - بیلاب، سُلَب، تَسْلُب، مُسَلَّب، متسلَّب
۱۲۰	فصل ششم: سیاهپوشی در سوگ آل الله؛ رسم جاری اهل بیت (علیهم السلام) و دوستان آنان در تاریخ
۱۲۰	اشاره
۱۲۱	۱. سیاهپوشی در سوگ حمزه (علیه السلام)
۱۲۶	۲. سیاهپوشی در سوگ جعفر طیار (علیه السلام)

۳. سیاهپوشی پیامبر (صلی الله علیه وآله) در آستانه رحلت ۱۳۰
۴. سیاهپوشی در سوگ پیامبر (صلی الله علیه وآله) ۱۳۴
۵. در عصر امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) ۱۳۶
۶. در سوگ مولای متقیان (علیه السلام) ۱۳۷
۷. در سوگ امام مجتبی (علیه السلام) ۱۳۹
۸. در سوگ سالار شهیدان (علیه السلام) ۱۴۰
- اشاره ۱۴۰
- الف - سیاهپوشی زنان بنی هاشم در مدینه ۱۴۰
- ب - سیاهپوشی زنان بنی هاشم و قریش در شام ۱۵۶
- پ - سیاهپوشی امام سجاد (علیه السلام) ۱۵۷
- ت - سیاهپوشی امّ سلّمه (علیها السلام) ۱۵۹
- اشاره ۱۵۹
- ایضاح: ۱۶۱
- ث - سیاهپوشی یکی از درباریان شیعه یزید ۱۶۳
- ج - سیاهپوشی مختار ثقفی ۱۶۴
- اشاره ۱۶۴
- توضیح: ۱۶۴
۹. در سوگ محمد بن علی (نواده ابن عباس) ۱۶۵
- اشاره ۱۶۵
- توضیح: ۱۶۵
۱۰. در سوگ زید و یحیی (فرزند و نوه امام سجاد (علیه السلام)) ۱۶۶
- اشاره ۱۶۶
- توضیح: ۱۶۷
- توضیح: ۱۶۸
۱۱. سیاهپوشی شیعه در عصر امام صادق و امام کاظم (علیهما السلام) ۱۶۹
۱۲. در سوگ امام هفتم (علیه السلام) ۱۷۳

۱۷۵	سیاهپوشی شیعه در عصر غیبت
۱۹۴	فصل هفتم : رنگ سیاه، در نخستین عزاداری آشکار و عمومی شیعیان (بغداد، عاشورای ۳۵۲ ق)
۲۱۱	فصل هشتم : سیاهپوشی بنی عباس؛ تمسک به شعار شیعه برای دستیابی به قدرت!
۲۱۱	اشاره
۲۲۰	رمز انتخاب لباس سیاه از سوی عباسیان
۲۲۰	الف - در آغاز نهضت
۲۲۶	ب - پس از استقرار قدرت
۲۳۳	موضوعگیری ائمه اطهار (علیهم السلام) در برابر «شعار سیاسی» بنی عباس
۲۳۹	فصل نهم : نتیجه مباحث گذشته
۲۴۷	فصل دهم: استحباب سیاهپوشی (در سوگ سالار شهیدان) در فتاوی علما
۲۸۱	فصل یازدهم: سیاهپوشی عرشیان در عزای سالار شهیدان (علیه السلام)
۲۸۱	اشاره
۲۸۳	۱. رؤیای سکینه بنت الحسین (علیه السلام)
۲۸۵	۲. سیاهپوش، در کنار حوض کوثر!
۲۸۹	۳. روضه بی بی و فرزندش حسین (علیهما السلام) از زبان خود آنان!
۲۹۴	۴. بر من مصیبتی رسیده که تا قیامت لباس عزا خواهم داشت!
۲۹۷	۵. متوجه شدم که ۱۲ نفر بزرگوار با لباس مشکی اطراف تختخواب من می باشند؟
۳۰۰	۶. برای برادرم، حسین (علیه السلام)، یکی از قطعات لباس او را در دهه عاشورا مشکی کنید!
۳۰۴	فصل دوازدهم: سیاهپوشی جتّیان در عزای سالار شهیدان (علیه السلام)
۳۰۹	فصل سیزدهم: روز نهم ربیع و عید غدیر؛ روز کندن جامه های سیاه
۳۰۹	اشاره
۳۱۱	نکته:
۳۱۳	فصل چهاردهم: پایان سخن (خلاصه و جمع بندی نظر اسلام در باب سیاهپوشی)
۳۲۵	ضمائم
۳۲۵	اشاره
۳۲۷	ضمیمه شماره یک: سیاهپوشی پیامبر (صلی الله علیه وآله) در آستانه رحلت

- ضمیمه شماره دوم: سیاهپوشی زنان پیامبرصلی الله علیه و آله در سوگ آن حضرت ۳۴۳
- ضمیمه شماره سوم: قصیده شیوا و سوزناک سیف بن عمیره در سوگ سالار شهیدان ۳۵۹
- ضمیمه شماره چهارم: آل بویه؛ اعتقاد به تشیع اثنی عشری... و ارتباط قوی با فقهای امامیه ۳۷۴
- اشاره ۳۷۴
۱. رکن الدوله دیلمی و وزیرش ابن عمید به شیخ صدوق ۳۷۴
۲. عضالدوله ، شیخ مفید ۳۷۷
۳. بهاءالدوله (فرزند عضالدوله) و وزیرش فخرالملک ، سید رضی و سید مرتضی ۳۷۹
۴. صاحب بن عباد - شیخ صدوق و سیدین رضی و مرتضی ۳۸۱
- ضمیمه شماره پنجم: بنی عباس؛ تمسک به شعارها و شعائر شیعه برای دستیابی به قدرت ۳۹۲
- اشاره ۳۹۲
۱. بیعت مکرر بنی عباس با علویان، در اوایل امر ۳۹۲
۲. داعیه خونخواهی شهدای اهل بیت علیهم السلام ۳۹۵
۳. بیعت ستاندن از مردم برای «الرضا من آل محمد» صلی الله علیه و آله ۴۰۱
۴. ادعای تشکیل دولت آل محمد صلی الله علیه و آله ۴۰۶
۵. ادعای مهدویت، و اخبار «رایات سود» ۴۰۹
- کتابنامه ۴۲۴
- درباره مرکز ۴۴۴

مشخصات کتاب

سرشناسه : ابوالحسنی، علی، - 1334

عنوان و نام پدیدآور : سیاهپوشی در سوگ ائمه نور علیهم السلام (ریشه های تاریخی، مبانی فقهی) / علی ابوالحسنی (منذر)

مشخصات نشر : قم: علی ابوالحسنی (منذر)، 1375.

مشخصات ظاهری : 392 ص. مصور، نمونه

فروست : (شعارها و شعائر شیعه 2)

شابک : بها:7000ریال ؛ بها:7000ریال

وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی قبلی

یادداشت : کتابنامه: ص. [373] - 392

موضوع : سوگواریها -- آداب و رسوم

رده بندی کنگره : BP260/الف 2س 9

رده بندی دیویی : 297/74

شماره کتابشناسی ملی : م 75-11458

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2

سیاهپوشی در سوگ ائمه نور علی

(ریشه های تاریخی، مبانی فقهی)

علی ابوالحسنی (منذر)

بهار 1375

ص: 3

سیاهپوشی در سوگ ائمه نور علی

ریشه های تاریخی، مبانی فقهی)

علی ابوالحسنی (منذر)

بهار 1375

شعارها و شعائر شیعه

سیاهپوشی در سوگ ائمه نور (علیهم السّلام) ریشه های تاریخی ، مبانی فقهی) علی ابوالحسنی (منذر)

3000 نسخه حروفچینی جوادالائمه (علیهم السّلام) . لیتوگرافی کوثر (قم) چاپ و صحافی : مؤسسه چاپ الهادی (قم)

چاپ اول: بهار 1375

ناشر: مؤلف

قم ، صندوق پستی 556 کلیه حقوق ، محفوظ و مخصوص مؤلف است. نقل مطالب

با ذکر صریح مأخذ بلامانع است.

ص: 4

به پدرم: مرحوم حجه الاسلام حاج شیخ محمد ابوالحسنی؛

که برای نخستین بار، به صاحب این قلم آموخت: راه نجاتی جز طریق اهل بیت عصمت و طهارت (سلام الله علیهم اجمعین) وجود ندارد، و بقیه، هر چه هست، ضلالت و گمراهی است: ما قالَ مُحَمَّدٌ وَآلُ مُحَمَّدٍ قُلْنَا وَ ما دَانَ مُحَمَّدٌ وَآلُ مُحَمَّدٍ دَنَا.

و به مادرم؛

که با شیر اشک آمیز خویش، که در مجلس عزای عزیز فاطمه (علیها السلام) در کامم ریخت، مرا از همان آغاز بر سر سفره امام حسین (علیه السلام) «نمک گیر (1) ساخت.

ص: 5

1- به درد دل من، تسکینی ای اشک تو باشوری، بسی شیرینی ای اشک!

وَأَبْسُ ثِيَابِ الْحُزْنِ يَوْمَ مُصَابِهِ مَا بَيْنَ اسْوَدٍ حَالِكٍ أَوْ اخْضَرٍ. (1)

سیف بن عمیره صحابی بزرگ امام صادق و امام کاظم (علیهما السلام)

ص: 7

1- در روز عاشورا، جامه های عزا بر تن کن؛ جامه هایی به رنگ سیاه تند یا سبز. (نقل و شرح ابیات دیگری از قصیده سیف، همراه با معرفی شخصیت والای وی، در فصل ششم همین کتاب آمده است).

سفارش می کنم ... به اینکه لباس سیاه ی که در ماههای محرم و صفر می پوشیدم جهت حزن و اندوه در مصیبتهای آل رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) ، با من دفن شود؛

و سفارش می کنم ... سجاده ای که هفتاد سال بر روی آن نماز شب به جا آورده ام با من دفن شود

و سفارش می کنم ... تسییحی از تربت امام حسین (علیه السلام) که با آن در سحرها به عدد آن استغفار کرده ام با من دفن شود؛

و سفارش می کنم ... دستمالی را که اشکهای زیادی در رثای جدم حسین مظلوم و اهل بیت مکرم او ریخته و صورت خود را با آن پاک می کردم بر روی سینه در کفنم بگذارند ..

از وصایای مرحوم آیه الله العظمی سید شهاب الدین نجفی مرعشی

ص: 8

فهرست مطالب

۱۳	پیشگفتار
	فصل یکم:
۲۱	طرح مسئله
	فصل دوم:
۳۱	رنگ سیاه؛ رنگ پوشش، هیبت، و عزا
۳۱	۱. رنگ سیاه، رنگ پوشش و حجاب
۳۲	۲. رنگ سیاه، رنگ هیبت و تشخص
۴۰	۳. رنگ سیاه، رنگ عزا و اندوه
	فصل سوم:
۴۳	رمز انتخاب رنگ سیاه در عزا
	فصل چهارم:
۵۳	سیاهپوشی در ملل و اقوام
	فصل پنجم:
۷۳	سیاهپوشی در عرب
۸۰	الف - مثلاً، مآلی

۱۰ سیاهپوشی در سوگ ائمه نور ﷺ

ب - جداد، احداد، حادّ، مُجَدِّ ۸۱

پ - سیلاب، سُلْب، تَسْلُب و ۸۸

فصل ششم:

سیاهپوشی در سوگ آل الله ﷺ رسم جاری اهل بیت ﷺ و دوستان آنان در تاریخ ۹۵

۱. سیاهپوشی در سوگ حمزه ﷺ ۹۶

۲. « » در سوگ جعفر طیار ﷺ ۱۰۰

۳. « » پیامبر ﷺ در آستانه رحلت ۱۰۴

۴. « » در سوگ پیامبر ﷺ ۱۰۸

۵. در عصر امیرالمؤمنین علی ﷺ ۱۱۰

۶. در سوگ مولای متقیان ﷺ ۱۱۱

۷. در سوگ امام مجتبیٰ ﷺ ۱۱۳

۸. در سوگ سالار شهیدان ﷺ ۱۱۴

الف - سیاهپوشی زنان بنی هاشم در مدینه (حدیث محاسن برقی) ۱۱۴

ب - « » زنان بنی هاشم و قریش در شام ۱۲۶

پ - « » امام سجاد ﷺ ۱۲۷

ت - « » ام سلمه ﷺ ۱۲۹

ث - « » یکی از درباریان شیعه یزید ۱۳۳

ج - « » مختار ثقفی ۱۳۴

۹. سیاهپوشی در سوگ محمدبن علی (نواده ابن عباس) ۱۳۵

۱۰. « » در سوگ زید و یحیی (فرزند و نوه امام سجاد ﷺ) ۱۳۶

۱۱. « » شیعه در عصر امام صادق و امام کاظم ﷺ ۱۳۹

۱۲. « » در سوگ امام هفتم ﷺ ۱۴۲

۱۳. « » شیعه در عصر غیبت ۱۴۴

فهرست مطالب ۱۱

فصل هفتم:

رنگ سیاه، در نخستین عزاداری آشکار و عمومی شیعیان (بغداد، عاشورای ۳۵۲ ق) .. ۱۵۷

فصل هشتم:

سیاهپوشی بنی عباس؛ تمسک به شعار شیعه برای دستیابی به قدرت! ۱۷۳

* رمز انتخاب لباس سیاه از سوی عباسیان ۱۸۲

الف - در آغاز نهضت ۱۸۲

ب - پس از استقرار قدرت ۱۸۸

* موضعگیری ائمه اطهار علیهم السلام در برابر «شعار سیاسی» بنی عباس ۱۹۵

فصل نهم:

نتیجه مباحث گذشته ۲۰۱

فصل دهم:

استحباب سیاهپوشی (در سوگ سالار شهیدان علیه السلام) در فتاوی علمای ۲۰۹

* رساله مجمع الدرر فی مسائل اثنتی عشر، نوشته آیه الله مامقانی (در حلیت سیاهپوشی در

عزای ائمه علیهم السلام) ۲۳۰

فصل یازدهم:

سیاهپوشی عرشیان در عزای سالار شهیدان علیه السلام ۲۴۳

۱. رؤیای سکینه بنت الحسین علیها السلام ۲۴۵

۲. سیاهپوش، در کنار حوض کوثر! ۲۴۷

۳. روضه بی بی و فرزندش حسین علیه السلام از زبان خود آنان! ۲۵۰

۴. بر من مصیبتی رسیده که تا قیامت لباس عزا خواهم داشت! ۲۵۵

۵. متوجه شدم که ۱۲ نفر بزرگوار با لباس مشکی در اطراف من می باشند! ۲۵۸

۶. برای برادرم حسین علیه السلام یکی از قطعات لباسش را در دهه عاشورا مشکی کنید! ۲۶۱

۱۲ سیاهپوشی در سوگ ائمه نور ﷺ

فصل دوازدهم:

سیاهپوشی جتّیان در عزای سالار شهیدان ﷺ ۲۶۵

فصل سیزدهم:

روز نهم ربیع و عید غدیر؛ روز کندن جامه‌های سیاه ۲۶۹

فصل چهاردهم:

پایان سخن (خلاصه و جمع‌بندی نظر اسلام در باب سیاهپوشی) ۲۷۳

ضمائم

ضمیمه اول: سیاهپوشی پیامبر ﷺ در آستانه رحلت ۲۸۷

ضمیمه دوم: سیاهپوشی زنان پیامبر ﷺ در سوگ آن حضرت ۳۰۳

* تکمله (دستار سیاه بر سر دختر سوگوار رسول خدا؟) ۳۱۲

ضمیمه سوم: قصیده شیوا و سوزناک سیف بن عمیره در سوگ سالار شهیدان ۳۱۷

ضمیمه چهارم: آل بویه؛ اعتقاد به تشیع اثنی عشری ... و ارتباط قوی با فقهای امامیه ۳۲۳

۱. رکن الدوله دیلمی و ابن عمید ← شیخ صدوق ۳۲۳

۲. عضدالدوله ← شیخ مفید ۳۲۶

۳. بهاءالدوله و فخرالملک ← سید رضی و سید مرتضی ۳۲۸

۴. صاحب بن عبّاد ← شیخ صدوق و سیدین رضی و مرتضی ۳۳۰

ضمیمه پنجم: بنی عباس؛ تمسک به شعارها و شعائر شیعه برای دستیابی به قدرت ۳۴۱

۱. بیعت مکرّر بنی عباس با علویان، در اوایل امر ۳۴۱

۲. داعیه خونخواهی شهدای اهل بیت ﷺ ۳۴۴

۳. بیعت ستاندن از مردم برای «الرضا من آل محمد» ﷺ ۳۵۰

۴. ادعای تشکیل دولت آل محمد ﷺ ۳۵۵

۵. ادعای مهدویت، و اخبار «رایات سود» ۳۵۸

۳۷۳ کتابنامه

باید از فقدان گل خونجوش بود در فراق یاس، مشکى پوش بود

احمد عزیزى

سیاهپوشى در سوگ امامان پاک (علیهم السّلام) بویژه در مصیبت جانسوز کربلا، در عصر ما یکی از شعائر مهم شیعه است؛ شکاری چشمگیر و مؤثر که رونق و رواجی عامّ دارد.

شیعه، در ایام عادى و روزهای معمول زندگى (بجز دو سه مورد عبا و عمامه ...) از پوشیدن لباس سیاه پرهیز مى کند؛ اما به دهه اول محرّم یا آخر صفر، و نظایر آن، که مى رسد جامه مشکین مى پوشد و در و دیوار و کوی و بر زن را سیاهپوش مى کند... و قرنهایست که تاریخ، در بلاد شیعه نشین، ناظر این صحنه است.

بر اهل درک و درد پوشیده نیست که در عصر ما (به رغم اقدامات مفیدی که در جهت تبلیغ فرهنگ نماز و جهاد و شهادت، ترویج هنر قدسى، و ... صورت مى گیرد و در حد خود نیز مؤثر است) آثار فساد و تباهى - تباهى دل و فساد اندیشه - از در و دیوار جلوه گر است. بدحجابیها، آرایشهای کذایی، مدهای آنچنانی، استعمال واژه های بیگانه بر سر در مغازه ها و عنوان کالاها، رواج نامهایی که بعضاً هیچگونه بویی از «اسلام» - بلکه «ایران» - در آن نیست، نشستن پول به جای ایمان و عاطفه، فرو ریختن حریم و حیا در آداب معاشرت و نظام معماری، و دیگر مظاهر نفوذ تعلیم و تربیت غربی (ممزوج به بوالهوسیهای دیرین بومی) به گونه ای رو به گسترش است که اگر سریع و پخته علاج نشود، می رود که گوشها و چشمها، بلکه مغزها و دلها را پر سازد و عالمی نو بسازد که «توده های انبوه» ش عروسکهایى شّمّاطه دارند که با ماهواره کوک مى شوند و از ویدئو خط مى گیرند در این حَول و وِلا، طبعاً آنچه که

رنگی از اسلام عزیز و بویی از قرآن شریف دارد و یاد آور اصالتها، ارزشها، آرمانهای بزرگ انسانی و الهی است سخت مغتنم است؛ خاصه اگر بارز و چشمگیر و دلنشین باشد؛ و سیاهپوشی در سوگ ائمه نور (علیهم السلام) چنین است: شعاری مذهبی که جلوه آن بر چشمها می نشیند و پیامش، تا عمق دلها - دلهای بیزار از ظلم و جنایت، و شیفته قسط و عدالت - نفوذ می کند.

لباس سیاه، نشانه عشق و دوستی به ساحت امامان پاک است و اعلام جانبداری از سرور آزادگان در جبهه ستیز حق و باطل؛ جبهه ای که پهنه میدان آن از بام تا شام تاریخ است و جز به شمشیر حجت آخرین (عج) پایان خوش و محتوم خویش را باز نخواهد یافت.

شیعه در عزای حسین - که درود و رضوان خدا بر او باد - لباس مشکین می پوشد تا در درون را از مصیبتی که با قتل عزیز فاطمه (علیها السلام) بر اسلام - بلکه بر انسان - رفته است فریاد کند، و نفرت خویش را از خیل ظالمانی که «چراغ هدایت» را کشته و حرمت عدل و فضیلت را شکستند اعلام دارد. لباس سیاهی که شیعه در هر محرم می پوشد، بحقیقت، جلوه دود آهی است که خانه دل او را به دل پر عشق او را در عزای حسین (علیه السلام) اندوده است. آری، تنها «اشک دیدگان» نیست که، در خانه چشم، نشان از عشق استوار شیعه به امام عدل و آزادی دارد؛ شیعه را صد نشان دیگر از عشق و اخلاص در آستین است که یکی از آنها نیز جامه سیاه عزایی است که در عاشورا به تن می کند و در غدیر بدل به لباس سپید سرور می سازد.

شیعه با سیاه پوشی خویش در عاشورا، می رساند که در منطق وی، «بی حسین» جامعه تاریک است، و جهان بیفروغ، و تاریخ؟ هیچ! شب سرد و سیاه و تلخی که در آن شغالان زوزه می کشند، روبهان می فریبند، گرگان میدرنند، و ... غنچه ها می پژمرند.

با تو یک گلشن قناری؛ بی تو هیچ

با تو ساری، با تو جاری؛ بی تو هیچ

با تو دریا، با تو باران، با تو نور،

باتو گلهای بهاری؛ بی تو هیچ ...

با تو هجرت از خودی تا بیخودی،

با تو اوج سربداری؛ بی تو هیچ... (1)

در عرصه طبیعت، با غروب خورشید، همه چیز یکسره در تاریکی می رود و کسب و کار و زندگی تعطیل می شود. در پهنه حیات انسانی نیز، به عین، ماجرا از همین قرار است: قتل امام نور، که در حکم کشتن چراغ راه و فانوس هدایت است، آفاق حیات معنوی را تیره می سازد و از جمع بشر، گروهی شب زده - بل سرمه ای گرگ زده می سازد که در تاریکی شب این سوی و آن سو می دوند و یکان یکان، بلکه گروه گروه، طعمه گرگانی می شوند که در جلد میش یا هیئت چوپان رفته اند ...

تو بودی و آئینه و آب بود

غزل بود و شبهای مهتاب بود

تو بودی و، دنیای ما شب نداشت

و پیشانی آسمان تب نداشت

تو بودی و، باران غزل می سرود

نگاهت ره عشق را می گشود

تو بودی و، تشویش معنا نداشت

سکوت شب اندیش معنا نداشت ...

نگاه تو خورشید را نشر داد

و لبخند تو عید را نشر داد ...

تو چون سوره نور نازل شدی

تو از مشعل طور نازل شدی ...

اما:

تورفتی، دل از داغ لبریز شد

غزلهای باران غم انگیز شد

تورفتی و، لبخند بر لب فسرد

و بغضی گلوی غزل را فشرده

تورفتی و، دنیا سیه پوش ماند

و فانوس خورشید خاموش ماند (2)

و آیا بشریت را مصیبتی بدتر از این متصور است که شب پرستانِ روز ستیز، به «شیشه»

ص: 15

-
- 1- شعر، از حسین نوروزی - شاعر معاصر است که در مجله اهل قلم (صاحب امتیاز: عباسعلی مهدی اسفیزی) شماره 4، مرداد 1374 شمسی، ص 64، درج شده است.
- 2- سروده علی هوشمند - ایضاً از شعرای معاصر - است (همان، ش 3، خرداد و تیر 1347 ش، ص 52). شاعر، شعر فوق را البته در سوگ رهبر فقید انقلاب، امام خمینی قدس سره، سروده است.

چراغ هدایت - وجود نازنین فاطمه (علیها السلام) - سنگ زنند و چندی بعد خود چراغ هدایت - حسین بن علی (علیهما السلام) را نیز کشته و بیجان سازند؟! (هر چند که خدای جهان - جلّت عظمته - این چراغ را یکسره خاموش نخواست و نور تابناک آن را در وجود مستمر امامان پاک (علیهم السلام) نسلاً بعد نسل پایدار ساخت). پس به شیعه حق دهید که یاد آن فاجعه را تا طلوع آفتاب عدل (عج) در صبح ظهور، همواره بزرگ و گرمی دارد و به رهنمود امامان خویش (علیهم السلام) از محفل سوگ آن امام همام، پایگاهی ماندگار جهت نشر و تبلیغ پیام وی سازد.

لباس مشکین در عزای امامان نور (علیهم السلام)، جسمی تیره ولی جانی روشن دارد؛ بظاهر سیاه است و در باطن سپید!

یکی از دوستان می گفت: زمانی که اول بار توفیق تشرّف به حج دست داد و در مسجد الحرام برای نخستین دفعه چشمم به خانه کعبه - با آن پرده سیاه و تیره - افتاد، ناگهان از جذبۀ آنچه دیدم، دقایقی چند بر جای خویش میخکوب شدم و قدرت هرگونه تحرک را از کف باختم. زیرا تن پوش سیاه خانه را، یکپارچه، سبز دیدم؛ آن هم چه رنگ سبزی؟! گویی از چهار سوی کعبه، بر روی زمین نورافکنهایی بسیار قوی (با نور سبز) کار نهاده اند که سده متد تابش آنها به سوی خانه خدا - جلّ و علا - است و پرتو آنها کعبه را، از سر تا به بُن، در موجی از نور برده است!

آری آن منظره شگفت، قریب بیست دقیقه مرا - ساکت و بیحرکت - بر جای خویش میخکوب کرد و سپس ... آرام آرام آن نور سبز تند زایل شد و خانه را همچون دیگر اوقات، سیاهپوش دیدم. آنگاه بود که توان خویش را باز یافتم و به سمت کعبه پرکشیدم ..

به دوستم گفتم: آنچه گفتم، نوعی کشف و شهود بوده است؛ کشف حجاب از رخسار حقیقت، و شهود باطن کعبه. چشم تو، در یک تجربه معنوی و سیر روحانی، از پرده سیاه خانه گذشته و جان روشن آن را به عین عیان دیده است. چنانکه خاقانی بزرگ، قصیده سرای بی بدیل قرن ششم، در قصیده مشهور خویش به همین باطن رعنا و روسپید کعبه، و چشمه آب حیاتی که در دل سنگهای تیره آن جاری است اشاره دارد:

شبروان چون رخ صبح آینه سیما بینند

کعبه را چهره در آن آینه پیدا بینند

گر چه ز آن آینه، خاتون عرب را نگرند

در پس آینه، رومی زن رعنا بینند... (1)

محرمان چون ردی از صبح در آرند به کف

کعبه را سبز لباسی فلک آسا بینند

خاک پاشان که بر آن سنگ سیه بوسه زنند

نور در جوهر آن سنگ، مُعَبَا بینند

از بسی سنگ سیه بوسه زدن وقت وداع

چشمه خضر ز ظلمات، مُفاجا، بینند

صبح روشن سعادت، از گریبان شب قدر سر می زند؛ و نور دانش، مرهون اشک سیاه قلم بر گونه اوراق دفتر است. به قول ادیب پیشاوری،
خطاب به قلم:

هر آن نقش زیبا که آری پدید

چنان چونکه بر نسترن شنبلید

شب وصل را مانند اندر نوید

به صورت سیاه و به معنی سپید!...

چو از ليله القدر رنگی گرفت

سیاهی شیرت نباشد شگفت (2)

و خاک نمناک نیز، گرچه سیاه و قیرگون می نماید، اما صد خرمن گل در آستین دارد - خاصه آن گل تیره که با نفخه روح قدسی، بدل به انسان شد و در صدر صفة افلاکیان نشست. بیخود نیست که گفته اند:

ای خاک، چه خوش طینت قابل داری

1- مقصود کعبه است که به علت پوشش سیاه آن به خاتون سیه چرده عرب تشبیه شده است و به اعتبار معنویت و نورانیت باطنش، به زن رومی خوش اندام و سپید روی (ر.ک، مجله نشر دانش، سال 13، ش 5 مرداد شهریور 1372 شمسی، مقاله «بزم دیرینه عروس»، دکتر رضا انزابی نژاد، صص 37 - 38).

2- ر.ک، آینه دار طلعت ار؛ سیری در زندگانی و افکار ادیب پیشاوری، از همین قلم (چاپ و نشر بنیاد مستضعفان، تهران 1372) صص 330 - 335.

گُسلهای لطیف است که در گِل داری

در مخزنِ «كُنْتُ كَنْزًا»، هر گنج که بود

تسلیم تو گردیده، تو در دل داری

و شاعری دیگر، در همین معنی، گوید:

صورت خاک ارچه دارد تیرگی در تیرگی

نیک بنگر کز ره معنی صفا اندر صفاست

این همان خاک است کاندلر وصف او صاحب‌دلی

نکته ای گفته ست کز وی دیده جان را جلاست

جُستن گوگرد احمر، عمر ضایع کردن است

روی برخاک سیاه آور که یکسر کیمیاست (1)

ص: 18

1- شبستری نیز در گلشن راز گوید: سیاهی گر بدانی نور ذات است به تاریکی درون، آب حیات است سیاه جز فایض نور بصر نیست نظر بگذار، کاین جای نظر نیست سیهرویی ز ممکن در دو عالم جدا هرگز نشد، والله اعلم سَوَادُ الْوَجْهِ فِي الدَّارَيْنِ دَرُوشِ سَوَادِ اعْظَمِ اَمْدِ بِي كَم وَ بِيْشِ چِه مِي گُوِيْم، كه هست اين نكته باريك شب روشن ميان روز تاريك اصولاً سياهي، همه جا، بد نيست و سپیدی نیز در هر جا مطلوب ني؛ تا چه باشد و كجا باشد؟ شاعر مي گوید: يكي ماهر خسار بافروجه تنفر نمود از غلامی سیاه غلام سیاه چهره شد تنگدل چنین گفت با آن بت سنگدل خدا گر ترا عالم افروز کرد مرا خال پيشانی روز کرد خدا گر ترا چهره بدر داد م را جسهره ليله القدر داد اگر نقطه ای از سیاهی من به روی تو افتد، به وجه حسن از آن خال، سنت يكي صد شود خريدار حسن تو بيحد شود! و گر از بياض تو بر عكس خال به رويم شود نقطه ای آشكار مرا خلق، مبروص خوانند و بوم گريزند از من زهر مرزو بوم ابو اسحاق صابی، اديب مشهور عصر آل بويه، نیز با اشاره به غلام سیاه مورد علاقه اش (رشد) و در پاسخ به ملامتگران می گوید: ابصرت في رشد و قد احببته رشدی، و لم احفل بمن قد ينكر يالانمي أعلی السواد تلومني من لونه و به عليك المفخر دَع لِي السَّوَادَ وَ خذ بياضك إنني أدري بما آتی و ما أتخیر مئوی البصيره في الفؤاد سواده و العين بالمسود منها تبصر والدین أنت مناظر فيه بذا و كذلك في الدنيا بهذی تنظر بسواد ذینک تستضيء و لو هما اب ی صنا تغشاک الظلام الأکدر فغدا بياضک و هو دليل امس و غدا سوادى و هونجر انور و نیز در شعری دیگر (که ظاهراً الهام بخش گوینده شعر پارسی فوق بوده است) گوید: قد قال رشد و هو أسود للذی بياضه استعلی علومباين ما فخر خدک بالبياض و هل تری أن قد أفدت به مزید محاسن و لو أن منی فيه خلا زانه و لو أن منه نی خلا شاقنی یتیمه الدهر فی محاسن أهل العصر، ابو منصور ثعالبی، تحقیق: محمد محیی الدین عبدالحمید، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ط 2، بیروت 1392 ق - 1973 م، 265/2 - 266

جامهٔ سیاه نیز بر تن عاشقان ائمه (علیهم السّلام) در مجلس سوگ آنان چنین است. منتهی دیده ای تیز و جان بین خواهد که موج تابش نور را در رویه و آستر این جامه ببیند ..

در عصری که کفر به شیخونی عظیم و بی امان دست زده و با مسلسل فیلم و تیاتر و رمان (بویژه ویدئو)، مغز و دل میلیونها پیر و جوان را در چهار گوشهٔ جهان - خاصه شرق اسلامی و ایران شیعی - هدف گرفته است و از منجیق استعمار - دمام - سنگ فتنه می بارد، چاره ای نیست جز آنکه، آنچه را که نشانی از دوست و پیامی از فرهنگ و سنن الهی گذشته مان با خود دارد، سخت و سُتوار، از دستبرد دشمن پاس داریم، بلکه از آن نور و گرما گیریم و تنور

ص: 19

جنگ با آفات زمانه را - که همچون سُموم سرد خزان به باغ معنویت شرق زده است . هرچه بیشتر، داغ و روشن نگهداریم، که در تیر بارانِ خصم، سپر از کف نهادن و تیغ از دست دادن را، جز ننگِ شکست فرجامی در پی نیست. بهوش باشیم که دشمن، ما را به دست خویش - خلع سلاح نکند ..

کتاب حاضر، به تبیین ریشه های تاریخی و اعتقادی یکی از همین سنّت‌ها - سنّت سیاهپوشی در عزای ائمه نور (علیهم السّلام) بویژه سالار شهیدان (علیه السّلام) - می پردازد، و شیوه تدوین و نگارش آن چنان انتخاب شده که در عین بهره مندی خواص، عوام را نیز سودمند افتد. همچنین، اگر چه موضوع آن بحث در باب سیاهپوشی است و نویسنده بر بحث حول این موضوع، ثابت و استوار مانده است؛ اما خواننده تیزبین با نکته های بسیار دیگری نیز - در طول کتاب - آشنا خواهد گشت.

امید است که اهل فکر و ذکر و نظر در مطایب این دفتر بدقت نظر کنند و وراقم این سطور را نیز از نظریات اصلاحی و تکمیلی خویش بی بهره نگذارند.

قم. حوزه مقدسه علمیه

علی ابوالحسنی (مُنذر) صفر 1416 هجری قمری، مرداد 1374 شمسی

ص: 20

فرشته ای از فرشتگان بهشتی بر دریاها فرود آمد و ... گفت: ای اهل دریاها، جامه های عزا بپوشید که فرزند رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را سر بریدند. کامل الزیارات

قرآن کریم، دوستی خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله) را بر امت اسلام فرض و واجب ساخته و حتی آن را در حکم پاداش زحمات گرانقدر پیامبر (صلی الله علیه وآله) در راه ابلاغ رسالت شناخته است: « قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ ». (1)

وما - جماعت شیعه - مفتخریم که بر پایه این حکم صریح و قاطع قرآنی، که حکمت آن حفظ دین از دستبرد منحرفان است، به خاندان پاک آن حضرت عشق می ورزیم.

پیدا است که عشق و دوستی، لوازمی دارد و یار و محب صادق، کسی است که شرط دوستی را به چنانکه باید و شاید به جا آورد. وگرنه این دوستی، صرفاً یک دوستی زبانی و ظاهری خواهد بود. به قول شاعر:

دلا، یاران سه قسمند ار بدانی:

زبانی اند و، نانی اندو، جانی

به نانی نان بده از در برانش

نوازش کن به یاران زبانی

و لیکن یار جانی را به دست آر

به جانش جان بده تا می توانی (2)

ص: 21

1- شوری: 23.

2- نخبه الحکایات، حاج میرزا سید مهدی خان مفاخرالدوله (کتابفروشی علمی، قم 1346ش) ص 89.

شک نیست که از مهمترین شروط و لوازم دوستی، همدردی و همدلی با یاران و عزیزان در مواقع سوگ یا شادی آنان است و درست از همین روست که در روایات ما، بر جشن و سرور در ایام شادی اهل بیت (علیهم السّلام) و ابراز حزن و اندوه در مواقع سوگ و ماتم آنان، تأکید فراوان شده است و اصولاً امتیاز شیعه از دیگران، نه در صرف محبت قلبی به خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله)، بلکه در «اظهار و ابراز» این محبت است. به بعضی از روایات در این زمینه توجه کنید:

1. قال امیرالمؤمنین (علیه السّلام) إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَطَّلَعَ إِلَى الْأَرْضِ فَاخْتَارَنَا - وَاخْتَارَ لَنَا شَيْعَةً يَنْصُرُونَنَا وَيَفْرَحُونَ لِفِرْحَانَا - وَيَحْزَنُونَ لِحُزْنِنَا وَيَبْذُلُونَ أَمْوَالَهُمْ وَأَنْفُسَهُمْ فِيْنَا - أَوْلَيْكَ مِنَّا وَإِلَيْنَا. (1)

مولای متقیان (علیه السّلام) فرمود: خداوند تبارک و تعالی به جانب زمین توجه فرمود، پس برگزید ما را برای خویش و برگزید برای ما پیروانی را که یاری ما می کنند و در شادی و حزن ما شرکت دارند و مال و جان خویش را در راه ما بذل می کنند؛ آنان از مایند و نزد ما [باز می گردند].

2. عن الصادق (علیه السّلام) قال: شَيْعَتُنَا جُزْءٌ مِّنَّا خُلِقُوا مِنْ فَضْلِ طِينَتِنَا يَسُوؤُهُمْ مَا يَسُوؤُنَا وَيَسْرُهُمْ مَا يَسْرُنَا فَإِذَا أَرَادْنَا أَحَدًا فَلْيَقْصِدْهُمْ فَإِنَّهُمْ أَلْبَابُ الَّذِي يُوصَلُ مِنْهُ إِلَيْنَا... (2)

ص: 22

1- بحار الانوار، علامه مجلسی، تصحیح محمد باقر بهبودی (المکتبه الاسلامیه، تهران، صفر 1385 ق 287/44).

2- امالی، شیخ طوسی (مقدمه سید محمد صادق بحرالعلوم، مؤسسه الوفاء، طبع 2، بیروت 1401 ق، ص 305؛ بشاره المصطفی (صلی الله علیه وآله) لشیعه المرتضی (علیه السّلام)، عمادالدین طبری (نجف 1383 ق) حدیث 389. در ارشاد القلوب نوشته شیخ ابی محمد حسن بن محمد دیلمی (منشورات شریف رضی، قم، بی تا، 2/423) نیز به نقل از ابن عباس می خوانیم که: قال رسول الله (صلی الله علیه وآله) لعلی: یا علی... انت منی وانا منک وروحک من روحی و طینتک من طینتی و شیعتک خلقوا من فاضل طینتنا و من احبهم فقد احبنا و من ابغضهم فقد ابغضنا...

امام صادق (علیه السلام) فرمود: شیعیان ما پاره ای از خود ما بوده و از زیادی گل ما خلق شده اند، آنچه که ما را بدحال یا خوشحال می سازد آنان را بدحال و خوشحال می گرداند. پس هرگاه کسی اراده ما را دارد قصد آنان کند که آنان واسطه ارتباط و اتصال با ما باشد.

3. قال أبو عبدالله (علیه السلام) رَحِمَ اللَّهُ شِيعَتَنَا! شِيعَتُنَا - وَاللَّهِ - هُمُ الْمُؤْمِنُونَ! فَقَدْ د - وَاللَّهِ - شَرِكُونَا فِي الْمُصِيبَةِ بِطَوْلِ الْحُزْنِ وَ الْحَسْرَةِ. (1)

امام صادق (علیه السلام) فرمود: خداوند شیعیان ما را مشمول رحمت خویش قرار دهد. به خدا قسم، شیعیان ما همان مؤمنین اند. آنان، به خدا قسم، با حزن و حسرت طولانی خویش [در عزای ما] شریک و همدرد مصیبت‌های ما خاندانند.

4. قال [الرَّيَّانُ بْنُ شَيْبَةَ] دَخَلْتُ عَلَى الرَّضَا (علیه السلام) فِي أَوَّلِ يَوْمٍ مِنَ الْمُحَرَّمِ فَقَالَ لِي... يَا ابْنَ شَيْبَةَ إِنْ سَرَّكَ أَنْ تَكُونَ مَعَنَا فِي الدَّرَجَاتِ الْعُلَى مِنَ الْجَنَّةِ فَاحْزَنْ لِحُزْنِنَا وَ افْرَحْ لِفَرَحِنَا وَ عَلَيْكَ بِوَلَايَتِنَا فَلَوْ أَنَّ رَجُلًا تَوَلَّى حَجْرًا لِحَسْرَةِ اللَّهِ مَعَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (2)

ریان بن شیبب گوید در نخستین روز ماه محرم به محضر امام هشتم (علیه السلام) رسیدم، به من فرمود: ای پسر شیبب اگر می خواهی در درجات عالی بهشت با ما باشی، پس در حزن ما اندوهگین و در شادی ما مسرور باش، و محبت و دوستی ما پیشه کن، که اگر مردی در این جهان به سنگی مهر ورزد، خدای

متعال او را در روز قیامت با همان سنگ محشور می کند.

و این اظهار سوگ و سرور در غم و شادی آن بزرگواران، از مصادیق بارز «احیای امر» و زنده داشتن نام و یاد و مرام آنان است.

ص: 23

1- بحار الانوار، همان، 222/43.

2- امالی، شیخ صدوق، مقدمه شیخ حسین اعلمی (مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، طبع 5، بیروت 1410 ق - 1990 م) مجلس 27، رقم 5، صص 112 - 113؛ عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، شیخ صدوق، تصحیح و تزییل: سید مهدی حسینی لاجوردی (ناشر: رضا مشهدی) 299/1 - 300؛ بحار، همان، 285/44 - 286.

قال الرضا (عليه السلام) مَنْ تَذَكَّرَ مُصَابِنَا وَبَكَى لِمَا اِزْتَكَبَ مِنَّا كَانَ مَعَنَا فِي دَرَجَتِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مَنْ ذَكَرَ بِمُصَابِنَا فَبَكَى وَ اَبَكَى لَمْ تَبْكِي عَيْنُهُ يَوْمَ تَبْكِي الْعُيُونُ وَ مَنْ جَلَسَ مَجْلِسًا يُحْيِي فِيهِ اَمْرُنَا لَمْ يَمُتْ قَلْبُهُ يَوْمَ تَمُوتُ الْقُلُوبُ. (1)

امام هشتم (عليه السلام) فرمود: هر کس مصائب ما خاندان را یاد آور شود و به خاطر آنچه که بر ما وارد شده بر ما بگرید، روز قیامت در مقاماتی که خواهیم داشت همراه ما خواهد بود؛ و هر کس با یادآوری مصائب ما بگرید و دیگران را بگریاند، دیدگان وی در روزی که چشمها می گریند نخواهد گریست؛ و هر کس در مجلسی بنشیند که در آن امر ما احیا می شود [= معارف و مناقب ما در آن یاد می شود] قلبش در روزی که دلها در آن روز می میرند، نخواهد مرد.

باری، این وظیفه که مورد تأکید عقل و شرع است ایجاب می کند که در ایام عزای اهل بیت (علیه السلام) حزن و اندوه خویش را به اشکال گوناگون، به زبان گفتار و کردار و خوراک و پوشاک و ... نشان دهیم.

اظهار اندوه به زبان گفتار و کردار، با اشک و آه و ناله و زاری در سوگ آن عزیزان عالم وجود صورت می گیرد، و لعن و نفرین بر قاتلان و دشمنان آنان، و سر سلامتی دادن به دوستان و یارانشان ... (چنانکه زیارت عاشورا، آینه تمام نمای این «تولی» و «تبری» است).

اظهار اندوه به زبان خوراک نیز به این است که، طبق فرموده پیشوای ششم علی (علیه السلام) معاویه بن وهب، عزاداران سید الشهداء (علیه السلام) در روز عاشورا، از آب و غذا دوری جویند تا آنکه یکساعت از وقت فضیلت نماز عصر بگذرد (یعنی زمانی که امام حسین (علیه السلام) به شهادت رسیده و اندک اندک حصر شدید آب از اهل بیت داغدار آن حضرت برداشته شد، فرارسد = مقارن حدود ساعت 4 بعد از ظهر) آنگاه در حدّ

ص: 24

لزوم، به غذای معمول صاحبان مصیبت، سدّ جوع و عطش کنند... (1)

و بالأخره، اظهار همدلی و همدردی با اهل بیت سید الشهداء (علیه السلام) در لباس و پوشاک، بدان است که دوستان آن حضرت در روز عاشورا و دیگر ایام عزا به گونه ای لباس بپوشند که، از حیث نوع و جنس و رنگ لباس یا نحوه پوشش آن، عرف و عادت اجتماع آن را نشان همدردی با بستگان عزیز از دست رفته می شمارد. چیزی که، چنانکه خواهیم دید، عرف و عادت بشری در بسیاری از مناطق جهان، خاصه در سرزمین وحی و زیستگاه امامان معصوم (یعنی حجاز و عراق عرب)، مصداق بارز آن را در رنگ سیاه و پارچه خشن می جوید و می بیند.

ص: 25

1- معاویه بن وهب گوید: روز عاشورا وارد خانه سرورم امام صادق (علیه السلام) شدم، دیدم حضرت در محراب عبادت سر بر سجده دارند. پشت سرشان نشستم تا از سجده فارغ شوند. حضرت سجده را، که با گریه همراه بود، طول دادند. صدایشان را می شنیدم که با خدا سخن می گفتند و مکرر برای خود و برادران و زوّار حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) طلب غفران می کردند.. زمانی که سرورم سر از سجده برداشتند نزد ایشان رفتم و سلام کردم و در چهره شان نگریستم. چهرهای گرفته و کدر، و حالی منقلب داشتند و اندوه از سر و رویشان می بارید و قطرات اشک بسان لؤلؤتر بر گونه های ایشان جاری بود. گفتم: سرور من، خدای متعال هرگز چشمی را بر شما نگریاند، برای چه می گریید و چه حادثه ای برایتان رخ داده است؟ فرمود: آیا غافلی که امروز چه روزی است؟! پس من هم از گریه حضرت به گریه افتادم و از حزن ایشان اندوهگین شدم. سپس پرسیدم: سرور من، در چنین روزی چه باید کرد؟ فرمود: ای پسر وهب، [هر جا هستی] از دورترین نقطه یا نزدیکترین مکان، حسین (علیه السلام) را زیارت کن و غم خویش را در عزای وی تازه کن و بر آن حضرت گریه بسیار نما.. گفتم: سرور من، در باب روزه؛ این روز چه می فرمایید؟... فرمود: در این روز، روزه کامل نگیر و با شربتی آب یک ساعت پس از [وقت فضیلت نماز] عصر افطار کن. زیرا در این وقت، هیجان و نگرانی از اهل بیت پیامبر برداشته شد... (تاریخ النیاحه علی الأمام الشهید الحسین بن علی (علیه السلام)، سید صالح شهرستانی، الجزء الأول، مطبعة الأتحاد، تهران 1393 ق، صص 157 - 159، نقلاً عن: إقناع اللانم علی إقامة المآتم، للسید محسن امین عاملی).

آنچه گفتیم (یعنی لزوم همدردی با خاندان وحی (علیهم السّلام) در عزای سالار شهیدان به زبان «لباس و پوشاک») بوضوح در روایات نیز آمده است.

عالم بزرگوار شیعی، ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه مشهور به ابن قولویه، در کتاب معروف خویش - کامل الزیارة یا کامل الزیارات - از حسین بن علی زعفرانی از محمد بن عمر نصیبی از هشام بن سعد و او نیز از مشایخ خویش نقل کرده است که:

فرشته ای که نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آمد و خبر قتل حسین بن علی (علیهما السّلام) را به آن حضرت داد، فرشته [موکل بر] دریاها بود ..

فرشته ای از فرشتگان بهشتی بر دریاها فرود آمد و بالهای خویش را بر فراز آن گسترد، سپس صیحه ای کشید و گفت: ای اهل دریاها، اَلْبَسُوا اَنْوَابَ الْحُزْنِ فَإِنَّ فَرْخَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) مَذْبُوحٌ (جامه های عزا پوشید که فرزند رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را سر بریدند!). آنگاه مقداری از تربت آن حضرت را در میان بالهای خویش نهاده به آسمانها برد و فرشته ای در آسمانها نماند مگر آنکه آن تربت را بویید و نزد وی اثری از آن باقی ماند و بر قاتلان سید شهیدان (علیه السّلام) پیروان و همدستان آنها لعنت فرستاد. (1)

ص: 26

1- کامل الزیارات، جعفر بن قولویه، تصحیح و تعلیق علامه امینی (مطبعة مر تصویبه، نجف 1356ق) صص 67 - 68؛ بحار الانوار، همان، 221/45. مضمون حدیث کامل الزیارات در مآخذ مختلف اهل سنت نیز آمده است. مرحوم علامه امینی، صاحب الغدير، در کتاب گرانسنگ خویش «سیرتنا و سنتنا سیره نبینا و سنته (صلی الله علیه وآله)» (طبع مطبعة الآداب نجف، 1384 ق، صص 57 - 63) به نقل از مآخذی همچون مسند احمد بن حنبل (ج 3، ص 242)، دلائل حافظ ابونعیم (202/3)، المعجم الكبير حافظ طبرانی (ج 1، بخش مربوط به شرح حال امام حسین (علیه السّلام))، دلائل النبوه حافظ بیهقی (باب إخبار رسول الله (صلی الله علیه وآله) بقتل الحسين)، تاریخ شام ابن عساکر (325/4)، طرح التشریح حافظ عراقی (41/1) مجمع حافظ هیشمی (190/9 و 187)، مختصر التذکره قرطبی (ص 119)، صواعق ابن حجر (ص 115) و غیره، روایاتی را آورده است که مضمون کلی آنها با اندکی تفاوت در الفاظ. چنین است: فرشته موکل بر باران از خداوند متعال اجازه خواست که به خدمت حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) برسد. به وی اجازه داده شد و او به حضور پیامبر رسید. پیامبر به ام سلمه فرمود: در اتاق را ببند که کسی بر ما وارد نشود. ام سلمه گوید: چندی نگذشت که حسین (علیه السّلام) از راه رسید و خواست نزد پیامبر رود. من مانع شدم ولی او پرید و داخل اتاق شد و (به عادت معمول) روی زانوی پیامبر نشست و پیامبر نیز (همچون همیشه) به وی ابراز محبت کرد. فرشته باران که این صحنه را دید به حضرت گفت: آیا او را دوست می داری؟ پیامبر فرمود: آری. گفت: آگاه باش که امت تو او را خواهند کشت، و اگر بخواهی، مکانی را که فرزندت در آنجا به شهادت می رسد نشانت خواهم داد. پیامبر فرمود: آری می خواهم. پس فرشته مشتی خاک از مکان شهادت حسین (علیه السّلام) برگرفت و به حضرت نشان داد؛ خاک سرخی بود. سپس آن خاک را پیامبر به ام سلمه داد [و آن همان است که توسط ام سلمه در شیشه ای نگهداری می شد تا آنکه در روز عاشورا، به هنگام قتل سید الشهداء عل، آن گونه که پیامبر خبر داده بود، تبدیل به خون شد]... علامه امینی سپس از کتاب مقتل الحسين (علیه السّلام) نوشته خوارزمی (162/1) نقل می کند که می نویسد: شرحبیل بن ابی عون می گوید: إن الملك الذي جاء الى النبي صلى الله عليه وآله (أما كان ملك البحار، و ذلك أن ملك من ملائكة الفرديس نزل إلى البحر ثم نشر اجنحته عليه و صاح صيحه قال فيها: يا اهل البحار، البسوا ثياب الحزن فإن فرخ محمد مقتول مذبوح..... (سیرتنا و سنتنا...، همان، ص 63). مرحوم طریحی نیز در منتخب آورده است: «روی شرحبیل بن ابی عون أنه قال: لما ولد الحسين (علیه السّلام) هبط ملك من ملائكة الفردوس الأعلى و

نزل الى البحر الأعظم و نادى فى اقطار السموات و الأرض يا عباد الله بسوا ثوب الأحزان و اظهروا التفجع والأشجان فأن فرخ محمد
مذبوح مظلوم مقهور المنتخب للطريحي فى جمع المراثى و الخطب المشتهر بالفخرى، شيخ فخرالدين طريحي نجفى، مؤسسه
الأعلمى للمطبوعات، طبع مصحح، بيروت 1412 - 1992، جزء 1/62-63).

ابن حماد - شاعر بزرگ شیعی - می گوید:

کیف لا اسلب العزاء إذا ما

أنا مثلته سلیب الرداء؟!

کیف لاتسکب الدّموع جفونی

بعد تضریح شبیه بالدماء؟! (1)

حاصل مضمون آنکه: زمانی که وجود نازنین ابی عبدالله (علیه السلام) را بر پرده ذهن - عریان و جامه ربوده شده بر روی خاکهای گرم کربلا- تصور می کنم، چگونه لباس عزا نپوشم؟! پس از خون آلود شدن فرق مبارک آن حضرت - که برف پیری بر آن نشسته بود. چرا پلکهای چشمم اشکبار نباشند!؟

ص: 27

1- المنتخب، همان، 2/ 488.

شیخ فخرالدین طریحی - عالم برجسته شیعی در قرن 11 ه، و صاحب مجمع البحرین - می نویسد: «فیا إخوانی ما عذُرُ أهل الإيمان فی اضاعه البكاء و لبس أثواب الأحران لمصاب سید الشهداء؟» (1).

و عالم برجسته شیعی دیگر، رضی الدین سید بن طاووس، که با امام عصر (عج) سر و سِرّی خاص داشت، می گوید:

إعلم أنّ المواسات لأئمه الزمان و اصحاب الأحسان فی السرور و الأحران من مهمات اهل الصفا و ذوی الوفاء و المخلصین فی الولاء و فی هذا العشر کان اکثر! اجتماع الأعداء علی قتل ذریه سید الأنبیاء صلوات الله علیه و آله و التّهجم بذلك علی کسر حرمة الله جلّ جلاله - مالک دنیا و الآخرة - و کسر حرمة رسوله (علیه السلام) - صاحب النعم الباطنه و الظاهره - و کسر حرمة الأسلام و المسلمین، و لبس اثواب الحزن علی فساد امور دنیا و الدین فینبغی من اول من هذا الشهر أن يظهر علی الوجوه و الحركات و السكنات شعار آداب اهل المصائب المعظّمات فی کل ما یتقلب الأنسان فیهِ و أن یقصد الأنسان بذلك اظهار موالات اولیاء الله و معاده اعدایه. (2)

ص: 28

1- همان، 395/2. نیز می نویسد: ایها المؤمنون جودوا بماء العیون المحزون، و ایها السامعون جدّدوا ثیاب الأشجان و الحزون، و تساعدوا علی النیاحه و العویل، و اسکبو العبرّات علی الغریب المقتول... و نوحوا ایها المحبّون لآل الرسول و ابکوا علی مصاب ابناء البتول (همان، 340/2) و نیز: فیا إخوانی تساعدوا علی النیاحه و العویل و اسکبوا عبراتکم علی الغریب القتیل الذی اهتّر لمُصابه عرش الجلیل، و لئن حجتکم عن نصرتهم الأقدار علی ما یشاء القادر المختار فلا عذر لکم عن لبس جلابیب العزاء و اظهار شعائر الحزن و البكاء... (همان، 407/2).

2- اقبال الأعمال، سید بن طاووس (دار الکتب الإسلامیه، ط 2، تهران 1390 ق - 1349 ش) بخش مربوط به اعمال شب اول محرم. مرحوم سید همچنین در مقدمه «الملهوف علی قتلی الطفوف» مشهور به لهوف (مطبعه العرفان، صیدا 1329 ق) صص 5 - 6 می نویسد: «اگر کتاب و سنت، به خاطر نابودی پیشوایان هدایت توسط سران گمراهی و ضلالت، دستور به پوشیدن لباس جزع (بی تابی) و ماتم نداده بود؛ و اگر اندوه و تأسفمان بر محرومیت از سعادت (شهادت در رکاب سالار شهیدان (علیه السلام) در کربلا) و نیز دریغ و افسوس می که بر این گونه شهادت وجود دارد، نبود؛ همانا به خاطر آن نعمت بزرگ (که شهدای کربلا بدان نائل شدند: فیض و فوز شهادت در راه خدا) لباس شادی و سرور بر تن می کردیم. ولی چون رضای خداوند و خشنودی بندگان نیک او، در بی تابی و اندوه و گریه بر امام حسین (علیه السلام) است، لذا ما هم لباس جزع می پوشیم و با ریختن قطرات اشک انس می گیریم و به چشمان خویش می گوییم با گریه های پیایی بار... که امانتهای پیامبر (در میان امت)، روز عاشورا خونشان مباح شمرده شد و وصایای آن حضرت در باب اهل بیت خویش (علیهم السلام) به دست افراد این امت و دشمنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) پایمال گشت. خدایا از این فاجعه بزرگ و مصیبت سترگ، که همواره دلها را جریحه دار و جانها را غصه دار می سازد، به تو پناه می بریم...».

حاصل مضمون آنکه: همدلی و همراهی با ائمهٔ زمان (که بر سر سفرهٔ لطف و احسانشان نشستیم) در سرور و احزان، از مهمترین (رسوم) اهل صفا و صاحبان وفا و دوستان مخلص است و این معنی، در این ده روز (اول محرم) جا و جلوه بیشتری دارد. چرا که در این ده روز، دشمنان اسلام جهت قتل فرزندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) اجتماع کردند و با این کار، در مقام شکستن حرمت خدای متعال و رسول گرامی او و به اصولاً - شکستن حرمت اسلام و مسلمین بر آمدند. به خاطر این فاجعه، که فساد دین و دنیای مسلمین را در برداشت، (بایستی) لباسهای اندوه بر تن کرد.

پس شایسته است که انسان، از نخستین شب این ماه، به شیوهٔ کسانی که مصیبتی سخت بر آنان وارد شده، حزن و اندوه خویش را در تمامی حرکات و سکنات ابراز دارد و قصد وی نیز از این عمل، اظهار دوستی با اولیای خداوند و دشمنی با اعدای وی باشد.

همو، در جای دیگر، اهل سقیفه را شدیداً مذمت می کند که چرا پس از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به جای آنکه سیاه بپوشند و از آب و غذا امساک ورزند و به

عزاداری و سوگواری پردازند، به دنبال ریاست دنیا رفتند و بر سر حکومت با هم به نزاع پرداختند ...؟! (1)

چه خوش می گوید شاعر معاصر پارسی زبان، خطاب به شیعیان، که با رسیدن فصل ماتم، یعنی ماه محرم، در غم شهیدان کربلا و اسیران نینوا فرو می روند

تکیه ها را، باز هم، بر پا کنید

راه اشک دیده ها را، وا کنید

مسجد و صحن و حرم را، عاشقان

با قلم رنگ عزا زیا کنید

سوگواران، فصل فصل ماتم است

بانوای نینوا، غوغا کنید

در عزا و ماتم آلاله ها

از اشک و خون دیده ها، دریا کنید

عاشقان، رخت عزا بر تن خوش است

جامه های زینتی را، تا کنید

بغض اندوه نشسته در گلو

بشکنید و، ناکسان افشا کنید

خون زخم سینه ها را برگنید

دشمن آل عبا رسوا کنید

ماجرای ذبح نامردانه را

در رگ تاریخ، باز احیا کنید

درس ایثار و خلوص و بندگی

در کتاب کربلا پیدا کنید

یاد طفلان صغیر کربلا

روز عاشورا برهنه پا، کنید

یاد حلقوم و لب خشکیده شان

از زلال آب هم، پروا کنید

بانثار اشکها در سوگشان،

باخدای لاله ها سودا کنید

یادی از مشک دریده، همرهان

یادی از قطع ید سقا کنید

همچو زینب در کنار قتلگاه

بسا ذبیح پاره تن نجوا کنید

هرکجا بار غمی بیتوته کرد

اقتدا بر زینب کبری (علیها السلام) کنید

در رسوم داغداری، زائران

یادی از زینب - گل زهرا (علیها السلام) - کنید

ص: 30

1- کشف المحجّه لثمره المهجه، سید رضی الدین علی بن طاووس (دارالمرتضی، بیروت 1412ق - 1991م) فصل 92، ص 82: «و کان من جمله حقوقه (ای حقوق رسول الله (صلی الله علیه وآله)) بعد وفاته و خاصه یوم الممات أن یجلس المسلمون کلهم علی التراب بل علی الرماد و یلبسوا افضل ما یلبسه اهل المصاب من السواد و بشتغلوا ذلك الیوم خاصه عن الطعام و الشراب و یشترک الرجال و النساء فی التیاحه و البکاء و المصائب... فیالها من نکبه و فضیحه علیهم تبکی منها القلوب و العیون...»

رنگ سیاه ... مورث اندوه و موجب هم وغم است. امام صادق (علیه السلام)

رنگ سیاه، از جهات گوناگون، آثار و خواص مختلف داشته و به اعتبار هر یک از این خواص، در مورد یا مواردی خاص، فرد یا گروهی مخصوص برای منظور ویژه خویش از آن بهره می گیرند. به برخی از این آثار و خواص اشاره می کنیم:

1. رنگ سیاه؛ رنگ پوشش و حجاب

نخست آنکه، رنگ تیره موجب استتار و اختفای اشیا، و مانع دیده شدن آنهاست. چشم در تاریکی جایی را نمی بیند و پارچه یا پرده سیاه، مایه احتجاب اشیایی است که در پس آنها قرار دارد. از همین روست که بانوان عفیف و هوشمند مسلمان - خاصه در کشورمان - رنگ لباسهای رورا، از چادر و مانتو و روسری گرفته تا پیچه و چشم آویز (1) و مقنعه، رنگهای تیره (سیاه یا سرمه ای سیر) بر می گزینند و از رنگهای روشن و جذاب و چشم نواز دوری می جویند تا اندامشان از چشم

ص: 31

1- پیچه، روبند مشبک زنان است که سیاه بوده است و چشم آویز، نقابی سیاه و شبکه دار که از موی دم اسب می بافتند و زنان آن را جلو صورت خود می آویختند به طوری که آنان همه چیز را می توانستند ببینند ولی کسی چهره ایشان را نمی دید (فرهنگ جهانگیری، آندراج، نفیسی). نقل از: یادداشتهایی در زمینه فرهنگ و تاریخ، دکتر غلامحسین یوسفی (انتشارات سخن، تهران 1371 ش) صص 272 - 273.

نامحرمان پوشیده تر، و در نتیجه گوهر عفافشان در دُرَج عصمت محفوظ تر باشد. در معنی، هرگونه دلبری و مجلس آرایبی را به خلوت خانه و می گذارند تا پهنهٔ اجتماع که محیط کار و فعالیت است، نه بزم و عشرت - از فساد و تباهی پاک، و به همان میزان، کانون خانواده گرم و تابناک باقی بماند. چه نیکو گوید ادیب پیشاوری در قیصر نامه :

پوشند عنبرفشان مویها

سَتران، زنامحرمان رویها

اما :

در آید چو مَحْرَم در ایوانشان

چو گل بشکفد لعل خندانان

ضمناً رنگ سیاه ، مایهٔ کاهش قوهٔ شهوت است (کلام امام صادق (علیه السلام) در این باب قریباً خواهد آمد و ظاهراً یکی از انگیزه های راهبان مسیحی و نیز دراویش مسلمان از پوشیدن جامه های تیره و کبود، همین امر بوده است: تقلیل شهوت و کنترل قوای شهوانی خویش (چنانکه، بر پایهٔ روایات متعدد، ائمه اطهار (علیهم السلام) ، نیز البته در زیر لباسهای نرم و سفید خویش، به منظور ریاضت نفس، پلاس سیاه و خشن می پوشیده اند). (1)

2. رنگ سیاه رنگ هیبت و تشخص

خصوصیت دیگر رنگ سیاه آن است که رنگ تشخص و هیبت است و در میان رنگها ابهتی بیشتر دارد. لباس رسمی شخصیتها (از رؤسای جمهور و نخست وزیران و وزیران گرفته تا قضات و وکلا- و...) در همه جای دنیا، نوعاً سیاه یا سرمه ای سیر است. حتی ورزشکاران زمانی که در رژه رسمی شرکت می کنند کت مشکی یا سرمه ای می پوشند؛ چنانکه رنگ رسمی ماشین شخصیتها نیز مشکی است.

گذشته از شکوه و تشخص رنگ سیاه، بایستی از هیبت و ابهت آن یاد کرد. تصور کنید کسی بر قامت رسای خویش، سراپا لباسهای مشکین پوشانده (و احیاناً گره

ص: 32

بر پیشانی و خم بر ابرو افکنده و خنجری نیز از کمر آویخته) باشد، و مقایسه کنید همورا با همان اطور شگفت، اما فی المثل در رنگهای سفید یا زرد روشن. پیداست که تُرُروی در جامهٔ سیاه اُبَهِت و صلابتی دیگر دارد.

از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که فرمود: زمانی که ملک الموت در مقام ستاندن جان کافران بر می آید، با قیافه ای زشت و کریه، و بانگی رعد آسان و رنگی سیاه چونان پاره های شب تاریک بر آنان ظاهر می شود؛ همراه با 500 فرشته که در دست خویش تازیانه هایی آتشین دارند و پلاس سیاه پوشیده اند. (1) نیز در روایت دیگر آمده است که حضرت ابراهیم (علیه السلام) از فرشتهٔ مرگ در خواست کرد به هیئتی که با آن روح فاجر را می گیرد بر او ظاهر شود، و لحظه ای بعد فرشتهٔ مزبور به شکل مردی سیاه در آمد که جامه ای سیاه پوشیده بود و از دهان و بینش آتش و دود زبانه می کشید. (2)

«بالتر از سیاهی رنگی نیست»، مثلی سائر است. به نوشتهٔ مجمع الفرس، چاووشانی که قدیم، پیشاپیش موکب شاهان حرکت کرده و دور باش می گفتند سیاه می پوشیدند تا «مَهیب نمایند» و از همین روی بدانان «سیاهپوش» گفته می شد. (3) برهان قاطع نیز در برابر واژهٔ «سیاهپوش» آورده است: «شب گرد و عسس و میر بازار و میرشب را گویند، و چاووش را نیز گفته اند و آن کسی باشد که پیشاپیش پادشاه دور باش گوید، و این جماعت در قدیم به جهت هیبت و صلابت و سیاست سیاه می پوشیده اند». (4) افزون بر این، پرچم شُرطگان (شرطیون) نیز که رئیسشان

ص: 33

1- بحارالانوار، همان، 317/8 و نیز ر.ک، به روایت صف کشیدن ملائکهٔ رحمت (با لباسهای سبز) و ملائکهٔ عذاب (با لباسهای سیاه) بترتیب در طرف راست و چپ انسان محتضر (بحار، همان، 172/6-173).

2- همان، 143/4 و 74/12-75.

3- مجمع الفرس، محمد قاسم کاشانی متخلص به سُروری، به کوشش دبیرسیاقی (کتابفروشی علی اکبر علمی، تهران 1340 ش) 2/ 757-758.

4- برهان قاطع، محمد حسین تبریزی متخلص به برهان، تصحیح و اهتمام: محمد عباسی (مؤسسهٔ مطبوعاتی امیرکبیر، تهران 1336 ش) ص 683.

صاحب الشَّرَط» خوانده می شد، به رنگ سیاه بود. (1)

به علت هیبت و تشخصی که در رنگ سیاه نهفته است، جَبَّاران برای اظهار جلال و جبروت خویش از سیاه بهره می جسته اند. از مولای متقیان (علیه السَّلام) (2) و نیز امام سجاد (علیه السَّلام) (3) نقل شده که فرموده اند: فرعون سیاه می پوشید، و امام صادق (علیه السَّلام) نیز نعلین سیاه را جزئی از لباس و شعار جَبَّاران شمرده است. (4) چنانکه یکی از انگیزه های بنی عباس در انتخاب شعار سیاه (بویژه پس از دستیابی به قدرت و

حکومت) بهره گیری از همین خصوصیت بود: بر اساس پاره ای از روایات، جبرئیل زمانی که می خواست داستان سلطه مهیب و رعب انگیز آل عباس بر آل رسول (صلی الله علیه وآله) را برای پیامبر بازگو کند، در قبایی سیاه ظاهر شد که در میان آن کمربندی بود و بر آن کمربند، خنجری آویخته. پیامبر، هولناک از مشاهده این صحنه، پرسید: این چه هیئتی است که به خود گرفته ای؟! گفت: این هیئت فرزندان عمویت، عباس، است، ای محمد، وای بر فرزندان و ذراری تو از دست فرزندان عمویت عباس! (5)

ابن اثیر می نویسد: ابومسلم خراسانی روزی خطبه خواند. مردی برخاست و پرسید: این علامت سیاه که بر تو می بینم چیست؟ گفت: ابو زبیر از جابر بن عبدالله

ص: 34

1- مفاتیح العلوم، خوارزمی، ترجمه حسین خدیوچم (تهران 1363 ش) ص 113: کتاب الوزراء، هلال صابی، تصحیح: احمد فراج (قاهره 1958 م) ص 20.

2- وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، شیخ حرّ عاملی، تحقیق: شیخ عبدالرحیم ربانی شیرازی، (داراحیاء التراث العربی، طبع پنجم، بیروت 1403 ق - 1983 م) 278/3-279، باب 19 از ابواب لباس المصلی، حدیث 5، به نقل از علل الشرایع و خصال شیخ صدوق.

3- کتاب الغیبه، شیخ طوسی، تحقیق: شیخ عبادالله تهرانی و شیخ علی احمد ناصح (مؤسسه المعارف الإسلامیه، قم، شعبان 1411 ق) صص 46-47، حدیث 31.

4- وسائل الشیعه، همان، 386/3، باب 38 از ابواب احکام الملابس.

5- فقیه من لا یحضره الفقیه (از سری: موسوعه الکتب الأریعه فی احادیث النبی و العتره)، شیخ طوسی، مقدمه و تصحیح و تعلیق: محمد جعفر شمس الدین (دارالتعارف للمطبوعات، بیروت 1411 ق) 232/1؛ وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، همان، همان باب، 279/3.

انصاری روایت کرد که گفت: پیغمبر هنگام فتح مکه عمامه سیاه بر سر داشت، و این لباس هیبت و لباس دولت است. (1) و بلعمی آورده است که، «بنی امیه رنگ سبز دوست داشتندی و ... گفتندی که این رنگ سبز از بهشت است. پس ابومسلم خواست رسمهای بنی امیه بگرداند و خواست که سلطان جامه بر آن رنگ پوشد که با هیبت تر بود پس ... بفرمود که جامه سلطان سیاه کنند». (2)

آنچه گفتیم، مواردی از استفاده جبّاران از «تشخص» و «مهابت» رنگ سیاه بود. اسلام نیز از این ویژگی سود جسته است؛ با این تفاوت که جبّاران در استفاده از این دو خصوصیت افراط کرده اند ولی اسلام، همچون سایر موارد، جانب اعتدال را از دست نداده است:

به نوشته مورخان و محدثان، روزی که رسول خدا (به رغم انف ابوجهل، که خواستار ازدواج با خدیجه بود و در این راه از اینکه او باش مکه را گرد خویش جمع کند و دست به شمشیر برد ابایی نداشت) با شکوه و جلال بسیار همراه حمزه و عباس و ابوطالب (علیه السلام) و سایر بنی هاشم، برای خواستگاری از خدیجه به سمت منزل وی حرکت کرد، عمامه سیاه بر سر نهاد (3) و سالها بعد از این تاریخ نیز، در جریان فتح مکه و ورود به مسجد الحرام - که پرشکوهترین صحنه نمایش قدرت اسلام و شکست کفر بود. عمامه مشکین بر سر داشت و مسلح بود. (4) نیز چنانکه

ص: 35

1- الکامل، ابن اثیر، ترجمه عباس خلیلی (تهران، بی تا) 114/9.

2- تاریخ بلعمی، تصحیح محمد تقی بهار (انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ، تهران 1341ش).

3- بحار، همان، 67/16.

4- مناقب آل ابی طالب (علیهم السلام)، ابن شهر آشوب (دارالأضواء، بیروت) 171/1؛ مکارم الأخلاق، طبرسی (منشورات شریف رضی، ط 2، قم 1408 ق) ص 119؛ الکامل، ابن اثیر، ترجمه عباس خلیلی، همان، 114/9؛ وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، همان، 379/3، حدیث 10.

گفته اند، برخی از رایات و بیرقهای آن حضرت در جنگها سیاه رنگ بوده است.⁽¹⁾

سیره حلبی آورده است که: آن حضرت در جنگ بدر کبری سه پرچم داشتند. یک سفید و دو سیاه سفید را به مصعب بن عمیر دادند و دو پرچم سیاه را به مردی از انصار و علی بن ابی طالب (علیهما السلام).⁽²⁾

پیامبر (صلی الله علیه وآله) در بسیاری از اوقات، در سفر و حضر، عمامه ای از خز سیاه بر سر می نهاد⁽³⁾ و در زندگی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نیز کراراً به رنگ سیاه - به عنوان رنگ هیبت و دولت - بر می خوریم: در جنگی که آن حضرت در عصر پیامبر با جلندی در شهر عمان نمود، عمامه سیاه بر سر و استر شهباء در زیر پاداشت.⁽⁴⁾ در جنگ صفین نیز، زمانی که خواست به حمله ای سخت علیه معاویه دست زند، بر استر شهباء پیامبر سوار شد و عمامه سیاه آن حضرت را بر سر نهاد. گفتنی است، در جریان همین حمله بود که سپاه شام یکسره درهم شکست و مقدمه سپاه حضرت به خیمه معاویه رسید و از آن تاریخ، معاویه را (برای نجات جان خویش) به اندیشه

ص: 36

1- طبقات، محمد بن سعد کاتب واقدی، ترجمه محمود مهدوی دامغانی (تهران 1365 ش) ص 453؛ تاریخ بغداد، خطیب بغدادی (دارالکتب العربی، بیروت) 332/14. مدرک اخیر از ابن عباس نقل کرده که رایت پیامبر سیاه و لواء آن حضرت سپید بود. مجمل التواریخ و القصص (تصحیح محمد تقی بهار، تهران 1318 ش، ص 263) نیز در «وصف سلاحهای پیغامبر علیه السلام» به نقل از شرف النبی مینویسد: «رایتی سیاه که آن را عقاب گفتندی، ولوایی سپید بود». شیخ عبد الجلیل قزوینی رازی، عالم برجسته شیعی در قرن 6 هجری، می گوید: «مذهب شیعت بر آن است که رسول (ص) سفید و سیاه و زرد داشت؛ سیاه به عباس داد ...» (نقض، معروف به بعضی مثالب النواصب فی نقض «بعض فضائح الروافض»، عبد الجلیل قزوینی رازی، تصحیح: محدث ارموی، انجمن آثار ملی، تهران، اسفند 1358 ش، ص 559)

2- تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، ترجمه علی جواهر کلام (تهران 1333 ش) 171/1.

3- بحار الانوار، همان، 250/16.

4- همان، 250/16. استر شهباء، استری سفید رنگ است که خالهای سیاه دارد.

فریفتن و خریدن امثال اشعث بن قیس و دیگر حیلہ‌ها افکنند... (1) چنانکه، به نقل زیدبن صوحان، آن حضرت زمانی که در ابتدای خلافتش در ذیقار خطبه خواند، عمامه سیاه بر سر داشت. (2)

اصولاً به علت شکوه و هیبتی که در رنگ سیاه نهفته است سواد (سیاهی) با سُودَد و سیادت (سروری)، نه تنها در عالم لغت، که در جهان خارج نیز همراه و خویشاوندند و ظاهراً انتخاب رنگ سیاه برای عمامه سادات و ذراری پیامبر نیز (که تأسی به رفتار پیامبر (صلی الله علیه وآله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) و دیگر ائمه طاهریں (علیهم السلام) است. به همین اعتبار بوده است.

در باب عمامه، و مفهوم سیاسی آن، اشاره به یک صحنه تاریخی خالی از لطف نیست: پیامبر اکرم، در غدیر خم، زمانی که آن خطبه طولانی و مشهور را در معرفی علی بن ابی طالب و اولاد طاهریں وی (علیهم السلام) به مسلمین به عنوان جانشینان بر حق خویش، ایراد فرمود، با دست مبارک خود عمامه ای بر سر مولا پیچید و یک طرف آن را بر دوش وی افکند و فرمود: خداوند در روز بدر و حنین مرا به وسیله ملائکه ای که این چنین عمامه ای بر سر داشتند یاری نمود. و بر پایه روایت دیگر، دست او را گرفته فرمود: یا ایها الناس من کنت مولاه فهذا مولاه. و در روایت دیگر آمده است که چون عمامه سحاب را بر سر مولا نهاد، فرمود: العمامه تیجان العرب (عمامه، تاج عرب است) و با این تعبیر فهماند که پس از ایشان، سلطنت حقه الهیه بر امت اسلام، از آن علی و اولاد معصوم (علیهم السلام) اوست (3)، و عمامه سادات، خاصه

ص: 37

1- همان، 510/32 و صفحات بعد.

2- همان 62/32.

3- ر.ک، وسائل الشیعه، شیخ حرّ عاملی، همان، 379/3 و نیز: الغدیر فی الکتاب و السنه والأدب، علامه امینی (دارالکتاب العربی، بیروت 1387 - 1967) 1/290-293؛ عوالم العلوم والمعارف و الأحوال...، الأمام علی بن ابی طالب (علیه السلام)، شیخ عبدالله بحرانی اصفهانی، مستدرک از: سید محمد باقر موحد ابطحی (تحقیق و نشر: مؤسسه الأمام المهدی عج - قم، رمضان 1413ق) ج 15/3، صص 199-201.. امام کاظم (علیه السلام) نیز در شرح خوابی که دیده بودند، «عمامه» و «شمشیر» و «کتابی» را که از دست امیرالمؤمنین گرفته بودند، بترتیب نشانه «سلطنت»، «عزت» و «نور الهی» دانستند (بحار، همان، 49/11-12).

با رنگ سیاه آن، جلوه ای (محدود) از همان ولایت و شعاعی برخاسته از همان آفتاب است. مولوی در داستان مشهور باغبان با شیخ و سید و عامی، از زبان باغبان با اشاره به شخص سید می گوید:

و آن دگر شهزاده و سلطان ماست

سید است؛ از خاندان مصطفی (صلی الله علیه وآله) است

و اینکه مخالفین سیاسی فاطمین مصر و صفویه ایران (در بغداد عباسی و ترکیه عثمانی) سعی در مخدوش جلوه دادن «سیادت» این دو سلسله داشتند، برای همین بود که «زیربنا و اساس مشروعیت حکومت آن دورا در چشم مسلمین سست و منهدم سازند.

به موردی دیگر از کار برد رنگ سیاه در زندگانی اهل بیت (علیهم السلام) توجه کنید: روایات بسیاری در کتب شیعه و سنی وجود دارد که نشان می دهد طلایه داران پیروز قیام مهدی (عج)، که از خراسان بر می خیزند و در قُطر عربی قدرت را به وی تقدیم می دارند، بیرقهای سیاه (رایات سُود) با خود دارند (روایات مربوط به اصحاب رایات سود را در ضمیمه شماره 5 پایان کتاب آورده ایم). نیز در روایتی می خوانیم: عبدالله بن شریک عامری، که در برابر حضرت ولی عصر (عج) ناظر تکبیر و حمله چهار هزار تن از اصحاب ایشان است، عمامه سیاهی بر سر دارد که در گوشه آن را بین شانه هایش آویخته است (1) و بر پایه روایت دیگر، آن حضرت (عج) با بیرق

ص: 38

1- کشی در کتاب رجال خویش از خلف بن حمّاد، از سهل بن زیاد، از علی بن حکم، از علی بن مغیره، و او از امام باقر (علیه السلام): نقل می کند که فرمود: گویا می بینم که عبدالله بن شریک عامری، «عمامه ای سیاه»، که در گوشه آن را بین شانه هایش افکنده، بر سر دارد و در پای کوه، روبروی قائم ما اهل البیت (علیهم السلام) ایستاده است، در حالی که چهار هزار نفر تکبیر می گویند و حمله می کنند (وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، همان، 280/3: باب 19 از ابواب لباس المصلی، حدیث 10). توجه داشته باشید که عبدالله بن شریک عامری، ظاهراً از سادات و ذراری پیامبر نمی باشد تا رنگ سیاه عمامه وی نشان از بستگی نسبی به پیامبر داشته باشد.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) خروج می کند که از پارچهٔ مخمل سیاه و چهارگوش بوده و در آن حجر (سختی و صلابت) است.. (1)

در اینجا نیز، سیاهی «رایات سود» و نیز عمامهٔ عبدالله بن شریک و بالأخره بیرق حضرت، می تواند ناشی از همان نکته ای باشد که گفتیم: هیبت و شدت و صلابت. (2)

ص: 39

1- الملاحم و الفتن فی ظهور الغائب المنتظر عجل الله فرجه، سید بن طاووس (منشورات الرضی، طبع 5، قم 1398 - 1978) ص 73 و نیز: الملاحم والفتن ... ، سید بن طاووس، ترجمهٔ محمد جواد نجفی (کتابفروشی اسلامیة، تهران، بی تا) ص 57.

2- احتمال هم می رود که رنگ سیاه در «رایات سود» مزبور و غیر آن، جنبهٔ اظهار عزا و اندوه (بر مصائب عترت پیامبر را داشته باشد. توضیح اینکه: می دانیم یکی از اهداف و مقاصد قیام حضرت حجه ابن الحسن العسکری - ارواحنا فداه - در آخر الزمان، انتقام از قاتلان حضرت ابی عبدالله الحسین (علیه السلام) است. شعار اصحاب آن حضرت، بر پایهٔ برخی روایات، «یا ثارات الحسین» می باشد و بخشی از منتظران مهدی (عج) فرشتگان معتکف در کنار تربت حضرت سید الشهداء (علیه السلام) هستند که در روز عاشورا به عزم یاری امام حسین (علیه السلام) حرکت کردند ولی به موقع نرسیدند و اینک چشم براه ظهور آخرین پیشوای معصوم (علیه السلام) اند تا پیاخیزد و انتقام نیای خویش را بستاند (ر.ک، بحار، همان، 45/220-226). نیز در باب انتقام حضرت ولی عصر از قاتلان سید الشهداء (علیه السلام)، و وعدهٔ الهی به فرشتگان نالان و غمین از شهادت آن حضرت، ر.ک، اربعین حسینیة یا چهل حدیث حسینی، حاج میرزا محمد ارباب، انتشارات اسوه، حدیث 40، ص 371، به نقل از: علل الشرایع صدوق و کامل الزیارات و ...). در زیارت معروف عاشورا، دو جا، ضمن اظهار اندوه شدید خویش از فاجعهٔ قتل سالار شهیدان (علیه السلام)، از خدای متعال می خواهیم که توفیقمان دهد در رکاب حضرت ولی عصر (عج) از قاتلان آن حضرت انتقام بگیریم. نیز به فرمایش امام باقر (علیه السلام) در روز عاشورا مستحب است که مؤمنین چون به هم رسند بگویند: اعظم الله أجورنا بمُصاب الحسین (یا بمصابنا بالحسین) و جعلنا و ایاکم من الطالبین بئاره مع ولیه الامام المهدی من آل محمد (علیهم السلام) (ر.ک، مفاتیح الجنان، حاج شیخ عباس قمی، بخش مربوط به زیارت عاشورا). چنانکه پرچم خونرنگی که بر فراز گنبد مطهر سالار شهیدان در کربلا همیشه در اهتزاز است، یادآور خونی است که بنا حق ریخته شده و هنوز انتقام آن گرفته نشده است. اصولاً بر پایهٔ روایات بسیار «رجعت»، قیام جهانی حضرت مهدی (عج)، مبدأ بازگشت دیگر ائمه هدی (علیهم السلام) و یاران شایسته و ممتاز ایشان، همراه با رجعت خلفای جور و دستیاران و اعوان برجستهٔ آنان به این دنیا بوده و بساط جنگ سخت حق و باطل، از نو بر پا خواهد گشت. با این تفاوت که این بار فتح و ظفر، از آن ائمه نور و جبههٔ حق بوده و آن بزرگواران به مصداق آیهٔ شریفه «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» انتقام لازم را از غاصبان حقوق خویش می گیرند، آن شاء الله تعالی. در مورد خود حضرت (عج) نیز گفته شده که پیکر آن دو تن را که بر دخت گرامی پیامبر (صلی الله علیه وآله) ستم رانده اند، به عنوان انتقام بیرون آورده و بردار خواهد آویخت (در باب رجعت و اخبار آن ر.ک به آثاری نظیر: رجعت از نظر شیعه، نجم الدین طوسی، قطع جیبی، بی نا، 1400 ق؛ الرجعه بین العقل و القرآن، حسن طارمی، تعریب: عبدالکریم محمود، تهران 1407 - 1986: رجعت یا دولت کریمهٔ خاندان وحی (علیهم السلام)، محمد خادمی شیرازی، ویرایش: علی اکبر مهدی پور، مؤسسهٔ نشر و تبلیغ، 1406 ق - 1365 ش). با توجه به آنچه گفتیم، بُعدی ندارد که رنگ سیاه در بیرق طلائی داران قیام «انتقامجویانهٔ» مهدی عزیز (عج)، جنبهٔ اظهار عزا در مصائب اهل بیت (علیهم السلام) را داشته باشد. والله اعلم.

اینک به ویژگی مهم دیگری در رنگ سیاه اشاره می‌کنیم که متناسب با «موضوع اصلی» کتاب حاضر است: سیاهپوشی در عزای ائمه نور (علیهم السّلام).

3. رنگ سیاه رنگ عزای و اندوه

دیگر از خواص و آثار رنگ سیاه، آن است که این رنگ، ذاتاً و طبعاً، رنگی حزن آور و دلگیر، و مناسب با عزای ماتم است و به همین علت، عرفاً و عادتاً، از آن در نقاط مختلف جهان به نشانه اظهار غم و اندوه در مرگ دوستان و عزیزان استفاده می‌شود، و هر چه هم زمان بیشتر می‌گذرد، این رسم (یعنی استفاده از رنگ سیاه در مراسم و مواقع عزای) رسمی‌تر و عمومیت‌تر و جهانی‌تر می‌گردد. شواهد این امر، در صفحات آینده، بتفصیل خواهد آمد.

ص: 40

طیبیان، به کسانی که گرفتار بیماری شدید عصبی اند و توان خویش را در تحمل این بیماری از کف داده اند سفارش می کنند که از رنگ سیاه (پوشیدن جامه سیاه، نظر به پرده سیاه و...) بپرهیزند و کسانی نیز که با این گونه بیماران، برای عیادت یا پرستاری، نشست و برخاست دارند، برای رعایت حال وی، سیاه نپوشند. امام صادق (علیه السلام) نیز خطاب به حنّان بن سُدیر، که نعلین سیاه پوشیده بود، فرمود: آیا نمی دانی که رنگ سیاه مایه ضعف بینایی و تقلیل شهوت و مورث غم و اندوه است؟ و آنگاه که وی از امام پرسید چه نوع نعلینی به پا کنم؟ پاسخ داد: بر توباد به پوشیدن نعلین زرد که در آن سه خاصیت است: چشم را جلا می بخشد، قوه باه را تقویت می کند، و غم و اندوه را زایل می سازد... (1)

ص: 41

1- وسائل الشیعه، همان، 3/ 385-387. نیز از زبان آن حضرت می خوانیم که: المرأه الجمیله تقطع البلغم و المرأه السوداء تهیج المره السوداء (زن زیبا بلغم - یکی از اخلاط اربعه بدن را قطع می کنند و زن سیاه روی مهیج صفر است > الفروع من الکافی، کلینی، تصحیح و مقابله و تعلیق: علی اکبر غفاری (افست دار صعب و دار التعارف للمطبوعات ط3، بیروت 1401 ق) 336/5. همچنین در روایت دیگر از همان حضرت می خوانیم که به زراره فرمود: یا زراره إنّ السماء بکت علی الحسین اربعین صباحاً بالدمّ و إنّ الأرض بکت اربعین صباحاً بالسّواد و إنّ الشمس بکت اربعین صباحاً بالكسوف و الحمره یعنی، ای زراره، همانا آسمان در سوگ حسین (علیه السلام) چهل صبح خون گریست و زمین چهل صبح گریست به سیاهی و خورشید چهل صبح گریست به کسوف (= تیرگی و گرفتگی) و سرخی و هیچ زنی از ما (اهل بیت) بر چهره خویش خضاب نسبت و روغن نمالید و سر مه نکشید و شانه بر موی نزد تا آنکه سر این زیاد ملعون برای ما آورده شد و پس از آن نیز پیوسته در حال گریه و ریختن اشک بودیم (بحار، 45/ 206-207). شاهد بر سر گریستن زمین و خورشید، در عزای سالار شهیدان (علیه السلام)، به «تیرگی و سیاهی» است که این روایت نیز اجمالاً نشان می دهد که رنگ سیاه، رنگی متناسب با عزا و اندوه می باشد (در باب احادیث مربوط به گریه زمین و آسمان، و گرفتگی قرص ماه و خورشید در عزای سالار شهیدان، همچنین بنگرید به: بحار 45/ 201-209 و الصواعق المحرقة، ابن حجر عسقلانی، تخریج احادیث و تعلیق و مقدمه: عبدالوهاب عبد اللطیف، طبع 2، مکتبه القاهره، 1385 ق - 1965 م، ص 194. در احادیث متعددی که مرحوم مجلسی در صفحات مزبور آورده گریستن آسمان به خون، بدینگونه تفسیر شده است که پس از شهادت حضرت ابی عبدالله (علیه السلام) تا مدتها خورشید به هنگام طلوع و غروب سرخ رنگ بوده و در برخی از روایات آمده است که تا 40 روز از آسمان خون یا خاک سرخ و خونرنگ بارید).

بدینگونه، می بینیم که پیشوای ششم (علیه السلام) نیز بر این قانون طبیعی که رنگ سیاه ذاتاً دلگیر و حزن آور است به تصریح دارد. چنانکه همان حضرت پس از شرح وظایف زن در مرگ شوی خویش (مبنی بر اینکه بایستی 4 ماه و 10 روز عده وفات نگه دارد و در این مدت از پوشیدن لباسهای رنگین، سرمه زدن، بوی خوش به کار بردن و زینت کردن بپرهیزد) می افزاید که، «اشکالی ندارد که لباسهای سیاه رنگ بپوشد»⁽¹⁾. زیرا روشن است که لباسهای سیاه، بر خلاف جامه های رنگین، نه تنها با عزا و اندوه منافات ندارد، که تناسب هم دارد. در این باب، همچنین می توان گفتار امام هشتم (علیه السلام) را شاهد آورد که روز عید غدیر را - که روز جشن و سرور شیعیان بوده و بلکه «عید اکبر» خوانده شده است به روز بیرون آوردن لباسهای سیاه (یوم نزع السواد خوانده است)⁽²⁾ از این کلام شریف نیز بروشنی بر می آید که رنگ سیاه، رنگی مغایر با جشن و سرور، و طبعاً ملازم با حزن و اندوه است.

انتخاب رنگ سیاه در ایام عزا، گذشته از دلگیری ذاتی آن، علتی منطقی نیز دارد.

توضیح این معنی، موضوع گفتار آتی ماست.

ص: 42

1- دعائم الإسلام، قاضی ابو حنیفه نعمان بن محمد تمیمی مغربی، تحقیق: آصف بن علی اصغر فیضی (دار الأضواء، بیروت 1411ق- 1991 م) 2/ 291.

2- اقبال الأعمال، سید بن طاووس، بخش مربوط به روز 18 ذی حجه (عید غدیر)، فصل روزه عید غدیر. متن روایت در فصل سیزدهم همین کتاب آمده است.

فصل سوم: رمز انتخاب رنگ سیاه در ایام عزا

بی مهر رخت، روز مرا نور نمانده است وز عمر، مرا جز شب دَیْجور(1) نمانده است (حافظ)

انتخاب رنگ سیاه در ایام عزا، گذشته از دلگیری طبیعی و ذاتی این رنگ، علتی منطقی - عاطفی نیز دارد: کسی که در ماتم عزیزان خویش جامه سیاه می پوشد و در و دیوار را سیاهپوش می کند، با این عمل می خواهد بگوید و بفهماند که: تو، مایه روشن چشم من و در حکم فروغ دیدگانم بودی و دفن پیکر تو در دل خاک - به مثابه افول ماه و خورشید در چاه مغرب - پهنه حیات و زندگی را در چشمم تیره و تار ساخته و زمین و زمان را در سیاهی و ظلمت فرو برده است.

در خسوف دل خاک، آن رخ چون ماه، دریغ!

آفتابی به زوال آمده ناگاه، دریغ!

قَدَمَصَتْ بِيضاً لِيَالِنَا بِكُمْ

فَعَدَّتْ بَعْدَكُمْ الْآيَامُ سُوداً(2)

شواهد این معنی نیز، در کلام بزرگان، نثر ادیبان و نظم شاعران بسیار است:

1. به روایت جالب و خواندنی فصّه (علیها السلام)، کنیز با وفای اهل بیت (علیهم السلام)، زمانی

ص: 43

1- دیجور: شب بسیار تاریک.

2- شعر عربی از مرحوم شیخ عباس بغدادی نجفی - ادیب و شاعر شیعی برجسته قرن 13 - است. (ادب الطف او شعراء الحسین، شهید سید جواد شبر، مؤسسه البلاغ - دارالمرتضی، بیروت 1409 - 1988، 86/7).

که حضرت صدیقه طاهره (علیها السلام) با آن حالت و هیئت حزن انگیز، در جمع زنان بنی هاشم، روز هشتم رحلت پیامبر (صلی الله علیه وآله) بر سر قبر آن حضرت رفت ... فریاد برآورد:

یا ابتاه، انقطع بک الدنیا بأنوارها و زوت زهرتها، وکانت بیهجتک زاهره فقد اسودّ نهارها فصار یحکی حنادسها رطبها و یابسها... والأسی لازمنا... (1)

یعنی: ای پدر (تورفتی و) با رفتن تو دنیا روشنیهای خویش را از ما برگرفت و نعمت و خوشبختی را از ما دریغ کرد.

جهان، به حسن و جمال تو، روشن و درخشان بود ولی اکنون با رفتن تو (روز روشن آن سیاه گشته و تر و خشکش حکایت از شبهای بس تاریک دارد ... و حزن و اندوه، همواره، ملازم ماست..

به قول حافظ شیرازی: بی مهر رخت، روز مرا نور نمانده است

و ز عمر، مرا جز شب دیجورنمانده است نیز می فرمود:

صُبَّتْ عَلَيَّ مَصَائِبُ لَوْ أَنَّهَا < صُبَّتْ عَلَيَّ الْأَيَّامُ صِرْنَ لِيَالِيَا 2

یعنی، به قول شاعر پارسی زبان:

در این بلا به جای من از روزگار بود.

روز سپید او شب تاریک می نمود

و نیز، با خاموشی آن سراج منیر هدایت، افق آسمان را تیره به چهره خورشید را گرفته و زمین را ماتمسرای غمبار می دید:

ص: 44

1- بحار الانوار، همان، 43/174-180. ارشاد الساری لشرح صحیح البخاری، احمد بن محمد قسطلانی (دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا) 407/2؛ و المجالس الفاخره فی مآتم العتره الطاهره، عبدالحسین شرف الدین موسوی، مقدمه سید محمد بحر العلوم (مطبعه النعمان، نجف 1386 ق) ص 24. ضبط ارشاد الساری چنین است: صَبَّتْ عَلَيَّ مَصَائِبُ لَوْ أَنَّهَا < صُبَّتْ عَلَيَّ الْأَيَّامُ عَدْنَ لِيَالِيَا

إِغْبَرِ آفَاقُ السَّمَاءِ وَكَوَّرَتِ

شَمْسُ النَّهَارِ وَأَظْلَمَ الْعَصْرَانِ

وَالْأَرْضُ مِنْ بَعْدِ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) كَثِيْبُهُ

أَسْفَاءً عَلَيْهِ كَثِيرُهُ الْأَحْزَانِ (1)

2. مولای متقیان علی (علیه السلام) زمانی که در دل شب، پیکر همسر مظلوم خویش را به خاک سپرد، بر سر مزار او، سخن از تیرگی زمین، پایان خوشیها و تشدید اندوه راند: «و لقد اسودّت علی الغبراء و بعدت عتّی الخضراء، فواحزناه ثم و اسفاه!». (2)

3. حسان بن ثابت انصاری، شاعر شهیر عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله)، در رثای آن حضرت می گوید: پیامبر اسلام، روشنی و نوری بود که پس از خداوند، از وی پیروی می کردیم و نیز گوش و چشممان بود [که با آن نوای دلنواز وحی را می شنیدیم و جمال دل آرای حقیقت را می دیدیم]. ای کاش روزی که پیکر وی را در قبر نهاده و بر روی آن خاک ریختند، خداوند یکی از ما را پس از وی باقی نمی گذاشت ...

كان الضياء و كان التور تبعه

بعد الأله و كان السمع و البصرا

فليتنا يوم واروه بملحده

وغيّبوه والقوا فوقه المدرا

لم يترك الله متا بعده احداً

و لم يُعش بعده أنثى ولا ذكراً (3)

همچنین در رثای حمزه سید الشهداء (علیه السلام) می گوید: فقدان او زمین را در ظلمت فرو برد و ماه تابان را بی فروغ ساخت:

ص: 45

1- الفصول المهمة فی معرفه احوال الأئمه (عليهم السلام)، ابن صبّاغ مالکی (مطبعه العدل فی النجف، افست منشورات الأعلمی، تهران، بی تا) ص 148.

2- بحار، 180/43. نیز در دیوان منسوب به مولا (علیه السلام) قافیه الف در رثای پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمده است: أمن بعد تکفین النبّی و دفنه بأثوابه آسی علی هالکِ ثوی ... وکنا بمرآه نری التور والهدی صباح مساء راح فینا أو اغتدی لقد غشیتنا ظلمه بعد موته نهراً فقد زادت علی ظلمه الدجی (و نیز ر. ک، بحار، 548/22؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، 240/1)

3- دیوان حسان بن ثابت، شرح و مقدمه استاد عبدا. مهنا (دارالکتب العلمیه، بیروت 1406ق- 1986م) ص 102.

أظلمت الأرض لفقده

واسود نور القمر النّاصل (1)

4. کعب بن مالک انصاری، صحابی پیامبر (صلی الله علیه وآله)، در رثای جعفر طیار و دیگر شهیدان جنگ مؤته می گوید: درود خدا و بارش ابر رحمت وی بر آن جوانمردان باد (که در سرزمین مؤته، در جدال با کافران، به شهادت رسیدند) ... چهره ماه تابان از مرگ آنان دگرگون شد و خورشید در حجاب کسوف رفت و نزدیک بود که یکباره غروب کند:

صَلَّى الْأَلَّةُ عَلَيْهِمْ مِنْ فَيْتِيهِ

وسقى عظامهم الغمام المسبيل ...

فتغيّر القمر المنير لفقده

والشمس قد كسفت و كادت تأفل (2)

5. در رثای امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نیز گفته اند: واصبحت الشمس المنير ضياءها

لقتل على لونها لون لهم (مظلم)

وظلّ له افق السماء كآبه

كشقه ثوب لونها لون عندم

والشمس كاسفه لفقده امامنا

خير الخلائق والأمام العادل (3)

6. عبدالله بن عفيف آزدي، در قصیده بلند و پرشوری که در مدح سالار شهیدان (علیه السلام) در حضور ابن زیاد سرود (و به همین جرم! نیز به فرمان آن طاغی به شهادت رسید) می گوید:

وقد كسفت شمس الضحى لمصابه

واضحت له الآفاق جهراً بواكيا (4)

شعری که خواهر داغدار آن حضرت، زینب سلام الله علیها -، با مشاهده سر بریده برادر در کوفه سرود، مشهور آفاق است:

ص: 46

2- بحار ، 51 / 21؛ اقناع اللائم على اقامه المآتم، سيد محسن امين (مطبعه العرفان، صيدا 1344 ق) ص 135.

3- بحار، 293 / 42-294.

4- مقتل الحسين ومصراع اهل بيته و اصحابه فى كربلا، المشهور بمقتل ابى مخنف (منشورات شريف رضى، طبع 2، قم 1362 ش) ص

.174

يا هلا لا لَمَّا استتم كمالا

غاله خسفه فابدی غروباً (1)

چنانکه ابن متّوجّ، شاعر شیعی، نیز در رثای خامس آل عبا از همین مضمون - خسوف ماه ولایت - سود جسته است: الأُنْحُوا عَلَي قمر منیر

عراه الخسف من بعد الضیاء (2)

7. در شعر و ادب پارسی هم، سخنوران زبر دست این زبان، باذوق لطیف خویش در این باب سنگ تمام گذارده اند: فردوسی، با اشاره به قتل سیامک توسط دیوان می گوید:

چو آگه شد از مرگ فرزند، شاه

از اندوه، گیتی بر او شد سیاه

فرخی سیستانی در سوگ چامه مشهور خویش در مرگ محمود - که ابیاتی از آن در فصل بعد خواهد آمد . می گوید:

میر ما خفته به خاک اندرو، ما از بر خاک

این چه روز است بدین تاری یا رب، زنهار

فیضی دکنی در مرگ فرزند خویش آورده است:

ای روشنی دیده روشن، چگونه ای

من بی تو تیره روز و، تویی من چگونه ای؟!

ماتمسر است خانه من در فراق تو

توزیر خاک ساخته مسکن چگونه ای

باخاک و خس که بستر و بالین خواب توست

ای یا سمن عذارِ سَمَن تن، چگونه ای؟!

بر تراز همه، به خاقانی، قصیده سرای بزرگ قرن ششم، می رسیم که در این باب همچون موارد دیگر، داد سخن داده است. در مرثیه یکی از علمای عصر خویش،

1- نَفْسُ المَهْموم، حاج شيخ عباس قمی، ترجمه حاج میرزا ابوالحسن شعرانی (کتابفروشی علمیة اسلامیة، تهران، محرم 1373 ق) ص 292.

2- المنتخب، طریحی، همان، 148 / 1.

امام ابو عمرو و اسعد، می گوید:

خبر بر آمد کآن آفتاب شرع فروشد

هزار آه زهر کآن خبر شنود، بر آمد

فلک ستاره فرو برد و، خور ز نور تهی شد

زمانه مایه زیان کرد و خود ز سود بر آمد ..

مرا ز ماتم او جان به رنگ رنگرزان شد

لباس جان سیه از رنگ و دل کبود بر آمد

در رثای فرزند می گوید:

در فراق تو، از این سوخته تر باد پدر

بی چراغ رخ تو، تیره بصر باد پدر

و در رثای اهل بیت خویش:

آه و دردا! که چراغ من تاریک بمرد

باورم کن که از این درد بتر، کس را نی

غلطم من، که «چراغ» ی همه کس را میرد

لیک «خورشید» مرا مرد و دگر کس را نی

دل خاقانی از این درد، برون، پوست بسوخت

وز درون، غرقه خون گشت و خبر کس را نی

یا:

بی باغ رخت، جهان مبینام

بی داغ غمت، روان مبینام

بی وصل تو، کاصل شادمانی است

تن را دل شادمان مبینام

بی لطف تو کآب زندگانی است

از آتش غم امان مبینام

دل، زنده شدی به بوی بویت

کآن بوی ز دل نهان مبینام

بی تو، من و عیش؟! حاش لله

کز خواب خیال آن مبینام

ص: 48

و نیز در یکی از غزلها گوید: در

سایه غم، شکست روزم

خورشید سیاه شد ز سوزم

از دود جگر، سلاح کردم

تاکین دل از فلک بتوزم

در چکامه ای که خاقانی در سوگ خواجه ابوالفوارس (یکی از رجال مهم عصر) سروده، خطاب به دوستان و بستگان خواجه، نخست (از باب تجاهل العارف) می گوید: شیون مکنید که هیچ سودی ندارد. سپس خود می افزاید که: خیر، سخن من - به منطق فطرت و قانون طبیعت - سخنی بیجا و مخدوش است؛ چراغ دل شما خاموش شده و عرصه زندگی بر شما تاریک گشته است. چرخ گردون، با غروب ماه و خورشید، جامه کبود می پوشد و شمایان نیز، رواست اگر سوگوار و محنت زده اید؟ یوسفی از برادران گم شد

آفتاب از میان انجم شد ...

روی فریاد نیست، دم مزیند

رفته رفته بود؛ جَزَع مکنید

نتوانید هیچ درمان کرد

گر جهانسوز و آسمان شکنید

غلطم من! چراغ دلتان مرد

شاید ار سوگوار و ممتحنید

ماهتان در صفر سیاه شده است

از آن، چو گردون، کبود پیرهنید(1)

ص: 49

1- در مرثیه خاقان اعظم منوچهر پسر فریدون شروانشاه نیز می گوید: ای خاصگان، خروش سحرگه بر آورید آوازه وفات شهنش بر آورید .. اندر سیه کاهن شب و نیلاب آسمان نو جامه دو رنگ به هر مه بر آورید هر لحظه بر موافقت جامه، آه را نیلی کنید در دل و آنکه بر آورید .. (سکاهن، رنگ سیاهی را گویند که از سرکه و آهن ترکیب دهند و بدان، جامه و چیزهای دیگر را رنگ کنند و بیشتر، کفشدوزان به جهت چرم رنگ کردن سازند). و نیز در رثای امیر عضدالدین فریرز و خواهر او که دو فرزند پادشاه بودند گوید: ای روز رفتگان، جگر شب فسرو

درید آن آفتاب از آن جگر شب بر آورید شب چیست؟ خاک، خاک نگر آفتاب خوار حاکی که آفتاب خورد خون او خورید ای رفته آفتاب
شما در کسوف خاک چون تخته محاسب از آن خاک برسرید رفت آفتاب و صبح ره غیب در نوشت چون میغ و، شب پلاس مصیبت
بگسترید...

ذکر شواهد بیشمار بر نکته منطقی و ذوقی فوق را با نوشته مرحوم سید بن طاووس - عالم برجسته و دل آگاه شیعه - در مقدمه کتاب لهوف به پایان می بریم که پس از نقل روایت مربوط به حزن و اندوه بی پایان امام سجاد (علیه السلام) در سوگ شهیدان کربلا (علیهم السلام)، به عنوان زبان حال امام چهارم (علیه السلام) به شعر ابن زیدون مغربی تمثیل جسته که بیتی از آن چنین است:

حالت لفقدهم ایامنا فغدت

سوداً و کانت بهم بیضاً لیالینا(1)

یعنی، مرگ عزیزانی که شبهای (تار) مان به وجودشان روشن بود، سبب شد که روزهای (روشن) ما دگرگون گشته و سیاه و تیره شود.

تیره شد آینه صبح درخشان بی تو

تار شد مشرق روحانی ایمان بی تو

نزهت این چمن از نکهت انفاس تو بود

زرد شد سبزی احساس بهاران بی تو...

ناله ها می دمد ای نور دل شب خیزان

از ستونهای سیاه پوش شبستان بی تو...

بی جمال تو، دل آینه و آب گرفت

آتشین شد نفس باد پریشان بی تو

پاره شد رشته نورانی منظومه شوق

گشت آفاق همه کلبه احزان بی تو

من چه گویم که چسان آینه روز گرفت

رنگ دلگیر ترین شام غریبان بی تو(2)

ص: 50

1- الملهوف علی قتلی الطفوف (لهوف)، سید بن طاووس، همان، صص 151 - 153. ابواسحاق اسفراینی در نور العین فی مشهد الحسین (طبع مصر، 1300 ق، ص 57) قرائت اشعار را به خود امام سجاد (علیه السلام) نسبت داده است. ابیات فوق، بخشی از قصیده ابن زیدون مغربی است. برای اطلاع از تمامی قصیده، ر.ک، مثير الأحزان، ابن نما (تحقیق و نشر: مؤسسه الأمام المهدي عج، قم 1406

ق) ص 116. در پاره ای از ابیات، البته میان ضبط مثیر الاحزان و لهوف، اندکی تفاوت وجود دارد.

2- شعر از شاعر معاصر، زکریا اخلاقی، است که در سوگ پیشوای فقید انقلاب اسلامی سروده است طلایه ماهنامه فرهنگی - ادبی - سیاسی - اجتماعی، صاحب امتیاز: بنیاد پانزده خرداد، سال اول، خرداد 1374 ش).

همه این تمثیلهای، بر پایه همان مناسبت ذاتی و منطقی است که گفتیم میان رنگ سیاه با حزن و اندوه در فقد عزیزان وجود دارد، و مصیبت زدگان با سیاهپوشی در و دیوار و پیکر خویش می خواهند بگویند که با مرگ یار، مایه روشنی دیده و قلب خویش را از دست داده و دنیا و مافیها در چشمشان تیره و تار شده است ...

بر پایه همین رسم «طبیعی» و سنت «منطقی» است که به گواه شعر و ادب و حدیث و تاریخ، رنگ سیاه از دیر باز، نشان حزن و اندوه بوده و ملل و اقوام گوناگون در ایام عزا از آن بهره می جسته اند. چنانکه بر همین اساس، خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله) و دوستان آنان نیز، از دیر زمان، در عزای عزیزان آل البيت (علیهم السلام) بویژه در مصیبت جانسوز «مصباح هدایت»، حضرت مولی الكونین، ابی عبدالله الحسین (علیه و علی اولاده و اصحابه السلام) که آن را به بحق - «أَعْظَمُ الْمَصَائِبِ»⁽¹⁾ خوانده اند، از رنگ سیاه بهره می جویند: لباس سیاه می پوشند، دستار سیاه می بندند، پرچمهای سیاه بر می افرازند، پرده سیاه می زنند، و در و دیوار و کوی و برزن را سیاهپوش می کنند ..

در فصول آتی، نخست نگاهی به سابقه سیاهپوشی در میان ملل و اقوام جهان افکنده، و سپس این معنی را، مقدمه مرور بر پیشینه سیاهپوشی در میان اعراب و نیز خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله) قرار می دهیم.

ص: 51

1- امام صادق (علیه السلام) در حدیثی طولانی می فرماید: إن يوم قتل الحسين اعظم مصیبه من جميع سائر الأيام ... (مصیبت عاشورا از مصائبی که در دیگر ایام سال بر آل الله وارد شد سخت تر بوده است). راوی از علت این امر می پرسد و امام می فرماید: چون امام حسین (علیه السلام) عصاره و بادگار اصحاب کسا بود و با رفتن وی تمامی اصحاب کسا از بین رفتند (بحار، 44/269).

فصل چهارم: سیاهپوشی در ملل و اقوام

در میان ملت‌های متمدن عصر اخیر، لباس عزا در بین طبقات مختلف یکسان است و آنان رنگ سیاه را برای عزا مناسبتر از دیگر رنگها می‌دانند. دالره الاربستانی

شواهد فراوان تاریخی و ادبی، حاکی است که بسیاری از ملل و اقوام جهان، از دیر زمان، در ایام عزا سیاه می‌پوشیده و به انواع و اشکال گوناگون از این رنگ بهره می‌جسته‌اند. به پاره ای از این شواهد توجه کنید:

1. بنا به روایت فردوسی در شاهنامه، زمانی که سر بریده ایرج (فرزند فریدون) را در تابوتی زرّین و پوشیده در حریر، نزد پدر آوردند، به نشان عزا، تیره [= دُهل، کوس، و طبل] و نیز فیلی را که برای استقبال از ایرج آماده و آراسته کرده بودند، سیاهپوش کردند و براسبان تازی، رنگ کبود پاشیدند:

زتابوت چون پرنیان برکشید

بریده سر ایرج آمد پدید

بیفتاد از اسپ آفریدون به خاک

سپه سر بسر جامه کردند چاک

سیه شد رُخان، دیدگان شد سفید

که دیدن دگر گونه بود از امید

چو خسرو بر این گونه آمد زراه

چنین بازگشت از پذیره سپاه

دریده درفش و نگون کرده کوس

رخ نامداران شده آبنوس

تیره سیه کرده و روی پیل

پراکنده بر تازی اسپانش نیل

فریدون هم که از جهان در گذشت، نواده و جانشین وی

منوچهر، یک هفته با درد بود

دو چشمش پراز آب و، رخ زرد بود

سپاهش همه کرده جامه سیاه

نوان گشته شاه و، غریوان سپاه

نیز به روایت شاهنامه، آن زمان که خبر قتل فجیع سهراب (به دست پدرش رستم) به گوش تهمینه (مادر سهراب) رسید، گیسوان برکنند،
سروروی بخراشید، گریبان درید، خاک بر سر ریخت و ... در و دیوار را سیاهپوش کرد و جامه نیلگون - که کنایه از عزاست . در پوشیدن:

غریو آمد از شهر توران زمین

که سهراب شد کشته بر دست کین...

به مادر خبر شد که سهراب گُرد

به تیغ پدر، خسته گشت و بمرد

بزد چنگ و بدرید پیراهنش

در خشان شد آن لعل زیبا تنش

بر آورد بانگ و غریو و خروش

زمان تا زمان، او همی شد ز هوش..

در کاخ بر بست و تختش بکند

ز بالا در آورد و خوارش فکند

در کاخها را سیه کرد پاک

ز کاخ و ز ایوان بر آورد خاک

پوشید پس جامه نیلگون

همان نیلگون غرق کرده به خون

به روز و به شب نوحه کرد و گریست

همچنین زمانی که رستم به دست برادرش، شغاد، ناجوانمردانه کشته شد، به یک سال در سیستان سوگ بود همه جامه هاشان سیاه و کبود در عصر ساسانیان نیز، هنگامی که بهرام گور در گذشت، ولیعهدش یزدگرد چهل روز سوگ پدر داشت راه پوشید لشگر کبود و سیاه

نکته قابل توجه این است که فردوسی - چنانکه خود کراراً در شاهنامه تصریح دارد و محققان عصر ما نیز بر همین عقیده اند - در گزارش وقایع، هیچگاه مطلبی از خویش بر آنها نیفزوده و تنها آنچه را که در متون کهن تاریخی (تدوین یافته در عصر ساسانی یا پیش و پس از آن یافته، با پرداختی هنری - حماسی، به رشته نظم کشیده است. [\(1\)](#) بنابراین، سابقه پوشیدن جامه کبود و سیاه پوش کردن در و دیوار

ص: 54

1- در این باب، بتفصیل در کتاب «خدنگ سخن از کمان خرد؛ بحثی در باب حکیم فردوسی و جایگاه تاریخی شاهنامه او» توضیح داده ایم.

در عزای عزیزان، به زمانهای بسیار دور و عهد باستان باز می‌گردد (حتی اگر داستان سوگ سهراب و ایرج را، بر ساخته ذهن تدوینگرانی «خوتای نامک» - خدای نامه عصر ساسانی بدانیم، باز نشان می‌دهد که عرف ایران پیش از اسلام، رنگ سیاه را رنگ عزا و ماتم می‌شناخته است).

2. در اساطیر یونان باستان (منظومه ایلید) آمده است زمانی که تیتس از قتل پاتروکلوس به دست هکتور شدیداً آندوهگین شد، به نشانه عزا، سیاهترین جامه هایش را پوشید؛ و این امر نشانگر آن است که قدمت رسم سیاهپوشی در یونان به عصر هومر (سراینده «ایلید») باز می‌گردد.

رومانیاییها در ایام عزا از خانه بیرون نمی‌آمدند و از لذات و ملامتی دوری می‌جستند و سیاه می‌پوشیدند، و این رسمی بود که به گفته می‌شود. از مصریان فرا گرفته بودند. در عهد شیوخ، سیاهپوشی رسمی شایع میان زن و مرد بود ولی در دوران امپراتوری، از آنجا که پوشیدن لباسهای رنگین رسم شده بود، زنان (به عنوان پرهیز از پوشیدن لباسهای رنگین) جامه سپید بر تن می‌کردند... رنگ سیاه نزد رومانیاییها و یونانیها اشارت به خانه تاریک (گور) داشت که منزلگاه مردگان است. (1)

3. در میان عبرانیها - یهودیان قدیم - رسم آن بود که در عزای بستگان خویش سرها را می‌تراشیدند و بر آن خاکستر می‌پاشیدند و لباسشان در این گونه مواقع، سیاهرنگ یا نزدیک به آن بود... آنان عادت داشتند قباهایی از پلاس موین بپوشند و این رسم، میان زنان و مردانشان مشترک بود... یهودیان اخیر، لباس خاصی برای عزا ندارند و هر کدام از رسم رایج در کشور خویش تقلید می‌کنند. (2)

ص: 55

1- دائرة المعارف؛ قاموس علم لکل فنّ و مطلب، پطرس بستانی (دارالمعرفه، بیروت) 710/6-712.

2- همان، ص 710.

4. مرحوم ابن فهد حلی، فقیه و ارسته و بنام شیعی، در کتاب التحصین (1) گوید: به راهبی مسیحی که حُبّه مویین سیاه پوشیده بود گفتند: چه چیزی سبب شده که لباس سیاه بر تن کنی؟ پاسخ داد: لباس جامه محزونان است و من در میان آنان اندوهی بیشتر دارم. گفتند: از چه چیز اندوهناکی. گفت: من فردی مصیبت زده ام، زیرا خویشان را در معرکه [آلودگی به] آگناهان کشته ام و از نیروی بر آن اندوهگینم. این را گفت و اشکش جاری گشت. (2)

آقای دکتر رجایی بخارایی، با اشاره به خرقة «کبود» درویشان آورده اند:

به رنگ سیاه و کبود، از دیرباز مورد نظر پارسایان و گوشه گیران بوده و بدین رنگها جامه می پوشیده اند، و حتی بدین سبب، رُهبانان نسطوری را که در اطراف و اکناف ایران برای تبلیغ پراکنده بوده و دیر و صومعه داشته اند سوگواران می خوانده اند. به قیاس آنکه لباس کبود و سیاه، نشانه سوگواری است.

چنانکه فردوسی در مرگ یزدگرد، که او را کشته و بر آب افکنده بودند و جسدش به وسیله راهبان مسیحی از آب گرفته شده است، آنان را صریحاً به نام سوگواران می خواند:

چو شب روز شد، مردم آمد پدید

دو مرد گرانمایه آنجا رسید

از آن سوگواران پرهیزگار

بیامد یکی تالاب رودبار

ص: 56

1- التحصین فی صفات العارفين من العزله و الخمول...، ابن فهد (تحقیق و نشر: مؤسسه الأمام المهدی عج -، قم 1406) ص 15 و

16. این کتاب به همراه کتاب مشیرالأحزان ابن نما (همان) چاپ شده است.

2- نظیر این گفتگو در مآخذ زیر نیز آمده است: ربیع الأبرار و نصوص الأخبار، زمخشری، تحقیق: دکتر سلیم نعیمی (منشورات شریف رضی، قم 1410ق) 3/474: العقد الفرید، ابن عبد ربه، شرح و ضبط و تصحیح: احمد امین و احمد زین و ابراهیم آبیاری (دارالکتب العربی، بیروت 1403ق) 3/367.

تن او برهنه بدید اندر آب

بر آشفست و آمد هم اندر شتاب

دوان تا در خانِ راهب رسید

بدان سوگواران بگفت آنچه دید

که شاه زمانه به غرق اندر است

برهنه به گرداب زرق اندر است

برفتند از آن سوگواران بسی

شکوبا و زُهبان زهر دو کسی (1)

ادیب پیشاوری نیز در باب جامهٔ کبود راهبان، و مناسبت رنگ آن با عزا و ماتم، می گوید:

چو دیدم چرخ را اندر کبودین جامه چون ترسا

بدانستم که جز ماتمسرای نیست زنگاری

در این زمینه، باز هم در آینده توضیحاتی خواهیم داشت. (2)

می دانیم که صوفیان نیز، همچون راهبان، خرقهٔ کبود می پوشیده اند. ابو سعید ابوالخیر، در مذمت صوفیان بیحقیقتِ عصر خویش گوید:

«اکنون خودکار بدان آمده است که مرقعی (3) کبود بدوزند و در پوشند و پندارند که همهٔ کارها راست گشت! بر سر آن خم نیل بایستند و گویند که یک بار دیگر بدان خم فرو بر تا کبودتر گردد، که چنان دانند که صوفی این مرقع کبود است!» (4)

حافظ نیز، با تعریض به همین گونه کسان گوید:

غلام هم دُردی کشانِ یکرنگم

نه آن گروه که ازرق لباس ودل سیه اند

و یا:

پیر گلرنگ من اندر حق ازرق پوشان

رخصت خبث نداد، ار نه حکایتها بود!

-
- 1- فرهنگ اشعار حافظ، دکتر احمد علی رجایی بخارایی (طبع دوم با اضافات، انتشارات علمی، تهران، زمستان 1362)، ص 210 به بعد.
 - 2- ر.ک، ضمیمه شماره 2 در پایان همین کتاب.
 - 3- مرقع: جامه وصله دار و پاره پاره به هم دوخته.
 - 4- اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید (تصحیح ذبیح الله صفاء تهران 1322 ش) ص 286. نیز گوید: «بامداد پگاه به میهنه رسیدم. چون چشم من بر میهنه آمد، جمله صحرا کبود دیدم از بس صوفی کبودپوش که به صحرا بیرون آمده بودند (همان، ص 194).

رمز انتخاب جامه تیره از سوی صوفیان نیز، از جمله، اعلام عزا و مصیبت بوده است. هجویری می نویسد:

اما معنی آنکه بیشترین جامه هاء ایشان کبود باشد، یکی آن است کی اصل طریقت ایشان بر سیاحت و سفر نهاده اند و جامه سفید اندر سفر بر حال خود نمائند و شستن وی دشوار باشد و هر کسی بدان طمع کند. و دیگر آنک کبود پوشیدن، شعار اصحاب فوات و مصیبات است و جامه آند هگنان، و دنیا دار محنت است و ویرانه مصیبت ...

مریدان چون مقصود دل اندر دنیا حاصل ندیدند کبود اندر پوشیدند و برسوگ وصال فرو نشستند، و گروهی دیگر اندر معاملات جز تقصیر ندیدند، و اندر دل بجز خرابی نه، و اندر روزگار بجز فوت نه، کبود اندر پوشیدند کی الفوت اشد من الموت.

یکی بر موت عزیزی کبودی پوشید، و یکی بر فوت مقصود. یکی از مدعیان علم، درویشی را گفت این کبود چرا پوشیدی؟ گفت از پیغامبر - عم - سه چیز بماند: یکی فقر و دیگر علم و سه دیگر شمشیر. شمشیر، سلطانان یافتند و نه در جاء آن کار بستند؛ و علم، علما اختیار کردند و به آموختن تنها پسندیدند؛ و فقر، فقرا اختیار کردند و این، آلت غنا ساختند. من بر مصیبت این سه

گروه، کبود پوشیدم. (1)

6. از حوادث تاریخی دوران سامانیان و آل بویه بر می آید که در قلمرو این دو سلسله مشهور ایرانی، از رنگ سیاه به عنوان عزا و ماتم استفاده می شده است. چنانکه بررسی تاریخ سلاجقه و ایلخانیان و تیموریان نیز نشانگر همین امر است:

تشییع جنازه مشهوری که نصر بن احمد سامانی، پیش از مرگ برای خود ترتیب

ص: 58

1- کشف المحجوب، هجویری، تصحیح: و. ژوکوفسکی، با مقدمه قاسم انصاری (کتابخانه طهوری، طبع 2، تهران 1371 ش) صص 59-60.

داد چنین بود: چند هزار غلام نوجوان ترک، جامه سیاه پوشیده، گریبان چاک داده و خاک بر سر ریزان، در جلوی او گام بر می داشتند و در پی آنها حدود دو هزار کنیز، از نژادها و زبانهای گوناگون، به همان هیئت در حرکت بودند و دنبال آن غلامان و کنیزان، عموم سپاهیان و رؤسای آنان در حالیکه اسبهای خویش را یدک کشیده و زینهای آنها را (به رسم عزا) وارونه گذاشته و پیشانی آنها را سیاه کرده بودند و خود خاک به سر می ریختند. گام بر می داشتند. پشت سر ایشان افراد رعیت و بازرگانان ... و مکاریها و شترداران ... و بالآخره قضات و عدول دار القضاء و علما، با حزن و اندوه، حرکت می کردند. (1)

در باب آل بویه نیز، سید ظهیرالدین مرعشی آورده است که رسم دیلمیان در سوگواری، برسینه کوفتن و نمد سیاه از گردن آویختن است: «در میان خاک و خون غلطان و آب حسرت از دیده ریزان و دست بر سینه کوبان، نمدهای سیاه در گردن، و خار و خاشاک در سر و تن می گردیدند ... مراسم تعزیت به تقدیم رسانیده، جامه سوگواری در بر کرده ...». (2)

سلاطین آل بویه در هنگام سوگواری جامه سیاه می پوشیدند. صمصام الدوله دیلمی، فرزند عضدالدوله، در سوگ پدر لباس سیاه در بر کرد. نیز در سال 1388 زمانی که فرزندش ابوشجاع را از دست داد، تمام مردم شیراز در سوگ او سیاه پوشیدند. (3)

در باب صاحب بن عبّاد، وزیر مشهور آل بویه، نوشته اند که چون در شهر ری پیک حق را لبیک گفت «صدای ناله وگریه از مرد و زن اهل ری بلند گردید و بازارها بسته و مردم دسته دسته بر در قصر گرد آمدند و امیر فخرالدوله (سلطان دیلمی) [

ص: 59

1- مُعْجَمُ الْبُلْدَانِ، ياقوت حُمَوي (چاپ لایپزیک آلمان 1873 م)، 452/3.

2- تاریخ گیلان و دیلمستان، میر سید ظهیر الدین مرعشی، تصحیح: دکتر ستوده (بنیاد فرهنگ ایران، تهران)، ص 223.

3- نکت الهمیان، صفدی، ص 289.

پای پیاده، و امرا و سفرا با لباس سیاه برای تشییع حاضر شدند و مردم در گریه بی اختیار جامه ها را بر تن می دریدند و لطمه به صورت می زدند»⁽¹⁾.

از وصیتنامهٔ بدیع الزمان همدانی، ندیم صاحب بن عباد، نیز بر می آید که در آن روزگار، چون کسی از دنیا می رفت، برای او مجلس نوحه گری بر پا می کردند، در سوگ مردگان سیلی به صورت می زدند و روی می خراشیدند، موی سر پریشان می کردند و ... به رسم عزا در ب خانه را سیاه می کردند...⁽²⁾

فرخی سیستانی، شاعر مشهور و زبر دست عصر غزنوی، در چکامهٔ بلندی که در سوگ سلطان محمود سروده، گوید:

شهر غزنین، نه همان است که من دیدم پار

چه شد امسال که یکباره دگرگون شد کار؟!

خانه ها بینم پر نوحه و پر بانگ و خروش

نوحه و بانگ و خروشی که کند روح فگار ...

حاجبان ⁽³⁾ بینم خسته دل و پوشیده سیه

کله افکنده یکی از سر و، دیگر دستار .. ⁽⁴⁾

ابن بطوطه، جهانگرد مشهور اسلامی در قرن هشتم، در سفرنامهٔ خویش، بخش مربوط به خاطرات سفر ایدج (بین خوزستان و اصفهان)، ضمن شرح عزاداری دولت و مردم در مرگ سلطان اتابک افراسیاب (از اتابکان لرستان) می نویسد: «بر سر هر یک از آنان خرجه یا ملحفه ای سیاه بود. آنان تا روز چهلم بدین هیئت بودند

ص: 60

1- هدیه العباد در شرح حال صاحب بن عباد، شیخ عباسعلی ادیب اصفهانی (بی نا، اصفهان 1385 - 1386 ق) صص 297 - 298.

2- رسائل الهمدانی (چاپ بیروت 1890 م) ص 58 به بعد.

3- حاجبان: دربانان.

4- برای کل قصیده، ر.ک، چند مرثیه از شاعران پارسیگوی، به کوشش دکتر ابوالقاسم رادفر انتشارات امیرکبیر) صص 19-23.

و این امر، نهایت اندوه را نزد آنان می رساند».(1)

همو درباره تدفین اموات در آسیای صغیر (در عصر سلاجقه) می نویسد: هنگام تشییع جنازه مادر ابراهیم بیک، پسرش و نیز امرا و غلامان، با سرگشوده و جامه وارونه حرکت می کردند، و قاضی و خطیب و فقیهان به جای عمامه، دستارهایی از پشم سیاه بر سر نهاده بودند.(2)

به نوشته سیفی هروی، وقتی خبر مرگ ملک علاء الدین انتشار یافت «به هر خطه و بلد از خطط و بلاد خراسان، خصوصاً شهر هرات ... سه روز سگان ... آنجا بر پلاس ماتم نشستند و لباس دود اندود پوشیدند ...».

نیز آورده است که چون خبر مرگ شمس الدوله به ملک فخرالدین رسید و از مرگ پدر آگاه شد «در مسجد جامع عزاداری پدر بداشت ... تمامت سگان و قطن و اهالی شهر هرات ... چون سپهر کبود لباس دود اندود در پوشیدند و غلغله آه و واویلا ... به فلک رسانیدند».(3)

زمانی که محمد سلطان، فرزند و ولیعهد جوان تیمور، در 806 ق درگذشت «همه لشگریان البسه سیاه یا کبود بر تن کردند، حتی سوار شدن بر اسب سفید ممنوع بود» و زمانی که جنازه را به مزار «قیدار پیغمبر» - در حوالی سلطانیه - بردند، به هنگام برگزاری تشریفات سوگواری «شاهزادگان ... مجدداً لباسهای سوگواری سیاه و کبود به تن کردند ... و پس از [پایان] عزاداری، مردم از شعار سوگواری و جامه های سیاه بیرون آمدند».(4)

ص: 61

1- رحله ابن بطوطه، شرح و هوامش: طلال حرب (دارالکتب العلمیه، بیروت 1407 - 1987) صص 211-212.

2- همان، ص 332.

3- تاریخنامه هرات یا تاریخنامه سیفی، سیف بن محمد یعقوب هروی، تصحیح: محمد زبیر صدیقی (کلکته 1943) ص 601 به بعد و ص 458 به بعد.

4- گزیده مقالات تحقیقی، و. و. بارتولد، ترجمه کریم کشاورز (تهران 1358 ش) ص 144 به بعد.

شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه، در شرح سوگواری و عزاداری عمومی به مناسبت مرگ جهانگیر (فرزند دیگر تیمور) می نویسد:

«همه جامه کرده سیاه و کبود

ز خون دل از چشمها رانده رود

همه بر سر افشاندند از غصه خاک

چو جامه همه سینه ها کرده چاک

... مجموع خلایق همه سرها برهنه ساخته و پلاسها و نمدهای سیاه در گردن انداخته

به ماتم نشستند یکسر سپاه

همه جامه هاشان کبود و سیاه

سر سرکشان گشت پرتیره خاک

همه دیده پر خون و، دل چاک چاک ..»

به نوشته همو، زمانی که طغی شاه، دختر تیمور، در گذشت، تیمور «از حدوث این واقعه هایلله چنان متألم و متغیر شد که یکباره عنان التفات از دنیا و مافیها برتافت ... جامه چاک، و تارک پُر خاک ساختند و پلاس سیاه در گردن افکنده از بس گریستن و نوحه کردن خون در جگر کوه سنگین دل انداختند ...».

از نوشته ابن عربشاه بر می آید که در سوگ نواده تیمور نیز، گذشته از خود تیمور، کلیه مردم سمرقند جامه نیلی پوشیدند(1) و به گفت بار تولد: زمانی که خود تیمور درگذشت «مراسم سوگواری را بر طبق رسوم صحرائشینان برگزار کردند، سرها را برهنه کردند و صورتها را خراشیدند و سیاه کردند، موی سر کردند و بر خاک افکندند و ... شاهزادگانی که در شهر اقامت داشتند و اعیان و حتی روحانیان مسلمان، مانند شیخ الاسلام، عبدالاول و عصام الدین لباس عزا بر تن کرده در مراسم یاد شده حضور یافتند ...»(2).

در مرگ بایس نقر، شاهزاده فرهنگ دوست و هنرمند تیموری، نیز «... امرای عظام و اکابر انام نعش را برداشتند ... از درون باغ تا مدرسه گوهر شاد آغا، که حالا

ص: 62

1- عجائب المقدور فی نوائب الدهور، ابن عربشاه، ص 197 (نقل از: تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، نشر ناشر، تهران 1363 ش، ج 6، بخش اول، ص 360).

2- گزیده مقالات تحقیقی، همان، ص 154.

مدفن شاهزاده است، دورویه مردم ایستاده بودند و ازدحام به مرتبه ای روی نمود که هیچکس قریب به آن یاد نداشت و مجموع خواص و عوام، تغییر لباس کرده سیاه پوشیدند و تابوت شاهزاده را در هودج و محفّه نهادند و با عظمت هر چه تمامتر به مدرسه مذکور رسانیدند (1)....»

7. دیوان شاعران پارسیگوی، مالا مال از ابیاتی است که در آن، از رنگ سیاه، به عنوان نشانهٔ عزا و ماتم یاد شده است::

حکیم فردوسی گوید:

همه، جامه کرده کبود و سیاه

همه، خاک بر سر به جای کلاه

فرخی گوید:

بسا جنگجویا که نزد تو آمد

سیه کرده در سوگ او جامه مادر

اسدی طوسی گوید:

شب (2) هر چه بُدشان کبود و سیاه

فکندند یکسر ز شادی شاه

ص: 63

1- تاریخ اجتماعی ایران، همان، ص 358. برای آگاهی از رنگ لباس و مراسم عزاداری علاوه بر مأخذ فوق، و آنچه که قبلاً از آن یاد شد، مطالعه آثار زیر مغتنم است: زندگی مسلمانان در قرون وسطا، دکتر علی مظاهری، ترجمهٔ مرتضی راوندی (سپهر، تهران) صص 68-69؛ تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، آدم منز، ترجمهٔ علیرضا ذکاوتی فراگزلو (مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر، تهران 1362 ش) 127/2 به بعد؛ فصلنامهٔ مطالعات تاریخی، صاحب امتیاز و مدیر مسئول: دکتر محمد کاظم خواجهویان، معاونت فرهنگی آستان قدس (رضوی)، سال 1، ش 1، مقالهٔ دکتر مریم میراحمدی، با عنوان: رنگ در تاریخ ایران، ص 115 به بعد؛ فرهنگ البسهٔ مسلمانان، دُزی، ترجمهٔ دکتر حسینعلی هروی (از انتشارات دانشگاه تهران، 1345 ش - 1966 م) صص 342 - 349. مشخصات اصلی مأخذ اخیر چنین است:

Dozy.R.P.A: Dictionnaire dé taillé des noms des vétements chez les Arabes

2- سَلَب: جامه.

نظامی گنجوی گوید:

تا جهان داشت تیزهوشی کرد

بی مصیبت سیاهپوشی کرد

و نیز:

نرفت از حرمش بر تخت ماهی

نپوشید از سلّها جز سیاهی

فخرالدین اسعد گرگانی (در ویس و رامین):

که زرد است این؛ سزای نابکاران

کبود است این؛ سزای سوگواران

کبودش جامه همچون سوگواران

رُخانش لعل همچون لاله زاران

مولوی گوید:

گرنودی او کبود از تعزیت

کی فسردی همچو یخ این ناحیت

و نیز:

زاغ پوشیده سیه چون نوحه گر

در گلستان نوحه کرده بر خضر

عرفی:

جهان بگشتم و دردا، به هیچ شهر و دیار

ندیده ام که فروشند بخت در بازار

از منجنیق فلک سنگ فتنه می بارد

من ابلهانه گریزم در آبگینه حصار

کفن بیاور و تابوت و جامه نیلی کن

که روزگار طیب است و عافیت بیمار

خاقانی شروانی، قصیده سرای کم نظیر ایرانی در قرن ششم هجری، در مرثیه یکی از بزرگان خراسان - امام محمد یحیی - که در زمان سلطان سنجر به دست غزان خراسان دستگیر و خفه شد، می گوید: .

خاقانیا به سوگ خراسان سیاه پوش

کاصحاب فتنه، گرد سوادش سپاه برد

عیسی به حکم رنگرزی بر مصیبتش

نزدیک آفتاب، لباس سیاه برد

دهر از سر محمد یحیی ردا فکند

گردون ز فرق دولت سنجر کلاه برد

و در رثای فرزند جوان خویش گوید:

چون شب آخر ماهم، به سیاهی لباس

کی قبایی ز سپیدی قمر در گیرم؟ ...

در سیه کرده و جامه سیه و روز سیه

به سیه خانه⁽¹⁾ چرخ آیم و در درگیرم

ص: 64

1- سیه خانه، همان سیه چادر است که خانه مردم صحرائشین باشد.

و در سوگ شیخ الإسلام عمده الدین محمد بن اسعد طوسی نیشابوری، مشهور به حفده، گوید:

خاقانیا به سوگ پسر داشتی کبود

بر سوگ شاه شرع سیه پوش بردوام

کارواح سبز پوش سیه جامه اند پاک

بر مرگ زاده حفده خواجه همام

نیز گوید:

گیتی سیاه خانه شد از ظلمت وجود

گردون کبود جامه شد از ماتم وفا

و نیز:

در سوگ آفتاب وفا، زین پس ابروار

پوشم سیاه و بانگ معزا بر آورم

مجد همگر، در مرثیه خواجه شمس الدین صاحب‌دیوان (دستور دانشور و با تدبیر ایرانی در عصر ایلخانیان) گوید:

در ماتم شمس، از شفق خون بچکید

مه چهره بکند و، زهره گیسو ببرید

شب جامه سیاه کرد در ماتم و، صبح

بر زدنفسی سرد و گریبان بدرید

امیر شاهی سبزواری در مرگ بایسنقر (فرزند هنرمند تیمور) آورده است:

در ماتم تو دهر بسی شیون کرد

لاله همه خون دیده را دامن کرد

گل جیب قبای ارغوانی بدرید

قمری نمدسیاه در گردن کرد

ربیع، شاعر افغانی سده 11، نیز می گوید:

پراست دامن صحرا ز اشک ریزه ما

به ساق سبزه رسیده است دست سبزه ما

به روز ماتم ما بیدلان نبود کسی

سیاهپوش بجز سایه جنازه ما(1)

این معنی، گذشته از شعر، به کتب لغت نیز راه یافته است: دو کتاب مشهور لغت فارسی، برهان و آندراج، یکی از معانی واژه «سیاهپوش» را «سوگوار ماتمی، و صاحب تعزیت» خوانده اند.

ص: 65

1- صحنه های خونینی از تاریخ تشیع در افغانستان از 1250 تا 1320 ق، حسینعلی یزدانی «حاج کاظم» (ناشر: مؤلف، مشهد، پاییز 1370 ش) صص 91 - 93.

8. پطرس بستانی، فرهنگ نویس مسیحی لبنانی، به برخی از کشورهای غربی (نظیر پرتغال و اسپانیا) اشاره دارد که در قرون وسطی به هنگام عزا لباس سپید می پوشیدند ولی در قرون اخیر جامه سیاه را برگزیده اند. به گفته همو: پوشیدن لباس سیاه در مراسم سوگواری، اینک رسم عام و جاری در میان ملل متمدن شده است. وی می نویسد:

«در کشور پرتغال زمانی که یوحنا دوم (پادشاه وقت) در سال 1495 م درگذشت، کلیه رجال دولتی قباهای زبر و خشن پوشیدند و جمیع اهالی لیسبون (پایتخت پرتغال) به مدت 6 ماه از تراشیدن موی ممنوع شدند. پوشیدن قباي زبر و - لباس سپید در ایام عزا، علاوه بر کشور پرتغال، در اسپانیا نیز مرسوم بود و این رسم در اواخر قرن 15 م از هر دو کشور برچیده شد...» (1).

در پایان فصل ششم خواهیم گفت که در همان دوران سپید پوشی اسپانیاییها نیز، شواهدی در دست است که شیعیان اندلس، در عزاداریهای مذهبی خویش رنگ سیاه را نشان اندوه و عزا می شناخته اند. به ادامه سخن بستانی توجه کنید:

«عادت پادشاهان فرانسه به پوشیدن جامه بنفش در ایام عزا عادت دیرینه نیست. زیرا شارل هفتم (1380 - 1422 م) و لویی یازدهم (1461 - 1483 م) در مرگ پدر خویش جامه سیاه پوشیدند و در فوت شارل مزبور ماتم بزرگی بر پا شد که در آن دوفین اعظم (پسر بزرگ شارل) و فیلیپ - دوک بُرغونیا (از بلاد قدیمی فرانسه) - لباس مشکی به تن کردند. ملکه های فرانسوی اوایل امر جامه سپید می پوشیدند و... (2) انگلیسی نخستین شهبانویی بود که در مرگ شوی خویش سیاه پوشید. ملکه هایی نیز که پس از مرگ همسر تاجدار خویش تن به ازدواج نمی دادند در اجتماعات برقع سیاه می پوشیدند و این رسم تا انقلاب کبیر فرانسه باقی بود...»

ص: 66

1- دائرة المعارف بستانی، همان، 712.

2- یک کلمه ناخوانا.

در میان ملت‌های متمدن عصر اخیر، لباس عزا در میان طبقات مختلف مردم (بر خلاف ادوار پیشین) لباسی یکسان است و آنان رنگ سیاه را، برای عزا، از دیگر رنگ‌ها مناسبتر می‌دانند و گاه نیز سیر تدریجی خویش از حالت اندوه شدید به سرور را، با تبدیل تدریجی رنگ سیاه به رنگ‌های ارغوانی و بنفش ظاهر می‌سازند. طول دوران عزاداری، بر حسب درجهٔ نزدیکی به میت، از یک هفته تا یک سال طول می‌کشد و بیوه زنان دست کم تا یک سال عزا می‌گیرند و در این مدت لباس‌های آنان سیاه‌رنگ و خالی از هر گونه نقش و نگار و زیور آلات است (1)...

شواهد تاریخی و ادبی فوق نشان می‌دهد که:

اولاً، رنگ سیاه از دیرباز در میان بسیاری از ملل و اقوام، نشان عزا و اندوه شناخته می‌شده و این امر اختصاص به محیط ایران یا دوران اسلام نداشته است، بلکه ایرانیان و یونانیان و رومانیاییها و مصریان و یهودیان باستان و نیز راهبان نسطوری، از قرن‌ها پیش از طلوع اسلام به رسم عزا جامهٔ سیاه یا کبود می‌پوشیده‌اند.

ثانیاً، در بعضی مناطق (همچون پرتغال و اسپانیا) و نیز برخی جماعات (نظیر راهبان مسیحی) رسم سفید پوشی در عزا بتدریج جای خود را به سیاه‌پوشی داده و اصولاً هر چه که در تاریخ جلوتر می‌آییم بر وسعت دامنهٔ سیاه‌پوشی در ایام عزا افزوده می‌شود، به گونه‌ای که در زمان ما مردم مختلف جهان در عزای بستگان و دوستان خویش، به علامت اظهار اندوه در سوگ شخص فقید و همدردی با بازماندگان داغدار وی، به شیوه‌های گوناگون از رنگ سیاه (لباس سیاه، پردهٔ سیاه، پرچم سیاه، دستار سیاه، شال سیاه، و حتی کراوات و پاپیون سیاه و ...) بهره می‌جویند.

ثالثاً، در برخی جوامع (نظیر رومانیاییها در عصر امپراتوری) که در سوگواریها لباس سپید می‌پوشیده‌اند، استعمال این رنگ، نه جنبهٔ تقابل با رنگ سیاه، که جنبهٔ

ص: 67

پرهیز از لباسهای رنگین مرسوم در محافل جشن و سرور را داشته است. نیز، به کارگیری رنگ سپید در فقه شهادت، در میان برخی جماعات، چه بسا به اعتبار نجات و رستگاری «سرور انگیز» وی از محبس تنگ و ظلمانی و دردناک «دنیا» انجام می گرفته و در حقیقت، سپید پوشی مزبور، نه جنبه عزا، که به نوعی، عنوان سرور داشته است. با توجه به جشن مسیحیان در (به اصطلاح) شهادت مسیح (علیه السلام)، به نظر می رسد که سفید پوشی عارفان مسیحی «گنوستیکها» (1) به همان اعتبار یاد شده باشد.

مرحوم استاد مطهری، در کتاب «شهادت»، ذیل عنوان «فلسفه گریه بر شهید» (2)

سخن را به تأکید پیشوایان دین در باب گریه بر سالار شهیدان حسین بن علی (علیهما السلام) کشانده و به مقایسه این سنت مؤکد اسلامی با «روش مسیحیان درباره شهادت مسیح (البته به عقیده خودشان) می پردازند که روز شهادت مسیح را جشن می گیرند، نه اینکه به عزا بنشینند». به تصریح استاد شهید: «شادی کردن در شهادت شهید از بینش فرد گرایی مسیحیت ناشی می شود، و گریه بر شهید از بینش جامعه گرایی اسلام» (3).

ایشان در توضیح مطلب فوق، ضمن بحثی ممتد در باب دیدگاههای گوناگونی که مکاتب و مذاهب مختلف پیرامون رابطه انسان با جهان (و روح با بدن) داشته و هر یک از آنها تلقی خاصی از نسبت میان مرگ و زندگی (یا دنیا و آخرت) را ایجاب می کند، برای مرگ و شهادت (به لحاظ آثار و پیامدهای آن) دو جنبه فردی و اجتماعی قائل شده و می نویسند:

ص: 68

1- سفید پوشی شعار عارفان مسیحی (گنوستیکها) بود (تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، آدم متر، همان، 80/1).

2- ر. ک، قیام و انقلاب مهدی (عج) از دیدگاه فلسفه تاریخ، به ضمیمه شهید مرتضی مطهری دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، تابستان 1363 ش) صص 107 - 121.

3- همان، ص 109.

شهادت از نظر اسلام، از جنبه فردی، یعنی برای شخص شهید یک موفقیت است، بلکه بزرگترین موفقیت است؛ آرزوست، بلکه بزرگترین آرزوست.

امام حسین فرمود: جدم به من فرموده است که تو درجه ای نزد خدا داری که جز با شهادت به آن درجه نائل نخواهی شد. پس شهادت امام حسین، برای خود او، یک ارتقاء است، عالیتین حد تکامل است. تا اینجا ما مسئله مرگ و شهادت را از جنبه فردی تحلیل کردیم و رسیدیم به اینجا که اگر مرگ به صورت شهادت باشد، واقعاً یک موفقیت است برای شهید؛ جشن و شادمانی دارد. لهذا سید بن طاووس می گوید اگر نبود که دستور عزاداری به ما رسیده است، من روز شهادت ائمه را جشن می گرفتم.

اینجاست و از این جنبه است که ما به مسیحیت حق می دهیم، به نام شهادت مسیح که می پندارند شهید شده، برای مسیح جشن بگیرند. اسلام هم در کمال صراحت، شهادت را موفقیت شهید می داند نه چیز دیگر.

اما از نظر اسلام، آن طرف سگه را هم باید خواند. شهادت را از نظر اجتماعی - یعنی از آن نظر که به جامعه تعلق دارد [و] پدیده ای است که در زمینه خاص و به دنبال رویدادهایی رخ می دهد و به دنبال خود رویدادهایی می آورد - نیز باید بسنجید. عکس العملی که جامعه در مورد شهید نشان می دهد صرفاً به خود شهید تعلق ندارد. یعنی صرفاً ناظر به این جهت نیست که برای شخص شهید موفقیت یا شکستی رخ داده است. عکس العمل جامعه مربوط است به اینکه مردم جامعه نسبت به شهید و جبهه شهید، چه موضعگیری داشته باشند و نسبت به جبهه مخالف شهید چه موضعگیری داشته باشند.

استاد شهید می افزایند:

رابطه شهید با جامعه اش در رابطه است: یکی رابطه اش با مردمی که اگر زنده و باقی بود از وجودش بهره مند می شدند و فعلاً از فیض وجودش محروم مانده اند؛ و دیگر رابطه اش با کسانی که زمینه فساد و تباهی را فراهم کرده اند

شهید به مبارزه با آنها برخاسته و در دست آنها شهید شده است. بدیهی است که از نظر پیروان شهید، که از فیض بهره مندی از حیات او بی بهره مانده اند، شهادت شهید تأثر آور است. آن که بر شهادت شهید اظهار تأثر می کند در حقیقت، به نوعی، بر خود میگرد و ناله می کند.

اما از نظر زمینه ای که شهادت شهید در آن زمینه صورت می گیرد، شهادت یک امر مطلوب است به علت وجود یک جریان نامطلوب. از این جهت مانند یک عمل جراحی موفقیت آمیز است که مطلوب است؛ اما در زمینه آپاندیس یا زخم روده یا زخم معده یا چیزهایی از این قبیل. بدیهی است که اگر چنین زمینه هایی در کار نباشد، جراحی ضرورتی ندارد بلکه کار غلطی است. درسی که از جنبه اجتماعی، مردم باید از شهادت شهید بگیرند این است که اولاً نگذارند آن چنان زمینه ها پیدا شود. از آن جهت، آن فاجعه به صورت یک امر ناپیوستنی بازگو می شود و اظهار تأسف و تأثر می شود که به قهرمانان ظلم و قاتلین شهید مربوط است، برای اینکه افراد جامعه از تبدیل شدن به امثال آن جنایتکاران خودداری کنند. همچنانکه می بینیم نام یزید و ابن زیاد و امثال آنها به صورتی در آمده که هر کس در مکتب عزاداری واقعی امام حسین تربیت شده باشد، از کوچکترین تشبه به آنها در عمل ابا دارد.

درس دیگری که باید جامعه بگیرد، این است که به هر حال بازهم در جامعه زمینه هایی که شهادت را ایجاب می کند پیدا می شود. از این نظر، باید عمل قهرمانانه شهید از آن جهت که به او تعلق دارد و یک عمل آگاهانه و انتخاب شده است و به او تحمیل نشده است بازگو شود، و احساسات مردم شکل و رنگ احساس آن شهید را بگیرد. اینجاست که می گوئیم: «گریه بر شهید، شرکت در حماسه او و هماهنگی با روح او و موافقت با نشاط او و حرکت در موج اوست». اینجاست که باید بینم آیا جشن و شادمانی و پایکوبی و احیاناً هرزگی و شرابخواری و بدمستی - آنچه آنچنان که در جشنهای مذهبی مسیحیان دیده

می شود. همشکلی و هم‌رنگی و هم احساسی می آورد، یا گریه؟... (1)

بدینگونه، می بینیم که بیش «فرد گرایانه» مسیحیت، از (به اصطلاح) مرگ و شهادت مسیح (علیه السلام) تلقی عزا و اندوه ندارد و بر این اساس، می توان گفت که سپید پوشی عارفان مسیحی «گنوستیکها»، و نیز سپید پوشی راهبان نسطوری در دو سه قرن نخست میلادی (2) ریشه در همین تلقی فرد گرایانه و سرور انگیز داشته است و مؤید آن اینکه راهبان نسطوری، بعدها با ملاحظه مناسبات عزا، رنگ سپید را بدل به سیاه ساخته اند؛ چنانکه مردم پرتغال و اسپانیا نیز در قرون اخیر از سپید پوشی در وفیات به سمت سیاه پوشی رفته اند.

نقطه مقابل بیش فرد گرایانه مسیحیت، بیش جامعه گرایانه اسلام است اسلام، با ملاحظات اجتماعی دقیقی که از خسارات سنگین جامعه در فقد مظلومانه ائمه نور (علیهم السلام) به دست جانیان و جور پیشگان دارد، به جای سرور و پایکوبی در قتل فجیع آن بزرگان، بر اشک و آه و نوحه و ماتم تأکید می کند و چنین فضا و حال و هوایی، طبعاً مقتضی استعمال رنگهای تیره و کبود عزا است.

البته تاریخ اسلام نشان می دهد که در بعضی مناطق و از منته (نظیر «اندلس»، مقر حکومت امویان در قرون میانه) هنگام عزا (احتمالاً به تبعیت از سفید پوشی عارفان گنوستیک، و یا به عنوان تداوم شعار امویین که سفید بوده است (3) از لباس سفید استفاده می شده است؛ اما باید توجه داشت که در بخش شرقی جهان اسلام - از مصر تا ایران و ... - رنگ سیاه نوع نشانه عزا و اندوه بوده است. آدم متر می نویسد:

ص: 71

1- همان، صص 116 - 119.

2- راهبان سیاهپوش مسیحی در دو سه قرن اول سپید می پوشیدند و بعداً آن را به رنگ تیره بدل ساختند (تاریخ تصوف در اسلام، دکتر قاسم غنی، انتشارات زوّار، طبع 2، تهران 1356 ش، ص 73).

3- كان البياض شعار الأمويين الى ذلك الحين فاتخذ العباسيون السواد شعاراً لهم حدادا على الشهداء من آل البيت (تاریخ الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، مکتبه النهضه المصريه، ط 7، قاهره 1964 م، 1/408).

«در شرق اسلامی کبود، رنگ عزا بود اما در اندلس برای عزا سفید می پوشیدند».⁽¹⁾

بویژه در قطر عربی (و از آن جمله: حجاز و عراق، که مهد پرورش و زندگی اهل بیت وحی (علیهم السلام) بوده) به نشان عزا تنها از رنگ سیاه استفاده می شده است.

تبیین نکتهٔ اخیر، موضوع گفتار بعدی ماست.

ص: 72

1- تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، همان، 129/2. مأخذ گفتار آدم متر کتب زیر است: الموشی، ص 124 و 126؛ الطراز الموشی، ص 202؛ المرواه، ثعالبی، ص 129؛ دیوان کشاجم، ص 169؛ کتاب العیون، ورقه 110؛ مسکویه، 528/5؛ کتاب الوزراء، ص 176. در باب سفید پوشی اهالی اندلس در مواقع عزا، ابوالحسن قیروانی می گوید: إِذَا كَانَ الْبَيَاضُ لِبَاسِ حُزْنٍ بِأَنْدَلُسَ، وَذَاكَ مِنَ الصَّوَابِ أَلَمْ تَرَنِ لَيْسَتْ بِيَاضَ شَيْبِي لِأَنِّي قَدْ حَزَنْتُ عَلَى الشَّبَابِ! (نقل از: آل بویه؛ نخستین سلسله قدرتمند شیعه ...، علی اصغر فقیهی، بینا، طبع 3، 1366ش، ص 809). و شاعر دیگر خطاب به آنان می گوید: أَلَا يَا أَهْلَ أَنْدَلُسَ فَطَنْتُمْ بِفَطْنَتِكُمْ إِلَى أَمْرٍ عَجِيبٍ لَيْسَتْ فِي مَاتِكُمْ بِيَاضٌ وَجِئْتُمْ مِنْهُ فِي زِيٍّ غَرِيبٍ صَدَقْتُمْ، فَالْبَيَاضُ لِبَاسِ حُزْنٍ وَلا حُزْنَ أَشَدَّ مِنَ الْمَشِيبِ! شرح مقامات حریری، شرشی، کتابخانهٔ کشوری فرانسه، مخطوط عربی، به نشانهٔ 9342، ج 1، ظهر ورقه 47 م). اینکه شاعر عرب، سفید پوشی اندلسیها را «امر عجیب» و «زی غریب» خوانده، شاهدی دیگر بر رواج سیاهپوشی در ایام عزا میان اعراب است. و بهر روی، چنانکه در متن خواندیم، رسم سفید پوشی در دیار اندلس (اسپانیا و پرتغال امروزی) در قرن 15 میلادی بر افتاد و جای خود را به سیاهپوشی داد.

وَكَمْ مِنْ سَوَادٍ حَدَدْنَا بِهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَعْتَرٍ

تاریخ، شعر، لغت، و سیره، نشان می دهد که اعراب - از مصر و شامات گرفته تا عراق و حجاز - رنگ سیاه را رنگ عزا می شناخته اند.

در کتاب اخبار الدوله العباسیه»، که در قرن سوم هجری نوشته شده، می خوانیم که: «عرب، در مواقع مصیبت، جامه خویش به رنگ سیاه می کرد». (1) زَمَخْشَرِي، ادیب و مفسر مشهور قرن ششم، می نویسد: یکی از ادبا گوید راهبی سیاهپوش را دیدم و بدو گفتم که چرا سیاه پوشیده ای؟ گفت عرب زمانی که کسی از آنها می میرد چه می پوشد؟ گفتم سیاه می پوشد. گفت من نیز در عزای گناهان سیاه پوشیده ام. (2)

در عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله) پس از پایان جنگ بدر، که 70 تن از مشرکین قریش به دست مسلمین بر خاک هلاکت افتادند، زندهای مکه در سوگ کشتگان خویش

ص: 73

1- اخبار الدوله العباسیه (وفیه اخبار العباس و ولده)، مؤلف؟ ظاهراً از نویسندگان قرن 3 هجری، تحقیق: دکتر عبدالعزیز دوری و دکتر عبدالجبار مطلّبی (دارالطلیعه للطباعه والنشر، بیروت 1971 م) ص 247.

2- ربیع الأبرار، زمخشری، همان، 747/3.

جامه سیاه پوشیدند(1) و چندی بعد که ارتش اسلام در نبرد احد 70 تن شهید داد، این بار نوبت زنان مسلمان مدینه بود که در عزای شهیدان خویش جامه سیاه در بر کنند.(2) از پیمانی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) پس از فتح مکه، از زنان قریش (نظیر هند، همسر ابوسفیان) گرفت، بر می آید که آنان، در سوگ مردگان خویش، روی می خراشیده، موی می کنده، گریبان چاک می داده، فریاد به گریه بلند می کرده، و سیاه می پوشیده اند.(3)

تاریخ نشان می دهد که فضل بن عبدالرحمن - بزرگ بنی هاشم - در سوگ زید فرزند امام سجاد (علیه السلام)(4)، پیروان محمد بن علی (نواده عبد الله بن عباس) در فقد رهبر خویش (5)، کنیز و خدمه دربار عباسی در عزای مهدی (فرزند منصور

ص: 74

1- در قصیدهای منسوب به حضرت امیر (علیه السلام) مربوط به جهاد مسلمین با کفار قریش در جنگ بدر آمده است که شمشیر مسلمین کسان بسیاری را از کفار در این نبرد به خاک هلاکت افکند و . تبت عیون النائحات علیهم تجود باسبال الرشاش و بالوئبل نوائح تنعی عتبه الغی وابنه وشویه تنعاه و تنعی أبا جهل و ذا الرّجل تنعی وابن جدعان فیهم مُسَلَّبَةً حَرّی مَبِینَةَ الثُّکُل - یعنی زنان نوحه گر، شب را تا به صبح برکشتگان کفار، کم یا زیاد، اشک ریختند و در حالیکه لباس سیاه عزا پوشیده و دلهاشان از شدت اندوه آتش گرفته بود، از مرگ عزیزان خویش (عتبه و شویه و ابا جهل و ...) خبر می دادند (السیره النبویه، ابن هشام، تحقیق و ضبط و شرح: مصطفی سقا و ...، دار احیاء التراث العربی، بیروت، 10/3-11).

2- ر.ک، شعر حسان در رثای کشتگان احد (سیره ابن هشام، همان، 159/3-160).

3- البرهان فی تفسیر القرآن، سیدهاشم بحرانی (موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ط 3، قم، بی تا) 325/4-326، ذیل آیه 12 سوره ممتحنه: یا ایها النبی اذا جائک ..

4- المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الآثار المعروف بالخطط المقریزیه، مقریزی (مکتبه الثقافه الدینیّه، طبع 2، قاهره 1987) 440/2 و نیز: معجم الشعراء، أبو عبیدالله مرزبانی (دار احیاء الکتب العربیه، مصر، 1960 م) ص 179.

5- الأخبار الطوال، ابن قتیبه دینوری، تحقیق: عبد المنعم عامر (افست منشورات شریف رضی، قم 1409 ق - 1368 ش) ص 339.

دوانقی(1)، و سلیمان بن ابی جعفر (عموی هارون) در تشییع پیکر مطهر امام کاظم (علیه السلام)(2)، جامه سیاه پوشیدند و در روز عاشورای 352 قمری نیز، زمانی که زنان شیعه بغداد، به عنوان عزای سالار شهیدان (علیه السلام) با حالت گریان و گیسو پریشان و سینه زنان و نوحه گران از خانه هاشان بیرون آمدند، روی خویش را سیاه کرده بودند. (3)

رسم سیاه کردن روی (با دوده ته دیگ، یا امثال آن) در قدیم توسط زنان عزاداری ظاهراً شیوع بسیار داشته و تاریخ، نمونه های متعددی از این امر را به بویژه در میان زنان عرب - ضبط کرده است.

بشار غزنوی گوید:

دیدم سیاه روی عروسان سبز موی

کز غم دلم به دیدن ایشان بیارمید

روی سیاه کردن زنان شیعه بغداد در عاشورای 352 را دیدیم. به دیگر شواهد تاریخی این رسم در میان اعراب توجه کنید: زمانی که ریحانه (جاریه حبشی متوکل عباسی) درگذشت زنان در سوگ او موی پریشان کردند، گریبان دریدند و روی سیاه

ص: 75

-
- 1- مروج الذهب و معادن الجواهر، مسعودی (دار الأندلس، بیروت) 3/309؛ تاریخ فخری (در آداب مُلکداری و دولتهای اسلامی)، محمد بن علی بن طباطبا (ابن طقطقا)، ترجمه محمد وحید گلپایگانی (بنگاه ترجمه و نشر کتاب، طبع دوم، تهران 1360 ش) ص 246
 - 2- بحار الانوار، همان، 48/227. پیرامون شواهد تاریخی فوق، در فصل آینده بتفصیل سخن گفته ایم.
 - 3- شمس الدین ذهبی (م 746) در دول الاسلام (مؤسسه الأعلمی، بیروت 1405 ق، ص 195) بخش مربوط به حوادث سال 352 ق می نویسد: خرجت نساء الرافضه منتشرات الشعور مسخّمات الوجوه یلطنن و ینحنن سخمه و سَخَم، به معنی سیاهی، و اَسَخَم نیز به معنی سیاه است. قد سَخَمَ وَجْهَهُ اى سَوَّده (لسان العرب، ابن منظور، همان، 6/205. ابن اثیر در الکامل فی التاریخ (دارالصادر، بیروت 1399 ق، 8/549 - 550) با عنوان «مسوّدات الوجوه» به این مطلب تاریخی اشاره دارد. آدم متر نیز ماجرای فوق را از مآخذ زیر نقل کرده است: المنتظم ص 93 ب؛ کتاب الوزراء، ص 371؛ ابن اثیر، 8/403 و 407؛ ابوالمحاسن، 2/364.

کردند. (1) آدم متز می نویسد: «در مصر، در عزای مرده گریبان چاک زده، صورت سیاه نموده و موی کوتاه می کردند ... با کشتار حاجیان به دست ابو سعید گناوهای قِرمَطی، زنان بغداد با روی سیاه کرده و موی آشفته بر سر و صورت زنان و فریاد کنان به خیابانها ریختند». (2) تاورنیه، سیاح مشهور فرانسوی، که در اواسط عصر صفوی از ایران و عراق گذر کرده است، می نویسد: در بغداد وقتی که شوهر می میرد، زنش سر را برهنه و گیسوان را پریشان می کند، و صورتش را به ته دیگ می مالد و سیاه می کند. (3)

موارد فوق، و آنچه ذیلاً می آید، همگی نشانگر آن است که سیاهپوشی در ایام عزا در میان اعراب رسمی رایج بوده است:

اوزاعی - فقیه بلند پایه سنی در منطقه شامات، که در اواخر عصر اموی و اوایل عهد عباسی می زیست - لباس سیاه را ناپسند می داشت و می گفت که لباس ماتم است. (4) ابن عبدربه اندلسی شعری از یک شاعر عرب آورده است که می گوید خانمی بصری را در مجلس عزا سیاهپوش دیده است. (5)

شعر لُبَید (ابو عقیل لبید بن ربیع عامری، سراینده قصیده مشهور هائیه از معلقات سبع) در وصف سیاهپوشی زنان نوحه گر، مورد احتجاج و استشهاد بسیاری از کتب لغت است:

ص: 76

-
- 1- المنتخب، طریحی، همان، 333/2 (ماجرای زید مجنون).
 - 2- تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، آدم متز، همان، 433/2.
 - 3- سفرنامه تاورنیه، ترجمه ابو تراب نوری (نظم الدوله)، با تجدید نظر کلی و تصحیح: دکتر حمید شیرانی (کتابفروشی تأیید اصفهان، طبع دوم، اصفهان 1336 ش) ص 223.
 - 4- محاضرات الأدباء، راغب اصفهانی (چاپ بیروت) 372/4.
 - 5- عقد الفرید، ابن عبدربه اندلسی، همان، 461/3: قال اعرابی، وقد نظر الی جاریه بالبصره فی و المأتم: و بصریه لم تبصر العین مثلها عَدَّتْ بَبِیاضٍ فِی ثِیَابِ سِوَادٍ

يَخْمِشْنَ حُرَّ أَوْحِهِ صِحَاحٍ

فِي السُّلْبِ السُّودِ وَفِي الْأُمْسَاحِ

یعنی: آن زنان، در حالیکه لباسهای سیاه عزا و پلاس موین بر تن کرده بودند، گونه های خویش را (با ناخن) می خراشیدند.

کمیت بن زید اسدی، شاعر شهیر و شهید شیعه در عصر اموی، در چکامه مشهور بانیه خویش (که در مدح خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله) و قدح خلفای جور سروده و وضعیت سخت و دردناک آل الله را در زیر فشار حاکمیت بنی امیه شرح داده است) از صحراهای خشک و سوزانی سخن می گوید که گویی بر سر کوههای بلند آن زنان سیاهپوش نشسته و با دستمالهای سیاهی که به همراه دارند نوحه سرایی می کنند:

إِذَا قَطَعْتُ أَجَازَ بِيَدٍ كَأَنَّمَا

بِأَعْلَامِهَا نَوْحُ الْمَالِي الْمُسَلَّبِ (1)

در همان روزگاران، سیف بن عمیره (صحابی بزرگ امام صادق و کاظم (علیه السلام)) در قصیده استواری که در سوگ سالار شهیدان سروده، شیعیان را دعوت به پوشیدن لباس عزا در روز عاشورا می کند؛ لباسهایی به رنگ سیاه پر رنگ یا سبز:

وَالْبَسْ ثِيَابَ الْحَزْنِ يَوْمَ مُصَابِهِ

مَا بَيْنَ أَسْوَدَ حَالِكٍ أَوْ أَخْضَرَ (2)

سبط ابن جوزی می نویسد: ابو عبید الله نحوی در مصر نقل کرد که یکی از علما در روز عاشورا [برای تقویت دیدگان] بر چشمان خویش سر مه کشید. وی را به علت این کار سرزنش کردند، گفت:

وَقَانِلُ لِمَ كَحَلَّتْ عَيْنًا

يَوْمَ اسْتَبَاحُوا دَمَ الْحُسَيْنِ؟!

فَقُلْتُ كُفُّوا، أَحَقُّ شَيْءٍ

تَلَبَسُ فِيهِ السَّوَادَ عَيْنِي (3)

یعنی: شخصی به من گفت: چرا در روزی که [بنی امیه ریختن خون حسین (علیه السلام) را مباح شمردند، بر چشمت سر مه کشیده ای؟! بدو گفتم: دست از اشکال بردارید، سزاوارترین چیز به پوشیدن سیاه در روز عاشورا، چشم من است؟

ص: 77

1392 - 1972) ص 45.

2- المنتخب، طريحي، همان، 436/2.

3- تذكرة الخواص، سبط ابن جوزي (مؤسسه اهل البيت (عليه السلام)، بيروت 1401 ق) ص 245.

مضمون فوق، به «توارد» یا «تقلید»، پسند بسیاری از اهل ذوق و ادب افتاده و آن را با تعبیر گوناگون در شعر خویش آورده اند؛ و این نشان می دهد که در تلقی رایج، رنگ سیاه در محیط عربی رنگ عزا بوده است.

حسن بن جکینا، شاعر ظریفه گوی بغدادی (متوفی 528) گوید:

ولائم لام فی اکتحالی

یوم استباحوا دم الحسین

فقلتُ دَعْنی؛ أَحَقُّ عُضْوٍ

ألبس فیهِ السَّوَادَ عینی! (1)

احمد بن عیسی هاشمی - والد واثق بالله، و معروف به ابن غریق - متوفی 593، که در روز عاشورا سرمه کشیده بود در عذر خواهی از این امر گفت:

لم اکتحل فی صباح یوم

اریق فیهِ دم الحسین

إلا لحزنی، و ذاک أتی

سَوَدْتُ حتی بیاض عینی! (2)

یعنی: در بامداد روزی که در آن خون حسین (علیه السلام) بر زمین ریخته شد، جز از سرِ اندوه، سرمه بر چشم نکشیده ام، و این بدان معنی است که حتی سپیدی چشمم را نیز سیاهپوش کرده ام! (صاحب خلاصه الأثر، شعر فوق را - با تبدیل «حتی» به فیه» در مصرع چهارم - به عمر بن عبد الوهاب عرضی شافعی متوفی 1024 منسوب داشته است). (3)

ص: 78

- 1- فوات الوفيات و الذیل علیها، محمد بن شاکر کتبی، تحقیق: دکتر احسان عباس (دارصادر، بیروت 1973 م) 320/1. کتبی پس از نقل دو بیت فوق می افزاید: «احسن منه قول ابی الحسین الجزار: ویعود عاشوراء یذکرنی رزء الحسین فلیت لم یَعْدِ یالیت عیناً فیه قد کحلت لشماتة لم تخل من رمد و بدأ به لمسره خضبت مقطوعه من زندها بیدی اما وقد قتل الحسین بسه فابو الحسین أحق بالکمد».
- 2- تراجم رجال القرنین السادس و السابع المعروف بالذیل علی الروضتین، حافظ ابوشامه مقدسی دمشقی (طبع قاهره) ص 11.
- 3- ادب الطف ..، سید جواد شبر، همان، 70/5، به نقل از: خلاصه الأثر فی الأعیان القرن الحادی عشر، محبی (جزء 218/3).

و بالاخره به ابوبکر عمری دمشقی نسبت داده اند که گفته است:

فی یوم عاشورا لم اکتحل

ولم أرتین ناظری بالسواد

لکن علی من فیه حیناً قضی

ألّبت عینی ثیاب الحداد! (1)

یعنی: در روز عاشورا سرمه بر دیدگان نمی کشم و آنها را به رنگ سیاه زینت نمی بخشم، لکن در سوگ کسی که در این روز به شهادت رسیده، بر دو چشمم جامه سیاه عزا (حداد) پوشانده ام!

زیدبن سهل موصلی نحوی (م 450) در شعر خویش اشارتی ظریف و تلمیحی لطیف به اشک چشم و جامه سیاه عزا در سوگ ابی عبدالله (علیه السلام) دارد. می گوید: اگر باران در اندوه فقدان آن حضرت نمی گریست بعد از حسین (علیه السلام) دیگر ابری بر ما سایه نمی افکند، و اگر شب جامه سیاه (سیاه) اش را غمگنانه چاک نمی داد دیگر پس از حسین (علیه السلام) ظلمت جای خود را به روشنی نمی داد.

فلولا بکاء المزن حزناً لفقده

لما جاءنا بعد الحسين غمام

ولو لم يشقّ الليل جلابه اسی

لما انجاب من بعد الحسين ظلام (2)

شاعر دیگر - شیخ عبدالنبی بن مانع الجد حفصی، مربوط به اوایل قرن 13 ق- در رثای امام حسین و اهل بیت مکرّمش از سیاهی شب، به مثابه «ثوب المصاب» و جامه عزا، یاد می کند: با راکباً، و سواد اللیل یلبسه

ثوب المصاب، و منه الطرف لم ینم

عج بالغرّی، وقف بعد السلام علی

مثنوی الوصی، و ناج القبر، و التزم

وانع الحسین، و عرض بالذی وجدت

بالطف اهلوه من هتک و سفک دم

سینضح القبر دماً من جوانبه

1- ادب الطف ... همان، 70/50.

2- همان، 313/2.

3- همان، 363/5.

از سیاهپوشی خاندان نبوت (علیهم السّلام) و دوستان آن در عزای شهدای آل الله در فصل بعد بتفصیل سخن خواهیم گفت. برای آشنایی بیشتر با رسم سیاهپوشی عرب در ایام عزا، توجه به مفهوم سه واژه «مِثْلَاه»، «حِداد» و «سِلاب» (و لغات همخانواده آنها خالی از فایده نیست).

الف - مِثْلَاه، مَالِي

مَالِي (جمع مِثْلَاه) پارچه هایی است که زنان عرب هنگام نوحه سرایی در دست گرفته و هنگام کوبیدن دستها بر سر و روی، آن را حرکت می دهند و یا با آن به میت اشاره می کنند. (1) کُبَيْد، شاعر مشهور عرب، در وصف ابر و غرّش آن می گوید:

كَأَنَّ مُصَفَّحَاتٍ فِي ذُرَاهِ

وَأَوَاحًا عَلَيْهِنَّ الْمَالِي (2)

یعنی: گویی بر بالای آن، زندهایی نشسته اند که به رسم عزا - دستها را به هم می کوبند و در حالیکه مَالِي با خویش (یا برخویش) دارند نوحه سرایی می کنند.

نکته قابل توجه آن است که این پارچه ها به رنگ سیاه بوده است. ابن ابی الحدید می نویسد: الْمَالِي خِرْقٌ سَوْدٌ يَحْمِلُهَا النِّوَاحُ وَيَسِرُّنَ بِهَا بِأَيْدِيهِنَّ عِنْدَ اللَّطْمِ (مَالِي پارچه های سیاهی است که زنان نوحه گر همراه خویش حمل می کنند و زمانی که با دست بر سر و روی می کوبند، آنها را حرکت می دهند). (3)

ص: 80

1- الْمَالِي جمع مِثْلَاه، بوزن سِءِ عِلَاه، ... هی خرقه النائحه (النهايه في غريب الحديث والأثر، ابن اثير، تحقيق: محمود محمد طناخي، افست مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، طبع چهارم، قم 1364 ش، 4/290). المِثْلَاه .. خرقه تمسکها المرأه عند النوح، و الجمع: الْمَالِي (لسان العرب، ابن منظور، نسقه و علق علیه و وضع فهارسه: علی شیری، دار احیاء التراث العربی، بیروت 1408 - 1988، 1/195). المِثْلَاه جمع مال: الخرقه التي تمسکها المرأه عند النوح و تشیربها (المنجد، ذیل «ألا»).

2- لسان العرب، همان، همانجا.

3- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهیم (دار احیاء التراث العربی، طبع 2، بیروت 1387 - 1967) 12/

جوهری، شاعر شیعی مشهور، در قصیده ای خطاب به آل پیامبر می گوید:

عاشورُنا ذا أَلَا لَهْفَى عَلی الدِّین

حُدْرا حدادکم یا آل یاسین

الیوم شُقِّقُ جَبِّبُ الدین وانتهبت

بناتُ احمد نهَبُ الروم والصَّین... (1)

یعنی: روز دهم محرم، روز دریغ و افسوس بر [حال و روز] دین اسلام است، ای آل یاسین جامهٔ اندوه [= جِداد] بپوشید. روز عاشورا، گریبان دین پاره شد و دختران پیامبر (صلی الله علیه وآله) همچون اِکْفار [روم و چین غارت شدند ...

مرحوم مجلسی در بحار الانوار، پس از ذکر تمامی قصیده، در توضیح برخی از کلمات آن، از جمله آورده است که: «الحداد» بالكسر ثياب المأتم السود ... یعنی، حداد، جامه های سیاه ماتم را گویند.

حداد، در لغت، به معنی ترک زینت و آرایش، و پوشیدن جامهٔ سوگ و اندوه در عزای عزیزان است.

ابو جعفر احمد مقرئ بیهقی (متوفی 544 ق) لغت شناس مشهور می نویسد: «الحداد: سوگ داشتن زن بر مرد» و محمد بن ابی بکر رازی (متوفی 666)، لغت شناس مشهور دیگر اسلامی، در ضمن معانی «حداد» آورده است که: «الحداد ایضاً ثياب المأتم السود». (2) یعنی، حداد همچنین به معنی جامه های سیاه ماتم است.

ص: 81

-
- 1- مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، همان، 4/125؛ بحار الانوار، مجلسی، همان، 45/253-254؛ المنتخب، طریحی، همان، 1/91. ضبط المنتخب طریحی در بیت اول چنین است: یا اهل عاشور بالهفی علی الدین خذوا حدادکم با آل یاسین
- 2- تاج المصادر، ابو جعفر احمد مقرئ بیهقی، 1/59؛ مختار الصحاح، محمد بن ابی بکر بن عبدالقادر رازی (دارالکتاب العربی، بیروت 1967) ص 126.

شیخ فخرالدین طریحی صاحب مجمع البحرین گوید: «حداد، ترک زینت است و از همین ماده است: حدیث «الحداد للمرأة المتوفی عنها زوجها» (حداد زن در مرگ شوی خویش). حدّت المرأة علی زوجها. تحدّ حداداً بالكسر فهی حادٌ بغيرهاء زمانی به کار می رود که زن بر مرگ شوهر محزون باشد و لباسهای اندوه بر تن کند و زینت و آرایش را ترک نماید...» (1).

ابن منظور، محدث و لغوی بزرگ قرن هفتم، ذیل عنوان «حدد» می نویسد:

حداد، جامه های سیاهی است که در عزایها می پوشند. زن حادّ یا مُحدّ، زنی است که آسایش و استعمال بوی خوش را ترک می کند. ابن درید گوید: آن، زنی است که پس از مرگ شوهر، به خاطر عدّه وفات، آرایش و استعمال بوی خوش را ترک کند.

حدّتٌ تحدّ و تحدّ حدّاً و حداداً به معنی سیاهپوشی زن در مرگ شوی خویش است. و احدّتٌ نیز به همین معناست و اصمعی این معنا را تنها در باب اَحَدَّتْ تُحَدُّ. که اسم فاعل آن مُحدّ می شود - پذیرفته و حدّتٌ را به این معنی نشناخته است. و حداد، ترک کردن زن است آنها را [که گفتیم]. و در حدیث آمده است که: که زن بیش از سه روز حداد نکند و [نیز] جز در مرگ شوی حداد نکند. و در حدیث است که: روا نیست بر کسی که بیش از سه روز در عزای مرده ای حداد کند، جز زن در مرگ شوی خویش که او تا چهار ماه و ده روز اجازه حداد دارد.

ابو عبید گوید: [حداد زن بر مرگ] شوی خویش به معنی ترک زینت اوست. و گفته شده است که احداد، زمانی صدق می کند که بر شوی خویش محزون باشد و لباسهای حزن و اندوه بر تن کند و آرایش و خضاب را ترک

ص: 82

1- مجمع البحرین، طریحی، اعاد بناء علی الحرف الأول من الكلمة و ما بعده ... : محمود عادل (دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران 1367 ش) 473/1: «والحداد ترک الزینه و منه الحدیث «الحداد للمرأة المتوفی عنها زوجها». و منه حدّت المرأة علی زوجها تحدّ حداداً بالكسر، فهی حادٌ بغيرهاء، اذا حزن علیها و لبست ثياب الحزن و ترکت الزینه...».

گوید: ابو عبیدگوید: ما چنین می‌انگاریم که احداد و حداد، از [حدد به معنی] منع گرفته شده است زیرا زن - در عزای شوهر - از این گونه چیزها ممنوع شده است. و از همینجاست که به دربان، حدّاد می‌گویند، چرا که وی مردم را از ورود مانع می‌گردد. (1)

دهخدا، فرهنگ نویس معاصر ایرانی نیز با تتبع در متون کهن لغوی و غیر لغوی، آورده است:

حداد: ترک زینت زن که شوهر او وفات کرده (اقرّب الموارد) جامهٔ سوگ پوشیدن زن در عزا و سوگواری شوی، سوگ داشتن زن بر مرده (تاج المصادر بیهقی. مصادر زوزنی. مهذب الأسماء) جامهٔ ماتم پوشیدن: تا آنگاه که عدهٔ زن منقضی نشده، مکلف به حداد است.

حداد: جامه‌های سیاه و کبود که در سوگ پوشند (اقرّب الموارد) جامهٔ سوگ (مهذب الأسماء) رنگینی جامه‌های ماتم چون سیاه و کبود: از چه رهگذر است که لباس حداد در برگرفته‌اید؟ (ترجمهٔ یمینی، چاپ تهران 1272، ص 455) شب خود جامهٔ حداد بر سر دارد و گریبانی چاک از دو طرف در بر (ترجمهٔ یمینی، همان، ص 451) زنان ایامی همه جامهٔ حداد در بر، و به فجع و شیون اندر (ترجمهٔ یمینی، ص 454). (2)

ص: 83

1- لسان العرب، ابن منظور، همان، 82/3: «و الحداد: ثياب المأتم السود. والحادّ والمحدّ من النساء: التي تترك الزينه والطيب؛ وقال ابن دريد: هي المرأة التي تترك الزينه والطيب بعد زوجها للعدّه. حدّت تحدّ و تحدّ حدّاً و حداداً، و هو تُسَلِّمُهَا على زوجها، و أهدّت، و أبي الأصمعي الآ أهدّت تحدّ و هي مُحِدٌّ، و لم يعرف حدّت؛ والحداد: تركها ذلك. وفي الحديث: لا تُحدّ المرأة فوق ثلاث و لا تُحدّ الآ على زوج. وفي الحديث: لا يحلّ لأحد أن يُحدّ على ميّت اكثر من ثلاثة ايام الا المرأة على زوجها فانّها تُحدّ اربعة اشهر وعشرا. قال أبو عبید: و احدادُ المرأة على زوجها ترك الزينه؛ وقيل: هو اذا حزنت عليه و لبست ثياب الحزن و تركت الزينه و الخضاب؛ قال أبو عبید: و نرى أنّه مأخوذٌ من المنع لأنها قد منعت من ذلك، و و منه قيل للبوّاب: حدّاد، لأنه يمنع الناس من الدخول».

2- لغتنامه دهخدا، زیر نظر دکتر معین (تهران 1330 ش) بخش ح - حدیث، ص 381.

و نیز در ضمن معانی «حد» گوید:

[حد، به معنی مصدری] جامه سوگ پوشیدن زن در سوگ شوی. جامه سوگ پوشیدن زن بعد از وفات زوج (از منتهی الأرب). (1)

مفهوم واژه حداد (و همخانواده های آن: حادّ، مُحدّد و اِحداد) را دیدیم. نکته قابل توجه، آن است که در میان اعراب، جامه ای که در حداد از آن استفاده می شده، سیاه رنگ بوده است:

گزارش زمخشری از گفتگوی یکی از اعراب با راهب سیاهپوش مسیحی را، در آغاز همین فصل آوردیم. نکته جالب توجه آن است که راهب مزبور پس از اشاره به رسم سیاهپوشی عرب در ایام عزاء، می گوید: فأنافی حداد الذنوب (من نیز در عزای گناهان خویش، سیاه پوشیده ام).

به نمونه تاریخی دیگر توجه کنید: عبدالله بن معترّ، خلیفه معزول و مقتول عباسی، در شعری منسوب به وی که با مدح مولای متقیان (علیه السلام) آغاز شده و به رثای سالار شهیدان (علیه السلام) پایان می یابد، با اشاره به فاجعه قتل حسین (علیه السلام) در کربلا می گوید:

ولا عجب غیر قتل الحسین

ظمان یقصی عن المشرب ...

وكم قد بکینا علیه دماً

بُسْمُرٌ مُتَّقَفَهُ الْأَكْعَبُ ..

وكم من سوادٍ حَدَدْنَا بِهِ

و تَطْوِيلِ شَعْرِ عَلِي الْمَنْكَبِ ... (2)

شاهد بر سر بیت اخیر است که می گوید: چه بسیار که در عزای آن حضرت سیاه پوشیدیم و از اصلاح سر و روی پرهیز کردیم ...

در شعر و ادب تازی، بر جامه سیاه عزایی که مصیبت زدگان در ماتم عزیزان

ص: 84

1- همان، ص 377.

2- أدب الطف ...، سید جواد شتر، همان، 316/1-317. می دانیم که بنی عباس (البته ریا کارانه) به عنوان عزای شهیدان اهل بیت (علیهم السلام) جامه سیاه می پوشیدند و محاسن سر و صورت را بلند می کردند.

خویش می پوشند فراوان اطلاق «ثوب حداد» شده است و اشارت به این معنی بویژه در مراثی سالار شهیدان حسین بن علی (علیهما السلام) مکرر در مکرر آمده است.

1. شیخ لطف الله میسی عاملی که مسجد شیخ لطف الله اصفهان به نام اوست - از فقهای معاصر شیخ بهائی، و معتمد وی بوده است. وی خطاب به هلال شهر محرم می گوید: از چه روی، گرفته و مکدر می نمایی، چندانکه گویی جامه حداد پوشیده ای؟ آیا تو نیز از قتل سبط پیامبر (صلی الله علیه وآله) مطلع شده و در سوگ وی سیاه برتن کرده ای؟!

أهلال شهر العشر مالک کاسفاً

حتی کأنک قد کسیت حدادا؟

أفهل علمت بقتل سبط محمد (صلی الله علیه وآله)

فلبست من حزنٍ علیه سوادا؟(1)

2. شیخ زین الدین، نوه صاحب معالم و حفید شهید ثانی، عالم برجسته و وارسته عصر صفوی است که در 1064 ق در گذشته است. او در قصیدهای گوید: من برفقد جوانی نمی گریم... بلکه گریه من بر مصیبت بزرگی است که دل خلیل (صلی الله علیه وآله) و قلب بتول (علیه السلام) را از آتش اندوه پرسیخته و به رنج و تعب افکنده است. مصیبتی که اشک از هر دیده ای روان ساخته و از سوز و گداز آن، اسلام - این آئین هدایت - جامه حداد پوشیده است.

الست ابکی لفقْد عصر شباب ...

بل بکائی لأجل خَطْبِ جلیل

اضرم الحزن فی فؤاد الخلیل

ورمی بالعناء قلب البتول

وأسال الدُموع کلّ مسیل

فتردّی الهدی بثوب الحداد(2)

3. آیه الله سید محمد جواد عاملی صاحب الکرامه (متوفی 1226)، فقیه و برجسته و شهیر قرن 13، پس از اشاره به حوادث جانسوز کربلا و اسارت آل الله،

ص: 85

1- همان، 9/348.

2- همان، 5/110.

می گوید: نور خدا رخ در نقاب خاک برده و ضروری است که جهان جامه حداد پوشد:

أبکی و ما فی العمر مایسع البکا

فالحزن أن أبکی الحسین لتغفرا

هذا الحسین ابن النبی و سبطه

امسی طریحاً فی الطفوف معفراً

هذی بنات محمد (صلی الله علیه وآله) و وصیّه

امست سبایا ضائعات حسرا ...

لو أن فاطمه تشهد ماجری

أجرت من الآفاق دمعاً احمرأ

فلتلبس الدنيا ثياب حدادها

فالنور، نورالله، عُيِبَ فِي الثَّرَى (1)

4. شیخ نصرالله یحیی (متوفی 1230) سخن از اشک خونین آسمان و فرشتگان، گرفتگی چهره افق، و جامه حداد پوشیدن زمین در ماتم سالار شهیدان (علیه السلام) رانده است:

بکت السماء دماً و املاک السماء

تبکی له من فوق سبع شدادها

و اغبرت الآفاق من حزن له

و الأرض قد لبست ثياب حدادها

رزة یقل من العیون له البكاء

بدمائها و بیاضها و سوادها (2)

5. حاج سلیمان عاملی (متوفی 1272)، از اهل خیر و صلاح و کمک کنندگان به طلاب جنوب لبنان، در وصف عاشورا گوید: روزی است که مبانی دین در آن روز متزلزل شده و ارکان بلندش شکسته و منهدم گردید؛ زمینها (ی هفتگانه) بیتاب و مضطرب گشتند و ام القری - مکه - جامه حداد پوشید. فاجعه بزرگی که ملائکه آسمان از آن به گریه افتادند و خورشید و ماه تابان بر اثر آن تیرگی پذیرفتند.

هَلَّ المحرَّمُ فاستهلَّ مكَّدرا

قد اوجع القلب الحزين وحيِّرا

وذكرت فيه مصاب آل محمد (صلَّى الله عليه وآله)

في كربلا فسلبت من عيني الكرى

يومُ مباني الدين فيه تزلزلت

وانهدَّ من أركانها عالي الدّرى

وارتجّت الأرضون من جزعٍ، وقد

لبست ثياب حدادها ام القرى

ص: 86

1- همان، 6/ 171.

2- همان، 6/ 184.

حَطْبُ لَهُ تَبْكِي مَلَانِكَةَ السَّمَاءِ

والشمس والقمر المنير تكوِّرا (1)

6. مرحوم آقا شیخ عبد الصمد تبریزی خامنه ای، امام جمعه ادیب و دانشور خامنه در عصر ناصرالدینشاه، در قصیده ای که به مناسبت پایان یافتن ایام عزاداری محرم و صفر و فرارسیدن عید میلاد حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) سروده، می گوید: ای کسی که در ماه محرم جامه سیاه اندوه (ثوب حداد) پوشیده ای، آن را از تن درآور که ماه ربیع الأول فرا رسید؛ ماهی که در آن شخصیتی پای به جهان گذاشته است که با ولادتش ایوان کسری شکاف برداشت و شکست و پادشاهان جهان در برابر او سرخم کردند.

يَا لِبَسًا ثُوبَ الْحَدَادِ مُحْرَمًا

إِنْرَعُ، فَقَدْ وَافَى الرَّبِيعَ الْأَوَّلَ

شَهْرٌ تَوَلَّدَ فِيهِ مِنْ كَسْرَتِ بَه

ایوان کسری و الملوك تذللوا (2)

7. و بالأخره شیخ جعفر نقدی - فقیه، ادیب و شاعر مشهور عصر اخیر - در رثای سالار شهیدان (علیه السلام) گوید: با سقوط آن حضرت از صدر زین بر خاک کربلا، هفت آسمان از افق بر زمین افتاد، ماه رخ در نقاب خاک کشید، و خورشید تابان در فقد آن امام همام، جامه حداد پوشید:

وَهُوَى (عَلَيْهِ السَّلَام) عَلَى وَجْهِ الصَّعِيدِ فَقَدْ هَوَتْ

مِنْ أَفْقِهَا لِلْأَرْضِ سَبْعُ شِدَادٍ

بَدْرٌ تَكْوَرُ فِي الثَّرَى، وَلِفَقْدِهِ

شَمْسُ الضُّحَى لَبِسَتْ ثِيَابَ حِدَادٍ (3)

ص: 87

1- همان، 65/7.

2- علماء معاصرین، واعظ خیابانی (کتابفروشی اسلامیة، تهران، رمضان 1366 ق) ص 349. اعتماد السلطنة در باب شخصیت علمی و ادبی مرحوم آقا شیخ عبدالصمد می نویسد: «میرزا عبدالصمد خامنجه استاد ادب است و حجت لغت عرب. شعر را با طبعی مستقیم و قریحه ای بس صحیح و سلیم و موزون می سازد» (المآثر و الآثار، به کوشش ایرج افشار، انتشارات اساطیر، تهران 1363 ش، 297/1). دیوان مرحوم آقا شیخ عبدالصمد، اخیراً به همت حضرت آیه الله حاج شیخ جعفر سبحانی و با مقدمه ممتّع ایشان، به زیور طبع آراسته شده است.

3- علماء معاصرین، همان، ص 139.

و نیز گوید:

فَعَلَى جَمِيعِ بَنِي الْهَدْيِ أَنْ يَلْبَسُوا

فِي يَوْمِ مَصْرَعِهِ ثِيَابَ حِدَادٍ (1)

شواهد ادبی فوق که همه، سروده ادیبان لغت شناس و تازی سراسر - بخوبی نشان می دهد که فرهنگ و ادب عربی، در طول تاریخ، جامه سیاه را ثوب حداد و لباس عزا می شناخته است.

لغت شناسان، «حَدَّتْ» و «أَحَدَّتْ» را با «تَسَلَّبَتْ»، مرادف و هم معنی شمرده اند. بینیم «تَسَلَّبَ» و لغات همخانواده آن در زبان عربی به چه معناست و رابطه آن با سیاهپوشی چیست؟

پ - سِلاب، سُلَب، تَسَلَّب، مُسَلَّب، مَتَسَلَّب

سِلاب، که جمع آن سَلَب می شود، جامه سیاهی است که در عزا و ماتم به کار می رود و به قول برخی از لغویین، پارچه یا لباس سیاهی است که زنان عزادار سر خود را با آن می پوشانند. تَسَلَّب (یا تسلیب) نیز از همین ماده، و به معنی پوشیدن جامه های مشگین عزا (سُلَب) است. به اظهارات لغت شناسان چیره دست و کهن در این زمینه توجه کنید:

خلیل بن احمد، ادیب و لغت شناس مشهور شیعی در قرن 2 هجری، تسلب و إحداد را هم معنی می شمارد: «إمرأه مسلَّب: سَلَبَتْ عَلَيَّ زَوْجَهَا وَغَيْرَهُ، أَي مُجِدِّدٌ». (2) اسحاق فارابی (متوفی 350) می نویسد: «السَّلاب: واحد السُّلَب،

ص: 88

1- ادب الطف ... همان، 7/10. ابو فرح بن میسره نیز در رثای صاحب بن عبّاد می گوید: فقل للدهر انت أصيبت فالبس * برغمك دوننا ثوبئ حداد (یتیمه الدهر ... ، ثعالبی، تحقیق: محمد محیی الدین عبدالحمید، همان، 280/3).

2- کتاب العین، ابو عبدالرحمن خلیل بن احمد فراهیدی، تحقیق: دکتر مهدی مخزومی و دکتر ابراهیم سأمرائی (افست منشورات دارالهجره، قم 1405 ق) 261/7: نیز ر.ک: ترتیب کتاب العین للخلیل، اعداد و تقدیم و تعلیق: شیخ محمد حسن بکائی (مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم المقدسه، محرم 1414) ص 382.

وهی ثياب المأتم السود» (1). یعنی سیلاب، مفرد سُلَّب، جامه های سیاه ماتم را گویند. مقائیس اللغه (مربوط به همان قرن) آورده است: «تسلَّبَت المرأه مانند اَحَدَّت است. گروهی گویند: تَسَلَّبَت، از ماده سُلَّب به معنی لباسهای سیاه است ...»

لبید [شاعر مشهور عرب] گوید: (يَخْمِشْنَ حُرَّ أَوْجِهٍ صِحاح) فی السُّلْبِ السودِ وفی الأَمْساحِ (آن زنان، در حالیکه لباسهای سیاه ماتم و جامه های زیر موین برتن کرده بودند، گونه های زیبای خویش را با ناخن خراشیدند). بعضی از لغویین قائلند که فرق میان احدات و تسلَّب در آن است که احدات، تنها در عزاداری بر مرگ شوی به کار می رود و تسلَّب، عزاداری بر غیر همسر را نیز شامل می شود» (2).

جوهری (متوفی 393 ق) نیز در صحاح گفتاری مشابه فوق دارد. (3) ثعالبی، لغت شناس قرن پنجم، در بیان سیاهی اشیای مختلف، می نویسد: «السَّلاب: الثوب الأسود تلبسه المرأه فی حدادها». (4) یعنی، سلاب، جامه مشگینی است که زن در عزای (شوی) خویش می پوشد. همو در جای دیگر می گوید: «به جامه، سیلاب گفته نمی شود مگر زمانی که رنگ آن سیاه بوده وزن در عزای خویش پوشد» و بعد شعر لبید را شاهد می آورد. (5) صاحب بن عباد (متوفی 385 ق) در المحيط

ص: 89

1- دیوان الأدب، ابو ابراهیم اسحاق بن ابراهیم فارابی، 453/1.

2- معجم مقائیس اللغه، ابو حسین احمد بن فارس بن زکریا، تحقیق و ضبط: عبدالسلام محمد هارون (دارالاحیاء الکتب العربیه، قاهره 1368 ق) 93/3.

3- الصحاح: تاج اللغه و صحاح العربیه، اسماعیل بن حماد جوهری، تحقیق: احمد عبدالغفور عطار، (دارالعلم للملایین، طبع 4، بیروت 1990 م) 148-149.

4- فقه اللغه و سر العربیه، ثعالبی (دار الباز للنشر و التوزیع، عباس احمد الباز، مکه) ص 74.

5- قرائد اللغه، لامنس یسوعی (بیروت 1889 م) ج 1 (فی الفروق) ص 128، ذیل عنوان «السَّلاب و السَّجلاط».

فی اللغة (1) و همچنین فیروز آبادی (متوفی 816 یا 817 ق) در قاموس، و شارح قاموس: سید محمد مرتضی حسینی زبیدی (متوفی 1196) نیز ویژگی سلاب را در رنگ سیاه و استعمال آن در مراسم عزا شناخته اند. (2) در تاریخ آمده است که سلیمان بن ابی جعفر (عموی هارون الرشید) در تشییع پیکر پاک امام هفتم (علیه السلام) متسلّب و مشقوق الجیب، شرکت کرد. مرحوم مجلسی پس از ذکر این گزارش تاریخی، در شرح الفاظ آن می نویسد: «السلب: خلع لباس الزینه و لبس اثواب المصیبه». (3)

جارالله زمخشری (467 - 583) در «الفائق فی غریب الحدیث»، ابو الفرج ابن جوزی (510-597) در «غریب الحدیث»، ابن اثیر (544 - 606) در «النهایه فی غریب الحدیث و الأثر»، و ابن منظور (630 - 711) در «لسان العرب»، افزون بر آنچه که فوق در باب سلاب و تسلّب خواندیم، نکته اضافه ای دارند که در ارتباط با مباحث آتی این دفتر، جالب توجه و دقت است.

نکته مزبور، ذکر احادیثی حاکی از تسلّب و سیاهپوشی زینب (دختر ام سلمه، ربیبه پیامبر، و خواهر زاده دختری حمزه) و نیز اسماء بنت عمیس (همسر جعفر

ص: 90

1- المحيط فی اللغة، صاحب بن عبّاد، تحقیق: شیخ محمد حسن آل یاسین (عالم الکتب، بیروت 1414 - 1994)، 327/8: و امرأه مُسَلَّبٌ، وقد تسَلَّبت علی زوجها. والسلاب السواد تلبسه المرأة إذا حدّت علی زوجها، وجمّعها سَلْبٌ، وهو أيضاً خرقة سوداء كانت المرأة تغطّي رأسها فی المأتم. و نیز در همین کتاب (306/2): و احَدَّت المرأة علی زوجها مُجَدِّدٌ، و حدّت فهی حادّة، وهو التسَلْبُ علی زوجها بعد موته.

2- زبیدی در تاج العروس (که شرح قاموس فیروز آبادی است) آورده است: (و سَلِبٌ كَفَرَحٍ: لبس السلاب، و هی الثیاب السود) تَلْبَسُهَا النساء فی المأتم (ج) سَلْبٌ (ککتب). و الذی فی التهذیب: السلاب، ثوبٌ اسود تغطّي به المحدّد رأسها و فی الروض الأنف: السلاب، خرقة سوداء تلبسها الثکلیّة > تاج العروس من جواهر القاموس، سید محمد مرتضی حسینی زبیدی، تحقیق: عبدالکریم غرباوی، دارالهدایه، بیروت 1386 ق. 1986 م، 72-73/3.

3- بحار الانوار، همان، 228/48.

طیار، و خواهر زن پیامبر و حمزه) در سوگ حمزه و جعفر است. زمخشری - ادیب و مفسر مشهور قرن 5 و 6 هجری - می نویسد:

[زینب] دختر ام سلمه بر حمزه - که رضوان خدا بر آنها باد - سه روز گریست و تسلّب کرد. سپس رسول خدا (صلی الله علیه وآله) وی را فرا خواند و به وی فرمان داد که بر موی خویش شانه زند و سر مه در چشم کشد.

تَسَلَّبَتْ، یعنی سیلاب پوشید و سیلاب، جامه سیاهی است که زن عزادار بر تن می کند و بنا به قولی، پارچه سیاهی که سر خویش را با آن می پوشاند. جمع سیلاب، سَلْبٌ می شود. ضمیره بن ضمیره می گوید:

هَلْ تَخْمِشْنَ اِبْلَى عَلَى وَجُوهَهَا

او تعصبن رؤوسها سیلاب؟!

یعنی: آیا شترانم در مرگ من روی می خراشند یا سیلاب بر سر

می بندند؟! (1)

ابن جوزی - محدث دیگر قرن 6 - ضمن تفسیر مشابهی از واژه «تسلّب» (با استناد به گفته لغت شناسانی چون ازهری و ابو عبید) نقل می کند که چون جعفر طیار به شهادت رسید پیامبر به همسر وی (اسماء) فرمود: سه روز تسلّب کن. (2)

ص: 91

1- الفائق فی غریب الحدیث، جارالله زمخشری، تحقیق: علی محمد بجاوی و محمد ابوالفضل ابراهیم (دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، طبع 3، 1399 - 1979) 2/192: بکت بنت ام سلمه علی حمزه - رضی الله عنهما - ثلاثه ایام و تسلبت؛ فدعاها رسول الله (صلی الله علیه وآله) فأمرها أن تنصبي و تكتحل. تسلبت: لبست السیلاب و هو سواد المجدد. وقيل: خرقة سوداء كانت تغطي رأسها، والجمع سلب؛ قال ضميره بن ضميره: هل تخمشن ابلی علی وجوهها او تعصبن رؤوسها سیلاب؟!

2- غریب الحدیث، ابو الفرج ابن جوزی، اخراج و تعلیق: دکتر عبدالمعطی امین قلجی (دارالکتب العلمیه، بیروت 1405 - 1985) 1/490-491: ولما اصیب جعفر قال رسول الله لأسماء تسلبي ثلاثاً. قال الأزهری: أي البسی ثياب الحداد السود. قال أبو عبید: السلب الثياب السود التي يلبسها النساء في المآتم؛ واحدها سلاب.

ابن اثیر - مورخ، محدث و لغوی مشهور همان قرن (1). و در پی او ابن منظور (مورخ و محدث قرن بعد) ذیل عنوان «سلب»، به هر دو حدیث اشاره کرده اند که از آن میان، کلام ابن منظور را - که مفصلتر بوده، و گفتار ابن اثیر را نیز در بر دارد - می آوریم:

سِلاب و سُلَب، جامه های سیاهی است که زنان در عزا پوشند، و مفرد آن سَلَبه است. سَلَبَتِ الْمَرْأَةُ زمانی گفته می شود که زن عزادار بوده و لباس سیاه ماتم پوشیده باشد. به چنین زنی مسلَب گویند. تَسَلَّبَتِ یعنی سِلاب (جامه های سیاه ماتم) پوشید. لبید می گوید: یخمشن ... معنی این بیت قبلاً گذشت .

در حدیث، از اسماء بنت عمیس [همسر جعفر طیار (علیه السلام) نقل شده است که می گوید: «زمانی که جعفر به شهادت رسید رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به من فرمود سه روز تسلَب کن و پس از آن، هر چه خواهی انجام ده). تسلَب کن یعنی جامه های سیاه عزا بپوش که همان سِلاب باشد. تسلَبَتِ الْمَرْأَةُ زمانی است که زن سِلاب (جامه سیاهی که زن عزادار سر خویش را با آن می پوشد) بر تن کند و در حدیث [دختر] ام سلمه آمده است که وی در سوگ حمزه سه روز گریست و سِلاب پوشید.

لحیانی گفته است: مسلَب، سَلیب، و سَلوب، به زنی گفته می شود که شوهر یا یکی از بستگان نزدیکش مرده و در عزای آنها تسلَب کرده باشد. و تسلَبَتِ الْمَرْأَةُ آنجاست که زن عزا گرفته باشد. (2)

ص: 92

1- النهایه فی غریب الحدیث و الأثر، ابن اثیر، تحقیق: محمود محمد طنّاحی و طاهر أحمد زاوی (افست مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، طبع 4، قم 1364 ش) 387/2: سلب: فی [ای فی الحدیث] «أنه قال لأسماء بنت عمیس بعد مقتل جعفر: تسلَبی ثلاثاً ثم اصنعی ما شئت»، ای البسی ثوب الحداد و هو السلاب، والجمع سلَب. و تسلَبَتِ الْمَرْأَةُ إذا لبستته و قیل هو ثوبٌ اسود تغطی به المُجد رأسها.

2- لسان العرب، همان، 318/6: و السلاب و السُّلَب: ثيابٌ سودٌ تلبسُها النساءُ فی المأتم، واحدها سلَبه. و سلَبَتِ الْمَرْأَةُ، و هی مُسلَبٌ إذا كانت مُجِدّاً تلبسُ الثيابَ السَّودَ للحداد. وَ تَسَلَّبَتِ: لبستِ السلاب، و هی الثيابُ المأتم السَّود. قال لبید. یخمشن حرّاً أوجه صحاح فی السُّلَبِ السَّودِ، و فی الأُمساح و فی الحدیث عن اسماء بنت عمیس: أنّها قالت لَمَّا أُصِيبَ جعفرٌ أمرنی رسول الله (صلی الله علیه وآله) فقال: تَسَلَّبی ثلاثاً، ثم اصنعی بعد ما شئت؛ تَسَلَّبی أی البسی ثيابَ الحدادِ السَّودِ، و هی السلابُ. و تَسَلَّبَتِ الْمَرْأَةُ لبستته، و هو ثوبٌ اسود تغطی به المُجدد رأسها. و فی حدیث (بنت) ام سلمه: أنّها بکت علی حمزه ثلاثه ایام و تَسَلَّبَتِ. و قال اللّحیانی: المسلَب و السلیب و السلوب: التي يموت زوجها او حميمها فتسلَب عليه. و تسلَبَتِ الْمَرْأَةُ إذا احَدَّت.

توجه به مفهوم لغوی واژه های سه گانه فوق (مِثْلَاهُ، مَالِي، حِدَاد، إِحْدَاد، حَادٌّ، مَحَدٌّ، سِيْلَاب، سَلْبٌ، تَسْلَبٌ، مَتَسَلَبٌ)، و دقت در گفتار لغت شناسان و محدثان مشهور در تفسیر و توضیح این واژه ها، بروشنی نشان می دهد که عزاداری و سوگواری در میان اعراب (و از آن جمله: در حجاز و عراق، مهد زندگی خاندان پیامبر) با جامه سیاه صورت می گرفته است.

نتیجه دیگری که از مباحث فوق می گیریم آن است که: هر جا، در تاریخ و حدیث و سیره و ادب عربی، تعبیری همچون ثوب المصاب، ثوب الحداد، لباس الحزن، ثياب الحداد، ثياب الحزن، ثياب الأسی، اثار الحزن، اثار المصیبه، و اثار الأحزان، به کار رفته، منصرف به لباس سیاه عزا است.

بررسی شواهد تاریخی این امر در زندگی پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و خاندان مکرم آن حضرت، مبحث فصل آتی را تشکیل می دهد.

فصل ششم : سیاهپوشی در سوگ آل الله؛ رسم جاری اهل بیت (علیهم السّلام) و دوستان آنان در تاریخ

اشاره

زمانی که امام حسین (علیه السّلام) به شهادت رسید، زنان بنی هاشم لباسهای سیاه و جامه های زبر موین پوشیدند... و پدرم برای آنان غذا درست می کرد. فرزند امام سجاد (علیه السّلام)

سیاهپوشی عرب در مکه و مدینه و بصره و بغداد و شام و مصر را - در ایام عزا - دیدیم. به گواهی تاریخ و شعر و حدیث و لغت، سیاهپوشی (و نیز خشن پوشی) در سوگ شهدای اهل البیت (علیهم السّلام) بویژه سالار شهیدان (علیه السّلام) رسم و سیره جاری خاندان پیامبر (صلّی الله علیه وآله) و دوستان آنان بوده و این بیت شریف، در ایام عزا، به رسم معمول در میان عرب تأسی می جسته است. قدیمترین موردی که تاریخ اسلام از سیاهپوشی بر شهدای اهل البیت یاد می کند (در حدود تتبع ما) سیاهپوشی دختر امّ سلمه و زنان انصار در سوگ حمزه (علیه السّلام) و شهیدان اُحد، و پس از آن سیاهپوشی اسماء بنت عمیس در عزای همسر خویش (جعفر طیار(علیه السّلام)) پس از جنگ مؤتّه است.

با یک تذکر، توجه شما را به موارد مختلف سیاهپوشی در عزای شهیدان آل الله (علیهم السّلام) جلب می کنیم :

* تذکر : نقلها و روایات تاریخی زیر که در مجموع، نشانگر رسم و سیره مزبورند البته از حیث «قوّت سند» و «وضوح دلالت» در یک رتبه نبوده و با هم تفاوتی دارند؛ اما صرف نظر از اینکه پاره ای از آنها (همچون حسنّه محاسن برقی) سنداً و متناً قابل

استناد و احتجاج مستقل فقهی است، ملاحظهٔ مجموع آنها (به نحوی روشن و اطمینان بخش) معلوم می‌دارد که خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) در سوگ شهدای خویش لباس عزا می‌پوشیده‌اند و رنگ این لباس نیز سیاه بوده است. بر این اساس، داوری در باب وجود چنین سیره‌ای، منوط به ملاحظهٔ جمیع شواهد تاریخی بی‌است که ذیلاً خواهد آمد.

1. سیاهپوشی در سوگ حمزه (علیه السلام)

جنگ احد، یکی از جنگهای بسیار مهم عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) است که پس از پیروزی گذرای اولیه، به شکست فاحش مسلمین انجامید و 70 کشته از سپاه اسلام بر جای گذاشت و حتی وجود نازنین پیامبر نیز آسیب دید. یکی از شهدای این جنگ، حمزه (عموی پیامبر، و سردار رشید و شجاع و جان برکف اسلام) بود که به طور غافلگیرانه، با زویین یک غلام سیاه حبشی به نام وحشی، از پای درآمد و پس از شهادت به دست هند (همسر کینه توز ابوسفیان) به فجیعترین وضع مُثله شد. شهادت 70 تن از مجاهدین مسلمان، خصوصاً شهادت فجیع و دردناک حمزه، بر جامعه اسلامی و در رأس آنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) بسیار گران آمد و به خشم و اندوه شدید آنان انجامید. سخن رسول گرامی اسلام پس از بازگشت به مدینه که: «لکن حمزه لا بواکی له» (حمزه، گریه کن ندارد) و همت گروه انصار به گریه و نوحه بر حمزه و باقی ماندن این رسم در مدینه (1) مشهور تاریخ است.

در بحبوحهٔ جنگ احد، زمانی که (به توطئه دشمن) شایعهٔ شهادت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر سر زبانها افتاد و به گوش زنان انصار در مدینه رسید، آنان (بنا به نقل امام صادق (علیه السلام)) روی خراشیدند، گیسوان افشان کردند، موی از پیشانی کردند، گریبان چاک دادند و آب و نان را در سوگ پیامبر بر خویش حرام کردند. تا اینکه پیامبر به مدینه بازگشت و با آنان به نیکویی سخن گفت و فرمان داد که به منازل خویش

ص: 96

در پایان جنگ نیز، که شکست مسلمین و شمار کشته‌ها معلوم شد، اندوهی ماندگار مدینه و اُحُد را فرا گرفت و، آن گونه که از اشعار و مراثی وقت بر می‌آید، زنان مسلمان در عزای حمزه و مصعب بن عمیر و دیگر شهدای احد اشک ریختند، گیسو پریشان کردند و جامه سیاه پوشیدند.

حسان بن ثابت انصاری - شاعر مشهور عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله) - در رثای حمزه و دیگر شهیدان جنگ احد، چکامه ای سخت جانسوز دارد. وی در آن چکامه، خطاب به میّ [نام یکی از بانوان مشهور در عرب] می‌گوید:

يَا مَيِّ قَوْمِي فَاذْبُنِي

بُسْحِيرِهِ شَجْوِ النَّوَاتِحِ ...

المُعُولَاتِ الْخَامِشَا

ت وَجوهٌ حُوَاتٍ صَحَائِحِ

و كَأَنَّ سَيْلَ دُمُوعِهَا الْأَنْصَابِ تُخَضَّبُ بِالذَّبَائِحِ

يَنْفُضْنَ أَشْعَاراً لَهْنًا

هناك بادية المسائح ...

يَبْكِينَ شَجْوًا مُسَلِّنَا

ت كَدَّحَتَهُنَّ الْكَسَوَادِحِ .. (2)

ای می، برخیز و در سحرگاهان، آن گونه که زنان اندوهگین نوحه سرایی می‌کنند، زاری کن؛ زنانی که با صدای بلند گریسته و گونه‌های خویش را [با ناخن] می‌خراشند و شدت جریان اشک بر گونه‌هایشان یادآور سنگهایی است که از خون گوسفندان ذبح شده رنگین است؛ زنانی که گیسوان خویش را پریشان کرده ... جامه سیاه پوشیده، از روی اندوه اشک می‌ریزند و مصائب روزگار آنان را بشدت آزرده ساخته است...

ص: 97

1- الروضه من الکافی، کلینی، تصحیح و مقابله و تعلیق: علی اکبر غفاری (دارالکتب الاسلامیه، طبع 2، تهران 1389 ق - 1348 ش) ص 322.

2- سیره ابن هشام، همان، 159/3 - 160 و نیز ر.ک، البدایه و النهایه، ابن کثیر دمشقی، تدقیق اصول و تحقیق: دکتر احمد ابو ملحم و دکتر علی نجیب عطوی، دارالکتب العلمیه، ط 1، بیروت 1405 - 1985، 59/4. عبارت ابن کثیر در بیت اخیر چنین است: بیکین شجو

ضرار بن خطاب نیز با اشاره به کشتگان احد می گوید: ...

قَتَلِي كِرَامُ بَنِي النَّجَّارِ وَسَطْهَمِ

وَمَصْعَبٍ مِنْ قَنَاةٍ حَوْلَهُ قِصْدٌ

وَحَمْرُهُ الْقَوْمِ مَصْرُوعٌ تُطِيفُ بِهِ

تَكَلِّي وَ قَدْ حُزَّ مِنْهُ الْإِنْفُ وَالْكَبِدُ...

تبکی علیهم نساءً لا بعول لها

من کل سالیه اثوابها قددٌ.. (1)

کشتگان گرامی و ارجمندی که در میان آنها بنی نجّار قرار دارند، و بالاتر از همه مصعب، و گرد وی استخوانهای شکسته شده؛ و حمزه بزرگ، که به خاک افتاده بینی و جگرش را بریده اند و زنان عزیز از دست داده گرد پیکرش می چرخند... زنان شوی مرده، که لباس سیاه پوشیده و جامه های خویش را چاک داده اند، بر آن کشتگان زاری می کنند...

در چنین فضای سوز آگینی بود که به نوشته زمخشری، ابن اثیر و ابن منظور - که کلامشان در فصل پیش گذشت - زینب (دختر ام سلمه، و ربیبۀ پیامبر) در عزای حمزه سه روز گریست و سیاه پوشید و پس از آن رسول خدا به وی فرمود از حال عزا بیرون آید و بر موهای خویش شانه زند و سر مه در چشم کشد.

در منابع شیعی، به آنچه که مستقیماً بر سیاهپوشی دختر ام سلمه در سوگ حمزه دلالت کند برنخوریم (ناگفته پیدا است که، گذشته از کامل نبودن تتبع ما، چنانکه اهل فن می دانند پاره ای از احادیث شیعه مع الاسف، به علل سیاسی یا غیر آن، در طول تاریخ پر مخاطره اسلام از بین رفته و مفقود شده است. و چه بسا اگر همت بزرگانی چون علامه مجلسی به جمع و تدوین احادیث نبود، افسوس ما بر فقدان احادیث، دامنه و عمق بسیار بیشتری می داشت.) اما با توجه به آنچه که لغت شناسان بزرگ زبان عرب (هممچون محمد بن ابی بکر رازی و ثعالبی و جوهری و فیروزآبادی و زمخشری و ابن اثیر و ابن منظور) در باب مفهوم واژه های حداد» و «سیلاب» آورده و آن دورا به معنی «جامه های سیاه ماتم» گرفته اند و نیز

ص: 98

«تَسَلَّيْتِ» و «أَحَدْتِ» را معنأً متقارب بلکه متحد شمرده اند، می توان احادیث متعددی را که از طریق پیامبر و ائمه اطهار (علیه السلام) نقل شده و مورد استناد فقهای شیعه در فتاوی قرار گرفته و حاکی از آن است که حِداد در عزای میت بیش از سه روز جایز نیست (جز برای زن در سوگ شوهر خویش)، به نحو کَلِّ و کُبْرُو، مؤید و مُعاضد روایت منسوب به دختر ام سلمه شمرد. نظیر حدیث مشهور نبوی «لا یحلّ لامرأه تؤمن بالله و الیوم الآخر أن تُحدَّ علی میت فوق ثلاث لیلال الآ علی زوج اربعه اشهر و عشرأ» (1) که فقهای بزرگی چون شیخ در مبسوط، ابن ادریس در سرائر، و ابو الصلاح و سلار و ابن حمزه (2) به آن استناد کرده و بر طبق آن فتوای داده اند و مضمون آن . به قول صاحب جواهر - در روایات ما فراوان آمده است. (3)

روشنتر از آن، این روایت امام صادق است که می فرماید: زن شوی مرده در ایام عده وفات شوهر خویش، نبایستی لباسهای رنگین بپوشد و سر مه در چشم کشد و بوی خوش استعمال کند و زینت نماید، ولی اشکالی ندارد که لباسهای سیاهرنگ بپوشد:

عن جعفر بن محمد (علیها السلام) أنه قال: لا تلبس الحدّ ثياباً مصبغةً ولا تکتحل و لا تطیب و لا تترین حتی تنقضی عدتها، و لا بأس أن تلبس ثوباً مصبوغاً بسواد. (4)

ص: 99

1- مستدرک الوسائل، محدث نوری، تحقیق مؤسسه آل البيت (علیه السلام) للاحیاء التراث (ط 3، بیروت 1411-1991) 362/15 : باب 25 از ابواب عدد، حدیث 9. و نیز ر.ک، وسائل الشیعه، همان، 450/15-451 : باب 29 از ابواب عدد، حدیث 5 و 6؛ تهذیب، همان، 160/8.

2- ر.ک، المبسوط فی فقه الأمامیه، شیخ طوسی، تصحیح و تعلیق: محمد باقر محمودی (المکتبه المرتضویه، بی تا) کتاب عدد، فصل احداد، 265/5؛ السرائر، ابن ادریس (مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، 1410 ق) 745/2؛ جواهر الکلام، شیخ محمد حسن اصفهانی (داراحیاء التراث العربی، ط 7، بیروت 1981) 282/32.

3- جواهر الکلام، همان، همانجا: . مضمونه مقطوع به فی نصوصنا.

4- دعائم الاسلام، همان، 291/2. گفتنی است که فقهای بزرگ شیعه در بحث حداد (نظیر شیخ طوسی در مبسوط، محقق در شرایع الاسلام، و فخر المحققین در ایضاح الفوائد) بر پایه این روایت به عدم ممنوعیت سیاهپوشی زن در عده وفات فتوا داده اند. عبارت شیخ طوسی را به عنوان نمونه می آوریم: و اما الزینه الّتی تحصل بصبغ الثوب فعلى ثلاثة اضرب: ضرب یدخل علی الثوب لئفی الوسخ عنه کالکحل و السواد فلا تمنع المعتده من لبسه لانه لا زینه فیہ و فی معناه الدیاج الاسود؛ و الثانی ما یدخل علی الثوب لتزینہ کالحمرة و الصفرة و غیر ذلک، فتمنع المعتده من ذلک لانه زینه؛ و اما الضرب الثالث فهو ما یدخل علی الثوب و یكون متردداً بین الزینه و غیرها مثل أن یصبغ اخضر او ازرق، فأن کانت مشبعه تُضرب الی السواد لم تمنع منها و ان کانت صافیة تضرب الی الحمرة منع منها و الزرقه کالخضرة... (المبسوط...، همان، 264/5-265). محقق نیز در شرایع می نویسد: یلزم المتوفی عنها زوجها الحداد و هو ترک ما فیہ زینه من الثیاب و الادهان المقصود بها الزینه و التطیب، و لا بأس بالثوب الأسود و الأزرق لبعده عن شبهه الزینه (شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، محقق حلّی، تحقیق و اخراج و تعلیق: عبد الحسین محمد علی، دارالاضواء، ط 2، بیروت 1403 - 1983، 38/3). برای عبارت فخر المحققین نیز ر.ک، ایضاح الفوائد فی شرح القواعد، طبع آیه الله سید محمود شاهرودی، 352/3).

2. سیاهپوشی در سوگ جعفر طیار (علیه السلام)

جعفر بن ابی طالب و حمزه سیدالشهداء، دو تن از شاخصترین چهره های بنی هاشم در عصر پیامبرند که هردو نیز حیات پر بار شان پایانی سرخ و خونین داشت. اندوه شدید پیامبر در سوگ آن دو، و نیز این سخن وی که به هنگام بازگشت جعفر از هجرت حبشه (پس از جنگ خیبر) فرمود: نمی دانم از بازگشت جعفر به مدینه خوشحالترباشم یا از فتح (سرنوشت ساز) خیبر؛ اهمیت بسیار آن دو شخصیت بزرگوار را در چشم پیامبر و تاریخ اسلام نشان می دهد. چنانکه مولای متقیان نیز سالها بعد از آن تاریخ با اشاره به غصب حق خویش فرمود: اگر حمزه و جعفر حیات داشتند اینچنین حقم به تاراج نمی رفت ولی افسوس که آن دو رفتند و اینک!...

باری، به شهادت تاریخ، پیامبر از شهادت جعفر در جنگ مؤته سخت اندوهناک

شد و در سوگ وی، و یار هم‌رزم و شهیدش: زید بن حارثه، بسیار گریست. (1) نیز همچون پدری مهربان و دلسوز به خانه جعفر رفت و بر سر کودکان یتیم وی دست نوازش کشید و ضمن تقد از همسرش - اسماء بنت عمیس خثعمی - به دیگر زنان امر فرمود با خانواده جعفر همدردی کنند و برای آنان غذا برند. (2) و در همینجاست که، بنا به نقل پاره ای از مورخان و لغویین، به اسماء فرمود: سه روز لباس سیاه ماتم بپوش و پس از آن هرچه خواهی کن (یعنی خواهی بیرون آر، و خواهی باز هم بپوش).

کلام ابن جوزی، این منظور و ابن اثیر را قبلاً در این زمینه آوردیم و دیگر به تکرار آن نمی پردازیم. تنها می افزاییم که علاوه بر مآخذ فوق، منابع دیگر نیز همچون مسند احمد بن حنبل و المعجم الكبير طبرانی بر این مطلب دلالت یا اشعار دارند.

هیثمی (متوفی 807 ق) در مجمع الزوائد آورده است: (3)

از اسماء بنت عمیس نقل شده است که چون جعفر به شهادت رسید رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به خانه من آمدند و فرمودند: سه روز تسلب کن و سپس هرچه

ص: 101

1- وسائل الشیعه، همان، 2/ 922.

2- همان، 2/ 888-890؛ و نیز: جامع احادیث الشیعه (تحت اشراف آیه الله بروجردی، مطبعة علمیه، قم 1397 ق) 3/ 464، حدیث 1 و 2.

3- مجمع الزوائد و منبع الفوائد، حافظ نورالدین علی بن ابی بکر هیثمی، تحریر: عراقی و ابن حجر (دارالکتاب العربی، طبع 2، بیروت 1402 ق) 3/ 16-17: عن اسماء بنت عمیس قالت لما اصیب جعفر أتى النبی صلی الله علیه و آله و سلم فقال تسلبی ثلاثاً ثم اصنعی ما شئت و فی روایه عنها: قالت دخل علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الیوم الثالث من قتل جعفر فقال لا تُحدی بعد یومک هذا. رواه کلّه أحمد و رواه الطبرانی بعضه فی الكبير، و رجال احمد رجال الصحیح. : وعن أم سلمه - رضی الله عنها - أن اسماء بکت علی حمزه و جعفر ثلاثاً فأمرها رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - أن ترقاء و تکتحل. رواه الطبرانی فی الكبير، و فیہ الحجاج بن ارطاه و فیہ کلام، و بقیه رجاله رجال الصحیح.

خواهی انجام ده. و در روایتی دیگر از همو آمده است که 3 روز پس از شهادت جعفر، پیامبر به خانه آمد و فرمود از امروز دیگر جداد نکن.

کل روایت را أحمد بن حنبل (در مسند) (1) و پاره ای از آن را طبرانی در معجم (2) ذکر کرده اند و سلسله رجال مسند احمد، صحیح و معتبر است.

و از ام سلمه (رض) نقل شده که اسماء در سوگ حمزه و جعفر 3 روز گریست و سپس پیامبر به او فرمود بر چشمش مرهم نهد و سر مه کشد (فأمرها رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أن ترقأ وتكتحل). این مطلب را طبرانی در معجم کبیر خویش (3) نقل کرده و رجال سلسله روایت او، جز حجاج بن

ص: 102

1- مسند احمد بن حنبل، طبع جدید مصحح (مؤسسه التاريخ العربی، دار احیاء التراث العربی، بیروت 1412 - 1991) 591/7، حدیث 26922: حدثنا أبي ثنا أبو كامل ويزيد بن هارون و عفان قالوا ثنا محمد بن طلحة . قال يزيد في حديثه : ثنا الحكم، وقال عفان في حديثه: سمعت الحكم بن عتيبه - عن عبد الله بن شداد عن اسماء بنت عميس قالت: «لما اصيب جعفر أتانا النبي (صلى الله عليه وآله) فقال أمي البسي ثوب الحداد ثلاثاً ثم اصنعي ما شئت». قال عبد الله: و ثنا محمد بن بكر قال ثنا محمد بن طلحة مثله. و نیز، 513/7، حدیث 26543: حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا يزيد قال: أنبأنا محمد بن طلحة قال ثنا الحكم بن عتيبه عن عبد الله بن شداد عن اسماء بنت عميس قالت: «دخل علي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اليوم الثالث من قتل جعفر فقال لا تحدي بعد يومك هذا».

2- المعجم الكبير، طبرانی، تحقیق و تخریج احادیث: حمدی عبدالمجید سلفی (دار احیاء التراث العربی) 139/24: حدثنا علي بن عبد العزيز ثنا حجاج بن المنهال و عاصم بن علي و احمد بن يونس قالوا ثنا محمد بن طلحة بن مصرف عن الحكم بن عتيبه عن عبد الله بن شداد بن الهاد عن أسماء بنت عميس قالت: «لما اصيب جعفر امرني رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال تسلي ثلاثاً ثم اصنعي ماشئت» (در نسخه فوق الذكر المعجم الكبير، به جای «تسلي» «تسكني» آمده که مسلماً غلط کتابتی با مطبعی است و لذا تصحیح قیاسی شد).

3- المعجم الكبير، همان، 287/23: حدثنا الحسين بن العباس ثنا سهل بن عثمان ثنا ابو خالد الأحمر عن حجاج عن الحسن بن سعد عن عبد الله بن شداد عن أم سلمه: أن اسماء بكت على جعفر او (كذا) حمزه ثلاثاً فأمرها رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أن ترقأ و تكتحل.

ارطاه که در وثاقت و اعتبارش حرف است، تماماً موثق و معتبرند. رُقُوء (مصدر رَقَأَ يَرُقُوءُ) به معنی قطع جریان اشک یا خون بوده و رُقُوء، مرهمی است که بر زخم می نهند تا خون آن بند آید. طبیب را نیز به همین اعتبار، راقی گویند. نجاشی - شاعر مشهور امیرالمؤمنین - در چکامه ای که به مناسبت هنرنمایی اشعث در برهه ای از جنگ صفین دارد او را، در مصاف با دشمن، به ماری تشبیه می کند که زهر می پاشد و زهرش آنچنان قوی است که حتی اندکی از آن، طبیب (راقی) را برای تهیه پادزهر - کفایت می کند.

أَنْتَ وَاللَّهِ حَيَّةٌ تَنْفُثُ السَّمَّ قَلِيلٌ فِيهَا غِنَاءُ الرَّاقِي (1)

می دانیم که گریه شدید و مداوم، مایه سرخی چشم شده و حتی ممکن است به پاره شدن مویرگها و آمدن خون از دیدگان بیانجامد. در اینجا نیز، مقصود از فرمایش رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به اسماء (ان ترقأ و تکتحل این بوده است که به اشک خویش در سوگ جعفر (علیه السلام) پایان دهد و بر چشمش مرهم نهد. بنا بر آنچه گفتیم، حدیث فوق، مؤید احادیثی است که از طریق اهل البیت (علیهم السلام) نقل شده و حاکی از اندوه و زاری شدید اسماء در شهادت جعفر، و نگرانی جدی پیامبر از سلامت جسم او، و سفارش آن حضرت به اسماء مبنی بر پایان دادن به عزا و مداوای خویش پس از 3 روز عزاداری است:

مؤلف کتاب «جعفریات» (2) به اسناد خویش از امام سجاد (علیه السلام) نقل می کند که فرمود: اسماء بنت عمیس برای ما نقل کرد: زمانی که خبر مرگ جعفر بن ابی طالب به مدینه رسید، پیامبر (صلی الله علیه وآله) نزد من آمد و تسلیت گفت. سپس فرمود: ای اسماء، تو را قسم می دهم که بر چشمانت سر مه بکشی و دستهایت را زرد کنی. (3) این واقعه

ص: 103

1- وقعه صفین، نصر بن مزاحم منقری، تحقیق و شرح: عبدالسلام محمد هارون (مطبعة المدنی، ط 2، مصر 1382) ص 409.

2- الجعفریات، محمد بن محمد اشعث (دو جلد در یک مجلد، 1370 ق) ص 210.

3- ظاهراً مقصود حضرت، استعمال صبر زرد است. صبر یا صبر، عصاره تلخ و بدبوی درختی است که به هندی ایلوا می گویند و دارای انواع گوناگون است. نوع اعلا - و مرغوب آن «یمنی» به رنگ زرد مایل به سرخی، و نوع متوسط آن «عربی» (مایل به زرد) و نوع مادون متوسط آن «فارسی» (سیاه) می باشد. اکتحال و سر مه کشیدن آن، مایه تقویت نور چشم بوده و افزون بر آن، برای التیام زخمها و شکستگیها به کار می رود (ر.ک، لغتنامه دهخدا، ذیل واژه صبر). در کلام حضرت، احتمال دیگری نیز می رود: احمد بن محمد قسطلانی، در شرح روایتی از زینب بنت ابو سلمه، که می گوید ام حبیبه (دختر ابو سفیان) 3 روز پس از مرگ پدر برای آنکه از حداد به درآید بر گونه ها و دستهایش «صفره» مالید، صفره را نوعی عطر دانسته که در آن زردی است (ر.ک، ارشاد الساری الشرح صحیح البخاری، همان، 397/2).

سه روز پس از رسیدن خبر مرگ (همسر) جعفر بود و علت سفارش پیامبر نیز این بود که چشم آن حضرت به دیدگان من افتاد که از شدت گریه آسیب دیده بود و ترسید که مبادا نابینا گردم. لذا فرمان داد که سرمه بر چشم کشم و نیز با مشاهده خشکی زدگی و ترک خوردن دستهایم فرمود که آنها را زرد کنم [ظاهراً ترک خوردن پوست دستها نیز به علت زدن مداوم آنها بر روی هم یا بر سروسینه در هنگام عزاداری بوده است].

روایت دیگر از «دعائم الاسلام» است که از امام حسین (علیه السلام) نقل می کند اسماء بنت عمیس گفت: زمانی که خبر مرگ جعفر رسید، پیامبر به آثاری که از گریه در چشمانم ظاهر شده بود نگریست و ترسید که نور چشمم را از دست بدهم؛ نیز به دستهای من نگریست که ترک شده بود. پس مرا در مرگ جعفر تسلیت گفت و فرمود: تو را قسمت می دهم ای اسماء که سرمه در چشم کشی و دستهایت را زرد کنی. (1)

3. سیاهپوشی پیامبر (صلی الله علیه وآله) در آستانه رحلت

تاریخ اسلام، در زمان حیات پیامبر (صلی الله علیه وآله). افزون بر آنچه گفتیم - از یک سیاهپوشی دیگر نیز یاد می کند، و آن، سیاهپوشی خود آن حضرت در آخرین روز زندگی است.

ص: 104

ابو جعفر محمد بن حسن صفار قمی، از اصحاب امام عسکری (علیه السلام)، در کتاب مشهور خویش: بصائر الدرجات (کبیر) روایات گوناگونی را آورده است که بر اساس آنها، پیامبر (صلی الله علیه وآله) در بستر بیماری (بیماری بی که به مرگ آن حضرت انجامید)، هزار باب علم به علی (علیه السلام) آموخت که هریک، خود کلید هزار باب علم بود. در یکی از این روایات چنین می خوانیم:

حدثنا أحمد بن محمد بن ابی نصر (البنظلی) عن ابان بن عثمان، عن عیسی بن عبدالله و ثابت، عن حنظله، عن أبی عبدالله (علیه السلام) قال:

خطب رسول الله (صلی الله علیه وآله) يوماً بعد أن یصلی الفجر فی المسجد وعلیه قمیصه سوداء، فأمر فیه و نهی و وعظ و ذکر. ثم قال: یا فاطمه اعلمی ائی لا أملك من الله شیئاً، و سمع الناس صوته تساروا برؤیه رسول الله (صلی الله علیه وآله) وسمعهم نساءه من وراء الجُدُر فهنّ یمشطن و قلن قد بریء رسول الله!

فقلت لأبی عبد الله (علیه السلام) توفی ذلک الیوم؟ قال: نعم. فقلت فأین ما یرویه الناس أنه علم علیاً (علیه السلام) الف باب، کل باب فتح الف باب؟ قال: کان ذلک قبل یومئذ. (1)

یعنی: احمد بن محمد بن ابی نصر، از ابان بن عثمان، از عیسی بن عبدالله و ثابت، از حنظله، از امام صادق (علیه السلام) نقل کردند که فرمود: رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) یک روز در حالیکه پیراهن سیاهی بر تن داشت، نماز صبح را به جماعت در مسجد خواند و پس از آن خطبه ای خواند که در آن امر و نهی و موعظه و تذکر

ص: 105

1- بصائر الدرجات «الکبری» فی فضائل آل محمد (صلی الله علیه وآله)، ابو جعفر محمد بن حسن صفار، مقدمه و تعلیق و تصحیح: حاج میرزا محسن کوچه باغی (تبریز، رجب 1380 ق) صص 304 - 305. مرحوم مجلسی نیز روایت مزبور را به نقل از بصائر در بحار الانوار (464/22 - 465) آورده است که البته ضبط آن با ضبط بصائر (نسخه فوق الذکر) تفاوتهایی دارد. فی المثل در بصائر «یا فاطمه اعلمی» است و در نسخه بحار «یا فاطمه اعلمی» است و در نسخه بحار «یا فاطمه اعلمی».

بود. سپس فرمود: ای فاطمه بدان که من مالک هیچ چیز نیستم.

مردم که صدای پیامبر را شنیدند از دیدن آن حضرت اظهار سرور و شادمانی کردند. آواز شادمانی مردم به گوش زنان در پس دیوارها رسید و آنان [با خوشحالی از مشاهده سلامتی پیامبر] ابر موهای خویش شانه زدند و گفتند که پیامبر سلامت خویش را باز یافته است.

راوی گوید: از امام پرسیدم آیا پیامبر در همان روز در گذشت؟ فرمود: آری. گفتم پس اینکه مردم می گویند پیامبر هزار باب علم به علی (علیه السلام) آموخت که از هر باب آن، خود هزار باب منشعب می شد، در کجا بود؟ فرمود: قبل از آن روز.

قمیص، به معنی پیراهن است که به صورت مذکر و مؤنث (قمیص و قمیصه) استعمال می شود (منتهی الأرب و المنجد).

سیره پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)، همچون دیگر انبیا (علیهم السلام) (1)، پوشیدن لباس سپید بود و آن حضرت بر رواج این امر، تعهد و اصرار داشت. بهترین لباسها را لباس سپید می دانست و تأکید می نمود که: لباس سپید بپوشید، که آن پاکتر و پاکیزه تر است؛ زندگانتان آن را بپوشند و مردگانتان را نیز در آن دفن کنید. (2) چنانکه متقابلاً پوشیدن لباس سیاه را به جز در 3 مورد کفش و عمامه و عبا - مکروه می شمرد (3) و اصولاً پوشیدن لباس سیاه زیر در زندگی آن حضرت، معمول و معهود نبود. بر این اساس، اقدام آن حضرت به پوشیدن پیراهن سیاه در آستانه رحلت، امری غیرعادی و حتی عجیب به نظر رسیده و قاعدتاً باید رمز و جهت خاصی در پس آن نهفته

ص: 106

1- ر. ک وسائل الشیعه، همان، ابواب لباس المصلی، 3/355، حدیث 2.

2- همان، 3/355-356، حدیث 1 و 3 و 5.

3- کان رسول الله (صلی الله علیه وآله) یکره السواد الا فی ثلاثه الخفّ و العمامه و الکساء، الفروع من الکافی، کلینی، همان، 3/403 و 449/6؛ فقیه من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، همان، 1/232؛ علل الشرایع، شیخ صدوق، مقدمه سید محمد صادق بحر العلوم (المکتبه الحیدریه، ط 2، نجف 1385 - 1966) 2/347، باب 56: وسائل الشیعه، شیخ حرّ عاملی، همان، 3/278؛ بحار الانوار، همان، 83/249.

باشد. خاصه آنکه از پاره ای نقلهای تاریخی بر می آید که لباس رو یا روانداز حضرت نیز، در آن روزهای حساس و سرنوشت ساز، سیاه بوده است. (1)

سزاست که پرسسیم: چرا رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) بر خلاف سیره معمول خویش، در آخرین روز (یا روزهای عمر پیراهن سیاه پوشیده بود؟!)

به نظر می رسد که پاسخ این سؤال را، بایستی در رفتار و گفتار پیامبر در روزهای آخر عمر باز جست. با دقت در افعال و اقوال پیامبر در آن روزهای حساس و سرنوشت ساز، بوضوح می بینیم که ابراز نگرانی از سرنوشت آینده امت اسلام؛ اعلام نفرت از توطئه منافقین فرصت طلب؛ و اظهار حزن و اندوه از ظلم و بیداد وحشیانه ای که به مجرد رحلت ایشان، از سوی عناصر نفاق پیشه بر اهل بیت شریف وی (علی و فاطمه و حسنین (علیهم السلام)) خواهد رفت، در رفتار و گفتار آن حضرت موج می زند. به گونه ای که در حضور جمع (چه در مسجد، چه در قبرستان بقیع، و چه در خانه آنگاه که انصار و مهاجرین یا سران صحابه بر بالینش حاضر شده اند) مُدام به معرفی مقام و فضایل اهل البیت (علیهم السلام) می پردازد و نسبت به توطئه ها هشدار می دهد و مردم را به حفظ حرمت و رعایت فرامین قرآن و عترت سفارش می کند، و همزمان با آن، بیشتر در میان خواص نزدیکان، روضه غربت و مظلومیت اهل بیت (پس از خویش را می خواند و بر مصائبی که عنقریب بر آنان

ص: 107

1- سیره ابن هشام، همان، 4/316: قال ابن اسحاق: و حدثني صالح بن كيسان، عن الزهري، عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة، أن عايشة حدثته قالت: كان علي رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم خميصه سوداء حين اشدت به وجعه. قالت: فهو يضعها مره علي وجهه و مره يكشفها عنه، و يقول: قاتل الله قوماً اتخذوا قبور انبيائهم مساجد! يحذر من ذلك علي امته (و نیز ر.ك، انساب الاشراف، بلاذري، تحقيق: دكتور محمد حميد الله، دار المعارف، ط3، قاهره، 550/1). خميصه، گلیم سیاه منقش و مخطط را گویند که دوران قدیم، به صورت زیرانداز و نیز روی انداز از آن استفاده می شد و هنوز هم در برخی نقاط همچون افغانستان از آن استفاده می شود.

وارد خواهد شد، زار می‌گرید ... در این زمینه بنگرید به ضمیمه شماره 1 در پایان همین کتاب).

با توجه به آنچه گفتیم، این مطلب در ذهن تقویت می‌شود که، شاید، پیامبر گرامی اسلام - با عدول از سنت معمول سپید پوشی خویش و پوشیدن پیراهن سیاه (که در عرب نشان حزن و اندوه شناخته می‌شد) در آستانه رحلت - به نحوی خبر از وقوع حادثه سوء می‌داده و «قمیصه سوداء» بر تن آن حضرت، در حقیقت جامه عزایی بوده است، که به عنوان اظهار سوگ و اندوه بر شکنجه‌ها، شهادتها، غصب‌ها، و مصیبت‌های قریب الوقوع خاندان مکرم خویش (و اعلام بیزاری از عاملین این جنایات) پوشیده بود!

از فضای سرشار از غم و اندوه و اعتراض و اعلام خطری، که آن روزها بر پیامبر حاکم بود، در ضمیمه شماره 1 پایان کتاب بتفصیل سخن گفته ایم. چنانچه رمز اقدام «غیر عادی» پیامبر به پوشیدن پیراهن سیاه در آن ایام سوز آگین همین باشد که گفتیم، باید گفت نخستین شخصیتی که در سوگ مصائب آل عبا جامه سیاه پوشیده، خود پیامبر بوده است.

4. سیاهپوشی در سوگ پیامبر (صلی الله علیه وآله)

حسان بن ثابت انصاری، شاعر مشهور عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله)، در رثای آن حضرت قصاید غزّاً و پرشوری دارد که در دیوان وی آمده است. در یکی از این قصاید، خطاب به رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) چنین می‌گوید:

.. يَا أَفْضَلَ النَّاسِ إِنِّي كُنْتُ فِي نَهْرٍ *** أَصْبَحْتُ مِنْهُ كَمِثْلِ الْمُفْرَدِ الصَّادِي

أَمْسَى نَسَاؤُكَ عَطَّلْنَ الْبُيُوتَ فَمَا ... يَضْرِبُنَ فَوْقَ قَفَا سِتْرِ بَاوْتَادٍ مِثْلَ الرَّوَاهِبِ يَلْبَسْنَ الْمَبَاذِلَ قَدْ ... أَيَقَنَّ بِالْبُؤْسِ بَعْدَ النَّعْمَةِ الْبَادِي (1)

ص: 108

1- دیوان حسان بن ثابت، شرح و مقدمه عبدا. مهتا، همان، ص 67. ابن سعد در الطبقات الکبری (دار بیروت للطباعة والنشر، بیروت 1376 - 1957، 2/321) به اسناد خویش، از سعید بن ابی هلال نقل می‌کنند که حسان بن ثابت در رثای پیامبر چنین گفت: واللہ ما حملت انثی و لا وضعت مثل النبی رسول الامه الهادی امسی نسائک عطّلن البيوت فما يضربن خلف قفا ستر باوتاد مثل الرواهب يلبسن المسوح وقد يقن بالبؤس بعد النعمه البادی سپس همین اشعار را با اضافاتی قبل و بعد از بیت اول، از زبان ابو عمرو شیبانی نقل می‌کند.

حاصل معنی آنکه: ای بهترین خلق، (باتو) من در رودخانه ای وسیع و جوشان بودم و (اکنون، در فقدان تو) همچون انسانی تنها و تشنه شده ام.

زنان تو، خانه ها را به حال خود رها کرده میخی بر دیوار نکوبیدند (کنایه از اینکه دیگر به امور معمول خانه داری - از قبیل پخت و پز و نظافت و استراحت و... نپرداختند).

آنان همچون زنان راهبه و کشیشهای تارک دنیا، جامه های زبر و موین (مُسوح) پوشیدند و یقین کردند که دوران تنعم ایشان پایان یافته و روزگار فقر و سختی شدید شان فرارسیده است. شاهد بر سر تشبیه زنان پیامبر به راهبان در پوشیدن لباس (اندوه) است.

مُسوح، جمع مسح به معنی جامه (ونیز گلیم) زبر و خشنی است که از موی حیواناتی چون بز می بافند و در فارسی بدان پلاس می گویند. نکته قابل دقت در این تشبیه آن است که به چنانکه در فصل چهارم گذشت - راهبان و کشیشهای تارک دنیا در آن روزگار، رنگ جامه خویش را (به نشانه اندوه بر مصیبت عیسی (علیه السلام) یا نقیصت گناه فرزند آدم تیره و کبود می گرفتند و حتی به این اعتبار، راهبان سیاهپوش نسطوری را «سوگواران» می خوانده اند.

چو دیدم چرخ را اندر کبودین جامه چون ترسا

بدانستم که جز م اتمسرابی نیست زنگاری

و انتخاب رنگ سیاه از سوی رُهبان نیز، جنبه تبعیت از این رسم کلی را داشته است که پلاسی که در ایام عزا از آن استفاده می شده، نوعاً تیره و سیاه رنگ بوده است.

رفت آفتاب و، صبح ره غیب در نوشت

چون میغ و، شب پلاس مصیبت بگسترید

(در این باب، توجه خوانندگان عزیز را به توضیحات بیشتری که در ضمیمه شماره 2 پایان کتاب داده ایم، جلب می کنیم).

حسان بن ثابت، در شعر فوق، خبر از سیاهپوشی «نساء النبی» یعنی «همسران پیامبر» داده است؛ همسرانی که در میان آنان شخصیتهای گرامی همچون ام سلمه (علیها السلام) وجود داشته است که از مقام عالی معنوی او، و نیز سیاهپوشی اش در سوگ سالار شهیدان (علیه السلام) در مدینه، در صفحات آینده سخن خواهیم گفت.

5. در عصر امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

عبید الله بن عباس بن عبد المطلب، برادر عبدالله بن عباس معروف است که امیرمؤمنان وی را در دوران حکومت خویش به امارت یمن منصوب فرمود. در اواخر عمر آن حضرت معاویه بن ابراهیم را با قشونی به سمت یمن فرستاد تا ضمن برکناری عبیدالله، به قتل و غارت شیعیان پردازد. بسر به یمن حمله برد و عبیدالله، تاب مقاومت نیاورده و گریخت. پس از فرار عبیدالله، بسر دست به قتل و غارت مخالفین زده و از جمله، دو پسر کوچک عبیدالله را در دروازه صنعا سربرید و پدر و مخصوصاً مادر آن کودک بیگناه را، از این عمل وحشیانه، شدیداً آندوهگین و داغدار ساخت. شرح ماجرا در تواریخ گوناگون همچون الکامل مبرد آمده است.

باری، از مرثیه ای که همسر عبیدالله در سوگ کودکان خویش سروده بر می آید که وی در عزای اطفال مزبور جامه سیاه پوشیده بوده است:

هان من احس بأبني الذین هما * کالدرتین تشظی عنهما الصدف؟ .. من دلّ والهه حسری مُسَلَّبه* علی صَبَّین ضلاً اذ مضی السلف؟ (1)

شاهد بر سر بیت اخیر است که همسر عبیدالله خود را، با وصف «مسلبه»

ص: 110

1- اقناع اللائم علی اقامه المآتم، سید محسن امین عاملی، همان، ص 163، به نقل از کامل مبرد.

سیاهپوش)، سرگشته و پریشان آن دو کودک خوانده است. عید الله، عموزاده پیامبر (صلی الله علیه وآله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود و عضوی از خاندان بنی هاشم محسوب می شد. سیاهپوشی همسر او در سوگ کودکان عید الله، نشانگر رواج این رسم در خاندان مزبور است.

6. در سوگ مولای متقیان (علیه السلام)

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (1) به نقل از ابو الحسن علی بن محمد مدائنی (تاریخنگار مشهور و پر اطلاع قرن 2 و 3 هجری، که در مدائن و بغداد می زیسته و عصر امام صادق تا امام هادی (علیهما السلام) را درک کرده) آورده است:

زمانی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) از جهان درگذشت، عبدالله بن عباس به سوی مردم بیرون آمد و گفت: امیرمؤمنان از جهان درگذشته و جانشینی از خود برجای نهاده است. اگر دوست می دارید، به سوی شما بیرون آید و اگر نه، کسی را بر کسی اجباری نیست. مردم به گریه افتادند و گفتند (خبر) بلکه بیرون آید. پس امام حسن به سوی مردم بیرون آمد و برای آنان خطبه خواند و فرمود: هان ای مردم! از خدا بترسید و تقوا پیش گیرید که ما امیران و اولیای امور شما هستیم و ما همان خاندانی هستیم که خداوند در حق ما آیه تطهیر را نازل فرموده است. پس مردم با امام بیعت کردند.

زمانی که امام به سوی مردم بیرون آمد، جامه های سیاه پوشیده بود... (2) حکایت فوق را روایت ابن ابی الدنیا (مورخ و محدث بنام قرن سوم) (3) تأیید

ص: 111

1- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، همان، 22/16. مرحوم سید علی خان مدنی در الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعه (مقدمه سید محمد صادق بحر العلوم، المكتبة الحیدریه، نجف 1381 ق، ص 147) و صاحب فضائل الاشراف (طبع نجف، ص 14) نیز به این نقل تاریخی اشاره دارند.

2- و کان خرج الحسن بن علی الیهم و علیه ثياب سود.

3- برای آشنایی با انصاف، حقجویی و معنویت ابن ابی الدنیا (208 - 281 ق) و اهتمام وی به گردآوری فضایل امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) - که با سیاست رایج خلفای وقت مغایر بود. و نیز اطلاع از آثار و تألیفات وی بنگرید به مقدمه ممتع جناب شیخ محمد باقر محمودی بر «مقتل الامام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب» (ابوبکر عبد الله بن محمد بن عید معروف به ابن ابی الدنیا، تحقیق: شیخ محمد باقر محمودی، چاپ وزارت ارشاد اسلامی ایران، تهران 1411 ق - 1990 م) صص 13 - 15.

می کند. وی در کتاب «مقتل الامام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب» می نویسد:

حسین، از عبدالله، از علی بن جعد، از شریک، از عاصم بن نجود، از ابی رزین نقل کرد که گفت:

حسن بن علی [(علیهما السلام)] پس از درگذشت پدرش علی [(علیه السلام)] بر فراز منبر کوفه در جامه های سیاه برای ما خطبه خواند. (1)

مسعودی نیز در اثبات الوصیه آورده است که امام مجتبی پس از دفن پدر، در مسجد کوفه خطبه خواند در حالیکه عمامه ای سیاه (با تحت الحنک باز و آویخته) بر سر داشت و طیلسانی سیاه در بر. (2)

افزون بر این، فقیه و رجالی پرتتبع، مرحوم آیه الله شیخ عبدالله مامقانی

ص: 112

1- همان، ص 95. آقای محمودی، محقق محترم کتاب، در پاورقی می نویسد: والحديث رواه الطبرانی بزيادات كثيرة بسنده عن أبي الطفيل عامر بن واثله الصحابي ورواه عنه الهيثمي في فضائل علي من كتاب مجمع الزوائد (9 / 146). و قريباً منه جداً رواه الحاكم بسنده عن الامام علي بن الحسين (عليه السلام) في فضائل الامام الحسن من كتاب المستدرک (3 / 172). و الحديث رواه ايضاً احمد بن حنبل تحت الرقم: 148 من باب فضائل علي (عليه السلام) من كتاب الفضائل ص 99، ط 1) قال: حدثنا وكيع عن شريك عن عاصم عن أبي رزین قال: خطبنا الحسن بن علي بعد وفاه علي و عليه عمامه سوداء فقال: لقد فارقتكم رجلاً لم يسبقه الا ولون بعلم ولا يدركه الا خرون. و رواه في تعليقه عن كتاب المعمرين و الوصايا (ص 152) و عن كتاب الثقات لابن حبان (2 / 304). و رواه ايضاً ابن حبان و النسائي و يجد الطالب نصّ حديثهما تحت الرقم: 22 من كتاب خصائص اميرالمؤمنين (عليه السلام) (ص 68، ط بيروت، بتحقيق محمودی).

2- اثبات الوصيه للأمام علي بن ابی طالب (عليه السلام)، أبو الحسن مسعودی (دار الاضواء، ط 2، بيروت 1409 - 1988) ص 166.

صاحب تنقیح المقال)، در رساله مجمع الدرر فی مسائل اثنتی عشر، به نقل از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، از اصبع بن نباته نقل کرده است که می گوید: پس از شهادت مولا، وارد مسجد کوفه شدم و دیدم حسن و حسین (علیهما السلام) سیاه پوشیده اند. (1)

7. در سوگ امام مجتبی (علیه السلام)

ابن عساکر در تاریخ خویش (بخش مربوط به شرح حال امام مجتبی (علیه السلام) (2) و حاکم نیشابوری در مستدرک (3)، با سند متصل از عایشه بنت سعد روایت کرده اند که:

حدّث نساء بنی هاشم علی حسن بن علی سنه.

یا:

حدّ نساء الحسن بن علی سنه.

یعنی: زنان بنی هاشم (و در روایت دیگر: زنان امام مجتبی) یک سال در سوگ آن حضرت حداد کردند.

مفهوم واژه «حداد» و لغات همخانواده آن (احداد، حادّ، مُجَدّ، حدّت و اَحَدت) را قبلاً در کلام لغویین مشاهده کردیم. دیدیم که به نوشته مؤلف مجمع البحرین، تعبیر «حدّت المرأة علی زوجها...» زمانی به کار می رود که زن بر مرگ شوهر محزون باشد و لباسهای اندوه بر تن کند و زینت و آرایش را ترک نماید. نیز دیدیم که پاره ای از لغویین همچون ابن منظور در لسان العرب یا محمد بن ابی بکر رازی، حداد را

ص: 113

1- کلیشه رساله مزبور بخش مربوط به سیاهپوشی آن - در فصل دهم همین کتاب خواهد آمد.

2- ترجمه... الأمام الحسن (علیه السلام) من تاریخ مدینه دمشق لابن عساکر، تحقیق: شیخ محمد باقر محمودی (مؤسسه المحمودی للطباعه والنشر، بیروت 1400 - 1980) ص 228.

3- المستدرک علی الصحیحین للحاکم النیسابوری و بذیله: التلخیص للحافظ الذهبی (دار المعرفه، بیروت) 173/3.

به معنی جامه های سیاه عزا گرفته اند و شواهد تاریخی نیز همچون شعر منسوب به عبدالله بن معتر (خلیفه مقتول عباسی) که می گوید «و کم من سوادٍ حَدَدنا بِهِ...» یعنی چه بسیار که در حداد سالار شهیدان (علیه السلام) سیاه پوشیدیم) آن را تأیید می کند. با توجه به نکات فوق و نیز توجه به رسم رایج سیاهپوشی در عرب، از گفتار عایشه دختر سعد می توان دریافت که هاشمیات در سوگ امام مجتبی و اندوه شهادت وی، به مدت یک سال از زینت و آرایش دوری جسته و لباس سیاه پوشیده اند. چنانکه تاریخ و حدیث، به سیاهپوشی هاشمیان در سوگ شهدای کربلا تصریح دارد:

8. در سوگ سالار شهیدان (علیه السلام)

اشاره

شواهد مکرر تاریخی حاکی است که زنان بنی هاشم، اهل بیت سیدالشهداء (علیه السلام)، ام سلمه، و حتی امام سجاد (علیه السلام) در سوگ سالار شهیدان جامه سیاه پوشیده اند. به پاره ای از این شواهد توجه کنید:

الف - سیاهپوشی زنان بنی هاشم در مدینه

کتاب «المحاسن» نوشته ابو جعفر احمد برقی، از کتب حدیثی مشهور شیعه است که در همان عصر ائمه (علیهم السلام) تدوین شده است. (1)

ص: 114

1- ابو جعفر احمد بن ابی عبد الله محمد بن خالد بن عبدالرحمان بن محمد بن علی برقی قمی، مؤلف کتاب «المحاسن» و متوفی به سال 274 یا 280، از اصحاب امام جواد و امام هادی (علیهما السلام) است که علمای بزرگ شیعه (همچون کلینی و صدوق وطوسی و نجاشی و علامه حلّی و ابن داود و شهید ثانی و مجلسی اول و دوم و طریحی و بحرانی و محقق بحرالعلوم و دیگران) به وثاقت و عظمت شخصیت وی تصریح کرده اند، کتاب وی - المحاسن - که دائره المعارفی از علوم و معارف اهل بیت عصمت (علیهم السلام) است از جمله «اصول اربعه» و جوامع روایی مشهور شیعه می باشد که در عصر ائمه (علیهم السلام) تدوین شده و مشایخ ثلاثه (کلینی، صدوق و شیخ طوسی) در کتب اربعه (کافی، فقیه، تهذیب و استبصار) اخبار بسیاری را و از آن نقل کرده اند. کلینی توسط عده ای از رؤات بزرگوار (نظیر علی بن ابراهیم)، که از باب اختصار با تعبیر «عده من أصحابنا» از آنان یاد می کنند، از مرحوم برقی نقل روایت می کنند و صدوق نیز در ابتدای کتاب فقیه من لا یحضره الفقیه، محاسن را در ردیف نوادر محمد بن ابی عمیر و رساله پدر خویش، از کتب مشهوری شمرده که مورد اعتماد و مراجعه اصحاب است: «من کتب مشهوره علیها المعول و الیها المرجع». . مجلسی اول در شرح فارسی کتاب فقیه، با اشاره به المحاسن می گوید: «و این کتاب نزد ما هست و چنانکه مشایخ نقل کرده اند بسیار بزرگ و ثقّه و معتمد علیه بوده» است و علامه مجلسی در مقدمه بحار فصل ثانی) می نویسد: «و کتاب المحاسن للبرقی من الاصول المعتمره، و قد نقل عنه الکلینی و کلّ من تأخّر عنه من المؤلفین». محدث نوری نیز در خاتمه مستدرک (فائده پنجم) تصریح دارد که، از کتاب جامع و بزرگ برقی، همه مصنفین و گویندگان جوامع حدیثی نقل کرده اند، بلکه حتی عناوین کتابهای خویش را از او گرفته اند (برای گفتار و نظریات بزرگان در باب مرحوم برقی و محاسن وی، ر.ک به مقدمه محدث ارموی بر کتاب محاسن). نکته ای که شیخ طوسی در فهرست (و در پی او نجاشی در رجال خویش) بر برقی گرفته اند، در عین تصریح و تأکید بر «وثاقت» شخص وی، «کثرت نقل وی از رؤات ضعیف و اعتمادش به احادیث مرسل است» : «کان ثقّه فی نفسه غیر أنّه اکثر الروایه عن الضعفاء و أعتد المراسیل» (نجاشی مشابه این تعبیر را در باب کثی نیز آورده است: کان ثقّه

عیناً و روی عن الضعفاء کثیراً). صرفنظر از نقاط تأملی که (بناءً و مبناءً) در نکته گیری مزبور وجود دارد (و برخی از رجالیون خبیر همچون مامقانی در تنقیح المقال، 838/1، مستدلاً بدان پاسخ گفته اند)، باید گفت که این نکته گیری (به فرض صحت) قاعدتاً متوجه احادیث مسند کتاب محاسن، همچون حدیث حسن بن ظریف مذکور در صفحه بعد کتاب حاضر (که روایت آن تماماً شناخته شده و موثقند) نیست. مرحوم میرداماد در رساله شرعیة التسمیة حول حرمة تسمیة صاحب الامر (عج) (اعداد رضا استادی، مؤسسه مهدی میرداماد اصفهان، ص 27) می نویسد: «هرجا که مرحوم کلینی در کتاب کافی می گوید: عده من أصحابنا عن احمد بن حمد بن خالد البرقی یعنی عده ای از اصحاب ما - امامیه - از احمد محمد بن خالد برقی روایت می کنند؛ مرادش از این عده علی بن ابراهیم بن هاشم قمی و علی بن محمد بن عبدالله بن اذینه و... است. ابوجعفر احمد بن ابی عبدالله محمد بن خالد برقی کسی است که اصحاب به وثاقت وی گواهی داده اند و روایتش مورد اعتماد است. هیچیک از اصحاب بر او طعن نزده اند، مگر آنکه گاه از اشخاص ضعیف روایت کرده و بر روایات مرسل اعتماد نموده است. پس زمانی که از اشخاص موثق، نظیر شیخ بزرگوار و ثقه، ابوهاشم جعفری، روایت می کند، حدیثش از احادیث صحیح قابل اعتماد خواهد بود).

فروع کافی(1)، علامه مجلسی در بحار الانوار (2)، و شیخ حرّ عاملی در وسائل الشیعه (3)، به نقل از محاسن برقی (4) آورده اند:

عن الحسن بن ظریف بن ناصح عن أبيه عن الحسين بن زيد عن عمر بن علي بن الحسين (عليهما السلام) قال :

لَمَّا قَتَلَ الْحُسَيْنُ بَنَ عَلِيٍّ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) لَبَسَ نِسَاءَ بَنِي هَاشِمِ السَّوَادِ وَالْمَسُوحِ وَكَانَ لَا تَشْتَكِينَ مِنْ حَرٍّ وَلَا بَرْدٍ، وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) يَعْمَلُ لَهْنِ الطَّعَامِ لِلْمَأْتَمِ.

حسن بن ظریف، از پدرش، از حسین بن زید، از عمر فرزند امام

زین العابدین لا(علیه السلام) نقل می کند که گوید:

زمانی که امام حسین بن علی(علیهما السلام) به شهادت رسید، زنان بنی هاشم لباسهای سیاه و جامه های خشن موبین (مُسُوح) پوشیدند و از گرما و سرما شکایت نمی کردند و پدرم، علی بن الحسین (علیهما السلام) به علت (اشتغال آنان به) مراسم عزاداری، برایشان غذا درست می کرد.

روایت فوق، که مهمترین روایت باب است، از حیث سند معتبر، و از جهت دلالت نیز روشن و قاطع و صریح است.

ص: 116

1- الفروع من الکافی، همان، 240/10.

2- بحار الانوار، همان، 188/45.

3- وسائل الشیعه، همان، 890/2.

4- المحاسن، برقی، تصحیح و تعلیق: محدث ارموی (ناشر: دارالکتب الاسلامیه، طبع 2: قم - صفائیه - بیگدلی) کتاب المأکل، باب الاطعام فی الماتمه، حیث 195، ص 420.

از حیث سند: روایت، «حسنه» است و رجال آن همگی مورد وثوق و اطمینانند. حسن بن ظریف و پدرش ظریف بن ناصح کوفی بغدادی - هردو - ثقه اند و کتب رجالی شیعه ایشان را به وثوق و صداقت ستوده اند. (1) رجال شیخ طوسی، حسن بن ظریف را از اصحاب امام هادی (علیه السلام) شمرده است. (2)

ابو عبدالله حسین بن زید بن علی بن الحسین (علیهما السلام) معروف به ذو الدّمعه، از اصحاب امام صادق (علیه السلام) است (3) که پس از قتل پدر، در منزل آن حضرت سکونت داشت و از ایشان علم بسیار آموخت. (4)

نجاشی در رجال خویش آورده است که امام صادق (علیه السلام) وی را به فرزندی گرفت و تربیت کرد و دختر ارقط را به همسری وی در آورد. (5) وی از امام صادق و امام

ص: 117

1- ظریف بن ناصح: اصله کوفی نشأ ببغداد و کان ثقه فی حدیثه صدوق، له کتب منها کتاب الدیات رواه عدّه من اصحابنا... (رجال النجاشی، مکتبه الداوری، قم، ص 146). الحسن بن ظریف بن ناصح کوفی یکنی أبا محمد ثقه سکن ببغداد (همان، ص 45). : کتب مختلف رجال، نظیر نقدالرجال تفرشی و تنقیح المقال مامقانی، با نقل عبارات رجال نجاشی در باب حسن بن ظریف و پدر وی، بر نظر آن مرحوم صحّه گذارده اند.

2- رجال الطوسی، تحقیق و تعلیق و مقدمه سید محمد صادق آل بحر العلوم (المکتبه الحیدریه، نجف، 1381ق) ص 413.

3- و عدّه البرقی فی اصحاب الامام الصادق (علیه السلام) (معجم رجال الحدیث، آیه الله خوئی، منشورات مدینه العلم، ط 3، قم، بی تا، 240/5).

4- مقاتل الطالیین، أبو الفرج اصفهانی، شرح و تحقیق: سید احمد صقر (دار المعرفه، بیروت) ص 387: کان مقیماً فی منزل جعفر بن محمد و کان جعفر ربّاه و نشأ فی حجره منذ قُتِلَ ابوه، و اخذ عنه علماً کثیراً.

5- رجال النجاشی، همان، ص 38: الحسین بن زید بن علی بن الحسین ابو عبد الله یلقب ذا الدمعه کان ابو عبد الله (علیه السلام) تبتّاه و ربّاه و زوجه بنت الأرقط (توضیح: ارقط لقب عبدالله، عموی امام صادق، است < تنقیح المقال فی علم الرجال، حاج شیخ عبد الله مامقانی، قطع رحلی، 471/1).

کاظم (علیهما السلام) روایت می کند (1) و مرقدش در «حله سیفی» زیارتگاهی مشهور است (2). گفتنی است که امامزاده طاهر (که در جوار حضرت عبدالعظیم الحسنی مدفون، و مزارش مطاف شیعیان است) از احفاد همین حسین ذی الدمه می باشد. (3)

ابو حفص عمر بن علی بن الحسین (علیه السلام) معروف به عمر الاشرف نیز، حسن بلکه (چنانکه در رجال مرحوم علامه مامقانی آمده) موثق است. مامقانی در ابتدای «تنقیح المقال فی علم الرجال» وی را «در اعلا درجه حسن، بلکه موثق» شمرده است. عمر الاشرف، برادر ناتنی امام باقر (علیه السلام) است و شیخ طوسی در رجال خویش او را از اصحاب امام باقر و امام صادق (علیه السلام) شمرده است (4). مرحوم شیخ مفید در ارشاد می نویسد:

«فاضلی گرانقدر بود و تولیت صدقات پیامبر (صلی الله علیه وآله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به عهده داشت و شخصیتی پرهیزگار و سخاوتمند بود. داود بن قاسم می گوید: حسین بن زید برای ما نقل کرد که: دیدم عمویم، عمر بن علی بن الحسین، با کسانی که صدقات علی (علیه السلام) را از او می خردند شرط کرد که در دیوار [باغ] شکافی اینگونه ایجاد کنند و مانع کسی که (از آن شکاف) وارد باغ می شود تا از میوه های آن میل

کند نشوند» (5)

ص: 118

1- رجال النجاشی، همان، همانجان روی عن ابی عبد الله و ابی الحسن (علیهما السلام). برای نمونه ای از روایات او نیز ر.ک، وسائل الشیعه، همان، 304/3، حدیث 7.

2- زید شهید انتقامگر، محمد محمدی اشتهاردی (انتشارات علامه، ط 2، قم 1353 ش) ص 180.

3- وسیله المعصومیه ...، بیوک آغا واعظ تبریزی (قطع جیبی، بینا، 1371 ق) ص 81. حاج شیخ محمد شریف رازی در کتاب کرامات صالحین (مؤسسه نشر و مطبوعات حاذق، قم، اردیبهشت 1374 ش، صص 320 - 321) کرامتی شگفت از امامزاده طاهر (علیه السلام) نسبت به ظل السلطان مشهور نقل کرده که به تعمیر گنبد و بارگاه آن امامزاده عظیم الشان از سوی وی انجامیده است.

4- رجال الطوسی، همان، ص 127 و 251.

5- الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، شیخ مفید، از سری: مصنفات الشیخ المفید، چاپ کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، قم 1413 ق، ج 11، الجزء الثانی، صص 170 - 171.

سید مرتضی در کتاب ناصریات از طریق ابوالجارود نقل می کند که زیاد بن منذر گوید: از امام باقر (علیه السلام) سؤال شد کدامیک از برادرانت را بیشتر دوست می داری؟ فرمود: اما عبد الله، او دست من است که به وسیله آن چیزها را می گیرم؛ اما عمر، او چشم من است که بدان می نگرم... (1) همچنین گفتنی است در مبادی قیام بنی عباس، زمانی که از سوی برخی از سران نهضت عباسی نامه متحد المضمونی (مبنی بر دعوت به قبول رهبری قیام) به ترتیب به امام صادق (علیه السلام)، عبد الله محض (نواده امام مجتبی (علیه السلام)) و عمر بن امام سجاد (علیه السلام) رسید، امام صادق نامه را در چراغ افکند و سوزاند، عبدالله محض . که از بنی الحسن (علیه السلام) بود - فریب خورد و پنداشت خبری است! و عمر نیز همچون امام صادق (علیه السلام) پاسخ منفی داد. (2)

بدین ترتیب، روایت محاسن برقی، از حیث سلسله سند، حسنه و قابل اعتبار و استناد فقهی است (چنانکه بسیاری از فقها، همچون صاحب حدائق، در جواز یا رجحان سیاهپوشی، به آن استناد فرموده اند. ر. ک، فصل دهم همین کتاب).

از حیث دلالت: از این حیث نیز روایت فوق بروشنی می رساند که هاشمیّات خواهران، همسران و دختران سیدالشهداء و دیگر بستگان آن حضرت از بنی هاشم همچون ام سلمه) در سوگ آن حضرت جامه های سیاه و خشن پوشیدانده و این عمل (با توجه به اینکه در برابر چشم امام معصوم وقت به حضرت زین العابدین (علیه السلام) به صورت گرفته و امام ردع و منعی نفرموده) به تقریر و امضای عملی

ص: 119

-
- 1- تنقیح المقال فی علم الرجال، همان، 1/ 470-471؛ قاموس الرجال فی تحقیق رواه الشیعه و محدثیهم، حاج شیخ محمد تقی شوشتری (مرکز نشر کتاب، تهران 1340 ش) 4/ 261- به نقل از سید مرتضی در شرح المسائل الناصریه.
 - 2- الفخری، ابن طقطقا (دار صادر، بیروت 1386ق) ص 154، همان، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، صص 208 - 209 و نیز ر. ک، تجارب السلف، هندوشاه صاحبی نخجوانی، با مقدمه و ملحقات امیر سید حسن روضاتی، ص 86؛ دستور الوزراء، خوند میر، با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی (انتشارات اقبال، ط 2، تهران 1355 ش) ص 26.

امام رسیده است. علاوه بر این، در میان هاشمیات، شخصیت بزرگواری چون نائبه الامام، عقیده بنی هاشم، حضرت زینب (علیها السلام) وجود داشته است که به برکت تعالیم مستقیم خمسه طیبه (علیهم السلام) حلال و حرام الهی را به خصوصاً در مسائل مبتلابه - بکمال می شناخت و گامی بر خلاف شرع انور بر نمی داشت.

اصولاً باید توجه داشت که ائمه اطهار (علیهم السلام) (به حکم عاطفه پدری، و مهمتر از آن، وظیفه اسلامی) به تعلیم و تربیت فرزندان خویش اهتمامی اکید می ورزیدند و از نیروی فرزندان و بستگان نزدیک آنان، به علت تماس مستقیم با کانون نور و چشمه معرفت، نوعاً از علوم و معارف شرعی بهره ای وافر داشتند و حتی آشنای بسیاری از اسرار نهان بودند. در مورد حضرت ابوالفضل عباس بن علی (علیهما السلام) از ائمه اطهار (علیهم السلام) نقل شده که: «انّ العباس بن علی زقّ العلم زقّاً»⁽¹⁾. یعنی همان گونه که پرندگان در کام جوجکان پرنارسته خویش آب و دانه می ریزند، مولای متقیان علی (علیه السلام) نیز در کام جان عباس غذای علم و معرفت ریخته است. یا چنانکه نوشته اند: حضرت زینب در کوفه، به روزگار حکومت مولا (علیه السلام)، جلسه تفسیر قرآن داشت و در یکی از همین جلسات بود که مولای متقیان (علیه السلام) برای دختر خویش پرده از تأویل «کهیص» (سوره مریم، آیه 1) برگرفت⁽²⁾. در اثر همین تعلیمات بود که دختر علی (علیه السلام) در حساسترین مرحله نهضت عاشورا نقشی بس خطیر بر عهده گرفت و زمانی که آن خطبه غرّاء و پرشور، و مالا مال از اشارات ظریف به اسرار جهان هستی، را در شهر کوفه ایراد کرد، امام سجاد به وی فرمود: «أنتِ بِحَمْدِ اللَّهِ عَالِمَةٌ غَيْرٌ مَعْلَمَةٌ فَهَمَّةٌ غَيْرٌ مُفَهَّمَةٌ»⁽³⁾ و بدینگونه، مقام عالی معنوی و بصیرت و درک الهی وی را مورد تأکید قرار داد.

ص: 120

-
- 1- اسرار الشهادة، فاضل در بندی (تهران 1264 ق) ص 324؛ العباس بن الامام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام)، عبد الرزاق موسوی مقررّم (بی نا، بی تا) ص 94.
 - 2- خصائص زینبیه، جزائری، ص 27؛ ریاحین الشریعه، شیخ ذبیح الله محلاتی (دارالکتب الاسلامیه، ط 4، تهران 1364 ش) 57/3.
 - 3- نفس المهموم، حاج شیخ عباس قمی ترجمه حاج میرزا ابوالحسن شعرانی، همان، ص 285.

نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت

به غمزه مسئله آموز صد مدرّس شد

فقیه و رجالی بزرگ اخیر، مرحوم مامقانی، در تنقیح المقال می نویسد: «زینب در صبر و تقوی و قدرت ایمان و ثبات قدم، شخصیتی بی بدیل بود و در شیوایی و رسایی کلام، چنان می نمود که گویی از زبان مولا سخن می راند، چنانکه این نکته بر هر کسی که در خطبه او (در کوفه) دقت ورزد پوشیده نیست. و اگر سخن از عصمتش رانیم، کسی که به خصوصیات و احوال آن حضرت در قضایای عاشورا و حوادث بعد آشناست توان رد و انکار نخواهد داشت. و چگونه مقام عالی وی را انکار کند، در حالیکه اگر چنین نبود امام حسین (علیه السلام) بخشی از بار سنگین امامت را در ایام بیماری امام سجاد (علیه السلام) بردوش او نمی نهاد و آن وصایا و سفارشات را به وی نمی فرمود و نیز امام سجاد (علیه السلام) او را در بیان احکام و تصدّی برخی از شئون ولایت، نایب خاص خویش قرار نمی داد...» (1).

دختر رشید امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مجلس ابن زیاد، زمانی که طعنه ها و زخم زبانهای گزنده آن لعین را - که جنایت خود و یزید را به ذات باری تعالی نسبت می داد - شنید، استوار و مصمم فرمود:

- مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً!

یعنی آن همه حوادث جانسوز (از تشنگی کودکان و شهادت مردان گرفته تا اسارت و تحقیر زنان آل الله، که در سفر کربلا و کوفه رخ داد) در نگاه باطن بین، دور پرواز، قدرشناس، و قضا آگاه دختر علی، جز پرده ای زیبا از مشیت حکیمانه و تقدیر شگرف الهی نیست!

چابک اندیشگانی که پس از عمری تتبع و تحقیق در مطاوی قرآن و سنّت، و تأمل در حقایق جهان، با معارف حقّه حقیقیه آشنا شده اند، از همین کلام کوتاه

ص: 121

اما عمیق و کوبنده زینب (علیها السلام) (که تعبیری دیگر از آن را نیز در مجلس شام به کار گرفت) در می یابند که آن بانوی بزرگوار در فهم اسرار جهان تا کجا پیش رفته و بر چه قله ای از آشنایی با حکم قضا و سرّ قدر صعود کرده بود؟! (چنین شخصیت خبیر و دانای اسرار راه، آیا می توان تصور کرد که از حکم شرعی یک کار عادی و معمولی - سیاهپوشی در وقیات - بی خبر بوده است؟!).

خیره اش منگر، گرامی لؤلؤ لالاست این؟

زیبِ دفتر، زینتِ آب، زینب والاست این؟

بنده پاک خدا و، نور چشم مصطفی (صلی الله علیه وآله)

عزّ مولا (علیه السلام)، فخر زهرا (علیها السلام)، یار ثار الله (علیه السلام) است این

چون گلابی کز گلی خوشبوی ماند یادگار

عطر جانبخشی زباغِ عترت طهاست این

مادرش، زهرا، شهید راه قرآن گشت و دین؛

خود سفیرِ خوش صفیرِ شاه عاشوراست این

خطبه سوزان او را هرکه در کوفه شنید

گفت بیشک نغمه ای از حنجر مولا است این؟

گر علی (علیه السلام) باشد یکی دریای ناپیدا کنار

در بین آن ژرف دریا، گوهری یکتاست این

خواست حق تا آورد الگویی از بهر زنان

بعد زهرا (علیها السلام)، اسوه و الگوی بی همتاست این

زن چه گویم؟ کو بود مرد آفرین روزگار

مردی و مردانگی را اسوه ای شایاست این؟

عمر کوتاهش، قرین محنت و رنج و آلم

خاطراتش جمله پر از آه و واویلاست این

شاهد فریاد مادر بر سر بدعتگران

آن فدک خواران رویه کیش و دیوآساست این

غصب حق را دیده و آتش فروزیهای خصم

سوخته دل - چون پدر - در ماتم زهراست این

طرح شورا دیده و تجدید بنیان ستم

روز پی آن، شاهد تبعید بوذرهاست این

فرق بابا دیده چاک از ضربت شمشیر کین

ناظر کشتار فرزند و برادرهاست این

سَم به کام مجتبی (علیه السّلام) و نیزه در نای حسین (علیه السّلام)

خود گرفتار در صد موج غم و بلواست این

علم و حلم و صبر وی نازم! که با این حال گفت

« آنچه دیدم از بلایا، جملگی زیباست» این

مادرش بس نکته های ژرف با وی گفته است

آشنا با رازهای عالم بالا است این

رمز کاف و ها و یا، عین صاد، از قرآن پاک

همچو اسرار دگر آمخته از باباست این

زین سبب، بر کاروان کربلا میر و دلیل

بعد قتل پنجمین معصوم آل الله است این

بین چه سان، در کوفه - رعد آسا - فراز تیغها

بانگ زن بر خیل بی آرمز کوفیهاست این؟!

یا به دربار یزید، اندر حضور رومیان

با خطاب آتشین افکنده صدغوغاست این

سعی تو در محو دین، بیهوده باشد ای یزید!

جنگ با قرآن مکن، جاوید و پا برجاست این!»

ص: 123

گر بگویی: در کف آن نانجیبان بُد اسیر

گویمت پس از چه رو این گونه بی پرواست این؟!

بُد اسیر آن که هوای نفس بر وی چیره است

کی زبونِ نفسِ دون و بنده اهاست این؟!

نهضت عاشور، بی او، نهضتی ناکام بود

کشتی کرب و بلا را لنگر و مُرساست این

در مصاف کافران، تنها نه «تیغ لا» کشید،

سرّ «الا الله» را هم شارحی گویاست این

تالی عصمت: عقيله، آگه از دین: عالمه

آشنای سرّ: فهیمه؛ جامع اسماست این

سطح گیتی، هر چه بینی، آیتی از حق بود

لیک حق را جلوه ای عالی و بل اعلاست این

مُنْدِرا بس کن! که وصفش خارج از امکان توست

زینب است این، زینب است این، زینب کبری است این!

بنابراین، رسم و روش جماعتی که در میان آنان شخصیت‌هایی چون خواهر، همسر و دختران سیدالشهداء (علیه السلام) و نیز ام البنین، همسر وفادار مولای متقیان (علیه السلام) حضور داشته اند، قاعدتاً رسم و روشی برخلاف موازین نبوده و نمی توانسته است باشد. و جالب این است که بدانیم خود ائمه (علیهم السلام) در برخی موارد برای اثبات مشروعیت شعائر حسینی (علیه السلام) به عمل فاطمیّات استناد و استشهاد فرموده اند.⁽¹⁾

ص: 124

1- در تهذیب الاحکام شیخ طوسی (دارالکتب الاسلامیه، تهران 1390 ق، 8/325) می خوانیم که خالد بن سُدیر از امام صادق (علیه السلام) سؤال کرد: جامه چاک دادن مرد در سوگ پدر یا مادر یا برادر و یا دیگر نزدیکان خویش چه حکمی دارد؟ فرمود: اشکالی ندارد؛ موسی بن عمران (علیه السلام) در مرگ برادرش جامه چاک داد (امّا) پدر در مرگ پسر و مرد در سوگ همسر خویش نباید جامه چاک دهد و جامه چاک دادن زن در مرگ شوی اشکالی ندارد تا آنکه می فرماید: ولا شیء فی اللطم علی الخدود سوی الاستغفار والتوبه و قد شقن

الجیوب ولطمن الخدود الفاطمیات علی الحسین بن علی (علیهما السّلام) ، و علی مثله تلطم الخدود و تشق الجیوب (سیلی بر گونه ها در سوگ میّت، کفاره ای جز استغفار و توبه ندارد. و همانا فاطمیات در سوگ حسین بن علی (علیهما السّلام) گریبان چاک دادند و سیلی بر صورت زدند و در چنین مصیبتی شایسته است که بر گونه ها سیلی زنند و گریبان چاک دهند). مرحوم حاج شیخ عباسی قمی، محدث بزرگوار شیعه، در منتهی الآمال (ج اول، پایان قسمت شرح حال امام حسین (علیه السّلام)) تحت عنوان «خاتمه»، با اشاره به حدیث خالد بن سدیر می نویسد: «از این حدیث شریف، شرف و جلالت خاندان عصمت معلوم می شود که امام به فعل دختران علی و فاطمه (علیهما السّلام) در مصیبت سیدالشهداء (علیه السّلام) احتجاج می کند تا دلالت کند بر اینکه، در حال سوگواری هم کاری که از قانون شرع بیرون باشد نکردند و فعل ایشان دلیل جواز است؛ و چگونه چنین نیستند و حال آنکه در منزل وحی تربیت شده و در خانه نبوت نشو و نما کرده و از پستان عصمت و طهارت ارتضاع فرموده اند - سلام الله علیهم اجمعین - » (پایان کلام محدث قمی). در روایت دیگر نیز آن امام همام، در مقام شرح عزاداری اهل البیت (علیهم السّلام) در سوگ سالار شهیدان پس از ماجرای کربلا، به گونه ای از فاطمیات سخن می گوید که گویی امام سجاد و باقر و صادق (علیهم السّلام) با آنان، اجزایی هماهنگ از یک مجموعه، بلکه یک روح در چند بدن بوده اند. خطاب به زراره می فرماید: در سوگ امام حسین (علیه السّلام) ما اختصبت منّا امرأه ولا أدهنت ولا اکتحلت ولا رجّلت حتی أتانا رأس عبید الله بن زیاد و مازلنا فی عبره من بعده (بحار همان، 206/45-207).

علاوه، چنانکه گفتیم، سیاهپوشی فاطمیات، در برابر دیدگان امام معصوم (علیه السلام) صورت گرفته و طبعاً، اگر با موازین شرع سازگار نبود، امام به آنان تذکر می داد و منعشان می فرمود و آنان نیز مُلْزَم به اطاعت از امام عصر خویش بودند. و چون امام رَدْعی نفرموده معلوم می شود که پوشیدن لباس سیاه در عزای سالار شهیدان (علیه السلام) شرعاً امری مجاز شمرده می شده و معمول اهل بیت (علیهم السلام) بوده است.

ص: 125

علامه مجلسی (1) و محدث نوری (2) به نقل از «منتخب» فخرالدین طریحی (3) صاحب مجمع البحرین) و دیگر علما در دیگر کتب، ضمن نقل خوابی عجیب و عبرت انگیز از همسر یزید (که ندامت سخت آن ملعون را از جنایات خویش در کربلا به دنبال داشته است) (4) نوشته اند که فردای آن شب «زمانی که صبح شد یزید اسرای اهل بیت را خواست و به آنان گفت: چه چیز را بیشتر دوست دارید؟ ماندن نزد من، یا بازگشت به مدینه را؟ و افزود که شما هدیه و جایزه ای گرانبها نزد من دارید. آنان گفتند ما پیش از هر چیز دوست داریم بر حسین گریه و زاری کنیم. گفت: هر چه می خواهید انجام دهید. سپس حجره ها و خانه هایی را در دمشق برای ایشان مهیا ساخت و لَمْ تَبَقْ هَاشِمِيَّةً وَلَا قُرَشِيَّةً إِلَّا وَ لَبِسَتْ السَّوَادَ عَلَى الْحُسَيْنِ يَعْنِي

ص: 126

1- بحار الانوار، همان، 196/45.

2- مستدرک الوسائل، محدث نوری، همان، 327/3.

3- المنتخب، طریحی، همان، 482/2.

4- هند، همسر یزید، می گوید: در عالم خواب دیدم دری از آسمان باز شده و فرشتگان، گروه گروه، به سوی سر [بریده] امام [حسین] فرود می آیند و می گویند: السلام علیک یا ابا عبد الله، السلام علیک یا بن رسول الله. در حال تماشای این صحنه بودم که دیدم ابری از آسمان فرود آمد و در آن مردان بسیاری بودند و در میان آنان مردی سپید روی و ماهر خسار بود که شتابان به سوی سر بریده دوید و خود را بر روی دندانهای [امام] حسین افکند و در حالیکه آنها را می بوسید می گفت: ای فرزندم، تو را کشتند... و از آشامیدن آب منعت کردند. ای فرزندم، من جدّ تو رسول الله هستم و این پدرت علی مرتضی، و این برادرت حسن و این.. هند می گوید: ناراحت و نگران از خواب بیدار شدم و ناگهان چشمم به نوری افتاد که از سر بریده [امام] حسین تُتَّق می کشید. با مشاهده این صحنه به جستجوی یزید برخاستم و او را در اتاقی تاریک یافتم که محزون و غمگین می گفت: مرا چه به کار حسین؟ خواب خویش را برای او نقل کردم و او سرش را به زیر افکنده بود.

زنی از بنی هاشم و طایفه قریش باقی نماند جز آنکه [به نشانه عزاداری] بر حسین لباس سیاه پوشید و چنانکه نقل شده 7 روز بر آن حضرت ندبه و زاری کردند».

در مقتل منسوب به ابی مخنف، افزون بر نکته فوق (1)، آمده است که: «وقتی نعمان بن بشیر خبر شهادت سیدالشهداء (علیه السلام) و رسیدن کاروان اسرا را به گوش مردم مدینه رسانید فلم یبق فی المدینه مخذره الا و برزت من خدرها و لبسوا السواد و صاروا یدعون بالویل و الشور... یعنی زنی در مدینه باقی نماند جز آنکه از خانه بیرون زد و مردمان سیاه پوشیدند و فریاد گریه و ناله سردادند...» (2).

امضای مشروعیت سیاهپوشی هاشمیات را با مهر «تقریر» امام سجاد (علیه السلام) دیدیم؛ از بعضی نقلهای تاریخی بر می آید که خود امام نیز با آنان در پوشیدن لباس عزا شریک بوده است:

پ - سیاهپوشی امام سجاد (علیه السلام)

لسان الملک سپهر (3) به نقل از مقتل ابومخنف (4) آورده است که پس از پایان خطبه تاریخی و افشاگرانه امام سجاد (علیه السلام) در مسجد دمشق - که رژیم اموی را رسوا ساخت - منهل برخاست و عرض کرد: کیف اصیحت یابن رسول الله (صلی الله علیه وآله) ای فرزند رسول خدای چگونه صبح کردی؟ امام زین العابدین سلام الله علیه فرمود: کیف حال من اصبح و قد قتل ابوه و قل ناصره و ینظر الی حرم من حوله اساری فقد فقدوا الستر و الغطاء و قد اعدمو الکافل و الحمی، فما ترانی الا اسیراً ذلیلاً قد عدت الناصر

ص: 127

1- مقتل الحسین ومصرع أهل بيته... المشهور بمقتل أبي مخنف، همان، ص 220: فلم یبق فی دمشق قرشیه الألبست السواد و جعلن ینکین علی الحسین سبعة أيام.

2- همان، صص 222 - 223.

3- ناسخ التواریخ؛ زندگانی امام سجاد (علیه السلام) (مؤسسه چاپ و انتشارات امیر کبیر، تهران 1341 ش) 1/ 293.

4- مقتل الحسین...، همان، ص 217.

و الكفيل قد كسيت انا و اهل بيتي ثياب الأسي و قد حرمت علينا جديد العري...

یعنی: چگونه می باشد حال کسی که پدرش به قتل رسیده و یارانش اندکند و اهل و عیالش اسیر و بی پوشش و حجاب و سرپرست و حامی هستند.

پس مرا جز (به هیئت) اسیری خوار (و گرفتار در چنگ دشمن) که یار و سرپرست خویش را از دست داده نمی بینی. همانا من و اهل بیتم لباس عزا پوشیده ایم و پوشیدن لباس نو بر ما روانیست... (1)

از روایت فوق بر می آید که علاوه بر خواهران و همسران و دختران سید الشهداء (علیه السلام)، خود امام سجاد (علیه السلام) نیز در سوگ آن حضرت «لباس عزا» پوشیده است، که ضمناً چنانکه روایت فوق را در کنار روایت محاسن برقی و دیگر روایات سابق الذکر بگذاریم، معلوم می شود که مقصود از لباس عزا، قاعدتاً همان لباسهای سیاه و خشن بوده است.

بر پایه آنچه فوق گذشت، بعید نیست که سیاهپوشی امام سجاد (علیه السلام) در حدیث زیر نیز، جنبه اظهار اندوه در عزای سالار شهیدان (علیه السلام) را داشته است:

ثقه الاسلام کلینی، از عده ای از اصحاب، از سهل بن زیاد از محمد بن عیسی از سلیمان بن راشد از پدرش نقل کرده است که گوید:

«امام سجاد را دیدم که جبهه ای جلو باز سیاهرنگ (دُرّاعه سوداء) و طیلسانی کبود رنگ پوشیده بود». (2)

ص: 128

1- بخشی از گفتگوی امام سجاد (علیه السلام) با منهل در بحار الانوار (143/45) به نقل از لهوف سید بن طاووس آمده است.

2- الفروع من الکافی، همان، 449/6؛ دعائم الاسلام، 161/2؛ وسائل الشیعه، همان، 361/3؛ مستدرک الوسائل، همان، 210/3.

اشاره

از لابلای تاریخ اسلام به دست می آید که ام سلمه، همسر مشهور پیامبر (صلی الله علیه وآله)، به خمسۀ طیّبه (علیهم السلام) علاقه و ایمان شدیدی داشت و مقام آن بزرگواران در درگاه ربوبی را نیک می شناخت و از خسارات عمیق و جبران ناپذیری که در اثر شهادت آل الله گریبانگیر امت اسلام می شد بشدت اندوهگین بود. نمونه این امر، آن است که وقتی خبر شهادت سالار شهیدان (علیه السلام) را شنید با حالتی بسیار پریشان فرمود: آیا برآستی چنین کردند؟! خداوند قبور شان را از آتش پر سازد! و سپس گریست تا اینکه بیهوش بر زمین افتاد. (1) دل بستگی شدید ام سلمه به خامس آل عبا (علیه السلام) سبب شد که در اقامۀ مجالس عزای آن حضرت سخت مؤثر و فعال باشد. اقدام وی به پخش خبر شهادت سالار شهیدان در میان خواص (که در پی دیدن چهره محزون و گرد آلود رسول خدا در خواب، در عصر عاشورا، صورت گرفت) مشهور تاریخ است. (2)

از این ماجرا که بگذریم، به گزارش مستند «دلایل الامامه» می رسیم که می نویسد: زمانی که خبر شهادت امام حسین و 18 نفر از خاندان و 53 تن از یاران وی همراه با اسارت خاندانش به سوی شام، به مدینه رسید با حضور همسران پیامبر در منزل ام سلمه... مجلس عزا برپاگشت. (3)

جالبتر از این - در ربط با بحث ما - سخن عماد الدین ادریس قرشی در عیون

ص: 129

1- اقناع اللائم علی اقامه المآتم، سید محسن امین، همان، ص 67، به نقل از تذکره الخواص سبط ابن جوزی. سوز و گداز ام سلمه در عزای حسین (علیه السلام) را ابن حجر عسقلانی نیز در الصواعق المحرقة (طبع 1385 مصر، همان، فصل 3، باب 11، ص 192 به بعد) آورده است.

2- در این زمینه، ر.ک، سیرتنا و سنتنا... علامه امینی، همان، ص 112 به بعد، به نقل از الجامع الصحیح حافظ ترمذی، 13/193 و...

3- ر.ک، بحار الانوار، مجلسی (طبع کمپانی) 8/229 به بعد.

الاخبار و فنون الآثار است که از ابونعیم اصفهانی (که گفته شده از اجداد مرحوم مجلسی است و او به اسناد خویش چنین نقل می کند:

زمانی که خبر شهادت امام حسین (علیه السلام) به ام سلمه رسید، در مسجد پیامبر (صلی الله علیه وآله) قبه ای (1) سیاه زد و جامه سیاه پوشید. (2) ام سلمه، دختر عمه پیامبر (عاتکه دختر عبدالمطلب) (3) و از همسران پاکدل و وفادار رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) است که زفاف علی و زهرا (علیها السلام) در حجره او رخ داد. (4) آیه تطهیر بر اصحاب کسا در منزل او نازل شد و پیامبر در همان ماجرا او را در مسیر خیر و صلاح شمرد. (5) وی گیرنده ودایع امامت از امیرالمؤمنین (علیه السلام) و انتقال دهنده آن به امام مجتبی (علیه السلام) بود (6) و همین نقش را در تحویل ودایع امام حسین (علیه السلام) به امام سجاد (علیه السلام) نیز بر عهده داشت. (7) در بلوای سقیفه، به جرم دفاع از حقوق اهل بیت و تصریح به فضایل حضرت فاطمه (علیها السلام) یک سال از حقوق بیت المال محروم گشت (8) و بحث وی با عایشه و تحذیر شدید وی از بیرون آمدن از خانه و رفتن

ص: 130

- 1- قبه، خیمه مدور و گنبدی شکل را گویند.
- 2- عیون الاخبار و فنون الآثار، عمادالدین ادریس قرشی (طبع بیروت) ص 109: عن ابی نعیم باسناده عن أم سلمه رضوان الله علیها أنّها لما بلغها مقتل الامام الحسين بن علی (علیها السلام) اضربت قبه سوداء فی مسجد رسول الله (صلی الله علیه وآله) و لبست السواد.
- 3- مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، همان، 1/ 159.
- 4- بیت الاحزان، حاج شیخ عباس قمی، مقدمه محمد صادق حمیدیا (مطبعه سید الشهداء (علیه السلام)، قم جمادی الأولى 1404 ق) ص 34.
- 5- ر. ک، اصول کافی، کتاب الحجّه، باب مانص الله عزوجل و رسوله علی الأئمه (علیهم السلام) واحداً بعد واحد، روایت اول، روایت ابی بصیر از امام صادق (علیه السلام) که پیامبر به ام سلمه فرمود: آنک الی خیر.
- 6- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب الاشاره و النص علی الحسن بن علی (علیها السلام)، حدیث 1.
- 7- همان مأخذ، باب الاشاره و النص علی بنی الحسن (علیهما السلام).
- 8- سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار، حاج شیخ عباس قمی (انتشارات اسوه، قم 1414 ق) 4 / 230 (ذیل ماده سلم * ام سلمه). به نقل از: الدرّ النظیم نوشته شیخ جمال الدین یوسف بن حاتم شامی.

به بصره مشهور و مضبوط تاریخ است. (1) از دل‌بستگی شدید وی به خامس آل عبا علا فوق سخن گفتیم؛ شخصیتی چون امام حسین (علیه السلام) ام سلمه را مادر خویش می‌نامید (2) و او نیز متقابلاً آن حضرت را «فرزندم حسین» خطاب می‌کرد. (3)

چنین شخصیتی که عمری دراز را با پیامبر (صلی الله علیه وآله) و اهل بیت وحی (علیهم السلام) از نزدیک تماس داشت و طبعاً به احکام و مسائل شرعی نیک واقف بود، در سوگ سالار شهیدان (علیه السلام) در مسجد پیامبر (صلی الله علیه وآله) خیمه مدور سیاه زد و لباس مشکین پوشید.

ایضاح:

باید توجه داشت که در عصر پیامبر و ائمه (علیهم السلام) موارد بسیاری پیش می‌آمد که حادثه ای فردی یا اجتماعی رخ می‌داد و بستگان و منسوبین آن بزرگواران (از زنان متدین پیامبر و ائمه گرفته تا مادران و خواهران و دختران ایشان) حکم شرعی مسائل مبتلابه را از حضرات معصومین (علیهم السلام) جویا می‌شدند و آنان نیز به طرق

ص: 131

1- ر. ک، گزارش خواندنی امام صادق (علیه السلام) از بحث ام سلمه با عایشه (الاحتجاج، ابو منصور احمد بن علی طبرسی، تعلیقات و ملاحظات: سید محمد باقر خراسان، دار النعمان، نجف 1386 - 1966، 1/244-245). صدوق نیز در معانی الاخبار (تصحیح علی اکبر غفاری، دارالمعرفه، بیروت 1399 فی، صص 375 - 376) نامه ام سلمه به عایشه را آورده که خواندنی است.

2- مرحوم سید هاشم بحرانی در مدینه المعاجز (قطع رحلی، چاپ سنگی، افست مکتبه المحمودی، تهران، بیتا) باب 3، معجزه 145، ص 243 می‌نویسد: ثاقب المناقب از امام باقر (علیه السلام) نقل می‌کند: زمانی که امام حسین (علیه السلام) عزم خروج به سوی عراق کرد، ام سلمه کس نزد وی فرستاد - ام سلمه مربی امام حسین بود و امام حسین محبوبترین خلق نزد ام سلمه بود و رقت قلبش برای وی از همه بیشتر بود... پس ام سلمه گفت: پسر عزیزم کجا می‌خواهی بروی؟ فرمود: مادر، اراده خروج به سمت عراق را دارم... (و نیز برای حدیثی مشابه، ر. ک، الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، تحقیق و نشر: مؤسسه الامام المهدي (علیه السلام)، مطبعه علمیه، قم، ذی حجه 1409 ق، صص 253 - 254).

3- بحار، همان، 230/45: فقالت لقد قُتِلَ ابْنی الحسین اللیله.

گوناگون لفظی و عملی - حکم مسئله را روشن می ساختند. آداب کفن و دفن و تشییع جنازه مسلمانان و اقامه مراسم عزاء و سوگواری در مرگ آنان، از جمله مسائل مبتلابه بود که کراراً رخ می داد و محیط حجاز رسوم خاصی در این زمینه داشت و قرشیان و هاشمیان در آن مراسم شرکت می جستند. طبعاً اگر قسمتهایی از این آداب و رسوم، خلاف موازین شرع بود حضرات معصومین از آن ممانعت می کردند و چنانچه با موازین شرع مخالفتی نداشت صراحتاً آن را تأیید، و یا دست کم با سکوت خویش عملاً امضا می کردند. (1) در زندگانی شخصیت پارسا و متشرعی چون ام سلمه نیز، که حدود 7 سال همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و بیش از 50 سال با امامان معصوم (علیهم السلام) از نزدیک محشور و مأنوس بود و حتی از اصحاب سرّ آن بزرگواران محسوب می شد، موارد بسیاری از این گونه امور وجود داشته که طبعاً ام سلمه آن را با حضرات معصومین (علیهم السلام) در میان گذاشته و حکم شرعی مسئله را از آنان پرسیده است و آنان نیز، به انواع گوناگون «قول» و «فعل» و «تقریر» خویش، تکلیف وی را معلوم داشته اند. روایت زیر نشانگر یکی از این موارد است:

ثقه الاسلام کلینی در کافی (2)، شیخ طوسی در تهذیب (3)، و علامه مجلسی در مرآة العقول (4) به اسناد خویش از ابی حمزه نقل کرده اند که می گوید: امام باقر (علیه السلام) فرمود: (فرزند خ ل) ولید بن مغیره درگذشت. ام سلمه به پیامبر گفت: دودمان مغیره مراسم نوحه و ماتم برپا کرده اند، آیا من هم بروم؟ حضرت به او اجازه داد. ام سلمه لباسش را پوشید و آماده شد... و در برابر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با ذکر این ابیات به ندبه

ص: 132

1- برای آشنایی با نمونه ای از این موارد، ر.ک، جامع احادیث الشیعه، زیر نظر آیه الله بروجردی، همان، 468/3، حدیث 4 و 5.

2- الفروع من الکافی، همان، 117/5 (حدیث 2)

3- تهذیب، همان، 305/6 (حدیث 1027).

4- مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، علامه مجلسی (دار الکتب الاسلامیه، تهران 1407 فی - 1366 ش) 76/19.

و گریه بر پسر عمویش پرداخت:

انعی الولید بن الولید

ابا الولید، فتی العشیره

حامی الحقیقه ماجداً

یسماوا الی طلب الوتیره

قد کان غیثاً فی السنین

وجعفرأ غدقاً و میره(1)

و حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) عیب و ایرادی - به علت این کار به از او نگرفت و چیزی به او نفرمود.

با این سوابق طولانی از تماس مستقیم و شبانه روزی با حضرات معصومین (علیهم السّلام)، و مشاهده موارد مکرر از قول و فعل و تقریر آن بزرگواران در مراسم عزا و سوگواری، پیداست که ام سلمه اولاً به حلیّت یا حرمت کلیه آداب و رسوم رایج عزاداری در محیط حجاز (و از آن جمله، سیاهپوشی) واقف بوده و ثانیاً سیاهپوشی در عزای شهید را، شرعاً امری مجاز می دانسته و الاً، با آن مقام بلند معنوی، از اقدام به آن خودداری می کرده است.

ث - سیاهپوشی یکی از درباریان شیعه یزید

مؤلف کتاب قره العین فی اخذ ثار الحسین (2) به نقل از ابو مخنف، در شرح مقدمات آزادی مختار بن ابی عبید ثقفی از محبس ابن زیاد در کوفه و قیام مشهور وی بر ضد بنی امیه، آورده است که:

عبدالله عمر - فرزند خلیفه دوم، و شوهر خواهر مختار - از مدینه نامه ای به یزید

ص: 133

1- در باب رثای ام سلمه، همچنین ر.ک، اقتناع اللائم علی اقامه المآتم، سید محسن امین، همان، صص 140 - 141، به نقل از «الاستیعاب» ابن عبدالبر. ضمناً و تیره به معنی طلب ثار، و جعفر نیز به معنی نهر کوچک است.

2- قره العین فی اخذ ثار الحسین (علیه السّلام)، أبو عبدالله عبدالله بن محمد، ص 68. این کتاب در پایان کتاب «نور العین فی مشهد الحسین» (تألیف ابو اسحاق اسفراینی، طبع مصر، جمادی الأولى 1300 ق) چاپ شده است

نوشت و در آن از وی خواستار شد که مختار را از زندان ابن زیاد در کوفه آزاد سازد. سپس نامه را به یکی از شیعیان کوفه موسوم به عمیره بن عامر همدانی (که زمانی با مختار همبند بود) سپرد که در شام به دست یزید رساند. زمانی که عمیره، با تمهیداتی حسابشده خود را به زنی عمال یزید در آورده و وارد کاخ شد، در میان غلامان کاخ، نامه را به دست غلامی نیکومنظر داد که صورتش چون قرص ماه می درخشید و مورد علاقه یزید قرار داشت، اما در نهان از شیعیان امام حسین (علیه السلام) بود و از سر اندوه بر آن امام همام، قبایی سیاه در بر و عمامه ای سیاه بر سر داشت و از زمان شهادت حضرت، جز نان جو و نمک چیزی نخورده بود ...

ج - سیاهپوشی مختار ثقفی

اشاره

ابن قتیبه دینوری آورده است: «نخستین کسی که در میان اعراب جامه ای از خز تیره رنگ در بر کرد عبدالله بن عامر بود و نخستین شخصی نیز که جبهه های سیاه رنگ (در اربع سود) پوشید مختار بن ابی عبیده ثقفی بود»⁽¹⁾.

توضیح:

می دانیم که مختار، همان کسی است که چندین سال پس از فاجعه شورا بر ضد یزیدیان خروج کرد و انتقام شهدا و اسرای کربلا را از عاملین آن فاجعه باز ستاند. با توجه به این نکته شاخص در زندگی مختار، بعید نیست که ابتکار او در پوشیدن جبهه های سیاه (برای اولین بار) در میان عرب، مرتبط با همین امر و به مناسبت عزای شهدای کربلا باشد.

ص: 134

1- المعارف، ابن قتیبه دینوری (طبع مصر 1300 ق) ص 187. و نیز ر.ک، تاریخ التمدن الاسلامی، جرجی زیدان (مطبعة الهلال، طبع 3، مصر 1924) 79/5.

دینوری در الاخبار الطوال (1) می نویسد:

چون خبر وفات امام (محمد بن علی) به جمیع پیروان وی در شهرهای خراسان رسید به علامت حزن و اندوه در ماتم وی جامه سیاه پوشیدند، و نخستین کسی که جامه خویش سیاه کرد حریش همپیمان خزاعه بود. سپس قحطبه بن شیبب سیاه پوشید و سپس تمامی قوم چنین کردند، و در کل خراسان تعداد شیعیان فزونی یافت و امر آنان آشکار گشت.

توضیح:

محمد بن علی، نواده عبد الله بن عباس مشهور، و پدر خلفای بنی عباس است. از سیاهپوشی عباسیان و رمز آن در فصلی جداگانه سخن خواهیم گفت. در اینجا باید خاطر نشان سازیم که تا زمان درگذشت محمد بن علی (124 ق) - که 5 سال پیش از قیام عباسیان رخ داد. بلکه تا مدتی پس از آن، صف بنی عباس از آل علی (علیه السلام) جدا نشده و همگی - صورتاً - جناح واحدی را تشکیل می دادند که با عنوان کلی «بنی هاشم» از آن یاد می شد. افزون بر این، خود محمد بن علی، وصی و جانشین ابوهاشم (فرزند محمد بن حنفیه) محسوب می گشت که از رجال شاخص آل علی (علیه السلام) بود. همچنین، چنانکه خواهیم دید، چندی پس از این تاریخ یعنی در سال 127 که شخصیت‌هایی از بنی الحسین (علیه السلام) و بنی الحسن (علیه السلام) همراه ابراهیم و سفّاح و منصور (فرزندان محمد بن علی) در ابواء (واقع در اطراف مکه) گرد آمدند، قاطبه بنی عباس حاضر در جلسه با فرزند عبد الله محض (نوه امام مجتبی (علیه السلام)) بیعت کردند و تا مدتی پس از آن نیز دُعوات بنی عباس مردم را به بیعت با «الرضا من

ص: 135

1- الأخبار الطوال، ابن قتیبة دینوری، همان، ص 339. در باب سیاهپوشی همان جماعت در سوگ ابراهیم امام (پسر محمد بن علی) نیز ر.ک، همان، 360 - 361.

آل محمد (صلی الله علیه وآله) « (امام پسندیده از خاندان پیامبر) فرا می خواندند(1)

مقصود از توضیح فوق این بود که بدانیم، دوستان و هواداران خراسانی محمد بن علی، جزئی از کلّ شیعیان آن روز (شیعه به معنی عامّ کلمه) محسوب می شدند که دل‌بسته خاندان رسالت و معتقد به شعارها و آرمانهای کلیّ تشیع بودند. ویژه آنکه، در آن شرایط سخت . که آغاز فعالیت زیر زمینی بنی عباس بود، و قدرت و نفوذشان سخت آسیب پذیر و شکننده می نمود . هرگونه عمل و اقدام که در عرف عامّ تشیع، صورت و عنوانی منفی و نامشروع داشت سخت به زیان بازیگران عباسی بود و طبعاً شدیداً از آن پرهیز می کردند، و بنا بر این، سیاهپوشی در ماتم محمد بن علی نیز، چنانچه از دیدگاه دوستان اهل بیت (علیهم السّلام) دارای کوچکترین اشکال شرعی بود، انجام نمی گرفت.

10. در سوگ زید و یحیی (فرزند و نوه امام سجاد (علیه السلام))

اشاره

1. مقریزی در خطط و آثار می نویسد (2): «زمانی که زید بن علی به قتل رسید شیعیان لباس سیاه پوشیدند و نخستین کسی که در سوگ زید سیاه پوشید، پیر بنی هاشم در وقت خویش، فضل بن عبدالرحمن بن عباس بن ربیع بن حارث بن عبدالمطلب بن هاشم، بود که زید را در قصیده ای بلند رثا گفت و شعر وی مورد احتجاج و استشهاد (ادبی) سیبویه قرار گرفته است (3). فضل در 129 ق از جهان درگذشت»..

ص: 136

1- در این باب، در فصل هشتم و ضمیمه شماره 5 همین کتاب توضیح کافی داده ایم.

2- المواعظ والاعتبار بذكر الخطط والآثار المعروف بالخطط المقریزیه، مقریزی، همان، 440/2. در باب سیاهپوشی فضل، همچنین ر.ک، معجم الشعراء، مرزبانی، همان، ص 179. أبو عبید الله مرزبانی، از ادبای قرن 4 هجری و از نزدیکان عضدالدوله دیلمی بوده است. وی نام چند تن از شعرائی را که در رثای شهیدان کربلا (علیه السّلام) شعر گفته اند در کتاب خویش، معجم الشعراء، آورده است (برای نمونه، ر.ک، معجم الشعراء، ص 428).

3- در باب مرثیه فضل در رثای زید بن علی (علیه السّلام) ر.ک مقاتل الطالبین، همان، صص 149 - 150.

فضل بن عبدالرحمن هاشمی، چنانکه در کلام مقریزی آمده، در آن زمان مسن ترین فرد بنی هاشم بود و جنبه شیخوخت داشت (این معنی، در یکی از روایات تاریخی کتاب «مقاتل الطالبیین» نیز منعکس شده است).⁽¹⁾ چنانکه مرگ وی نیز به فاصله 7 سال پس از قتل زید و 2 سال پس از قتل یحیی رخ داد، یعنی درست در سالی که ابو مسلم و یارانش جامه سیاه پوشیده و بر ضد امویان قیام کردند. سیاهپوشی شخصیتی چون فضل در سوگ زید، طبعاً سر مشق بسیاری از افراد بنی هاشم بوده است و نشان از رواج این سنت به سالها پیش از ظهور سیاه جامگان عباسی - در میان آن خاندان دارد.

2. ابن اعثم کوفی، به نقل از ابوالحسن مدائنی، آورده است: پس از قتل زید در کوفه و یحیی در خراسان «شهری در خراسان باقی نماند جز آنکه مردم آن سیاه پوشیدند و به گریه و زاری در سوگ زید و یحیی و یادآوری نحوه قتل آن دو پرداختند». ⁽²⁾

3. ابن حبیب، نسابه زبردست و هاشمی تبار قرن سوم هجری، می نویسد: «پیکر یحیی پیوسته بر فراز دار بود تا آنکه ابو مسلم بر ضد امویان قیام کرد. وی جسد یحیی را از بالای دار پایین آورده، بر آن نماز گزارد و به خاک سپرد. سپس به تعقیب و دستگیری کلیه کسانی پرداخت که در جنگ با یحیی شرکت داشتند. بدینگونه که در دفاتر دولتی نظر افکند و تمامی دست اندرکاران ماجرا را به جز آن کس که امکان دستیابی به وی را نداشت - به قتل رساند. پس مردم خراسان در ماتم یحیی سیاه پوشیدند و این سیاهپوشی زئی و شعار آنان گشت». ⁽³⁾

ص: 137

1- همان، 253 - 254.

2- کتاب الفتوح، ابن اعثم (دائرة المعارف العثمانیه، حیدرآباد دکن 1395 - 1975) 160/8.

3- کتاب المحجّر، ابو جعفر محمد بن حبیب بن امیه بن عمرو هاشمی بغدادی، روایت ابو سعید حسن بن حسین شکری، تصحیح دکتره ایلزه لیختن شتیر (دار الآفاق الجدیده، بیروت، بی تا) ص 484.

4. تاریخ همچنين ثبت کرده است که عبدالله بن يحيى نیز زمانی که در سال 129 بر ضد امویان در یمن قیام کرد، جامه سیاه پوشید.

مجملة التوارىخ و القصة» می نویسد: عبد الله بن يحيى بن زيد الحسينى، که همزمان با قیام ابومسلم، در یمن قیام کرد و از فعالیتهاى ابومسلم در شمال شرقى ایران خبر نداشت، «اتفاق را، همچنان کسوت سیاه ساختند و خود را طالب الحق نام نهاد». (1)

عبدالله نیز از کسانی است که در سال 130 ق به دست عمال مروان - آخرین خلیفه اموی - به قتل رسید و صبح دولت عباسیان را ندید.

توضیح:

باید توجه داشت که سیاهپوشى مردم خراسان در سوگ زيد و يحيى، ربطى به شعائر فرقه زیدیه ندارد.

ياران محمد بن عبد الله محض مشهور به نفس زكيه (که زیدیه وی را جانشین يحيى بن زيد، و به اصطلاح، نخستین امام از تیره بنی الحسن می شمردند) مَبَيَّنَه یعنی سپید جامگان خوانده می شدند که، به رغم مُسَوَّده (2) (سیاه جامگان وابسته به منصور دوانقى)، لباس و پرچم سپید داشتند. (3) پس از آن نیز، شعار زیدیان

ص: 138

1- مجملة التوارىخ و القصة، تصحيح محمد تقى بهار، همان، ص 317. مجملة التوارىخ و القصة، عبدالله بن يحيى را (ظاهراً به اشتباه نوه زيد و حسینی و علوی خوانده است، ولی دیگر مورخان همچون ابن اثیر (الكامل، همان، 5 / 373) و مسعودی (مروج الذهب، همان، 242/3) وی را حضر می وکندی شمرده اند که با عنوان طالب الحق بر امویان خروج کرد.

2- در کتاب مقاتل الطالبیین کراراً از قشون بنی عباس و عمال آنان با عنوان «مسوّده» یاد شده است. فى المثل، ابراهیم - برادر محمد نفس زكيه - پس از آنکه خبر قتل برادرش به دست منصور را شنید گفت: «اللهم انک تعلم أنّ محمداً انما خرج غضباً لک و نفيّاً لهذه المسوّده» (همان، 342).

3- ر.ک، الوافى، فيض کاشانى (منشورات مکتبه الامام اميرالمؤمنين (عليه السلام) العامه، اصفهان 1406 ق) 159/2 - 160، و نیز قسمتهاى مختلف مقاتل الطالبیین. شعر شیواى ابوالعلاى سروى نیز در باب رایت سپید علویان و شعار سیاه عباسیان خواندنی است < مناقب آل ابى طالب، ابن شهر آشوب، همان، 300/3 - 301.

در برابر خلفای عباسی همواره رایت سفید بوده است.

شیخ عبد الجلیل قزوینی، عالم برجسته و پر اطلاع شیعه در سده 6 هجری، در کتاب «النقض» می نویسد: «زیدیه در بعضی از فروع، مذهب امام ابوحنیفه دارند، مگر به دوسه مسئله فقهی که با شیعت باشند، چون: خیر العمل و [گفتن در اذان] و دست در نماز فرو گذاشتن و علم سفید داشتن» (1).

11. سیاهپوشی شیعه در عصر امام صادق و امام کاظم (علیهما السلام)

سیف بن عمیر؛ نخعی کوفی، از اصحاب بزرگوار امام صادق و کاظم (علیهما السلام) و از راویان برجسته و مشهور شیعه است که رجال شناسان بزرگی چون شیخ طوسی (در فهرست)، نجاشی (در رجال)، علامه حلی (در خلاصه الاقوال)، ابن داود (در رجال)، و علامه مجلسی (در وجیزه) به وثاقت وی تصریح کرده اند. (2) ابن ندیم

ص: 139

1- نقض...، شیخ عبد الجلیل قزوینی رازی، تصحیح محدث ارموی، همان، 458. در تاریخ طبرستان نوشته ابن اسفندیار (به کوشش عباس اقبال، تهران 1320 ش، ص 270) نیز می خوانیم: چون کار ناصر [کبیر] به آمل مستقیم شد، عبد الله... به ساری علمها سپید کرد و مردم را با دعوت خواند». و نیز در باب حرکت‌های ناحیه رویان می نویسد: «مازیار در حال، پیش خلیفه مسرعی روانه کرد و نمود که مردم رویان و ثغر چالوس خلع طاعت امیرالمؤمنین کردند و محمد بن موسی را فریفته و یاور گرفته و علوی را به خلافت نشانده، شعار سپید گردانیده اند» (همان، ص 210). در مورد نا آرامیهای موجود در ساری توسط علویان آورده است که «.. و غافل نشسته بود که ناگاه آواز تکبیر و صلوات شنیدند و علمهای سپید در ساری آوردند، ولوله دیلم در افتاد» (همان، ص 232). و بالاخره اینکه: محمد زید لشکر رافع را در آن سال نفقه داد تا رافع، شعار و علم سپید کرد (همان، ص 256).

2- در باب شخصیت و مقام سیف، و آشنایی با نظریات علمای رجال در باب وی، ر. ک، رجال السید بحرالعلوم المعروف بالفوائد الرجالیه، سید محمد مهدی بحرالعلوم، تحقیق و تعلیق: محمد صادق بحرالعلوم و حسین بحرالعلوم (منشورات مکتبه الصدوق، تهران 1363 ش) 3/36-52.

در فهرست خویش وی را از مشایخ شیعه می‌شمرد که فقه را از ائمه (علیهم السّلام) روایت کرده‌اند. شیخ طوسی در رجال خویش، وی را صاحب کتابی می‌داند که در آن از امام صادق (علیه السّلام) نقل روایت کرده است و مرحوم سید بحر العلوم در الفوائد الرّجالیه، لیستی از راویان شهیر شیعه (همچون محمد بن ابی عمیر و یونس بن عبدالرحمن) را که از وی روایت نقل کرده‌اند به دست داده است. سیف بن عمیره، همچنین از جمله راویان زیارت معروف عاشورا (به نقل از امام باقر (علیه السّلام)) است که قرائت آن در طول سال، از سنن رایج میان شیعیان می‌باشد. (1)

در میان رجال شناسان شیعه، تنها مرحوم ابن شهر آشوب است که در معالم العلماء، سیف را «فردی ثقه از اصحاب امام کاظم» منتها «واقفی مذهب» شمرده و بعضی از فقها همچون فاضل آبی (در کشف الرموز) - ظاهراً به اعتبار همین نسبت واقفیگری که در نوشته ابن شهر آشوب آمده - بر سیف طعن زده‌اند. ولی شهید - قدس سره - تضعیف مزبور را نپذیرفته و در غایه المراد، بر وثاقت سیف تأکید کرده است: «و ربما ضعف بعضهم سيقاً و الصحيح أنّه ثقه». وحید بهبهانی در تعلیقه بر رجال استرآبادی، در نوشته ابن شهر آشوب احتمال وقوع سهو داده، و مرحوم شیخ محمد تقی شوشتری - رجال شناس خبیر معاصر - در کتاب قاموس الرجال ثابت کرده است که نسبت واقفیگری به سیف در کلام ابن شهر آشوب، چیزی جز اشتباه قلمی نبوده و ناشی از خلط سیف بن عمیره . به هنگام کتابت - با سماعه بن مهران است (2)، و بدینگونه، به زمینه هرگونه خدشه در باب سیف بن عمیره پایان داده است.

ص: 140

-
- 1- ر. ک، مصباح المتهجد، شیخ طوسی، نشر و تصحیح و مقابله ... اسماعیل انصاری زنجانی (بی نا، بی تا) ص 715؛ کامل الزیارات، همان، ص 174؛ بحار، همان، 290/98.
 - 2- قاموس الرجال، شیخ محمد تقی شوشتری، همان، 49/5.

باری، سیف بن عمیره، در رثای سالار شهیدان (علیه السلام) چکامه بلند و پرسوزی دارد که با مطلع

جَلَّ المصائب بمن أصبنا فاعذری

یا هذِهِ، وعن الملامه فاقصری

آغاز می شود.

علامه سید محسن امین(1) و به تبع وی شهید سید جواد شبر(2) (از خطبای فاضل لبنان) به این مطلب اشاره کرده و تنها بیت نخست قصیده را ذکر کرده اند. اما شیخ فخرالدین طریحی - فقیه، رجالی، ادیب و لغت شناس برجسته شیعه، و صاحب مجمع البحرین - در کتاب «المنتخب(3)» (که سوگنامه ای منثور و منظوم در رثای شهدای آل الله بویژه سالار شهیدان (علیهم السلام) است) کل قصیده را آورده است که در بیت ما قبل آخر آن، شاعر صریح به هویت خود اشاره دارد؛ آنجا که خطاب به سادات عصر می گوید:

وَعْبِيدُكُمْ سَيْفٌ فَتَى ابْنِ عَمِيرَةَ

عَبْدٌ لِعَبْدِ عَبِيدِ حَيْدَرِ قَنْبَرِ

نکته قابل توجه در ربط با بحث ما، ابیات زیر از قصیده سیف است که در آن، شیعیان را به گریه سوزناک و پوشیدن لباسهای سیاه عزا در سوگ سالار شهیدان (علیه السلام) فراخوانده است

یا مؤمناً متشیعاً بولائه

يَرْجُو النَّجَا وَالْفَوْزَ يَوْمَ الْمَحْشَرِ

ابك الحسین بلوعه وبعبره

ان لم تجدها ذب فوادك واکثر

وامزج دموعك بالدماء، وقل ما

فی حقّه حقاً اذا لم تنصّر

والبس ثياب الحزن يوم مصابه

ما بين أسود حالک او اخضر

یعنی: ای مؤمن شیعه که به برکت دوستی با امام حسین (علیه السلام) در روز رستاخیز

- 1- اعيان الشيعة، سيد محسن امين، تحقيق و اخراج: سيد حسن أمين (قطع رحلي، دارالتعارف للمطبوعات، بيروت 1403 - 1983) /7
326.
- 2- ادب الطف ... ، سيد جواد شبر، همان، 1/196.
- 3- المنتخب، طريحي، همان، 2/436.

امید نجات و رستگاری داری، با سوز و آه بر حسین (علیه السلام) مویه کن و اگر چشمه اشکت خشکید، قلبت را بر آتش اندوه - ذوب کن و از دیدگان جاری ساز، و گریه را بیشتر کن!

اگر در کربلا نبودی تا به یاری فرزند فاطمه (علیه و علیها السلام) بشتابی، باری، آب دیدگانت را با خون دل درهم آمیز و حقیقت را در حق او بیان کن.

در روز عاشورا، جامه های حزن و اندوه بر تن کن؛ جامه هایی به رنگ سیاه تند یا سبز (کل قصیده سیف را در ضمیمه شماره 3 در پایان همین کتاب آورده ایم).

از شعر فوق، بروشنی بر می آید که در عصر امام صادق و کاظم (علیهما السلام)، سیاهپوشی در عزای سالار شهیدان (علیه السلام) از نظر شیعیان امری مجاز و مشروع بلکه مستحسن قلمداد می شده است.

ضمناً معلوم می شود که استفاده از رنگ سبز (به صورت شال سبز، پرچم سبز، پارچه سبز، رشته سبز، و خط سبز) در کنار رنگ سیاه در مجالس عزای اهل بیت (علیهم السلام) - که اشارتی به خاندان بنی هاشم است - سابقه ای بس کهن داشته و قدمت این کار به عصر ائمه (علیهم السلام) می رسد.

12. در سوگ امام هفتم (علیه السلام)

مرحوم علامه مجلسی در کتاب بحار الانوار (1) به نقل از کمال الدین صدوق (2) و

نیز عیون اخبار الرضا (علیه السلام) (3) آورده است که:

ابن عبدوس، از ابن قتیبه، از حمدان بن سلیمان، از حسن بن عبدالله صیرفی،

ص: 142

1- بحار، همان، 227/48.

2- کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری (انشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم محرم 1405 مهر 1363 ش) 38-39.

3- عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، صدوق، همان، 1/99-100.

واو از پدرش روایت کرده است که گفت:

موسی بن جعفر (علیه السلام) در خانه سندی بن شاهک در گذشت. پیکر وی را بر تخته چوبی نهاده و بانگ برآوردند که این امام را فضیلت است، بشناسید. زمانی که جنازه [امام] را به مجلس شرطه آوردند، چهار تن بر خاستند و ندا در دادند: ألا من أراد أن یری .. موسی بن جعفر فلیخرج (هر کس می خواهد ... موسی بن جعفر را ببیند، بیرون آید).

سلیمان بن ابی جعفر [عمّ هارون] از قصر خویش به کنار دجله آمده بود. فریاد و غوغا را که شنید از فرزندان و غلامان خویش پرسید: این سروصداها چیست؟ گفتند: سندی بن شاهک است که بر سر نعش موسی بن جعفر (علیهما السلام) جار می زند. سلیمان به فرزند و غلامانش گفت: او در سمت غرب دجله [= مقابر قریش سابق، و کاظمین فعلی] نیز چنین خواهد کرد. هنگامی که از دجله گذشت (و این سو آمد) با غلامانتان نزد آنها روید و جنازه (پاک امام) را از دستشان بگیرید و اگر ندادند آنها را بزنید و شعارهای سیاهشان را پاره کنید (خرقوا ما علیهم من السواد).

زمانی که [حاملین پیکر پاک امام (علیه السلام)] از دجله عبور کردند فرزندان و غلامان سلیمان بن ابی جعفر به سراغ ایشان رفتند، جنازه را از دست آنها گرفتند، کتکشان زدند و شعارهای سیاهی را نیز که با خود داشتند پاره کردند.

سپس پیکر امام را در چهار راهی گذاشته و منادیان را واداشتند که فریاد زنند: ألا من اراد الطیب ابن الطیب، موسی بن جعفر، فلیخرج (هرکس طالب - شرکت در تشییع پیکر - طیب فرزند طیب، موسی بن جعفر، است بیرون آید). مردم جمع شدند و پیکر آن حضرت غسل داده شد، و با حنوطی فاخر و گرانها خوشبو گشت و با کفنی از بُرد یمانی که تمام قرآن را بر آن نوشته بودند و 2500 سکه زر سرخ می ارزید - پوشیده شد. خود سلیمان نیز پا برهنه شد و در حالیکه لباس سیاه پوشیده و گریبان چاک زده بود به دنبال جنازه به راه افتاد (واحتفی)

جنازه را به مقابر قریش برد و در آنجا به خاک سپرد و گزارش امر را نیز به هارون نوشت. هارون [به علت ندامت از شهید کردن امام، یا به منظور فریب افکار عمومی و تبرئه خویش به سلیمان بن ابی جعفر نوشت:

- عموجان! صلّه رحم به جا آوردی. خدای تو را جزای خیر دهد! به خدا قسم، آنچه را که سندی بن شاهک - لعنه الله - انجام داد، به دستور ما نبود. نکته جالب توجه در ماجرای فوق این است که می بینیم همان سلیمان بن ابی جعفری که به فرزندان خویش دستور می دهد اگر حاملین جنازه (یعنی عمال دستگاه بنی عباس) از تحویل آن خودداری کردند آنها را بزنید و شعارهای سیاهشان را پاره کنید، همو خود در تشییع پیکر مطهر امام، گریبان چاک زده و سیاه می پوشد. و این امر نشان می دهد که در همان عصر بنی عباس نیز، رسم سیاهپوشی در عزای اهل البیت (علیهم السّلام) و کلاً در عزای مردگان - عرفاً و عنواناً از شعار سیاهپوشی عباسیان جدا و ممتاز بوده است در پایان فصل هشتم باز هم در این باب سخن خواهیم گفت).

13، سیاهپوشی شیعه در عصر غیبت

آنچه گفتیم، مواردی از سیاهپوشی در عزای خاندان و بستگان پیامبر (صلی الله علیه وآله) مربوط به عصر رسالت با امامت ائمه اطهار (علیهم السّلام) بود که مسلماً با تتبع و تحقیق بیشتر، شواهد زیادتری به دست خواهد آمد.

سیاهپوشی شیعیان در عزای آل الله - خاصّه سالار شهیدان، حسین بن علی (علیهم السّلام) - در دوران غیبت نیز به مثابه رسمی عام و رایج ادامه یافت و شواهد این امر در تاریخ و ادب شیعی (بوژه در مراثی پرسوز و گداز عاشورا) فراوان است. به پاره ای از این شواهد (همچون اقدام زنان شیعه بغداد در اشورای 352 قمری به سیاه کردن چهره در عزای شهدای کربلا) قبلاً اشاره کردیم و در فصل آینده نیز

تفصیل عزاداری شیعیان بغداد در همان ایام را خواهیم آورد؛ اینک توجه شما را به برخی دیگر از شواهد ادبی و تاریخی یاهپوشی شیعه در عصر غیبت جلب می کنیم:

1. شیخ محمد بن حسین طوسی، از جمله شخصیتها و شاعران شیعه است که در قرن 6 هجری یا قبل از آن می زیسته و نام و اشعار وی در کتاب «خریده» تصنیف عمادالدین محمد قرشی اصفهانی (متوفی 597 ق) آمده است. وی از زبان دُرّ سیاه

نجفی (که استعمال آن به صورت نگین انگشتر رواج دارد) می گوید:

أنا غروى شديد السواد

وقد كنت أبيض مثل اللجين

وما كنت اسود، لكتنى

صبغ سواداً لقتل الحسين (عليه السلام) (1)

یعنی: من دُرّ نجفی بسیار سیاهم. من همچون نقره سپید بودم و سیاه نبودم؛ ولی به علت قتل حسین (علیه السلام) سیاه پوشیدم.

یمانی در نسمة السحر با نقل ابیات فوق از طوسی می نویسد: شیعیان این بیت را برنگین انگشتر خویش حک می کردند. (2)

ص: 145

1- ادب الطف ... همان، 336/4. طوسی این را در باب دُرّ سیاه نجفی (فصّ اسود غروی) گفته است. در باب فص احمر (نگین سرخ) نیز گوید: حموتی من دم قلبی این من یندب، اینا؟ انا من احجار ارض تتلوا فیها الحسینا در باب فص اخضر (نگین سبز) گوید: لاتعجبوا من خضرتی فأنها مرارتی تقطرت لما رأت ماصنعوا بسادتی (همان، همانجا)

2- ادب الطف ... ، همانجا. مرحوم آیه الله حاج شیخ علی اکبر نهاوندی نیز در کتاب «عبری الحسان»، از مجموعه شریفه ای که تماماً به خط مرحوم شیخ شمس الدین (نیای شیخ بهائی معروف) می باشد، نقل کرده است که: برسنگ سیاهی دیده اند که چنین حک شده بود: لست من الحجاره بل جوهر الصدف حال لآونی لفرط حزنی علی ساکن النجف یعنی: من سنگ نیستم، بلکه گوهر صدف (مروارید)م؛ رنگم از فرط اندوه بر ساکن نجف (مولای متقیان) از سپیدی به سیاهی گراییده است (العبری الحسان فی أحوال مولینا صاحب الزمان علیه صلوات الله الملك السبحان، قطع رحلی، طبع سنگی، خط محمد علی حائری خراسانی، بساط چهارم ملقب به یاقوت احمر، ص 195).

2. شعر ابوالحسن علی بن احمد جرجانی جوهری (متوفی حدود 380 ق)، شاعر و ادیب مشهور شیعی، و ندیم صاحب بن عبّاد، قبلاً در فصل پنجم گذشت. دیدیم که وی نیز، آل رسول (صلی الله علیه وآله) را ترغیب به پوشیدن جامه سیاه عزا (حداد) در ماتم عاشورا کرده است:

عاشورنا ذا أَلَا لَهْفَى عَلَى الدِّينِ

خُذُوا حِدَادَكُمْ يَا آلَ يَاسِينَ

الْيَوْمَ شُقِّقَ جَيْبُ الدِّينِ وَانْتَهَبَتْ

بِنَاتُ أَحْمَدَ نَهَبَ الرُّومَ وَالصِّينَ (1)

3. ابوالحسن علی بن بن عبید الله بن حماد عدوی عبدی بصری، از علما و شعرای برجسته شیعه در عصر صدوق (قرن چهارم) است که قصایدی بلند و استوار در مدح امیرمؤمنان و رثای سالار شهیدان دارد و شمار اشعارش در باب اهل البیت (علیهم السّلام) از 2200 بیت نیز می گذرد. (2) در یکی از این گونه قصاید می گوید، موی سپید سالار شهیدان به خون سرش خضاب شد؛ من نیز گونه های خویش را به اشک خونین چشمم خضاب می کنم. تصویر پیکر عریان آن حضرت . که جامه هایش را به غارت برده بودند از پرده ذهنم محو نمی شود، لذا من نیز جامه های عزا در بر می کنم ...

ص: 146

1- ادب الطّف ...، همان، 131/2.

2- حاج شیخ عباس قمی در الکنی و الألقاب المطبعه الحیدریه، نجف 1376 ق - 1956 م، 260/1) از وی با عنوان «یکی از اکابر علما و شعرا و محدثین شیعه» یاد کرده است. برای آشنایی با شرح حال وی ر.ک، ادب الطّف ...، همان، 167/2 - 168.

سأخضب وَجَنَّتِي بدماء عيني

لشيبته وقد نصلت خضاباً

وألبس ثوب أحزاني لذكرى

له عريان قد سلب الثيابا

فوا حزنا عسليه و آل حرب

تروی البیض منه و الحراب(1)

همو در قصیده دیگر می گوید، چگونه در عزای آن حضرت جامه عزا نپوشم در حالیکه تصویر او را، عریان و بی روپوش در کربلا، تصور می کنم؟! چگونه اشک از چشمانم جاری نشود در حالیکه موهای سپید آن حضرت به خون رنگین است؟!

كيف لا اسلب العزاء اذا

مثله عارياً ليت الرداء؟!

كيف لاتسكب الدموع عيوني

بعد تضریح شبیه بالدماء؟! (2)

4. امیر علی بن مقرب احسانی (متوفی 629) از ادبای برجسته و امرای مشهور منطقه بحرین است که در باب خاندان پیامبر، خصوصاً حضرت سید الشهداء (علیه السلام)، اشعار و مراثی بسیار دارد. مرحوم شیخ حرعاملی در أمل الآمل از وی با عنوان

عالم فاضل جلیل القدر شاعر ادیب» یاد می کند که دیوان شعری بزرگ و نیکو دارد. (3)

احسانی در یکی از قصاید پرسوز خویش آورده است که اندوه من در سوگ شهید کربلا اندوهی پایان ناپذیر است... سپس به کسی که همراه کاروانی عظیم رهسپار عراق است خطاب کرده می گوید: زمانی که به سرزمین کربلا رسیدی با دلی دردمند و اندوهگین در آن مکان توقف کن و جامه عزا بپوش، که در آنجا، به منظور هدایت بشر، شخصیت‌های بزرگواری به خاک افتاده اند که نظیری در حسن و کمال ندارند:

وإن حزني وقتيل كربلا

ليس على طول البلى بمقلع

إذا ذكرتُ يومه تحدّرت

مدامعی لأربع فی أربع

1- ادب الطف ... ، همان، 179 /2.

2- همان، 189 /2.

3- همان، 36 /4.

يا راکباً نحو العراق جُرشعا
يُنمى لعبدىّ النجار جرشع
اذا بلغت نينوى فقف بها
وقوف محزون الفؤاد موجه
والبس اذا اسطعت بها ثوب الأسى
وكلّ ثوب للعزاء المفجع
فأن فيها للهدى مّصارعاً
رائعاً بمثلها لم يُسمع (1)

5. ابن ابی شافین (یا شافیر) بحرانی (متوفی بعد از 1001) ادیب و منطقی برجسته شیعی در قرن دهم است که علامه امینی از وی به عنوان «یکی از حسنات قرن دهم» یاد کرده و صاحب انوار البدرین نیز با وصف «الشیخ المحقق العلامة الأديب واحد عصره فی الفنون کلّها و له فی علوم الأدب الید الطولی» (2) او را ستوده است.

سید احمد عطار در جلد دوم «رائق» (ص 287) قصیده ای را از ابن ابی شافین نقل می کند که در پاره ای از ابیات آن، ضمن اشاره به عظمت مصائب روز عاشورا و جانگداز بودن حوادث آن، می گوید: دین حنیف اسلام از مصائبی که در این روز بر آل الله وارد گشت جامه های بسیار سیاه و تیره، به رنگ شبهای بسیار ظلمانی و تاریک، پوشید.

مصائب یوم الطف ادهی المصائب
واعظم من ضرب السیوف القواضب
تذوب لهاصمّ الجلامید حسرة
و تنهدّ منها شامخات الشناصب
بها لبسَ الدین الحنیف ملبساً
غرابیب سوداً مثل لون الغیاهب (3)

6. سید علی خان مدنی شیرازی، صاحب سلافه العصر (متوفی 1120) عالم و ادیب برجسته شیعی و از مشایخ روایت علامه مجلسی است که مقام بلند علمی و ادبی او مستغنی از تعریف است. وی در غزلی شیوا، سخن از معشوقه ای به میان آورده که در دهه اول محرم در ماتم حسین (علیه السلام) لباس سیاه پوشیده بود و چهره

1- همان، 32/4.

2- همان، 47/5.

3- همان، 45/5.

سپیدش در جامه سیاه، چونان ماه در ظلمت شب با خورشید در دل تاریکی می درخشید:

بنفسی من قد جاز لون الدجی فرعاً

و لم یکفه حتی تقمصه درعا

بدی فکانّ البدر فی جنح ليله!

اوالشمس وانت فی ظلام الدجی تسعی!

نمته لنا عشر المحرم جهره

تطرح أترباً تکنفه سبعا

تبدی علی رزء الحسین مسوداً

وما زال یولی فی الهوی کربلا منعاً(1)

7. سید محمد بن مال الله ملقب به فلفل (متوفی 1261 یا 1277) عالم و شاعر نزیل کربلا از زبان حضرت زینب (سلام الله علیها) خطاب به برادر شهیدش آورده است که ای فرزند پاکان نمازگزار، در عزای تو جامه هایم را سیاه خواهم کرد و از چشمهایم باران اشک جاری خواهم ساخت.

و لزینب نوحاً لفقد شقیقتها

وتقول یابن الزاکیات الزکع

الیوم أصبغ فی عزاک ملابسی

سوداً، و اسکب هاطلات الأدمع(2)

8. شیخ صالح بن عبد الوهاب معروف به ابن عرندس (متوفی 840 در حله) عالم، ادیب، فقیه و اصولی متضلع شیعه، و صاحب آثار گوناگون است. وی در یکی از قصاید غرّاً و پرشور خویش در رثای سالار شهیدان، می گوید: کبوتری را دیدم که بر شاخه درختی نوحه سرایی می کند، چندانکه سراینندگان فصیح و شیوا را از نغمات مسجع و آهنگین خویش لال و خاموش ساخته است. خود، همچون صبح روشن، سپید بود اما طوقی سیاه برگردن داشت و دستانش نیز سرخ‌رنگ بود. به وی گفتم: دلم را کباب کردی، این گریه و زاری از بهر چیست؟! چرا رشته ای که بر گردن سپید خود افکنده ای سیاه، و دستانت نیز سرخ است؟ زمانی که سرگشتگی من و اصرارم را در سؤال دید و مشاهده کرد که آتش قلبم کاهش پذیر نیست ... با اشاره به شهادت امام حسین (علیه السلام) گفت ... از سر حزن و اندوه، طوقی سیاه برگردن

1- همان، 191/5 - 192.

2- همان، 50/7.

افکنده ام؛ تو نیز با من از سوز دل گریه کن و مرا در مویه بر حسین یاری ده:

و رأیت ساجعةً تنوح بأیکه

سجعت فأخرست الفصیح المنشدا

بیضاء كالصبح المضىء أکفها

حُمراً تطوقت الظلام الأسودا

ناشدتها یاورق ما هذا البکا

رُدّی الجواب فجعت قلبی المکمدا

والطوق فوق بیاض عنقک اسود

و أکفک حمرّ تحاکی العسجدا

لما رأته وُلّهی وتسالی لها

ولهبیب قلبی ناره لن تخمدا

رفعت بمنصوب الغصون لهایداً

جزمت به نوح النوائح سرمداً

قتل الحسین بکربلا یالیته

لاقی النجاه بها و کنت له الفدا

فأذا تطوق ذاک دمعی أحمر

قان مسحته به یدیّ توردا

و لبست فوق بیاض عنقی من آسی

طوقاً بسین سواد قلبی اسودا

فالآن هاذی قصّتی، یا سائلی

ونجیع دمعی سائل لن یجمدا

وابکی وکن لی فی بکائی مسعدا... (1)

نمونه های فوق، گوشه ای از دریای عظیم شعر و ادب شیعی - به زبان تازی - در رثای سالار شهیدان (علیه السلام) بود که در آن، با تعبیر گوناگون، اشارتی به سیاهپوشی در سوگ آن امام همام شده بود. در شعر و ادب پارسی نیز به اشارات بسیاری در این زمینه بر می خوریم:

9. در مصیبتنامه منسوب به علامه مجلسی - که نثری مسجع بلکه شعری منشور در رثای سالار شهیدان (علیه السلام) است - نویسنده بایبانی شیوا و آهنگین، جمله کائنات را در عزای حسین (علیه السلام) عزادار شمرده و از سیاهپوشی نجوم و گلها و پرندگان و انبیا در مصیبت عاشورا سخن گفته است:

... از آلم مصیبت ... سید شهدا و ... سلطان سریر کربلا .. قدسیان ملاً اعلی را سر به زانوست از روی اندوه و غم؛ کزویان بالا را چین

ص: 150

بر ابروست از خون و آلم ..

زُحَل - سیاهپوش - غلغله در صوامع ملکوت انداخته، و مشتری - شیون کنان - در عالم جبروت گیسو شکافته ... و خورشید - زرد رو و ژولیده مو - رنگ از چهره‌اش پریده ..

شب از دود آه لباس سیاه بر تن دوخته، روز از طپانچه آفتاب چهره برافروخته، شام گیسوی مشکین از غم شکافته، صبح گریبان از آلم پاره ساخته ...

ارغوان خون از دیده روان ساخته، ریحان کسوت سیاه در بر انداخته، بنفشه سر به زانو نهاده نشسته غمگین، از گریستن سفید گشته دیده نسرین، سوسن گشته سیاه پوش؛ زبان برقفا، نشسته خاموش .. غنچه زنبق پوشیده کفن، قمری به گردن کرده رشته سیاه، بلبل در صحن چمن طوق کشیده ناله و آه ...

موسی (علیه السلام) از اندوه واقعه اش در طور ماتم شعله آه از شجره آگاهش زبانه کشیده، و عیسی (علیه السلام) از حزن دامیه [= زخم خون فشان] اش در دیر چهارم جامه بر خُم افلاک نیل اندود کرده و گریبان پیراهن دریده (1)

10. محتمم کاشانی، ملک الشعراى اوایل عهد صفوی، در رثای سالار شهیدان (علیه السلام) دوازده بند مشهوری دارد که به بحق - آن را «به آیین ترین مرثیه» در سوگ شهید کربلا- خوانده اند. حتی گفته می شود که رثائیۀ مزبور سخت مورد عنایت پیامبر و ائمه اهل بیت (علیهم السلام) بوده و برخی از مصرعهای آن، نظیر مصرع نخستین (باز این چه شورش است ...) یا مصرع (او در دل است و هیچ دلی نیست بی ملال)، سروده آن پاکان است. بهر روی در این قصیده نیز می بینیم که شاعر، جا به جا، از رنگ تیره و کبود به عنوان رنگ عزا و ماتم سود جسته است:

ص: 151

1- مصیبتنامه منسوب به علامه مجلسی، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای بهارستان شماره 3059 (8). با تشکر از جناب حجه الاسلام سید جعفر نبوی که متن رساله را جهت استنساخ در اختیار ما گذاردند. رساله مزبور با تصحیح و تعلیق جناب ایشان، قرار است در جلد سوم «میراث اسلامی ایران» (به کوشش آقای رسول جعفریان) درج و منتشر شود.

در آغاز قصیده می خوانیم:

باز این چه شورش است که در خلق عالم است؟!

باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است؟!

این صبح تیره باز دمید از کجا، کزو

کار جهان و خلق جهان جمله درهم است؟!

و در بخشی دیگر از آن:

یکباره جامه در خُم گردون به نیل زد

و چون این خبر به عیسی گردون نشین رسید

پس از محتشم، شاعران توانمند بسیاری آمده اند که در استقبال از او، آنان نیز دوازده بندهای سوزناک . و بعضاً بسیار استوار - ی در رثای شهیدان کربلا سروده اند. در این قصاید نیز جان جان از رنگ سیاه به نشانه عزا بهره گرفته شده است:

11. وصال شیرازی در دوازده بند مشهور خویش می گوید:

این جامه سیاه فلک در عزای کیست؟

وین جیب چاک گشته صبح از برای کیست؟

این جوی خون که از مژه خلق جاری است

تا در مصیبت که در ماجرای کیست؟

12. میرزا ابوالحسن یغما جندقی (م 1276) در نوحه سینه زنی مشهوری که در باب حضرت علی اکبر (علیه السلام) سروده گوید:

می رسد خشک لب از شط فرات اکبر من

نوجوان اکبر من

سَیْلانی بکن ای چشمه چشم تر من

نوجوان اکبر من

کسوت عمر تو تا این خُم فیروزه نمون

لعلی آورد به خون

گیتی از نیل عزا ساخت سیه معجر من

نوجوان اکبر من

ص: 152

اشاره (و توصیه) به سیاهپوشی در سوگ سالار شهیدان (علیه السلام) اختصاص به سوگ سروده های پارسی و تازی ندارد و جلوه این امر را در ادبیات (شیعی) دیگر زبانها نیز بوضوح می توان دید:

13. مرحوم حاج رحیم منزوی اردبیلی، شاعر و مداح اهل بیت (علیهم السلام) که اخیراً در گذشت، می گوید:

حسین چی ام؛ عرصه ماتم دیر چمنیم

هر پَرده حسین وای سسی گلسه ارادور وطنیم

نه قدره دیر یام بوقره پیراهنیم دی منیم

اؤلسم افر داشلارین آتوندا اولسون کفنیم

یعنی، من شیفته و دلباخته حسینم؛ هر جا که ماتم او برپا باشد من اهل آنجایم. هر جا صدای «حسین وای» بیاید وطنم آنجاست. تا زنده ام این پیراهن سیاه لباسم خواهد بود؛ وقتی هم که مُردم، زیر خروارها سنگ همین پیراهن کفنم خواهد بود، آن را از تنم بیرون نیاورید!

14. زنده یاد شاه عبداللطیف، مرثیه سرای مشهور ایالت سِند (واقع در جنوب پاکستان فعلی)، نیز در قصیده پرشوری که به زبان سندی سروده و در آن زبان شهرتی بسزا دارد، خطاب به عزاداران سالار شهیدان (علیه السلام) در ماه محرم چنین توصیه ای دارد. برادر رنگرز، جامه ها را سیاه کن!

عبد اللطیف در شعر سوزناک «سورکدارو» چنین می گوید:

ذتو محرم ماه

سنگو شهزادان تیو

جائی هیک الله

پان ولندیون جوکری ...

میر مدیثیان نکری

آئیانه موئی

کارا راج کپڑا

ص: 153

جهر ورائی جهوری، جهلیا

طرف سندی تقدیر

پسی سختی میر حسین جی

از نو بنین زارون زار

ماک، فلک، ذرتی ذیی (1)

یعنی: ماه محرم برای خاطر شهزادگان [= شهدای آل الله در کربلا] پریشان است. صلاح همه کارها به دست خداست. محرم آمده، اما امام هنوز باز نیامده است. خدایا، مرا با جمع شهزادگان مدینه محشور ساز! ..

میران لشگر از مدینه بیرون رفته اند؛ هنوز باز نگشته اند. برادر رنگرز، جامه ها را رنگ سیاه بزن! ...

از جانب تقدیر، ابرهای سیاه غم آمده اند. از دیدن مصیبت میر حسین، پیامبران سخت می گریند. ملائک، فلک، ارض می لرزند؛ از فراز عرش صدای گریه می آید.

شواهد تاریخی و ادبی فوق، که هر یک مربوط به زبان و زمان و مکانی خاص بوده اما آهنگی واحد و مشترک دارد، بخوبی نشان می دهد که در تلقی شیعیان اولاً، رنگ سیاه رنگ عزا شناخته می شده و ثانیاً، از علما و ادبای بزرگ شیعه گرفته تا توده مردم، سیاهپوشی در عزای شهیدان آل الله را امری جایز و مشروع بلکه راجح و مستحسن می شمرده اند. به دیگر بیان، شیعه در عزای سالار شهیدان (علیه السلام) همه جا از رنگ سیاه به نشانه عزا سود می جسته و در این باب، حتی گاه برخلاف آداب

و رسوم رایج محیط و عصر خویش عمل می کرده است:

ص: 154

1- در باب این قصیده شیوا، ر.ک، تعزیه؛ هنر بومی پیشرو ایران، گردآورنده: پتر چلکووسکی - ترجمه داود حاتمی (شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران 1367 ش) مقاله مرثیه در اشعار سندی، نوشته انمری شیمل، ص 296 به بعد.

15. در فصل چهارم همین کتاب دیدیم که در منطقه اندلس (اسپانیای اسلامی)، به روزگار حاکمیت امویان (در قرون وسطی) و حتی تا یک قرن پس از سقوط آن سلسله، هنگام عزا از لباس سفید استفاده می شده و رنگ سفید نشان عزا بوده است. در عین حال جالب است بدانیم که در میان شیعیان آن دیار، رنگ سیاه در همان روزگار «عنوان حسره» یعنی نشان حزن و اندوه بوده است؟

ابوالبحر صفوان بن ادریس تجیبی مرسی (متوفی 598 م) شاعر مشهور شیعی اندلس قصیده سوزناکی در رثای حضرت سید الشهداء (علیه السلام) دارد که به نوشته لسان الدین بن خطیب (از اعلام قرن 8 هجری) شهرتی بسیار داشته و نوحه خوانان در اندلس و دیار مغرب (مراکش و ...) آن را می خوانده اند. (1) در این قصیده، ضمن اعلام ضجّه و نوحه مکّه و مدینه و رکن و مقام و زمزم و صفا و روضه و منبر بر شهیدان کربلا (علیه السلام) خاطر نشان شده است که بر حجر الأسود نیز - که بوسه گاه مؤمنان است - آثار حزن و اندوه هویدا است؛ نمی بینی که رنگش سیاه است؟!

وَبِالْحَجْرِ الْمَلْثُومِ عُنْوَانُ حَسْرَةٍ

أَلَسْتَ تَرَاهُ وَهُوَ أَسْوَدُ اسْحَمٍ؟!

بخشی از قصیده مزبور را به عنوان حسن ختام این فصل - با هم می خوانیم:

سَلَامٌ كَأَزْهَارِ الرَّبِيِّ يَتَسَمَّمُ

عَلَى مَنْزَلٍ مِنْهُ الْهَدْيُ يَتَعَلَّمُ

عَلَى مَصْرَعِ الْفَاطِمِيِّينَ غَيْبَتِ

لَأَوْجِهَهُمْ فِيهِ بَدْوٌّ وَانْجَمُ ...

عَلَى كَرْبَلَا لَا أَخْلَفَ الْغَيْثِ كَرْبَلَا

وَالْأَفَانُ الدَّمْعِ انْدَى وَاکْرَمِ

مَصَارِعِ ضَجَّتْ يَثْرَبُ لِمُصَابِهَا

وَنَاحَ عَلَيْهِنَّ الْحَطِيمَ وَزَمْزَمِ

وَ مَكَّةَ وَالْأَسْتَارَ وَالرَّكْنَ وَصَفَا

وَمَوْقِفِ جَمْعِ وَالْمَقَامِ الْمَعْظَمِ

وَبِالْحَجْرِ الْمَلْثُومِ عُنْوَانِ حَسْرَةٍ

أَلَسْتَ تَرَاهُ وَهُوَ أَسْوَدُ اسْحَمِ

و روضه مولانا النبی محمد

تبدی علیه الشکل یوم تخرم

و منبره العلوی للجذع أعولا

عليهم عویلاً بالضمائر يفهم (2)

ص: 155

1- اعلام الأعلام فیمن بویع بالخلافه قبل الاعلام، لسان الدین بن خطیب (نسخه خطی در دانشگاه قرویین، شهر فاس، صص 37 - 38).

2- دب الطف ... ، همان، 12/4.

فصل هفتم: رنگ سیاه، در نخستین عزاداری آشکار و عمومی شیعیان (بغداد، عاشورای 352 ق)

زنان شیعه، در حالیکه... روی خویش را سیاه کرده و با صدای بلند بر حسین (علیه السلام) می گریستند و بر سر و روی می زدند، بیرون آمدند، و این رسم سالها ادامه داشت.

دول الإسلام ذهبی

معز الدوله دیلمی، ابو الحسین احمد بن بویه، یکی از سلاطین بزرگ و مقتدر آل بویه است که اقدامات گوناگون وی در آشکار ساختن شعائر شیعی در عراق عرب - مهد خلافت عباسی - مشهور است. جلال الدین سیوطی می نویسد:

در سال 51 [3 قمری، سالهای حاکمیت معز الدوله بر بغداد شیعیان بر درب مساجد بغداد عباراتی حاکی از لعن بر معاویه، لعن بر کسی که حق فاطمه از فدک را غصب کرد، لعن بر کسی که مانع دفن حسن در کنار قبر جدش شد، و لعن بر کسی که اباذر را تبعید کرد، نوشتند. مخالفین، شبانه این شعارها را پاک کردند. معزالدوله خواست این عمل را تجدید کند، وزیر وی - مهلبی - به وی گفت که عوض آن عبارات، چنین بنویسند: لعن الله الظالمین لآل رسول الله صلی الله علیه و (آله) وسلّم، و تنها به لعن معاویه تصریح ورزند»⁽¹⁾.

ابن اثیر معتقد است شعارهای مزبور به فرمان معزالدوله نوشته شد، خلیفه هم توان جلوگیری نداشت، اما مهلبی - وزیر معزالدوله - توصیه کرد فقط لعن بر معاویه

ص: 157

1- تاریخ الخلفاء، سیوطی، تحقیق: محمد محیی الدین عبد الحمید (مطبعه المدنی، ط 3، قاهره 1383 ق) صص 400 - 401.

نیز از کارهای معزالدوله آن بود که پس از صلح با ناصرالدوله حمدانی، به سامرا مشرف شد و اموال گرانبها در آن عتبه مقدسه صرف کرد و از برای آن دو امام غریب، کلیددار و خدام گماشت و برای آنها مستمری کافی ترتیب داد و روضه بهیه و ضریح چوبی احداث کرد و قبه ای بر فراز قبر آنان ساخت و دستور داد حوضی را که در سرداب بود و مردم در آن وضو می ساختند بپرکردند و ضریحی چوبین در اطراف مرقد منور عسکرین نصب کردند. (2)

کار دیگر معزالدوله، اقدام به خلع المستکفی بالله - خلیفه وقت عباسی - است که در سال 334 ق صورت گرفت. ابن دقماق، مورخ قرن 9 هجری، می نویسد: معزالدوله فرزند بویه، بزرگترین امیر دیلمی، مستکفی را از خلافت خلع کرده و او را کور ساخت. علت این امر آن بود که معزالدوله، رافضی [= شیعه]، و مستکفی مخالف شیعه بود و بر ضد آنان فعالیت داشت. به همین خاطر معزالدوله وی را معزول و ناپینا ساخت. (3) دکتر سجادی، در توضیح بیشتر ماجرا آورده است: معزالدوله «21 سال ... در بغداد با نفوذ و سلطه کامل حکومت کرد و خلفا مطیع او بودند. در آغاز ورودش به بغداد نسبت به خلیفه ظنین شد و چون خلیفه، مجتهد و امام شیعی بغداد را گرفت و حبس کرد، معزالدوله بیشتر بدگمان شد و به خانه

ص: 158

1- الکامل فی التاریخ، ابن اثیر (دارالصادر، همان) 542/8 - 543. هندوشاه صاحبی نیز در نجارب السلف عمل مزبور را به معزالدوله نسبت می دهد.

2- اخبار غیبیه از مولی امیرالمؤمنین (علیه السلام)، شیخ ذبیح الله محلاتی (کتابفروشی بوذر جمهری مصطفوی)، تهران 1335 ش) صص 412 - 413.

3- ان معزالدوله بن بویه اکبر امراء الدیلم خلع المستکفی و کحله و کان سبب ذلک أن معزالدوله کان رافضیه و کان المستکفی ... یحط علی الروافض فقبض معزالدوله علیه بسبب ذلک... و کان خلع المستکفی فی یوم الخمیس لثمان بقین من جمادی الآخره سنه 334 (الجواهر الثمین فی سیر الملوک و السلاطین ابن دقماق، تحقیق: محمد کمال الدین عز الدین علی، عالم الکتب، بیروت 1405 ق) 1/ 182-183.

خلیفه رفت و او را از تخت خلافت به زیر آورد و محبوس ساخت»⁽¹⁾. این نکته نیز گفتنی است که معزالدوله پس از فتح بغداد، رسم زندان و شکنجه و رسمهای بدی را که ترکان (یاران سبکتکین غزنوی) نهاده بودند، برداشت⁽²⁾ و همچنین کمی قبل از مرگ، بیشتر اموالش را صدقه داد، غلامان و کنیزانش را آزاد ساخت و وجوه بسیاری را به عنوان ردّ مظالم به اهل آن پرداخت کرد.⁽³⁾ مرگ او در 17 ربیع الاول 356 رخ داد. پیکر وی را نخست در خانه او، دفن کردند و پس از چندی به مقابر قریش، در جوار مرقد مطهر حضرت موسی بن جعفر (علیهما السلام) انتقال دادند.⁽⁴⁾

اما مشهورترین کار معزالدوله، آشکار ساختن شعائر شیعه (عزاداری روز عاشورا، و جشن عید غدیر) در بغداد، مهد خلافت بنی العباس، بود که پس از چیدن ناخن و کشیدن دندان آن خاندان صورت گرفت و این سنت، تا حدود یک قرن بعد یعنی تا زمان حمله طغرل (امیر شیعی ستیز سلجوقی، که از اسلام، جز آیین تسلیم در برابر آل عباس نمی شناخت) به بغداد و قتل و حرق شیعیان، کما بیش ادامه داشت. ابن کثیر دمشقی در کتاب البدایه والنهایه، حافظ شمس الدین ذهبی در دول الاسلام، و جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء و دیگر مورخان، به این اقدام تاریخی اشاره دارند. سیوطی می نویسد:

در سال 352، روز عاشورا معزالدوله فرمان داد که مردم بازارها را ببندند و طبّاخان طبخ نکنند. در بازار، قبه هایی نصب کردند و مسوح (پلاسهای موین)

ص: 159

-
- 1- رساله شرح احوال و آثار ابن عمید، دکتر سید ضیاء الدین سجادی (شرکت انتشاراتی پاژنگ، تهران، زمستان 1366 ش) ص 18
 - 2- زین الاخبار، عبد الحی گردیزی، تصحیح و تحشیه: عبد الحی حبیبی (بنیاد فرهنگ ایران، تهران) ص 87.
 - 3- تکمله تاریخ الطبری، محمد بن عبدالملک همدانی (چاپ مطبعة کاتولیکیه، بیروت 1961) ص 193 .
 - 4- اخبار غیبیه... همان، ص 140.

بر آن آویختند. زنان، گیسو پریشان، در حالیکه بر صورت خویش سیلی می زدند، در خیابانها به راه افتادند و به اقامه عزا بر حسین (علیه السلام) پرداختند. این نخستین روزی بود که در بغداد بر حسین (آشکارا) نوحه خوانی می شد. و این بدعت [!] سالها ادامه یافت. و در دوازدهم ذی الحجه (کذا) از این سال نیز عید غدیر خم جشن گرفته شد و طبلمها را به صدا در آوردند. (1)

ذهبی در دول الاسلام می نویسد: «معزالدوله مردم بغداد را به نوحه و ماتم بر حسین رضی الله تعالی عنه ملزم ساخت و دستور داد که بازارها را ببندند و بر [در و دیوار] آن پلاسههای مویین آویزند و کسی طبخ نکند. زنهای شیعه، در حالیکه موی خویش را پریشان و روی خویش را سیاه کرده بودند و با صدای بلند [بر امام حسین (علیه السلام)] گریسته و بر سر و صورت می زدند، بیرون آمدند، و این کار سالها ادامه داشت». (2)

ابن اثیر، در توضیح واقعه آورده است که معزالدوله در دهم محرم 352 حکم کرد مردم دکاکین را ببندند و خرید و فروش را متوقف کنند و به اظهار نوحه و زاری پردازند و قُبّه‌هایی که ساخته اند با پلاسههای مویین بپوشانند، و زنان... روی سیاه کرده... و سیلی به صورت زنان از خانه ها بیرون آیند... (3) و ابن کثیر، مورخ متعصب و مشهور قرن هشتم هجری نیز (که پیداست از عزاداری شیعیان بر سبط پیامبر (صلی الله علیه وآله) دل پُری داشته و همچون وهابیانی نفت آلود عصر ما آن را «بدعتی شنیع»! شمرده است) با تصریح به پلاس پوشی و نوحه گری زنان در سوگ سالار شهیدان، خاطر نشان ساخته است که:

از آنجا که شیعیان بسیار بودند، مخالفین شیعه قدرت جلوگیری از این کار را نداشتند. و در دهم ذی حجه (کذا) از همان سال نیز معزالدوله فرمان داد که

ص: 160

1- تاریخ الخلفاء، همان، ص 401.

2- دول الاسلام، حافظ شمس الدین ذهبی (چاپ اعلمی، همان، ص 195).

3- الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، همان، 8/549-550.

به نشانه اظهار سرور از فرا رسیدن عید غدیر خم، در شهر آذین بندند و چنانکه در اعیاد مرسوم است بازارها را در شب بازگذارند و بوق و شیپور زنند و درب خانه امرا و نیز اداره پلیس آتش افروزند...⁽¹⁾

استاد علی اصغر فقیهی، که از محققان سخت کوش و پر اطلاع تاریخ آل بویه هستند، در باب حادثه عاشورای 352 بغداد و پیامدهای تاریخی آن می نویسد:⁽²⁾

.. قبل از قرن چهارم، عزاداری برای امام حسین (علیه السلام) علنی نبود و نهانی در خانه ها انجام می گرفت، اما در نیمه دوم قرن چهارم، سوگواری در روز عاشورا آشکار و در کوچه و بازار انجام می یافت. عموم مورخان اسلامی، مخصوصاً مورخانی که وقایع را به ترتیب سنواتی نوشته اند از قبیل ابن الجوزی در کتاب منتظم و ابن اثیر در کتاب الکامل و ابن کثیر در کتاب البدایه و النهایه و یافعی در مرآت الجنان و ذهبی و دیگران در ضمن ذکر وقایع سال 352 و سالهای بعد از آن، کیفیت عزاداری شیعه را در روز عاشورا نوشته اند. از جمله ابن الجوزی گفته است که در سال 352 معزالدوله دیلمی دستور داد مردم در روز عاشورا جمع شوند و اظهار حزن کنند. در این روز بازارها بسته شد، خرید و فروش موقوف گردید، قصابان گوسفند ذبح نکردند، هریسه پزها هریسه (= حلیم) نپختند، مردم آب ننوکیدند، در بازارها خیمه به پا کردند و به رسم عزاداری بر آنها پلاس آویختند، زنان به سروروی خود می زدند و بر حسین (علیه السلام) ندبه می کردند (المنتظم فی تاریخ الملوک والأمم، ابن جوزی، دائره المعارف العثمانیه، حیدرآباد دکن 1358 ق، ج 7، ص 15). و به قول همدانی: در این روز، زنان، موی پریشان در حالیکه (به رسم عزاداری) صورتهای خود را سیاه کرده بودند،

ص: 161

1- البدایه والنهایه، ابن کثیر دمشقی، تدقیق اصول و تحقیق: دکتر احمد ابو ملحم و دکتر علی نجیب عطوی (دار الکتب العلمیه، بیروت ط 3، 1407 - 1987) 259/11، ذیل حوادث سال 352 ق.

2- ر.ک، یادنامه علامه شریف رضی، به اهتمام سید ابراهیم سید علوی، مجموعه مقالات (بنیاد نهج البلاغه، تهران، تیر 1366 ش) صص 313 - 315.

در کوچه ها به راه افتادند و برای عزای امام حسین (علیه السلام) سیلی به صورت خود می زدند (تکمله تاریخ الطبری، همدانی، چاپ مطبعة کاتولیکیه، بیروت 1961م، ص 183) و بنا بر گفته یافعی: این نخستین روزی بود که برای شهیدان کربلا سوگواری می شد (مرآت الجنان، عبدالله بن أسعد یافعی، حیدرآباد دکن 1338 ق، 247/3. مقصود عزاداری به طور علنی است) و ابن کثیر در ضمن وقایع سال 352 گفته است که اهل تسنن قدرت منع شیعه را از این اعمال نداشتند زیرا شماره شیعه بسیار و نیروی حکومت نیز با ایشان بود.

از سال 352 تا اواسط قرن پنجم که آل بویه از میان رفتند، در بیشتر سالها مراسم عاشورا به ترتیب مزبور، کم و بیش انجام می یافت و اگر عاشورا با عید نوروز با مهرگان مصادف می گردید، انجام مراسم عید را به تأخیر می انداختند (النجوم الزاهره فی ملوک مصر وقاهره، ابوالمحاسن بردی اتابکی، افسس دارالکتب مصر، 4/218). ... در همین سالها که فاطمیه اسماعیلیه، تازه مصر را به تصرف آورده و شهر قاهره را بنا نهاده بودند، مراسم عاشورا در مصر انجام می یافت. بنا بر نوشته مقریزی: در روز عاشورای سال 363 جمعی از شیعه مطابق معمول خود از این جمله معلوم می شد که مراسم مزبور در سالهای قبل نیز معمول بوده است) به مشهد کلثوم، و نفیسه (از فرزندان امام حسن (علیه السلام) که مرقد او هنوز هم در قاهره زیارتگاه است) رفتند و در آن دو مکان شروع به نوحه گری و گریه بر امام حسین (علیه السلام) کردند...

مراسم عاشورا در زمان فاطمی ها هر سال برپا می شد: بازارها را می بستند و مردم دسته جمعی در حالیکه با هم ابیاتی در مصیبت کربلا می خواندند و نوحه گری می کردند، به مسجد جامع قاهره می رفتند (الخطط، مقریزی، چاپ بیروت، 289/2).

و نیز ر.ک، النجوم الزاهره، همان، 4/126، بخش وقایع سال

366؛ اتعاض الحنفاء، مقریزی، قاهره 1967 و 1971 و 1973، 2/67).

دیگر از شعارهای شیعه که در قرن چهارم آشکار و معمول گردید، جشن و سرور در روز هیجدهم ذی حجه به مناسبت تقارن این روز با روز غدیر خم بود. مسلماً پیش از قرن چهارم نیز، شیعه روز عید غدیر را گرامی می داشته اند ولی ظاهراً مراسمی به طور آشکار انجام نمی یافته است. در اواسط قرن چهارم در همان سالی که انجام مراسمی به عنوان عزاداری برای شهیدان کربلا، علنی و معمول گردید یعنی سال 352، برپا داشتن جشن و چراغانی در شب و روز هیجدهم ذی الحجه به مناسبت مقارن بودن با قضیه غدیر خم، آغاز شد و سالها ادامه یافت.

همدانی در ضمن وقایع سال 352 گفته است در شب پنجشنبه هیجدهم ذی حجه که شیعه آن را غدیر خم می نامد، در بازار آتش افروختند (آتش بازی کردند. در آن شب، به همانگونه که در شبهای عید مرسوم است، دکانها تا صبح باز بود، نوبت چیان طبل و شیپور می نواختند. بامدادان، شیعه به مقابر قریش رفتند و نماز عید به جا آوردند (تکمله تاریخ الطبری، ص 187. مقابر قریش قبرستانی در بغداد بود که از هنگام مدفون شدن امام موسی الکاظم (علیه السلام) و امام محمد جواد (علیه السلام) در آن، نام کاظمیه یا کاظمین را پیدا کرد).

ابن الجوزی گفته است معزالدوله دستور داد مردم، روز غدیر، برخلاف روز عاشورا که در اندوه و ماتم به سر می بردند، سرور و شادمانی ابراز دارند، خیمه ها به پا کنند و آنها را بیارینند. در شب این روز در محل شرطه آتش افروختند و طبل و شیپور نواختند، بامدادان شتری قربانی کردند و به زیارت مقابر قریش رفتند (المنتظم، ج 7، ص 16). باز ابن الجوزی در ضمن وقایع سال 389 گفته است که شیعه در محله کرخ و باب الطاق (دو محله مرکز شیعه در بغداد) به عادت جاری خود در روز عید غدیر، خیمه های بزرگ برپا داشتند و جامه ها و پارچه های زیبا بر آن آویختند و اظهار سرور کردند. در شب عید آتش افروختند

1- استاد فقیهی، همچنین در صفحات 470 - 472 کتاب «آل بویه، نخستین سلسله قدرتمند شیعه...» با اشاره به معارضاتی که از جانب ناصبیان (با تحریک و تفتین خلفا) نسبت به عزاداری عاشورا و جشن غدیر صورت می گرفت، می نویسد: دشمنان شیعه در مقام معارضه با عزاداری شیعیان در سوگ امام حسین (علیه السلام) «مدعی شدند که روز عاشورا و به قولی هشت روز بعد از عاشورا، روز کشته شدن مصعب بن زبیر [کُشندة: مختار بن ابی عبیده ثقفی کُشندة انتقام از قاتلان امام حسین (علیه السلام)] است و شروع به سوگواری برای مصعب کردند و در ناحیه مسکن به زیارت قبر او رفتند. در مقام معارضه با جشن و سرور در عید غدیر، گفتند که روز بیست و ششم ذی حجه، روز داخل شدن پیغمبر (صلی الله علیه وآله) و ابو بکر به غار ثور است، و در آن روز جشن گرفتند. نخستین سالی که اهل تسنن در روز بیست و ششم ذی حجه جشن و سرور به پا داشتند سال 389 بود (المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم، ابن جوزی، 7/ 206) ابن کثیر حنبلی در این باره گفته است که در سال 389 شیعه در نظر گرفتند مراسم آذین بندی را که در عید غدیر - که روز هیجدهم ذی حجه است. معمولشان بود به پا دارند، جمعی از نادانان منسوب به تسنن به مقابله و معارضه با شیعه برخاستند و ادعا کردند که در چنین روزی، پیغمبر (صلی الله علیه وآله) و ابو بکر در غار ثور محاصره شدند. این نیز نادانی دیگری از این گروه است، زیرا رفتن پیغمبر و ابو بکر در غار ثور، در اوایل ماه ربیع الاول سال اول هجری بود. همچنین، به مناسبت اینکه شیعه در روز عاشورا ماتم به پا می دارند و بر حسین محزون می شوند جمعی دیگر از اهل سنت، با ایشان معارضه کردند و گفتند روز دوازدهم محرم، روز قتل مصعب بن زبیر است و به همان گونه که شیعه بر حسین (علیه السلام) عزاداری می کنند و به زیارت قبر او می روند، آنها نیز برای مصعب ماتم به پا داشتند و به زیارت قبر او رفتند (البدایه و النهایه، ج 11، صص 325 - 326). دیگر از معارضه های [برخی از گروه های افراطی] اهل تسنن با شیعه، این بود که در مقابل منجیقهای مخصوصی که جوانمردان شیعه کرخ، هنگام رفتن به زیارت کربلا در نیمه شعبان، با خود حرکت می دادند، آنها نیز منجیقهایی حرکت می دادند (مقصود از منجیق در اینجا، ظاهراً تختی محمل مانند بوده است که آن را با تشریفاتی حرکت می داده اند. در سال 452 دو جوان اصفهانی که قبلاً جزو عیاران بودند سپس توبه کردند و به بغداد آمدند و در سلک فرّاشان خلیفه قرار گرفتند، منجیقهای طلاکاری شده ساختند تا آنها را هنگام رفتن به زیارت قبر مصعب بن زبیر همراه خود ببرند. منجیقها را از زمین بلند کردند و در حالیکه شیپور می نواختند و جمع کثیری همراه آنان بودند، در بازار گردانیدند. بعد از آن در مقابل قصر خلیفه رفتند و به او دعا کردند. سر انجام مطابق معمول میان طرفین جنگ و خونریزی در گرفت و اموال به غارت رفت و دو جوان اصفهانی آب را بر روی محله کرخ (محله مهم سید نشین و شیعه نشین بغداد بستند و کار با مصالحه میان دو طرف پایان یافت (المنتظم...، ابن جوزی، 78/8) « (پایان نوشته استاد فقیهی). دقت شود که سر نخ همه آن فتنه انگیزها و اختلاف افکنها در کجا بوده است؟! دو عیار؟ اصفهانی که از رسوم عیار و جوانمردی، تنها گرمگی خلیفه! و آب بستن به روی محله شیعه نشین بغداد را (که تن به حاکمیت جور بنی عباس نمی دادند) بلد بودند! منجیقهای طلایی را (که لابد، از کیسه خلیفه و در حقیقت از بیت المال مسلمین ساخته شده بود) برداشته و به لج مختار (کُشندة قاتلان حسین بن علی (علیه السلام)) و در حقیقت به لج فرزند عزیز پیامبر (حضرت حسین بن علی (علیهما السلام)) به سمت قبر مصعب بن زبیر راه می افتند؛ در حالیکه شیپور چیان (خلیفه) نیز آنان را همراهی می کردند (چندانکه گویی به نبرد با کار می روند!). دوستان خاندان پیمبر (صلی الله علیه وآله) که از این همه مظلومیت عترت و وحی (علیهم السلام) آنهم در مهد خلافت اسلامی!! به ستوه آمده و همه مقدسات دینی را در معرض استهزا و تمسخر آشکار آن دوگرمه دربار خلیفه می دیدند، تاب تحمل از کف داده و متعرض آنان می شوند و... بدینسان درگیری بالا می گیرد... مگر نه این است که مصعب بن زبیر، کُشندة مختار، و مختار نیز انتقام گیرنده از کسانی بود که آب فرات را بر سگان و گرگان بیابان کربلا بازگذاشتند اما بر عزیزان پیمبر (صلی الله علیه وآله) بستند؟! پس در اینجا نیز عیاران تائب! -

که به جای وارستگی از حکومت جور، به خدمت آن در آمده بودند - بایستی از همین نسخه یزیدی سود جویند! این است که آب را بر روی زن و مرد و پیر و کودک محله کرخ می بندند و غانله با پیروزی ارتش خلیفه مسلمین! به پایان می رسد. البته کیسه ها نیز از غارت خانه ها پر می شود! چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار! امت اسلام، مع الأسف، در طول تاریخ خود، چنین صحنه های غم انگیزی را از مدعیان حکومت اسلامی دیده است که رمق خویش را، به تدریج، کاملاً در باخته و اینک در برابر مشتی صرب و صهیون و هندوی خون آشام، لگدکوب و بی آبرو می شود و توان جلوگیری نیز ندارد. و شیعه با عزاداری خویش در سوگ امام آزادگان، حسین بن علی (علیه السلام)، در حقیقت همین درد کهن را - که تا علاج نشود، مسلمین به سامان نمی رسند - فریاد می کند و طبیعی است که این فریاد بر پاسداران ظلم و بیداد، یعنی بر خلفای بنی عباس و تابعین آنان، خوش نیاید و به هر شیوه ممکن، در خاموش ساختن این فریاد و فرهنگ آن بکوشند؛ و لوبه بستن آب محله کرخ، و سوزاندن کلاس و کتاب و منبر درس عالمان شیعه باشد: ابن جوزی در ضمن وقایع سال 449 گفته است که در این سال ... به خانه ابوجعفر طوسی (= شیخ طوسی از بزرگترین علمای شیعه در قرن پنجم) در کرخ حمله بردند و کتابها و دفاتر او و منبری که هنگام تدریس بر بالای آن می نشست و سه منجنیق سفید را که زوار محله کرخ - از قدیم الأيام - چون به زیارت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می رفتند با خود حمل می کردند، بردند و همه را سوزانیدند. (المنتظم، ج 8، ص 179).

ماجرای اقدام شیعیان بغداد (با استفاده از آزادی به دست آمده در سایه

ص: 165

حکومت آل بویه) در عاشورای 352 قمری به آویختن پلاس عزا بر در و دیوار شهر و سیاه کردن چهره در سوگ امام حسین (علیه السلام) و نیز جشن و سرور آنان در عید غدیر همان سال را دیدیم - ماجرای که نقطه عطفی در تاریخ برگزاری «آشکار و رسمی» شعائر شیعه در مهد خلافت عباسی و دیگر نقاط بود.

در باب آنچه که مورخان پیرامون حادثه عاشورا و غدیر 352 بغداد و سالهای بعد از آن نوشته اند، تذکر چند نکته ضروری است:

1. چنانکه قبلاً در فصل پنجم این دفتر (سیاهپوشی در عرب) گفتیم، رسم سیاه کردن چهره (با دوده ته دیگ، یا امثال آن) در قدیم توسط زنان عزاداری در میان عرب شیوع بسیار داشته و تاریخ، علاوه بر ماجرای فوق، صحنه های دیگری از انجام این رسم را در مصر و بغداد ثبت کرده است. در اینجا باید افزود که سیاه کردن روی، نشانه شدت مصیبت و نهایت اندوه در ماتم عزیزی شمرده می شد که مرگ وی آغاز محنت و تیره روزی بازماندگان بوده است (چه تیره روزی ظاهری: فقر و فلاکت مادی؛ و چه تیره روزی معنوی: حیرت و ضلالت و سرگشتگی فکری و اعتقادی و سیاسی...). قرآن شریف از اندوه و فلاکت بینهایت اشخاصی که در روز بازپسین، مهر خلود در آتش دوزخ بر پیشانی شان خورده و محکوم به عذاب جاودان می شوند، با تعبیر اسودادِ وجه (سیاه روی) یاد می کند:

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» «يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ» (آل عمران: 105 - 106)

چنانکه همین تعبیر را در باب اعراب عصر جاهلیت به کار می برد که دختران خویش را زنده به گور می ساختند و با شنیدن خبر تولد دختر، غبار اندوهی سخت بر چهره شان می نشست؛ نگران از اینکه ننگ! نگهداری آن را تحمل کند یا آن طفل معصوم را به خاک تیره سپارد؟!

«وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ» «يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ» ... (نحل: 58 - 59) آری، سیاهی روی، نشان از شدت اندوه و فلاکت شخص دارد و زنان شیعه بغداد نیز با سیاه کردن چهره خویش در در عزای عزیز فاطمه (علیها السلام) می خواستند غم و اندوه بیشمار خود را از فاجعه ای که در عاشورای 61 هجری براسلام و انسان رفته بود، به همگان ابراز دارند.

2. در گزارش مورخان از عزاداری شیعیان بغداد، علاوه بر اقدام زنان به سیاه کردن چهره، از آویختن پلاسهای مویین در بازار و افکندن پلاس بر روی قبه هایی که در بازار نصب شده بود، و بالأخره پوشیدن پلاس توسط زنان یاد شده است (امر [معزالدوله] بأن یغلق الأسواق و أن یعلق علیها المسوح / ذهبی؛ الزم معزالدوله الناس بـغلق الأسواق .. و نصبوا القباب فی الأسواق و علقوا علیها المسوح / سیوطی؛ امر .. أن یغلقوا دكا کینهم و... أن ... یلبسوا قباباً عملوها بالمسوح / ابن اثیر، امر ... أن تغلق الأسواق و أن یلبس النساء المسوح من الشعر | ابن کثیر)

رنگ این پارچه ها و جامه های مویین، البته در تاریخ ذکر نشده است، اما با توجه به تیره بودن پلاس عزا (که در ضمیمه شماره 2 همین کتاب بتفصیل از آن سخن گفته ایم و همچنین توجه به رواج رسم سیاهپوشی (هنگام عزا) در میان عرب و نیز آل بویه، و بالأخره مناسبت حکم و موضوع، قاعدتاً پلاسهای مزبور به رنگ سیاه

بوده است. در فصل چهارم این دفتر، پیرامون سیاهپوشی سلاطین، شاهزادگان و وزرای آل بویه توضیح دادیم و به رسم «نمد سیاه» از گردن آویختنِ دیلمیان در ایام سوگواری اشاره کردیم. طبیعتاً در عاشورای 352 بغداد نیز رسم سیاهپوشی تکرار شده است، چنانکه «چهره سیاه کردن زنان» قرینه و مؤید همین امر است.

3. باید توجه داشت انجام شعائر مذهبی در میان شیعه (چنانکه کاملاً مشهود است) پیرو دستور و بخشنامه هیچ امیر و وزیر و حاکم و سلطانی نیست و اگر صرفاً پای دستور دولتیان در میان باشد هرگز با اینچنین استقبال وسیع و دیرپایی روبرو نخواهد گشت. شیعیان، خاصه در این گونه امور که صبغه دینی و مذهبی دارد، بیشتر چشم به فتوای عالمان دارند تا فرمان حاکمان (نفاذ حکم دولت در عصر جمهوری اسلامی ایران نیز، مرهون تأیید مستقیم یا غیر مستقیم فقیهی است که زمام ولایت را بر پایه قانون اساسی - در اختیار دارد). هنر آل بویه و نقش امثال معزالدوله - والی قدرتمند شیعه در بغداد - عمدتاً آن بود که زمینه ظهور و بروز احساسات و علایق عمیق شیعه را (که اختناق مذهبی شدید آن روزگار، آن را همچون آتشی زیر خاکستر، در نقاب تقیّه برده بود) فراهم سازند تا شیعه بتواند غم جانسوزی را که از غربت و مظلومیت آل رسول (صلی الله علیه و آله) در سینه داشت و دود آو آن خانه دل وی را (که در اختناق اموی و عباسی، روزنی به بیرون نداشت) یکسره اندوده بود، با صدای بلند باز گو کند. دست کم، اگر همراهی و همدلی عالمانی چون مفید و سیدین رضی و مرتضی و شیخ طوسی در کار نبود، هرگز فرمان معزالدوله اینچنین بر صفحه دل شیعه نقشی ماندگار نمی یافت.

تاریخ بروشنی نشان می دهد که سلاطین آل بویه، علایق شدید شیعی داشتند و میان آنان با علمای بزرگ شیعه (شیخ صدوق، شیخ مفید، سید مرتضی، و...) حسن ارتباط بود. عموم مورخان آل بویه را شیعه مذهب دانسته اند. ابن کثیر گوید

که همه آل بویه شیعه و رافضی بودند. (1) ابوالمحسن تصریح دارد که آل بویه به تشیع و رافضی بودن شهرت دارند. (2) ابن دُفماق می نویسد رمز اقدام معزالدوله به عزل مستکفی - خلیفه وقت عباسی - آن بود که معزالدوله رافضی بود. (3) مرحوم شیخ عبدالجلیل قزوینی رازی، عالم پر اطلاع شیعی در قرن ششم، سلاطین بویه را شیعه اثنی عشری شمرده است. (4) در باب تشیع جعفری آل بویه، از سوی برخی کسان، تشکیکاتی صورت گرفته، ولی گذشته از گواهی مورخین فوق، ارتباط قوی و پیگیر سلاطین و وزرای آل بویه با عالمان نامدار شیعه عصر خویش (رکن الدوله و ابن عمید با شیخ صدوق، عضدالدوله با مفید، صاحب بن عبّاد با صدوق و سید رضی و مرتضی، بهاء الدوله فرزند عضدالدوله و وزیرش فخرالملک با سید رضی و سید مرتضی و حمایت آنان از فعالیتهای مذهبی علمای شیعه، و مهمتر از همه گواهی علمای مزبور به تشیع آنان، جای هیچگونه تردیدی در تشیع اثنی عشری آن سلسله باقی نمی گذارد (در این باب، بتفصیل در ضمیمه شماره 4 پایان کتاب توضیح داده ایم. مصلح بزرگ عصر اخیر، مرحوم آیه الله شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء، در باب مشروعیت دستجات عزاداری شیعه در ایام محرم، با اشاره به سابقه هزار ساله آنها در تاریخ تشیع، می نویسد:

خورشید پنهان شعائر، نخستین بار، حدود هزار سال پیش درخشید، یعنی از زمان معزالدوله و رکن الدوله، که فرمان دادند دستجات عزا بیرون آیند و بر سالار شهیدان (علیه السلام) مویه کنند و شباهنگام مشعل در دست گرفتند تا آنکه بغداد

ص: 169

-
- 1- البدایه و النهایه، همان، 307/11.
 - 2- النجوم الزاهره، ابوالمحسن (دار الکتب مصر) 307/2. وی در جای دیگر از کتاب خود (14/4) می نویسد: آل بویه همگی رافضی بودند اما از ترس اینکه مبادا به فرمانروایی ایشان لطمه ای وارد شود آن را آشکار نمی ساختند.
 - 3- الجوهر الثمین، همان، ص 182.
 - 4- نقض ...، شیخ عبدالجلیل قزوینی رازی، تصحیح محدث ارموی، همان، ص 214.

و خیابانهای آن یکپارچه ضجّه و شیون شد ... آن عصر درخشان پر از اکابر علمای شیعه امامیه همچون شیخ مفید و ابن قولویه و سیدین امامین مرتضی و رضی - نورالله مراقدهم - بود و سلاطین آل بویه مقید به انجام دستورات و نواهی آن بزرگان بودند و در این باب، ذکر همین حادثه مشهور کافی است که سید رضی یکی از سالها در روز عاشورا برای زیارت جدش حسین (علیه السلام) وارد کربلا شد و در آنجا جمعی از اعراب را دید که به سمت حرم حضرت می دوند و نوحه می خوانند و بر سر و سینه می زنند. سید نیز به جمع آنان پیوست و در همین حال، سوگجامة غرا و مشهورش را سرود که در مطلع آن می گوید:

کربلا لازلت کرباً و بلاء

مالقی عندک آل المصطفی (1)

بنابراین، اقدام معزالدوله دیلمی در سال 352 ق در بغداد به برپا ساختن شعائر مذهبی شیعه (عزاداری بر سالار شهیدان (علیه السلام) در روز عاشورا، و برگزاری جشن عید غدیر خم در 18 ذی الحجه) نه یک اقدام شخصی و «حرکت خشک و سطحی دولتی»، بلکه یک نهضت مهم تاریخی برخاسته از عمق فرهنگ و احساس جامعه تشیع و مورد حمایت و هدایت علمای شیعه بوده است. به همین دلیل هم بود که حرکت مزبور، بزودی در سایر نقاط جهان اسلام (که در حوزه نفوذ شیعه قرار داشت) همچون مصر فاطمیین و موصل و دیار بکر آل حمدان، بسط و گسترش یافت و حدود یک قرن کمابیش در عراق ادامه پیدا کرد، و متقابلاً مخالفین شیعه نیز به شکلهای گوناگون (با در آوردن تعزیه جنگ جمل و ...) به ستیز با این حرکت برخاستند و بالاخره هم با قتل عام و آتش سوزی مراکز شیعه در بغداد، بدان موقتاً پایان دادند.

ص: 170

1- رک، الآیات البینات فی قَمْع البِدَع و الضلالات ... ، من أفاضات ... الشیخ محمد الحسین آل کاشف الغطاء النجفی (دار المرتضی، بیروت، الغبیری، بی تا) صص 15 - 16.

به هرروی، از حادثه تاریخساز عاشورای 352 بغداد بر می آید که شیعه، هرگاه که امکان ابراز شعائر مذهبی خویش را می یافته، در عزای آل الله از رنگ سیاه بهره می جست است و این امر نیز برای وی همان قدر سنتی آشنا بوده که گریه بر حسین (علیه السلام) و شادی در غدیر.

در فصل بعد خواهیم دید که چگونه آل عباس، به هدف جلب قلوب دوستان اهل بیت (علیهم السلام) و بهره گیری از احساسات پاک آنان در راه دستیابی به قدرت، مزورانه و ریاکارانه، شعائر معمول شیعه همچون دعوت به الرضا من آل محمد (صلی الله علیه وآله)، داعیه خونخواهی شهدای کربلا، و نیز پوشیدن جامه سیاه در عزای آل الله (علیهم السلام) را مستمسک نمودند و این شعارهای مقدس را - بنا حق - زمینه تاسیس رژیم بس سیاهتر از رژیم اموی قرار دادند.

ص: 171

فصل هشتم : سیاهپوشی بنی عباس؛ تمسک به شعار شیعه برای دستیابی به قدرت!

اشاره

(یاران ابومسلم) پیوسته می گفتند این سیاهپوشی، نشانه عزای آل محمد (علیهم السّلام) شهدای کربلا و زید و یحیی است.

اریخ طبری

شواهد تاریخی گذشته نیک نشان داد که پوشیدن لباس سیاه و خشن در عزای شهیدان اهل بیت (علیهم السّلام)، بویژه در سوگ سالار شهیدان حسین بن علی (علیهما السّلام)، در طول تاریخ، بین شیعه یک سنت و شعار معمول و مستمر بوده است و سابقه این سنت، در حدود تتبع ما، به حدود یک قرن پیش از ظهور سیاه جامگان عباسی می رسد. فی المثل، چنانکه دیدیم، دهها سال پیش از آنکه ابومسلم خراسانی پرچم سیاه عباسی را برافرازد (129 ق) سبط اکبر پیامبر - امام مجتبی (علیه السّلام) - در سوگ مولای متقیان علی (علیه السّلام) سراپا سیاهپوش شد (40 ق) و 21 سال پس از آن تاریخ نیز هاشمیات در ماتم جانسوز کربلا جامه های خشن و تیره بر تن کردند ..

مع الأسف، این شعار دیرینه، مستمر و کوبنده شیعه، در برهه ای گذرا از تاریخ اسلام، همچون برخی دیگر از شعائر شیعی، دستاویز یک بانند قدرت پرست و فرصت طلب سیاسی برای دستیابی به مطامع دنیوی قرار گرفت:

خلفای بنی عباس هیچگونه علاقه و احترامی نسبت به اهل بیت عصمت و طهارت (سلام الله علیهم اجمعین) نمی ورزیدند و چنانکه در تواریخ آمده، پس از استحکام پایه های قدرت خویش از هیچ کوششی برای حبس و ضجر و تبعید و قتل

و غارت فرزندان پیامبر (صلی الله علیه وآله) خودداری نکردند و در این راه، حتی گوی سبقت را از بنی امیه نیز ربودند! و این، نه تنها سخن ما، که اعتراف «مأموین» خودشان است، آنجا که در نامه مشهورش به بنی عباس می نویسد:

ما و آل علی، همان گونه که می دانید، با هم یدِ واحده بودیم تا آنکه دست تقدیر کار حکومت را به ما وا گذاشت. پس ما آنان را ترساندیم و بر آنها سخت گرفتیم و آنان را بیشتر از بنی امیه کشتیم. وای بر شما! بنی امیه تنها کسی را می کشتند که به روی آنان شمشیر می کشید؛ اما ما - جماعت بنی عباس - آنها را گروه گروه کشتیم.

همانا، در باب استخوانهای بنی هاشم - در روز بازپسین - از شما سؤال خواهد شد که صاحبان آن به چه جرمی کشته شدند؟! و نیز در باب نفوسی که توسط شما به رود دجله و فرات ریخته شدند و جماعتی که در بغداد و کوفه زنده به گور شدند، مورد سؤال قرار خواهید گرفت. (1)

منصور دوانقی، در پاسخ نامه اعتراض آمیز محمد بن عبدالله محض (مشهور به نفس زکیه) از هیچگونه هتک و توهین به مولای متقیان و امام مجتبی (علیهما السلام) و تحقیر آل علی (علیهم السلام) کوتاهی نورزیده است (2) و زمانی که عبدالصمد بن علی، عموی منصور، وی را به خاطر شتاب در مجازات مخالفین و اینکه گویی نامی از عفو نشنیده سرزنش کرد، منصور به وی گفت:

ص: 174

1- حیاة الأمام الرضا (علیه السلام)، جعفر مرتضی عاملی (دارالتبلیغ اسلامی، قم 1398 ق) ص 456. کتاب فوق با مشخصات زیر به فارسی ترجمه شده است: زندگانی سیاسی امام رضا (علیه السلام)، جعفر مرتضی عاملی، ترجمه دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم (ناشر: کنگره جهانی حضرت رضا علیه الصلوه والسلام، تیر 1365 ش). از آنجا که عبارت متن، در کتاب زندگانی سیاسی امام رضا (علیه السلام) دقیق ترجمه نشده بود، در اینجا به مأخذ عربی کتاب ارجاع داده شد.

2- ر.ک، تاریخ الإسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، همان، 461/2-467.

هنوز استخوانهای بنی مروان نپوسیده و شمشیرهای خاندان ابوطالب در نیام نرفته است. ما بین مردمی زندگی می کنیم که دیروز، ما را مردمی عادی و بی نام و نشان دیده و امروز خلیفه می بینند. پس هیبت ما جز با از یاد بردن عفو و گذشت، و به کار بستن مجازات فراهم نمی شود.

و همو به امام صادق (علیه السلام) گفت:

قطعاً تو را می کشم و حتماً خانواده ات را به قتل می رسانم. حتی کسی از شما را که قامتش به اندازه طول تازیانه ای باشد بر روی زمین باقی نمی گذارم. (1)

رفتاری که منصور، بویژه هنگام دستگیری و حبس و شکنجه بنی الحسن، با آن جماعت در پیش گرفت بروشنی حاکی از برخورد زشت و قدرت پرستانه وی با ذراری پیامبر (صلی الله علیه و آله) است. شرح جنایات فجع آل عباس، از نخستین خلیفه آنان (سقاح) گرفته تا واپسین فردشان (مستعصم و فرزندش ابوبکر)، در باب ائمه هدی (علیهم السلام) و سادات بنی فاطمه (علیها السلام) خود دفتری مستقل و مفصل می طلبد که این مختصر را گنجایش آن نیست.

اما، این عناصر بازیگر، برای آنکه حکومت را از چنگ بنی امیه بیرون آورند و جاه و جلال و مال و منال آنان را مالک شوند، در بدو امر مصلحت سیاسی خویش را در آن دیدند که برای فریب توده های خسته از ظلم اموی و دل بسته به خاندان علوی (علیه السلام)، از در نفاق و تزویر وارد شوند و نقشه های سوء خویش را در نقاب طرفداری از خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) که چشم ایرانیان، در کل، به سوی آنان بود. و تظاهر به شعائر شیعه پیش برند.

ص: 175

1- استاد جعفر مرتضی در باب جنایات خلفای نخستین عباسی، از سقاح تا هارون الرشید، بحث جالب و مبسوطی دارند که در مورد فوق نیز در ضمن آن آمده است. ر.ک، زندگانی سیاسی امام رضا (علیه السلام)، همان، صص 78 - 88.

باید توجه داشت که خراسان بزرگ آن روز، از پایگاههای مهم مخالفین بنی امیه و مرکز تجمع دوستان اهل بیت (علیهم السّلام) بود و آتشی که بر خرمن وجود امویان افتاد، عمدتاً از خراسان سرزد. در چنین محیطی - که مهد عشق به آل رسول (صلی الله علیه و آله) و کانون اصلی فعالیت بنی عباس بود. طبعاً مصلحت عباسیان جز آن نبود که نقشه خویش را از راه تظاهر به آمال و علائق دینی مردم پیش برند و از تمسک به شعائر شیعه - که تنها شعائر مقبول مردم بود - نردبانی جهت دستیابی به قدرت بسازند ...

خراسان، یکی از مناطقی بود که امام صادق (علیه السّلام) جهت تبلیغ امامت خویش نمایندگان بدانجا فرستاد و در پی این امر، جمعی به وکالت از دستجات مختلف مردم به محضر امام (علیه السّلام) رسیدند و بین آنان و امام (علیه السّلام) گفتگوهای رخ داد که شرح آن در تاریخ آمده است. (1) ابوهاشم بکیر بن ماهان، از دُعوات مهم و اولیّۀ عباسی است. وی زمانی که در اوایل نهضت بنی عباس در حُمیمه (از توابع شام) با محمد بن علی (پدر سَفّاح و منصور، و بنیانگذار نهضت عباسی) دیدار کرد به محمد بن علی چنین می گوید:

من همه آفاق را گشته ام و خراسان را نیز دیده و در فتح جرجان با یزیدین مهلب (سردار بزرگ اموی) همراه بوده ام. فما رأیت قوماً أرق قلوباً عند ذکر آل الرسول صلی الله علیه و آله و سلّم من اهل المشرق. یعنی، جماعتی همچون خراسانیان که به هنگام یادآوری (مصائب) خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله)

دلهاشان اینگونه نرم و شکسته شود ندیده ام. (2)

جلوه ای از دل بستگی مردم خراسان به آل علی (علیه السّلام)، در هنگام آزادی موقت یحیی بن زید از زندان رژیّم اموی در خراسان، اینچنین رخ نشان داد: مرحوم محدث قمی در «تتمه المنتهی»، پس از اشاره به آزادی یحیی از حبس نصر بن سیار. حاکم مشهور اموی در خراسان - در اوایل امر، می نویسد:

ص: 176

1- بحار الانوار، همان، 72/47

2- اخبار الدوله العباسیه، همان، ص 198.

چون یحیی را از قید رها کردند، جماعتی از مالداران شیعه به نزد آن حدّاد (= آهنگر) رفتند که قید (= زنجیر) یحیی را از پای او بیرون کرده بود. با وی گفتند که آن قید آهن را به ما بفروش. حدّاد آن قید را در معرض بیع در آورد و هر کدام که می خواست اکتیاع کند دیگری بر قیمت او می افزود تا قیمت آن به 20000

درهم رسید. آخر الأمر، به جملگی، آن مبلغ را دادند و به شراکت خریدند. پس آن قید را قطعه قطعه کرده قسمت نمودند و هر کس قسمت خود را برای تبرک، نگین انگشتر نمود. (1) احساسات پرشوری که مردم خراسان در سوگ زید و یحیی از خود نشان دادند، جلوه دیگری از همین دل بستگی بود. به نوشته یعقوبی:

چون زید کشته شد و کار او به هر صورتی که بود به انجام رسید، شیعیان خراسان به جنبش در آمدند و امر ایشان آشکار شد و همدستان و هواخواهان آنها بسیار شدند و کارهای بنی امیه و ستمهایی را که بر آل پیامبر کرده بودند برای مردم باز گفتند تا آنکه شهری باقی نماند مگر آنکه این خبر در آن آشکار گشت و داعیان ظاهر شدند و خوابها دیده شد و کتابهای ملاحم بر سر زبانها افتاد. (2)

زمانی که فرستادگان ابومسلم برای اولین بار به سراغ نصر بن سیّار آمده و پس از مباحثاتی تند و نافرجام با اطرافیان نصر از نزد وی بیرون آمدند، نصر به اطرافیان خویش گفت: «والله ما پیوسته خبر «رایات سود» (بیرقهای سیاه) را خواهیم شنید تا آنکه آنها را دیده و گرفتارشان شویم»، سپس افزود: به خدا قسم، اگر از سوی این

ص: 177

-
- 1- تتمه المنتهی، حاج شیخ عباس قمی، تصحیح: علی محدث زاده (کتابفروشی مرکزی، طبع دوم، تهران 1333 ش) صص 94 - 95.
 - 2- تاریخ الیعقوبی (دار صادر و دار بیروت للطباعة والنشر، بیروت 1379 - 1960) 326/2 مسعودی نیز با اشاره به قتل یحیی می نویسد: آن سال در خراسان فرزندی به دنیا نیامد جز آنکه اسم او را یحیی یا زید نهادند (مروج الذهب، همان، 212/3 - 213).

جماعت امان می یافتیم، خود نیز به جرگه آنان می پیوستم و فردی از آنها می شدم، ولی چکنم که آنها مرا قاتل یحیی بن زید می شناسند؛ همان یحیی بی که صبح و شام بر او می گریند و ناله و ندبه می کنند. (1)

سالها پس از این ماجرا نیز، زمانی که منصور دوانقی با محمد و ابراهیم (فرزندان عبدالله محض، و نوادگان امام مجتبی (علیه السلام)) می جنگید، عامل منصور - ابوعون - از خراسان به منصور نوشت که مردم خراسان به علت خروج محمد و ابراهیم، بیعت خویش با ما را می شکنند. منصور فرمان داد محمد دیباج [= برادر مادری عبدالله محض، که فوق العاده مورد علاقه عبدالله قرار داشت] را گردن زدند و سر او را به جانب خراسان فرستاد تا اهل خراسان را بفریبند و قسم یاد کنند که این سر از آن محمد بن عبد الله بن فاطمه بنت رسول الله است و در نتیجه مردم خراسان از خیال خروج با محمد بن عبدالله بر ضد منصور منصرف شوند. (2) و بالأخره در ماجرای مأمون نیز دیدیم که وی، به منظور جلب قلوب ایرانیان و بهره گیری از نیروی عظیم آنان در ستیز با رقیب عباسی، ناگزیر شد امام هشتم (علیه السلام) را به جبر و زور از مدینه به مرو آورد و با عنوان «الرضا امام المسلمین» به نام وی سکه ولایتعهدی زدند.

علائق شدید شیعی مردم خراسان و دوری این منطقه از شام (مهد خلافت اموی)، از مهمترین عللی بود که سبب شد عباسیان پایگاه اصلی دعوت و قیام

ص: 178

1- اخبار الدوله العباسیه، همان، ص 288.

2- تاریخ ابن خلدون، ضبط متن و وضع حواشی و فهارس: خلیل شحاده (دارالفکر للطباعه والنشر و التوزیع، ط 2، 1408 - 1988) /3 283؛ ؛ تتمه المنتهی، همان، ص 135. قابل ذکر است که: زمانی که منصور سپاهی را به مقابله با نفس زکیه فرستاد و نفس زکیه در برابر سپاه فریاد کشید «... ای مردم فارس - منظورش خراسانیان بود. شمایان دینار و درهم را بر فرزند رسول خدا ترجیح دادید، منم محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب؛ خراسانیان خود را از جنگ به کناری کشیدند و عیسی بن موسی ترسید که اختلاف روی دهد» (آفرینش و تاریخ (البدء و التاریخ)، مطهر بن طاهر مقدسی، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران 1352 ش، ص 86 و 87).

خویش بر ضد امویان را در منطقه خراسان قرار دهند(1) و طبعاً در چنین محیطی که کانون عشق و ایمان به آل رسول (صلی الله علیه وآله) شناخته می شد. چنانکه گفتیم مصلحت عباسیان در آن بود که سیاست مزورانه خود را بر وفق افکار و احساسات عمومی تنظیم کنند و به اصطلاح با شنا کردن در جهت موافق جریان آب، بر آن سوار شوند.

اصولاً چنانچه در ریشه و روند تاریخی حرکت عباسیان تأملی بسزا رود معلوم می شود که نوع شعارهای آنان، شعارهایی تقلیدی بوده است که از آل علی (علیه السلام) گرفته بودند: دعوات بنی عباس در تبلیغات خویش دستور داشتند نخست شرحی از فضائل اهل بیت (علیهم السلام) و جنایات فجیع بنی امیه در حق آنان بیان کنند و سپس سخن را به لزوم قیام بر ضد امویان و گرفتن انتقام شهدای اهل البیت (علیهم السلام) از آنان بکشانند. (2) نیز موطّف بودند که از مردم به عنوان «الرّضا من آل محمد»

ص: 179

1- در این باب، ر.ک، سخنان محمد بن علی بن عبدالله بن عباس در باب خصوصیات اهل شام و کوفه و خراسان، و مناسب بودن گروه اخیر برای نهضت عباسی (اخبار الدوله العباسیه، همان، صص 205-206). ابن طقطقا نیز در تاریخ فخری ... (ترجمه محمد وحید گلپایگانی، صص 192 - 193) می نویسد: «ابراهیم امام، پس از پدر کارهای وی را دنبال کرد و داعیان زیاد به اطراف فرستاد، بخصوص خراسان، زیرا که عباسیان به مردم خراسان بیش از سایر مردم شهرها و ثوق و اطمینان داشتند. اما مردم حجاز، برای آنکه عدّه و گروهشان اندک بود؛ و اما مردم کوفه و بصره، به سبب بی وفایی و مکر و خونریزیهایی که از ناحیه ایشان به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و حسن و حسین (علیهم السلام) رسیده بود و اساساً اهل بیت از ایشان بیم داشتند؛ و اما مردم شام و مصر، دوستی بنی امیه همچنان در دلهای آنان رسوخ یافته جملگی طرفدار بنی امیه بودند. بنابراین از مردم شهرها کسی برای اهل بیت نمانده بود که به ایشان اطمینان کنند جز مردم خراسان، لذا پیوسته گفته می شد که پرچمهای سیاه به طرفداری اهل بیت از خراسان بیرون خواهد آمد، ازینرو ابراهیم امام گروهی از داعیان و مبلغین را به خراسان فرستاده با بزرگان و دهقانان آنجا مکاتبه کرد، ایشان نیز دعوت وی را پذیرفته پنهانی برایش تبلیغ کردند».

2- ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین (همان، ص 233) می نویسد: «أول ما يُظهِرونه فضل علی ولده و ما لحقهم من القتل و الخوف». و نیز ر.ک، شعر شبل بن عبدالله در حضور سفاح عباسی تاریخ فخری ... ، همان، صص 203-204).

(امام پسندیده از خاندان پیامبر) بیعت ستانند و نام حقیقی پیشوای قیام را - که از آل عباس بود . جز برای مردان معتقد و مطمئن خویش فاش نساژند!⁽¹⁾ حتی سران نهضت عباسی (ابراهیم امام، سفاح و منصور) در اوایل امر، چندین بار به مناسبت‌های مختلف با علویان بیعت کردند. به عنوان نمونه: محمد بن عبدالله محض (مشهور به نفس زکیه) که در زمان خلافت منصور و به فرمان وی با وضعی فجیع به قتل رسید و بستگان نزدیکش نیز تارو مار شدند، کسی بود که خود منصور، در اوایل امر سه بار با وی به عنوان مهدی بیعت کرده بود.⁽²⁾

عباسیان، در طول قیام، داعیه خونخواهی شهدای اهل بیت را داشتند⁽³⁾ و زمانی که به قدرت رسیدند دولت خود را دولت آل محمد(صلی الله علیه وآله) و ادامه خلافت علی بن ابی طالب (علیهما السلام)⁽⁴⁾ قلمداد کردند و نخستین وزیر خویش (ابوسلمه خلیل) را وزیر آل محمد (صلی الله علیه وآله) و سردار مشهورشان (ابو مسلم خراسانی) را امین (یا امیر) آل محمد(صلی الله علیه وآله) نامیدند.⁽⁵⁾ زیرا به قول سید امیرعلی، مورخ شهیر معاصر،

ص: 180

-
- 1- اخبار الدوله العباسیه، همان، ص 194 و 204؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، همان، ص 257؛ الاخبار الطوال، دینوری، همان، ص 335.
 - 2- مقاتل الطالبیین، همان، صص 239 - 240؛ المحاسن و المساوی، بیهقی (چاپ صادر، مصر) ص 482؛ تتمه المنتهی، همان، 2/ 136؛ زندگی سیاسی امام رضا (علیه السلام)، جعفر مرتضی عاملی، همان صص 27، 28 و 31 - 34.
 - 3- ر.ک، تتمه المنتهی، همان، 2/ 104 - 105؛ زندگانی سیاسی امام رضا (علیه السلام) همان، صص 53 - 54.
 - 4- ر.ک، خطبه سفاح در مسجد کوفه پس از بیعت مردم با وی، مندرج در شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، تحقیق: محمد ابو الفضل ابراهیم، همان، 7/ 172؛ تاریخ الإسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، 448 - 447/2 - 448.
 - 5- تاریخ یعقوبی، همان، 2/ 352 - 353؛ تاریخ فخری ...، ابن طقطقا، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، همان، ص 209 و 211.

«کلمة اهل البيت، همان کلمه سحرآمیزی بود که دل‌های طبقات مختلف مردم را الفت می داد و همه را در زیر لوای سیاه [= پرچم عباسیان گرد می آورد. (1) نیز گفتنی است که عنوان «الرضا من آل محمد»، شعاری بود که سالها پیش از قیام ابومسلم خراسانی، توسط کسانی چون زید بن علی (2) (مقتول در 122 ق) و حارث بن سریج (3) (حاکم معزول اموی در 116 ق) به کار گرفته شده بود و اینک عباسیان آن را محمل مناسبی برای پیشبرد مقاصد خویش شناخته بودند (در باب نکات و شواهد تاریخی فوق، بتفصیل در ضمیمه شماره 5 پایان کتاب بحث کرده ایم).

به طور کلی، حرکت بنی عباس، نوعی ادعای دروغین مهدویت بود که بر پایه تمسک ریاکارانه به برخی از شعائر شیعه و تطبیق با پاره ای از اخبار و علائم ظهور بنا شده بود. چنانکه سقاح - نخستین خلیفه عباسی - مدعی تشکیل دولت آل محمد (صلی الله علیه وآله) شد و جانشینانش نیز بر خود نام «منصور» و «مهدی» و «هادی» (که همگی القاب منجی موعود اهل بیت (علیهم السلام) است) نهادند و پیش از دستیابی به خلافت نیز رنگ پرچمهای خویش را سیاه قرار دادند تا خود را مصداق احادیثی جا بزند که طلایه داران قیام مهدی (عج) را صاحبان ریات سود (بیرقهای سیاه) از خراسان می شناسد. (4)

ص: 181

1- روح الأسلام، سید امیر علی، ص 108. ولهوزن، مستشرق آلمانی، نیز در این زمینه سخن جالبی دارد که در ضمیمه شماره 5 پایان کتاب نقل کرده ایم.

2- بحار الانوار، همان، 174/46-175، گفتار امام هشتم (علیه السلام) به مأمون.

3- تاریخ ابن خلدون، همان، 115/3: كان الحرث هذا عظیم الأزد بنخراسان فخلع سنه ستّ عشره و لبس السواد و دعا إلى كتاب الله وسنّه نبیه والبیعه للرضا علی ما كان علیه دعاه بنی العباس هناک (و نیز العبر، ابن خلدون، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران 1364 ش، 2/50). یادآوری می شود. نام حارث در تواریخ گوناگون به صور مختلف حارث بن شریج، حرث بن سدریج، و حرث بن شریج ذکر شده که این آخری، ضبط تاریخ ابن خلدون است.

4- در باب آمدن پرچمهای سیاه از خراسان، و ادعای مهدویت خلفای اولیه بنی عباس نیز بتفصیل در ضمیمه شماره 5 پایان کتاب سخن گفته ایم.

رمز انتخاب رنگ سیاه از سوی عباسیان به عنوان رنگ جامه و کلاه (و حتی گرز)⁽¹⁾ را نیز بایستی در همین زمانه و زمینه تاریخی جستجو کرد.

مورخان در باب سیاهپوشی عباسیان، علل گوناگونی را ذکر کرده اند⁽²⁾ که منافاتی با یکدیگر نداشته و می توانند هر یک از این علل در جای خود و یا در زمان خویش - به طور ضمنی و جانبی یا مرحله ای - صحیح باشند. اما بیگمان، اصلیتین و اساسی ترین عامل این امر، همان تمسک به شعار معمول شیعه مبنی بر سیاهپوشی در عزای شهدای اهل البیت (علیهم السلام) و بنی هاشم بوده است. رمز سیاهپوشی بنی عباس را، در حقیقت، بایستی در دو مرحله تاریخی مجزاً از یکدیگر، مورد بحث و بررسی قرار داد: مرحله پیش از صعود به تخت قدرت، و مرحله پس از آن.

رمز انتخاب لباس سیاه از سوی عباسیان

الف - در آغاز نهضت

چنانکه در فصل ششم به تفصیل دیدیم، سیاهپوشی در عزای شهیدان اهل بیت (علیهم السلام) در میان دوستان و پیروان آنان رسمی رایج بود. خاصه، پس از قتل

ص: 182

1- این گرزها «کافر کوب» نام داشت و سیاه بود. ابن قتیبۀ دینوری در الأخبار الطوال (ص 360) می نویسد: وانجفل الناس علی ابی مسلم من هراه وجوشنج و مرو الروذ و الطالقان و مرو و نسا و أبیورد و طوس و سرخس و بلخ و الصغانیان و طخارستان و ختلان و کش و نسف، فتوافوا جمعاً مسودی الثیاب و قد سؤدوا أنصاف الخشب التي كانت معهم وسموها «کافر کوبات»

2- نظیر اینکه: بنی عباس از آن جهت رنگ سیاه را برگزیدند که رنگ علم پیامبر (صلی الله علیه وآله) سیاه بوده است، با پیامبر روز حنین و فتح مکه برای عموی خویش - عباس - پرچم سیاه بست، یا در لباس سیاه، شکوه و هیبتی نهفته است و مایه عزت و دولت است و ابو مسلم از نیروی آن رنگ را برگزید، و بالأخره رنگ سیاه از سوی عباسیان به نشانه عزای شهیدان اهل بیت (علیهم السلام) برگزیده شد (ر.ک، زندگانی سیاسی امام رضا (علیه السلام)، ص 55؛ ابو مسلم سردار خراسان، دکتر غلامحسین یوسفی، شرکت سهامی کتابهای جیبی - با همکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین، طبع دوم، تهران 1356 ش، ص 66؛ ... ضمناً اخبار الدوله العباسیه در صفحات 245 - 247 بحث مبسوطی در این باب دارد).

فجیع زید و یحیی - که آتش خشم مردم بر ضد رژیم اموی زبانه کشید. شهری در خراسان بزرگ آن روز باقی نماند جز آنکه مردم آن لباس سیاه پوشیدند و به عزاداری پرداختند. در این عزاداریها، مظالم بنی امیه مطرح می گشت و مصائب فجیعی که در طول تاریخ اسلام از سوی آنان بر عترت پیامبر (صلی الله علیه و آله) رفته بود مورد بحث و مذاکره واقع می شد. فضل بن عبدالرحمن - از شیوخ بنی هاشم - در ماتم زید لباس سیاه پوشید و پس از او شیعیان هم جامه تیره در بر کردند. چنانکه عبدالله بن یحیی و حارث بن سریق نیز که در همان روزهای سرد و سیاه قیام کردند، سیاه پوشیدند.

قیام ابو مسلم و ظهور سیاه جامگان عباسی نیز دقیقاً در همین دوره حساس تاریخی صورت گرفت. بنی عباس - که در بحبوه قیام زید و یحیی، خود و پیروان خویش را از معرکه جنگ با بنی امیه و خطرات ناشی از آن برکنار داشته بودند (1) - اینک اوضاع و شرایط را جهت بهره برداری از کشتگان آن دو قیام و ضربه زدن به حریف اموی بسیار مساعد می دیدند: اینچنین است که دُعوات بنی عباس - و در رأس آنان ابو مسلم - در سخنان خویش دائم از خونخواهی شهدای مظلوم کربلا و زید و یحیی دم می زدند و حتی ابو مسلم، عنوان قیام خویش را انتقام از خون یحیی قرار داد و نیز همو پیکر یحیی را از فراز دار به زیر آورده بر آن نماز خواند و به خاک سپرد. از کلام نصر بن سيار - حاکم مشهور اموی در خراسان - به اطرافیان خویش بر می آید که سپاه ابو مسلم خراسانی - یعنی همان سیه جامگان عباسی - در ماتم

ص: 183

1- اخبار الدوله العباسیه (ص 242) می نویسد: بکیر بن ماهان - داعی بزرگ عباسی - در زمان حیات یحیی، شیعیان خراسان را از همراهی با وی باز می داشت. به نوشته همین مأخذ (صص 230 - 232) ابوهاشم - فرزند محمد بن حنفیه - نیز که محمد بن علی . (پدر سفاح و منصور، و بنیانگذار نهضت عباسی) از محارم راز و وصی او بود، پیشاپیش از قتل و صلب زید بن علی خبر داد و پیروانش را از همراهی با او در قیام بر ضد بنی امیه بر حذر داشت.

یحیی اشک ریخته و صبح و شام بر وی ناله و ندبه می کرده اند. همچنین در نامه ای که نصر بن سیر به مروان - آخرین خلیفه عباسی - نوشته و در آن نسبت به خطر ابومسلم شدیداً هشدار داده است می خوانیم که: مقصد ابومسلم و باران وی، تنها سلطه بر خراسان نیست. بلکه آنان مقصد بزرگتری را در سر دارند که همانا دستیابی بر جهان اسلام است. آنگاه می افزاید که: این جماعت، بیشترین چیزی که مردم را برای دستیابی به آن تحریک می کنند، گرفتن انتقام شهدای آل محمد از بنی امیه است. آنها در سخنانشان از این معنی دم می زنند و در پایان نمازهایشان نیز توفیق اجرای همین امر را از خداوند طلب می کنند.⁽¹⁾

در چنین اوضاع و شرایطی، نیک پیداست که سیاهپوشی عباسیان، وجهه و عنوانی جز اعلام عزای شهدای اهل بیت (علیهم السلام) و اظهار نفرت از عاملین فجایعی که در طول تاریخ بر آن خاندان رفته بود، نمی توانست داشته باشد.

در کتاب «اخبار الدوله العباسیه»، که در قرن سوم هجری نوشته شده، به نقل از ابوهاشم (داعی بزرگ عباسی) آمده است که: «برخاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله) آنچنان مصائب پی در پی وارد شده است که پوشیدن لباس سیاه برای پیروان این خاندان، تا زمانی که موفق به گرفتن انتقام شوند، اشکالی ندارد».⁽²⁾

ابن اعثم کوفی، که در قرن 3 - 4 هجری می زیسته است، با اشاره به قیام مشترک

ص: 184

1- اخبار الدوله العباسیه، ص 305.

2- همان، ص 247. مجمل التواریخ و القصص (تصحیح ملک الشعراء بهار، همان، ص 315) نیز با اشاره به ابومسلم می نویسد: «حمزه بن الحسن در کتاب اصفهان، شرح مولد و نشان او داده است که مهتر زاده بود و نسبش به شیدوس پسر گودرز کشواد [از قهرمانان ایران باستان که ذکرشان در شاهنامه آمده است] همی شود. و حمزه، صفت اخلاق و سیرت ابومسلم کند ماننده به شیدوس که بومسلم همچنان سیاه پوشدنی اختیار کرد که شیدوس کرد به رفتن کشتن سیاوش و بدان جامه پیش کیکاووس اندر رفت ... و از آن پس هرگز نخنیددی مگر در جنگ، و بومسلم را همان عادت بود».

ابو مسلم خراسانی و جدیع بن علی کرمانی بر ضد نصر بن سیّار، و سیاهپوشی مردم خراسان به فرمان ابو مسلم، از قول مدائنی - تاریخنگار پراطلاع قرن 2 و 3 هجری - چنین می آورد:

وَأَمَّا أَمْرُهُمْ أَبُو مُسْلِمٍ بِالسَّوَادِ لِأَنَّهُ جَعَلَ السَّوَادَ حَدَادًا لِمَصِيبِهِ زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ وَيَحْيَى بْنُ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا. قَالَ (المدائنی): فلم يبق مدینه بخراسان إلا لبسوا السواد و جعلوا ينوحون و ينعون علی زید بن علی و یحیی بن زید و یذکرون مقتلهما... (1)

یعنی: ابو مسلم، تنها به عنوان سوگواری در ماتم زید و یحیی - رضی الله عنهما - مردم خراسان را به پوشیدن جامه سیاه فرمان داد. مدائنی گوید: پس شهری در خراسان نماند جز آنکه مردمش سیاه پوشیدند و به نوحه و زاری بر زید و یحیی و ذکر چگونگی قتل آنها پرداختند...

سپس به پایین آوردن جنازه یحیی از دار و کفن و نمازگزاردن بر آن و دفن وی به دستور ابو مسلم، اشاره می کند و می افزاید که ابو مسلم به تعقیب قاتلان یحیی پرداخت و آنها را از زیر هر سنگ و کلوخی که پنهان شده بودند بیرون آورد و کشت تا آنکه شمار کسانی که به جرم قتل زید و یحیی، یا شرکت در خون آنان، از پیروان بنی امیه به قتل رسیدند به هشتاد هزار یا بیشتر رسید... (2)

ص: 185

1- الفتوح، ابن اعثم، همان، 160/8. تاریخ بلعمی نیز به نقل از مدائنی آورده است که: «عباسیان جامه از بهر آن سیاه پوشیدند که در عزای زید بن علی بودند و فرزندش یحیی» (ر.ک، دو قرن سکوت، عبدالحسین زرین کوب، چاپ 6، تهران 1355 ش، ص 139).

2- الفتوح، همان، 160/8-161. در باب قتل قاتلان یحیی به دست ابو مسلم، همچنین ر.ک، الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، همان، 5/272 (ترجمه عباس خلیلی، 10/9)؛ تاریخ ابن خلدون، همان، 130/3؛ مروج الذهب، همان، 213/3؛ شذرات الذهب فی أخبار من ذهب، ابن عماد حنبلی (دارالکتب العلمیه، بیروت، بی تا) 167/1. دو مأخذ اخیر تصریح دارند که در آن سال هر مولودی که در خراسان به دنیا آمد، از سر حزن و اندوه بر زید و یحیی، وی را زید یا یحیی نام نهادند.

عبد الله بن معتمر، خلیفه معزول و مقتول عباسی، در شعری منسوب به وی که با مدح مولای متقیان (علیه السلام) آغاز و به رثای سالار شهیدان (علیه السلام) پایان می یابد) با اشاره به فاجعه قتل امام حسین (علیه السلام) در کربلا می گوید:

وكم من سوادٍ حَدَدْنَا به وَتَطْوِيلُ شَعْر علی المنكب (1)

یعنی: چه بسیار که در عزای آن حضرت سیاه پوشیدیم و از اصلاح سر و روی پرهیز کردیم.

آنچه گفتیم، گذشته از شواهد و اظهارات فوق، در کلام بسیاری از مورخان نیز بدان تصریح شده است: ابن شهر آشوب، عالم برجسته و پر اطلاع شیعه، به نقل از تاریخ طبری می نویسد: «ابو مسلم به غلامش - ارقم . دستورداد جامه هایی به رنگهای گوناگون بپوشد. زمانی که ارقم جامه سیاه پوشید ابو مسلم گفت: در لباس سیاه، هیبتی است و همان رنگ را برگزید تا هم نشان مخالفت با امویان باشد و هم در قلب ناظران رعب و هیبت افکند. و کانوا یقولون هذا السواد حداد آل محمد (علیهم السلام) و شهداء کربلا و زید و یحیی. یعنی، پیوسته می گفتند که این سیاهپوشی، نشانه عزای آل محمد (علیهم السلام) و شهدای کربلا و یحیی است.» (2)

صاحب صبح الاعشی، به نقل از ابو هلال عسکری (متوفی 395ق) در کتاب الأوائل» می نویسد: رمز اینکه بنی عباس شعاع خویش را سیاه قرار دادند آن بود که چون ابراهیم امام به دست مروان - واپسین خلیفه عباسی - به قتل رسید، پیروان

ص: 186

1- ادب الطف ...، سید جواد شبر، همان، 316/1-317.

2- مناقب آل ابی طالب (علیهم السلام)، ابن شهر آشوب، همان، 300/3. توجه: راقم سطور، در مروری که در بعضی از نسخ موجود تاریخ طبری نظیر چاپ لیدن و اعلمی و... داشت به مطلب فوق بر نخورد بلکه صورت ممسوخ و محذوفی از آن را یافت (ر.ک، تاریخ الطبری، چاپ لیدن 1897م، افست شرکت انتشارات جهان، تهران، بی تا، ج 9، ص 1954 و چاپهای دیگر، بخش مربوط به حوادث سال 129 ق). گویا مطلب مزبور، از سنخ مطالبی می باشد که دست غرض و خیانت، روی دشمنی با تشیع و اهل بیت عصمت (علیهم السلام) آن را از تواریخ زدوده است. و الی الله المشتکی.

ابراهیم در مرگ او سیاه پوشیدند و سپس بر آن پوشش سیاه ملازمت و مداومت کردند و سیاهپوشی شعار و نشانه ایشان شد. (1)

استاد جعفر مرتضی، محقق بزرگ معاصر، می نویسد: اینکه عباسیان «رنگ سیاه را شعار خود ساختند، جز برای ابراز اندوه و ماتم بر آنچه در عهد بنی امیه بر سر اهل بیت آمده است، نبود». (2)

ابن خلدون، مورخ و تحلیلگر مشهور، حتی انتخاب رنگ سیاه از سوی بنی عباس برای پرچمها و رایات را به علت نمایش حزن و اندوه بر شهدای بنی هاشم دانسته است:

فان رایاتهم كانت سوداً حزناً علی شهدائهم من بنی هاشم، و نعیاً علی بنی امیه فی قتلهم، و لذلك سُموا المسودة. (3)

استاد جعفر مرتضی، با اشاره به نظریه ابن خلدون، می نویسد:

ما این نظریه را ترجیح می دهیم که بگوئیم حادثه قتل یحیی بن زید و سیاهپوشی خراسانیان به مدت 7 روز در سوگ او، عباسیان را تشجیع کرد که برای اظهار اندوه و ماتم خود بر آنچه در دولت اموی بر سر اهل بیت آمده است، رنگ سیاه را شعار خود قرار دهند. سید عباس مکی در کتاب نزهة الجلیس (ج 1، ص 313) نیز همین نظریه را داده و بلاذری هم در انساب الاشراف (3/ 264) به همین برداشت تصریح دارد. (4)

ص: 187

1- صبح الأعشى، فی صناعه الأنشاء، احمد بن علی قَلَقَشَ نَدی، شرح و تعلیق: محمد حسین شمس الدین (دارالکتب العلمیه، بیروت 1407 - 1987) 3/ 292.

2- زندگانی سیاسی امام رضا(علیه السلام)، جعفر مرتضی عاملی، همان، ص 55.

3- مقدمه تاریخ ابن خلدون، ضبط متن و وضع حواشی و فهرس: خلیل شحاده (دارالفکر للطباعة، و النشر و التوزیع، ط 2، بیروت 1408 - 1988) ص 320.

4- زندگانی سیاسی امام رضا(علیه السلام)، همان، پاورقی ص 55.

جرجی زیدان (1)، دکتر حسن ابراهیم حسن (2)، ه. ج. ولز انگلیسی (3) و فان فلوتن هلندی (4) نیز هوادار همین نظریه اند.

ب - پس از استقرار قدرت

از مباحث گذشته کاملاً روشن شد که «انگیزه اصلی» و «عنوان نخستین» سیاهپوشی عباسیان، اعلام حزن و اندوه در سوگ شهدای اهل بیت (علیهم السّلام) و انتقام از دشمنان آنان بود. عباسیان، با این شعار پیاخاستند و انبوه مردم معتقد به خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله) را بر ضدّ حریف سیاسی خویش (بنی امیّه) بسیج کردند و با بهره گیری از احساسات پاک و مقدس آنان، بر تخت قدرت تکیه زدند؛ و این در حالی بود که آن گروه سیاسی در دل کمترین علاقه و ارادتی به امامت فرزندان پیامبر (صلی الله علیه وآله) نداشتند و لذا پس از دستیابی به مقصود، دست به کشتارها و تصفیه های خونین زدند و معترضان و مخالفان خویش را به چه از میان آل علی (علیه السّلام)، و چه حتی از میان نزدیکترین یاران خود از دم تیغ گذراندند و یا در سیاهچالها به شکنجه سپردند. کارنامه سیاه عباسیان هیچ تردیدی باقی نمی گذارد که اعلام حزن و اندوه در سوگ شهدای آل الله (علیهم السّلام) که با پوشیدن جامه سیاه و بر افراشتن پرچم مشکین ابراز می شد، در حقیقت چیزی جز تمهیدی مزورانه از سوی آن حزب سیاسی برای

ص: 188

1- تاریخ التمدن الاسلامی، جرجی زیدان (مطبعه الهلال، همان) 166/1: و السواد شعار العباسیین علی الإطلاق، اتخذوه حزناً علی شهدائهم من بنی هاشم و نعیاً علی بنی امیه فی قتلهم، و لهذا سمّوا المسوّده.

2- تاریخ الاسلام، همان، 408/1.

3- کلیات تاریخ...، ه. ج. ولز، با تجدید نظر دیموند پوستگیت، ترجمه مسعود رجب نیا (بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران 1351 ش) 1/770.

4- السیاده العربیه و الشیعیه و الأسرئیلیات فی عهد بنی امیه، فان فلوتن، تعریب: دکتر حسن ابراهیم حسن و محمد زکی ابراهیم، ص 125.

جلب افکار و احساسات شیعیان و استفاده از آنها برای پیشبرد و مطامع خویش نبوده است.

از خلال تاریخ بر می آید که در آن روزگاران، در میان قبایل و عشایر گوناگون عرب رسم چنین بود که چون فرد یا افرادی از یک قبیله - به ظلم و ستم - به قتل می رسید، بازماندگان وی ضمن پرهیز از اصلاح و آرایش سر و روی، لباس سیاه می پوشیدند و این لباس را نیز از تن بیرون نمی آوردند تا آنکه انتقام فرد مقتول را از قاتل یا قاتلین آن بستانند.

بر این اساس، با کشتار وسیع رجال بنی امیه و فروپاشی کامل رژیم اموی، علی الظاهر، آرمان انتقام از دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) تحقق یافته بود و قاعدتاً بایستی به سنت سیاهپوشی پایان داده می شد و از آن پس رنگ سیاه جای خود را به رنگ سفید (یا سبز) پیروزی و سرور می داد و حداکثر جز در مواقعی خاص همچون سالگرد شهدای کربلا از آن بهره گرفته نمی شد (چنانکه منصور عباسی در نامه هتاکانه خویش به برخی از سران علویین، بر آنها منت می گذاشت که هدف از قیام، انتقام از بنی امیه و سرنگونی آنان بود و ما، با انجام دادن این کار، زحمت شما را کم کردیم، و بنابراین ... دیگر وجهی برای قیام و تحرک بر ضد حکومت نیست!).⁽¹⁾ اما بر خلاف انتظار چنین نشد، بلکه آل عباس - که ریاکارانه و سالوسانه از این شعار شیعی بهره جسته بودند. اولاً سیاهپوشی را زیّ دائم خویش قرار دادند و ثانیاً در کیفیت انجام آن دست برده و شکل طبیعی و خالص آن را تغییر دادند.

زیرا، شیعیان جامه سیاه را «تنها در روزهای خاصی از سال: ایام وفیات» پوشیده

ص: 189

1- ر. ک، نامه های متبادله میان منصور و نفس زکیّه (تاریخ الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، همان 461/2 - 467، مخصوصاً صص 466 - 467). تاریخ الطبری (چاپ لیدن، 258/10) نیز می نویسد: زمانی که منصور شنید دو پسر زید بن علی (حسین و عیسی) همراه نفس زکیّه بر ضد او شوریده اند گفت: از خروج دو فرزند زید در شگفتم: زیرا ما قاتل پدر آن دو را به همان گونه که وی زید را کشته و به دار زده و سوزانده بود به کشتیم و بردار کردیم و سوزاندیم ..

در باقی ایام سال - بویژه ایام جشن و شادی به آن را بدل به جامهٔ سپید یا رنگین سرور می نمودند؛ و حکمت سیاهپوشی نیز اظهار حزن و اندوه در ماتم اهل بیت (علیهم السلام) بود (چنانکه امروزه نیز چنین است). اما بنی عباس، پس از صعود به تخت قدرت، در ظاهر، سیاهی پرچم و لباس را شعار «همیشگی» خود کردند درست مثل اینکه پدری از دنیا برود و فرزندان وی، ته تا هفتم و چهلم وحد اکثر سالگرد اول وی، بلکه تا آخر عمر سیاه بپوشند!) و در باطن، در مجالس عیش و عشرتی که با دوستان و ندیمان خویش داشتند جامه های رنگین (سرخ و زرد و سبز) می پوشیدند. (1) علاوه، عنوان سیاهپوشی نیز از آن پس، جنبهٔ وابستگی به رژیم عباسی و قبول مشروعیت حکومت و جنایات آن را داشت. بی جهت نیست که مخالفین آل عباس - اعم از علویانی چون نفس زکیه و یا کسانی چون مقنن - به نشانهٔ ضدیت با رژیم مزبور، از پیراهن و پرچم سفید بهره می جستند و سیه جامگان عباسی (که مسوده خوانده می شدند) از حجاز و عراق گرفته تا ایران، همه جا خود را با خیل شورشگران سپید پوش (مبینه) روپرو می دیدند.

دیگر آنکه، سیاهپوشی شیعه، در عزای اهل بیت (علیهم السلام) امری کاملاً اختیاری بود و با آزادی کامل، آن هم از روی عقیدهٔ قلبی، انجام می گرفت. یعنی برای هر فرد شیعه، این امکان وجود داشت که در شهادت مولای متقیان (علیه السلام) یا فرزندان بزرگوارش، سرا پا سیاهپوش گردد و یا آنکه سیاه نپوشد و صرفاً به دیگر نشانه های عزا و اندوه اکتفا کند. اما به کارگیری رنگ سیاه، به عنوان شعار وابستگی به عباسیان، اولاً امری اجباری و فرمایشی بود و فی المثل، در هنگام ایراد خطبهٔ نماز جمعه یا اشتغال به کار قضاوت و یا ملاقات با خلیفه حتماً بایستی از شعار سیاه استفاده می شد و الا داغ و درفش و قتل و زندان در پی داشت (2) و ثانیاً سیاهپوشی

ص: 190

1- تاریخ الاسلام، همان، 58/2.

2- برای نمونه، وقتی حارث بن مسکین در 237 به قضاوت مصر رسید از وی خواستند که لباس سیاه بپوشد، و چون او خودداری کرد، دولتیان او را ترسانده و گفتند در این صورت طرفدار بنی امیه قلمداد خواهی شد. و در نتیجه پذیرفت که پشمینهٔ سیاه بپوشد (تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، آدم متر، ترجمهٔ علیرضا ذکاوتی قراگزلو، همان، 257/1).

مزبور در شکل و صورتی خاص به فی المثل، در قالب استعمال کلاه دراز سیاه رنگ (قَلَنْسُوه) به صورت می گرفت و تشریفاتی ویژه داشت. خلاصه کلام آنکه شعار سیاه عباسیان، نسبت به سیاهپوشی معمول شیعیان، یکسره لَوْن و عنوانی دیگر داشت.

در زمان منصور دوانقی - که کمر به هدم سادات و علویین بسته بود به استعمال قلنسوه سواداء» یعنی کلاه دراز مخروطی شکل سیاهرنگ (همچون کلاه لبه دار عصر رضا خان پهلوی) الزامی بود.⁽¹⁾ افزون بر این، هرکس می خواست با خلیفه دیدار کند یا از سوی وی احضار می شد ناگزیر بایستی جبّه ای سیاه، که روی لباسها پوشیده می شد و به آن «سواد» می گفتند بر تن کند. منصور کارگزاران خویش را وادار به پوشیدن دُرّاعه ها و جبّه های جلو بازی می کرد که بر پشت آنها آیه « فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ » نوشته شده بود⁽²⁾ و به عمال خویش در بلاد نیز پیغام می داد که کارمندان خویش را امر به پوشیدن این گونه لباسها کنند.⁽³⁾ لباس خلیفه در مجالس و مراسم رسمی قبای سیاه یا بنفش بود که تا زانو می رسید و یقه آن باز، و جلیقه از زیرش نمودار بود. وی همچنین کمربندی مرصع بر کمر می بست و عبایی سیاه بر دوش می افکند و قلنسوه های دراز مزین به جواهرات گرانبها بر سر می نهاد.

ص: 191

1- تاریخ الخلفاء، سیوطی، همان، ص 262؛ تاریخ الاسلام، همان، 427/2-428. مدرک اخیر می نویسد: منصور عباسی پوشیدن کلاههای سیاه بلند مخروطی شکل (قلنسوه) را برای عباسیان الزامی کرد، همچنانکه استعمال لباسهای زربفت را معمول ساخت و خلعت دادن آن به مردم، حق اختصاصی خلیفه شمرده می شد.

2- تاریخ التمدن الاسلامی، جرجی زیدان، همان، 79/5 به نقل از: الأغانی، ابوالفرج، 121/9؛ الکامل، ابن اثیر (مصر 1302 ق) 5/289؛ العقد الفرید، ابن عبدربه (الملک السعید، مصر 1283 ق) 74/1.

3- تاریخ التمدن الاسلامی، همان، همانجا، به نقل از: النجوم الزاهره، طغبردی، ص 437؛ الخطط، مقریزی (دوج بولاغ، 1270 ق) 307/1 و.....

قضات دستگاه عباسی، در کنار عمامه و طیلسان که به تقلید از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می پوشیدند، به نشانه خدمت در دستگاه بنی عباس، کلاه‌های دراز (= همان قلنسوه) بر سر می نهادند که بر گرد آن عمامه‌ای سیاه پیچیده شده بود. امرا و شخصیتها نیز چونان خلیفه لباس می پوشیدند. (1)

فضل بن فضاله، که در سال 168 ق از طرف مهدی عباسی قاضی مصر شد، کلاه بلند (قلنسوه) بر سر می گذاشت و عمامه‌ای سیاه بر گرد آن می پیچید. (2) در طول قرن سوم، قلنسوه، که لطیفه‌گویان آن را «کلاه خمره‌ای» می گفتند، به اضافه طیلسان، لباس مخصوص قضات بود. (3)

آدم متر، شرقشناس سویسی، با اشاره به نکات فوق می نویسد:

منصور عباسی در سال 153 دستور داد کلاه‌های بلند (قلنسوه) بگذارند و دُزاعه (جِبَّة جلوباز) بپوشند که پشتشان آیه « فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ » نگاشته شده باشد؛ و همچنین شمشیر به کمر ببندند. یک روز ابودلامه که طبق دستور لباس پوشیده بود صبح نزد منصور آمد. منصور پرسید: چگونه‌ای؟ گفت بسیار بد؟ منصور پرسید چرا؟ گفت چه حالی دارد کسی که صورتش در وسط هیکل واقع شده، و شمشیرش در نشمینگاه قرار گرفته و کلام خدا را پس پشت انداخته است!

منصور از آن روز دستور تغییر لباس داد و ابودلامه در آن یاب سروده بود:

از خلیفه انتظار زیادتی داشتیم، در درازی کلاهها افزود؛ گویی بر فراز سر، خمره‌های یهودیان است؛ که با شبکلاه بلندتر می نماید! (4)

ص: 192

1- تاریخ الاسلام، همان، 427/2-428.

2- تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، همان، 257/1.

3- همان، همانجا.

4- همان، 127/2.

در حدود سال 300 قبا لباس رسمی دولتیان شد تا آنجا که ویژگیان سرشناس روزهای جمعه جز با قبای سیاه نمی توانستند در نماز جمعه به شبستان وارد شوند. یکی از رجال یک بار با دزاعه آمده بود برش گرداندند؛ رفت و قبا پوشید و باز آمد. و این رسم در همه شبستانهای مساجد جامع مرعی بود، اما بعد منسوخ گردید. چنانکه خطیب بغدادی می نویسد: در حدود سال 400 فقط خطیب و مؤذنین موظف بودند قبای سیاه بپوشند. (1)

دکتر حسن ابراهیم حسن می نویسد: «تشریفات عباسیان از امویان شکوه و جلال بیشتری داشت. در روزهای جمعه نگهبانان خاص، پرچم به دست پیشاپیش موکب خلیفه حرکت می کردند و از پس ایشان امرای خاندان عباسی بر اسبان سیاه سوار بودند. آنگاه خلیفه براسبی سفید می آمد و بزرگان دولت پیشاپیش وی در حرکت بودند. خلیفه در روزهای رسمی قبای سیاه می پوشید و کمر بند مرصع می بست و زنجیر طلای جواهر نشان از سینه می آویخت». (2)

ص: 193

1- همان، 2/ 129. در سال 201 اسحاق بن موسی بن عیسی بن موسی با مردم حج گزارد و به مأمون و پس از وی به علی بن موسی الرضا(علیه السلام) به عنوان ولیعهد مأمون، دعا کرد. حمدویه بن علی بن عیسی بن ماهان به سوی اسحاق حمله برد و سواد (جبه سیاه) خویش را طلب کرد. و چون آن را نیافت، بیرق سیاهی را گرفت و بر خود پیچید و گفت: ای مردم من جز امیرالمؤمنین مأمون و فضل بن سهل کسی را نمی شناسم ... (عیون اخبار الرضا(علیه السلام)، صدوق، تصحیح سید مهدی حسینی لاجوردی، همان، باب 40، 2/ 144).

2- تاریخ الإسلام، همان، 2/ 427-428 و نیز: 3/ 443. آدم متر نیز در تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری (همان، 1/ 161) می نویسد: در قرن چهارم، خلفای عباسی، رنگ سیاه و خلفای فاطمی رنگ سفید را به عنوان شعار خود به کار می بردند. چنانکه وقتی مقتدر خلیفه به سال 320 برای جنگ با مونس برنشت و ... در همان سواری کشته شد، در کاملترین لباس و هیئت بیرون آمد؛ خفتانی از دیبای نقره گون در بر و عمامه ای سیاه بر سر در قرن سوم و چهارم، لباس خلیفه عباسی و بزرگان مملکت، کلاه دراز و قبا هر دو به رنگ سیاه بود (مروج الذهب، مسعودی، 8/ 169 و 377). همچنین پارچه ای که در آن، موقع نماز صبح [از سوی خلیفه] برای نیازمندان صدقه برده می شد، رنگ سیاه داشت (کتاب الوزراء، ص 19) و نیز لوای خلیفه به رنگ سیاه بود با خط سپید بر آن نگاشته: محمد رسول الله (ابن مسکویه، 5/ 294) اما فاطمیان، طبق شعار علویان سپید می پوشیدند (...). جرجی زیدان (همان، 1/ 165) می نویسد: «هنگامی که متوکل عباسی از بهر فرزندان خویش در سنه 235 بیعت گرفت به جهت هر یک از ایشان دورایت بست، یکی به رنگ سیاه که رنگ ولایتعهد بود و دیگری سفید که رایت حکمرانی ایالت بود» (پایان نوشته آدم متر). نظامی گوید: : سیه پوش چترش چو عباسیان زده سنگ برطاس برطاسیان

دوران منصور دوانقی - که هم عصر امام صادق (علیه السلام) بود . یکی از ادواری بود که در اجبار مردم به سیاهپوشی سختگیری بسیار می شد. در آن زمان، چنانچه کسی بدون شعار سیاه - که نشان اطاعت از رژیم عباسی بود . در کوچه و بازار آشکار می شد از سوی عمال رژیم مؤاخذه می شد و وضع به گونه ای بود که مردم لباسهای خویش را با جوهر مشکین قلم، سیاه کرده و سپس می پوشیدند. (1)

در حقیقت، برای عباسیان، اینک دیگر موضوع سیاهپوشی به عنوان عزای اهل بیت (علیهم السلام) بکلی منتفی شده و انگیزه های دیگری چون اظهار قدرت و ارباب مخالفین - خاصه آل علی به جای آن نشسته بود، یعنی همان چیزی که در پیشگویی جبرئیل برای پیامبر (صلی الله علیه وآله) و هشدار آن حضرت به عباس (نیای خاندان عباسی)

ص: 194

1- ابو الفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین (همان، ص 319) به نقل از علی بن جعد آورده است: اهل کوفه را در روزهایی که مجبور به پوشیدن لباس سیاه بودند مشاهده کردم. حتی بقالها، جامه خویش را با جوهر مشکی رنگ کرده و سپس بر تن می کردند. در تاریخ طبری نیز به نقل از ابوالحسن حداء می خوانیم که می گوید: منصور دوانقی مردم را وادار به پوشیدن سیاه می کرد و من می دیدم که آنها جامه های خود را با جوهر سیاه رنگ می کردند (مقاتل الطالبیین، همان، پانوشت همان صفحه).

صراحتاً خاطر نشان شده بود: منابع حدیثی شیعه و سنی آورده اند که جبرئیل روزی بر پیامبر فرود آمد در حالیکه قبایی سیاه پوشیده، کمربندی بر میان بسته، و خنجری بر آن آویخته داشت. پیامبر گفت: ای جبرئیل، این چه هیئتی است؟ گفت: این، زی و هیئت فرزندان عمویت عباس است. ای محمد، وای بر فرزندان تو از دست فرزندان عمویت عباس! پیامبر نزد عباس رفت و به وی فرمود: ای عمو، وای بر فرزندان من از دست فرزندان تو! گفت: ای رسول خدا آیا آلت مردی خویش را قطع کنم؟

فرمود: کار از کار گذشته و قلم قضا بر وقوع این امر جاری شده است. (1)

در باب هارون الرشید . خلیفه مقتدر و سفاک عباسی - نوشته اند: زمانی که در لحظات پایانی عمرش (در طوس) دستور داد شورشیان بنی رافع را پس از دستگیری به حضور وی آورند، و آنان - پای در زنجیر - بر او وارد شدند، هارون در خیمه ای بزرگ از خز سیاه، و برفراشی از همان جنس و رنگ، نشسته و بر بالشی از خز سیاه تکیه زده بود. فرش سُرَاق و خیمه نیز تماماً از خز سیاه بود. همچنین چند جبه روی هم پوشیده بود که همگی از خز سیاه بود و عمامه ای نیز که بر سر داشت

از همین جنس و رنگ بود! ... و اتفاقاً در همان مجلس هم بمرد. (2)

موضوعگیری ائمه اطهار (علیهم السلام) در برابر «شعار سیاسی» بنی عباس

این پدیده نوظهور - یعنی، سیاهپوشی به سبک خاص (قلنسوه سوداء و ...)

ص: 195

1- فقیه من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، همان، 1/232؛ علل الشرایع، شیخ صدوق، همان، 2/348؛ وسائل الشیعه، همان، 3/279. و نیز ر.ک، تاریخ بغداد، خطیب بغدادی (دارالکتاب العربی، بیروت) 4/232.

2- الأبناء فی تاریخ الخلفاء، محمد بن علی بن محمد بن عمرانی، به اهتمام تقی بینش (دفتر نشر کتاب، مشهد 1363 ش) ص 49. سُرَاق، معرّب سراپرده است و آن پرده ای است که کشیده شود بالای . صحن و فضای میان خانه، و جمع آن سرادقات است، و سرادق خانه از پنبه و کرباس است (از تعلیقات آقای بینش، به نقل از شرح قاموس)

و آن هم به عنوان نشانه وابستگی به حکومت . طبعاً از دیدگاه شیعی، که رژیم عباسی را (با آن جنایات ننگین، و کشتار فجیع علویین و ...) دولت جور می شناخت و هیچگونه مشروعیتی برای آن قائل نبود، مردود بود و لذا ائمه شیعه . که سخت در منگنه فشار آن رژیم سفاک قرار داشتند با آن برخوردی شدید منفی در پیش گرفته و از آن، با عنوان «لباس اهل النار» یاد کردند و گاه نیز که به جبر حکومت ناگزیر بودند آن را موقتاً بپوشند، با تعابیر گوناگون به اصحاب سر خویش می فهماندند که از سر تقیه و اجبار به این امر تن داده اند.

روایات زیر، بوضوح نشانگر موضع منفی ائمه معصومین (علیهم السلام) در برابر این «شعار سیاسی تحمیلی» است:

حذیفه بن منصور گوید: نزد امام صادق (علیه السلام) در شهر حیره بودم که فرستاده ابوالعباس سقّاح، خلیفه عباسی، به سراغ حضرت آمد و وی را به دربار خلیفه فرا خواند. حضرت بارانی خواستند که یک سوی آن سیاه و سوی دیگرش سپید بود و پس از پوشیدن آن فرمودند: آگاه باش من این را می پوشم و می دانم که . لباس اهل آتش است (1)

در روایت دیگر، محسن بن احمد از کسی که نامش ذکر نشده نقل کرده است که می گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم: آیا در قلنسوه سواد (کلاه دراز مخروطی شکل سیاهرنگ) نماز بگزارم؟ حضرت فرمود: خیر، در آن نماز گزار که لباس اهل آتش است. (2)

در روایات متعدد دیگر، که نوعاً نام اولین راوی ناقل از امام ذکر نشده و یا

ص: 196

1- الفروع من الکافی، همان، 6/ 449 (حدیث 2)؛ فقیه ... ، همان، 1/ 233؛ علل الشرایع، همان، 2/ 347؛ وسائل الشیعه، همان، 3/ 279.

2- الفروع من الکافی، همان، 3/ 403؛ فقیه ... ، همان، 1/ 232؛ علل الشرایع، همان، 2/ 346 (باب 56)؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، همان، 2/ 213؛ وسائل الشیعه، همان، 3/ 81 (باب 20، حدیث 3)؛ بحار الانوار، 8/ 312 (حدیث 81 و 83/ 249) (حدیث 12).

اساساً روایت فاقد سلسله سند است، از امام صادق نقل شده که با استناد به فرمایش رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و یا مستقیماً، سواد و سیاهپوشی را (جز در سه مورد چکمه و عمامه و عبا) مطلقاً یا در نماز مکروه و ناروا شمرده است. (1)

صفوان جمّال گوید: امام صادق (علیه السلام) در دومین باری که به کوفه انتقال داده شد و منصور دوانقی آنجا بود، زمانی که به هاشمیّه - مقرّ منصور - رسید، پایش را از رکاب بیرون آورده فرود آمد. سپس فرمود استری سپید رنگ مایل به خاکستری برایش آوردند و جامهای سپید پوشید و قلنسوهای سپید بر سر نهاد و بدین هیئت بر منصور وارد شد. زمانی که چشم منصور به حضرت افتاد گفت: هان به انبیا تشبّه جسته ای؟! امام فرمود: چه چیز مرا از فرزندان انبیا دور می دارد؟

آنگاه منصور اظهار داشت که می خواهم کسی را به مدینه گسیل دارم تا درختان آن را قطع، و اهل آن را اسیر سازد. (2)

داود رقی آورده است: شیعیان پیوسته از حضرت صادق (علیه السلام) در باب «لبس سواد» (پوشیدن سواد) سؤال می کردند. می گوید روزی دیدیم حضرت نشسته است در حالیکه جبّه ای سیاه بر تن، قلنسوه ای مشکین بر سر، و چکمه ای سیاه با آستر مشکی در پای دارد. سپس قسمتی از آن را پاره ساخت و فرمود: آگاه باش که پنبه آن نیز سیاه است، و مقداری پنبه سیاه از آن بیرون کشید. آنگاه افزود:

- بِيضُ قَلْبِكَ وَ الْبَسُ مَا شِئْتَ! یعنی: قلبت را [به قبول ولایت ما، و برائت از اعدای ما] روشن و سپید کن، و هر چه خواهی بپوش! (3)

ص: 197

1- برای روایات دال بر کراهت لبس سواد در نماز و غیر آن، ر.ک، الفروع من الکافی، همان، 3/ 403 (حدیث 29)؛ تهذیب الأحکام، همان، 2/ 213؛ وسائل الشیعه، همان، 3/ 278 (باب 19 از ابواب لباس المصلی).

2- وسائل الشیعه، همان، 3/ 355، حدیث 2، به نقل از فروع کافی. هاشمیّه، شهری بود در انبار که سفاح آن را بنا کرده بود (التنبیه والأشراف، مسعودی، تصحیح: عبدالله اسماعیل صاوی، المكتبة التاریخیه، قاهره 1357 ق - 1938 م، ص 293).

3- علل الشرایع، صدوق، همان، 2/ 347؛ وسائل الشیعه، همان، 3/ 280. مرحوم صدوق پس از نقل روایت فوق می نویسد: «امام همه این کارها را از روی تقیّه انجام داده بود زیرا نزد دشمنان متهم به این امر بود که اعتقاد به سیاهپوشی (به عنوان شعار وابستگی به حکومت عباسی) ندارد لذا می خواست به بالاترین وجه ممکن، تقیه نماید و به همین علت پنبه درون چکمه را نیز سیاه کرده بود»، و مرحوم شیخ حر عاملی می افزاید که: به قرینه ذیل حدیث، ممکن است عمل امام را حمل به اعلام جواز و نفی حرمت سیاهپوشی نمود» (وسائل، همان، همانجا). أقول: ولا یخفی أن الحق مع الصدوق.

به قول حافظ شیراز: مرد خداپرست که تقوی طلب کند خواهی سپید جامه و، خواهی سیاه باش

بروشنی پیدا است که تعریض و مخالفت امام در جمیع این موارد، ناظر به سیاهپوشی رسمی و خاصی است که از سوی بنی عباس تحمیل شده و نماد بستگی و اطاعت از حکومت جائزانه آنان بوده است. گفتنی است روایاتی که دلالت بر کراهت سیاهپوشی (جز در سه مورد عبا و عمامه و چکمه) از دیدگاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دارد و توسط امام صادق نقل شده، نوعاً از حیث سند «مرسله» یا مرفوعه می باشد یعنی سلسله سند آن یا مفقود است و یا در آخر، گسسته و منقطع می باشد؛ گویی مخصوص نام راوی مطلب از شخص امام، مخفی نگهداشته شده است، و این امر، مؤید آن است که مسئله جنبه سیاسی و امنیتی داشته و بیان امام علی (علیه السلام) ناظر به نفی شعار و سیره حکومت وقت بوده است. لهذا، آنجا نیز که حضرت، از سر تقیه، استفاده از شعار مزبور را در آن اختناق سخت اجازه می دهد با قید «بیض قلبک»، شیعیان را از قبول مشروعیت رژیم حاکم و خروج از خط مستقیم تولی و تبری، بر حذر می دارد (چنانکه مأمون نیز به علامت انتقال قدرت از بنی عباس به آل علی (علیه السلام) - رنگ سیاه را به سبز، که نشان سادات و علویین بود، تغییر داد). (1)

اما نکته اساسی آن است که این نوع سیاهپوشی (در قالب قلنسوه سوداء و ...) هیچ ربطی به سیاهپوشی طبیعی و معمول شیعیان در عزای شهدای اهل البیت

ص: 198

1- برای آشنایی با گفتار مورخین در این باب، ر.ک، مسند الإمام الرضا (علیه السلام)، جمعه و رتبه: الشيخ عزیزالله العطاردي (المؤتمر العالمي للإمام الرضا (علیه السلام)، الجزء الأول، مقدمة آقای عطاردي، صص 107-123.

(عليهم السلام) نداشت و اصولاً، چنانکه قبلاً نیز در فصل ششم، بخش مربوط به سیاهپوشی سلیمان بن ابی جعفر (عموی هارون) در تشییع پیکر امام هفتم (علیه السلام) گفتیم، سیاهپوشی در عزای اهل البیت (و کلاً در عزای در گذشتگان) در همان زمان بنی عباس نیز عرفاً و عنواناً از شعار سیاهپوشی عباسیان جدا و ممتاز بوده است. لهذا همان سلیمان بن ابی جعفری که دستور می دهد اگر حاملین جنازه [بخوانید: عمال دستگاه بنی عباس از تحویل پیکر امام کاظم خودداری کردند آنها را بزیند و شعارهای سیاهشان را پاره کنید] (خرقوا ما علیهم من السواد) - آری همو، خود گریبان چاک داده و «لباس سیاه پوشیده» (متسلباً) در پی جنازه مطهر امام به راه می افتد.

مسعودی، مورخ مشهور نیز، در مروج الذهب، به مناسبت مرگ مهدی عباسی جانشین منصور دوانقی) می نویسد: «گویند مهدی، بر اثر مسمومیت درگذشت ...»

و حسنه - کنیزی - و دیگر خدمتکارانش، از سر جزع و بیتابی، در مرگ او جامه های موئن و سیاه پوشیدند. ابو العتاهیه (شاعر مشهور عهد عباسی) در این باب گوید:

رُحْنٌ فِي الْوَشِيِّ وَ اصْبَحْنَ عَلَيْهِنَّ الْمُسُوحُ ..

یعنی، آنان (تا دیروز) جامه پرنقش و نگار ابریشمین در برداشتند و (امروز) پلاس عزا پوشیده اند. هر گرد سرکشی را بالأخره یک روز زمان سختی و درماندگی فرا خواهد رسید. تو، هر چند عمر نوح داشته باشی، هرگز جاودان نخواهی زیست؛ پس اگر ناچار از گریه و زاری هستی، برخویشتن گریه کن!»، (1)

مؤلف الأنباء فی تاریخ الخلفاء، در شأن صدور شعر فوق، آورده است که: مهدی

ص: 199

1- مروج الذهب، مسعودی، همان، 309/3؛ تاریخ فخری ...، ابن طقطقا، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، همان، ص 246. براساس نوشته مقاتل الطالبیین (همان، ص 431): «زینب، مادر حسین بن علی شهید فخر)، زمانی که پدر و برادر و عموها و عموزادگان و همسرش به دست منصور به قتل رسیدند، پلاس پوشید و تا آخر عمر از تن بیرون نیاورد»؛ که با توجه به آنچه در فصل پنجم و ضمیمه شماره 2 آمده، قاعدتاً پلاس عزای مزبور، سیاهرنگ بوده است.

عباسی در سال 168 هجری به ماسبذان از ولایات جبال رفت و چون از آن مکان خوشش آمد، رحل اقامت افکند و کنیزش - خیزران را بدانجا فرا خواند. خیزران در محرم 169 با صد هودج حریر و پرنقش و نگار نزد خلیفه رفت و باهم بساط عشرت ساز کردند. اما روز سوم خلیفه خوابی هولناک دید که خبر از مرگ وی و ویرانی کاخ می داد. با دیدن آن خواب - که پیک مرگ وی بود - سخت آشفته شد و سه روز بعد درگذشت؛ و دیری نگذشت که خیمه و هودجها، در حالیکه بر آن پلاسها (ی عزا) افکنده شده بود، به بغداد بازگشت داده شد. ابوالعتاهیه، شعر «رحن فی الوشی و ... را با مشاهده آن صحنه سرود. (1)

ص: 200

1- الأبناء فی تاریخ الخلفاء، همان، صص 32 - 33.

گفتیم که:

1. قرآن کریم، دوستی خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله) را بر عموم مسلمین واجب شمرده و آن را در حکم اجر زحمات گرانقدر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در راه هدایت امت دانسته است: « قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ». پیداست که عشق و دوستی شروط و لوازمی دارد، و یکی از مهمترین این شروط، همدلی و همنوایی با آن بزرگواران در ایام شادی و اندوه است. بر این اساس، بایستی در عزای خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله) حزن و اندوه خویش را به اشکال گوناگون، به زبان گفتار و کردار و ... پوشاک نشان دهیم. مقصود از اظهار همدلی و همدردی با اهل بیت (علیهم السّلام) در لباس و پوشاک این است که دوستان آن حضرت در روز عاشورا، یا دیگر ایام عزا، به گونه ای لباس بپوشند که، از حیث نوع و جنس و رنگ لباس یا نحوه پوشش آن، عرف و عادت اجتماع، آن را نشان همدردی با بستگان عزیز از دست رفته می شمارد

2. رنگ سیاه از جهات گوناگون آثار و خواص مختلفی داشته و به اعتبار هر یک از این خواص، در مواردی خاص از آن بهره گرفته می شود. فی المثل، رنگ تیره موجب استتار و اختفای اشیاء است و بانوان عفیف و هوشمند مسلمان، رنگ لباسهای رورا از چادر و روسری گرفته تا پیچه و مقنعه و ...، رنگهای تیره (سیاه یا سرمه ای پر رنگ) بر می گزینند تا اندامشان از چشم نامحرمان پوشیده تر و در نتیجه گوهر عفافشان در درج عصمت محفوظتر باشد. نیز رنگ سیاه، در میان رنگها، شکوه و هیبتی بیشتر دارد و از همین روی، فی المثل، عمامه پیامبر (صلی الله علیه وآله) و حضرت امیر (علیه السّلام) و به تبع آنان سادات به رنگ تیره بوده و هست.

من از دیگر خواص و آثار رنگ سیاه، آن است که ذاتاً رنگی حزن آور و دلگیر، و مناسب با عزا و ماتم است و به همین علت، عرفاً و عادتاً، از این رنگ در نقاط مختلف جهان به نشانه اظهار غم و اندوه در مرگ دوستان و عزیزان استفاده می شود و هر چه هم زمان بیشتر می گذرد این رسم، عمومیت و جهانیتر می گردد، به گونه ای که امروزه تقریباً در میان کلیه ملل و اقوام متمدن به هنگام عزا از همین رنگ استفاده می شود.

از ملل و اقوام دیگر که بگذریم، شعر و لغت و تاریخ و حدیث نشان می دهد که اعراب (از مصر و شامات گرفته تا عراق و حجاز) از دیرباز، رنگ سیاه را رنگ عزا می شناخته اند و این معنی، گذشته از شواهد تاریخی بسیار، از بررسی لغوی واژه هایی چون حداد و سیلاب، و نیز ملاحظه اشعار گوناگون تازی بوضوح بر می آید.

3. شعر و لغت و تاریخ و سیره و حدیث، همچنین بوضوح نشان می دهد که سیاهپوشی در سوگ شهدای اهل البیت (علیهم السلام) بویژه سالار شهیدان (علیه السلام)، رسم و سیره جاری خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و دوستان و شیعیان آنان بوده و این بیت شریف در ایام عزا به رسم معمول در میان عرب تأسی می جسته است. قدیمترین موردی که تاریخ اسلام از سیاهپوشی بر شهدای آل الله یاد می کند، سیاهپوشی دختر ام سلمه و ربیبه رسول الله (زینب) و زنان انصار در سوگ حمزه سید الشهداء (علیه السلام) و پس از آن نیز سیاهپوشی اسماء بنت عمیس در عزای شوی خویش (جعفر طیار (علیه السلام)) پس از جنگ موته است.

تاریخ اسلام، گذشته از دو مورد فوق، و نیز سیاهپوشی رسول خدا در آخرین روز عمر (که به نظر می رسد جنبه اظهار اندوه از مصائب قریب الوقوع خاندان خویش را داشته)، موارد زیر را از سیاهپوشی بنی هاشم و هواداران آنان در همان زمان ائمه اطهار (علیهم السلام) ثبت کرده است:

الف - سیاهپوش زنان پیامبر (علیه السلام) در سوگ آن حضرت

ب - سیاهپوشی همسر عبید الله بن عباس بن عبد المطلب در سوگ فرزندان کوچک خویش.

ج - سیاهپوشی حسنین (علیهما السلام) در سوگ مولای متقیان (علیه السلام).

د. سیاهپوشی هاشمیات در عزای امام مجتبی (علیه السلام) - ه - سیاهپوشی هاشمیات در شام و مدینه در عزای امام حسین (علیه السلام)

و - سیاهپوشی امام سجاد (علیه السلام) در سوگ امام حسین (علیه السلام).

ز - سیاهپوشی امّ سلمه در عزای امام حسین (علیه السلام). ح - سیاهپوشی یکی از غلامان شیعه یزید در سوگ امام حسین (علیه السلام).

ط - سیاهپوشی دوستان محمد بن علی (نواده ابن عباس) در مرگ وی.

ی - سیاهپوشی شیعیان و نیز فضل بن عبد الرحمن (شیخ و بزرگ بنی هاشم) در سوگ زید فرزند امام سجاد (علیه السلام).

ک - سیاهپوشی مردم خراسان در سوگ زید و یحیی.

ل - توصیه سیف بن عمیره (صحابی بزرگ امام صادق و کاظم (علیه السلام)) شیعیان را به سیاهپوشی در عزای سید الشهداء.

م - سیاهپوشی سلیمان بن ابی جعفر در تشییع پیکر امام کاظم (علیه السلام).

در طول دوران غیبت پیشوای دوازدهم (عج) نیز، شواهد تاریخی بسیاری (خاصه در شعر و ادب شیعی) می توان جست که حاکی از سیاهپوشی - به مثابه شعاری عام و رایج در میان شیعه - در سوگ سالار شهیدان (علیه السلام) است. به گونه ای که این معنی حتی در نقش نگین سیاه شیعیان نیز منعکس بوده است:

انا غرویّ شدید السواد

وقد كنت ابيض مثل اللّجين

وماكنت اسود، لكنّی

صبغت سواداً لقتل الحسين (علیه السلام)

4. شواهد متعدد تاریخی فوق، من حیث المجموع، اطمینان بخش و قطع آور

بوده و حتی برخی از آنها، همچون روایت محاسن برقی، مستقلاً قابل استناد و استدلال فقهی است و لذا چنانکه در فصل بعد خواهیم دید پاره ای از فحول فقیهان بر پایه آن فتوا داده اند. از ملاحظه این شواهد تاریخی نتیجه می گیریم که:

اولاً، سیاهپوشی در عزای اهل بیت (علیهم السّلام) - بویژه شهادت سالار شهیدان (علیه السّلام) - سیره جاری و مستمر خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله) و دوستان و پیروان آنان بوده و تاریخ، بکرات، وجود این سیره را در عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله) و زندگی امامانی چون امام مجتبی، امام حسین، امام سجاد (علیهم السّلام) و خانواده آنان ثبت کرده است. پیداست که این بزرگواران با موازین شرع کاملاً آشنا بوده بلکه خود میزان شرع بوده و عمل آنان برای دیگران حجت است و سیاهپوشی هاشمیات نیز در مرأی و مسمع معصومین (علیهم السّلام) صورت گرفته و با سکوت (بلکه همدلی) امام، مهر تأیید خورده است. بنابراین، فرمایشاتی که از رسول گرامی اسلام یا امیرالمؤمنین و دیگر ائمه اطهار (علیهم السّلام) در کراهت لباس سیاه وارد شده و به قولی، ظهور در «حرمت» دارد، به اصطلاح فقهی با سیره مزبور «تخصیص» خورده است و شامل مورد سیاهپوشی در عزای شهدای اهل البیت (علیهم السّلام) نمی شود (همانگونه که مواردی نظیر پوشیدن عمامه و عبا و چکمه سیاه، در کلام خود پیامبر و ائمه، از حکم کراهت استثنا شده است).

ثانیاً، سیاهپوشی در عزای شهیدان آل الله دهها سال پیش از ظهور سیه جامگان عباسی (و حتی انعقاد نطفه آنان) در میان شیعه مرسوم بوده و حدود هفتاد سال پیش از آنکه آل عباس این اشعار را مستمسک دستیابی به مقاصد سیاسی خویش قرار دهند، در میان اهل بیت سید الشهداء (علیه السّلام) به این شعار عمل می شده است. و با توجه به اینکه همیشه اشیای تقلبی، کپی ای از اشیای اصیل بوده و به اصطلاح، اصلی دارند (و هیچکس اسکناس «هفت تومانی»! نمی سازد) سیاهپوشی بنی عباس نیز تقلیدی (البته مزورانه) برای رسیدن به مقصود، از رسم معمول در میان اهل بیت و دوستان آنان بوده است.

بر این اساس، اشکال برخی کسان به سیاهپوشی معمول شیعه در عزای ائمه اطهار (علیهم السلام) به این عنوان که «این عمل پیروی از شعار بنی عباس است!» و «منشأی جز سیاهپوشی ابومسلم ندارد!» از نظر تاریخی یک «داوری ناصواب»، بلکه مصداق «تحریف حقیقت» بوده و از نظر شرعی نیز «حکمی ناروا» است. زیرا آن روز که امام مجتبی (علیه السلام) در سوگ امیر مؤمنان (علیه السلام) سیاه پوشید و یا بر پایه روایت معتبر «محاسن برقی»، هاشمیات در مصیبت کربلا پلاس تیره بر تن کردند و آن را در زمستان و تابستان بیرون نیاوردند، چنانکه گفتیم هنوز نطفه سیاه جامگان عباسی بسته نشده بود. در یک کلام، بر عکس آنچه این گونه کسان توهم کرده اند، باید گفت که این بنی عباس بودند که از شیعه تقلید کردند و نه بالعکس؛ و براساس توضیحاتی که گذشت، اصولاً سیاهپوشی بنی عباس - که روز اول، عنوان عزا در سوگ شهدای اهل بیت (علیهم السلام) را داشت. خود، به لحاظ تاریخی، قرینه ای حاکی از رواج سنت سیاهپوشی در میان شیعه است.

ثالثاً، چنانکه قبلاً بتفصیل دیدیم، سیاهپوشی عباسیان در حقیقت دو مرحله داشته است: مرحله پیش از رسیدن به قدرت؛ و مرحله پس از دستیابی به آن.

در مرحله نخست، سیاهپوشی آل عباس و پیروان آنان، عمدتاً جنبه اعتراض به مظالم بنی امیه و اظهار اندوه بر مصائب اهل بیت (علیهم السلام) را داشت. با پیروزی آل عباس و حصول انتقام از خاندان اموی، دیگر وجهی برای ادامه سیاهپوشی (جز در ایام وفیات) باقی نماند و بنابراین بایستی سران دولت عباسی به سیاهپوشی خویش پایان می دادند. اما چنین نشد و سیاهپوشی - به شکل و شیوه ای خاص، متمایز از سیاهپوشی معمول شیعیان در قالب کلاههای مخروطی دراز و سیاهرنگ

(قلنسوه سوداء) و جبهه های جلو باز منقوش به برخی آیات قرآن (سواد) شعار معمول عباسیان گردید و به نشانه بستگی و اطاعت مردم از رژیم جدید، الزامی شد.

در اینجا است که ائمه شیعه (از امام صادق به بعد) با این شعار خاص سیاسی

تحمیلی (که نشان بستگی به خلافت جور بوده، و چنانکه دیدیم، عرفاً و عنواناً نیز از سیاهپوشی معمول شیعه در عزای اهل البیت جدا و ممتاز بود) در افتادند و با اطلاق عناوینی چون «لباس اهل النار» به آن، شیعیان را از عمل به زیّ و شعار مزبور - بویژه در نماز بر حذر داشتند و در عین حال، در موارد تقیه، به شرط حفظ تولّی و تبرّی قلبی، پوشیدن آن را مجاز شمردند.

اما نکته این است که تعریض امام در این گونه تحذیرها، صرفاً متوجه شعار سیاسی مزبور بود که نشان از وابستگی به حکومت عباسیان داشت؛ و نه متوجه سیاهپوشی معمول شیعه در عزای ائمه (علیهم السّلام) که در همان زمان بنی عباس نیز - عرفاً - از شعار سیاسی مزبور تمایز و تفاوت داشت. بر این اساس، باید گفت: روایاتی که از امام صادق (علیه السّلام) در مذمت سیاهپوشی وارد شده و ضمن آن بر «قلنسوة سوداء» و یا «مِمْطَرِ اسود»، عنوان «لباس اهل النار» اطلاق گشته، ناظر به زیّ خاص عباسیان بوده و به اصطلاح فقهی، بکلی از رسم سیاهپوشی معمول شیعه در وفیات ائمه (علیهم السّلام) «منصرف» است، و در نتیجه نمی توان این گونه روایات را، محمل تخطئه و ردّ سیاهپوشی در سوگ امامان قرار داد («الفقیه من عرف معاریض کلامنا»، و «اعقلوها عقل درایه لا عقل روایه»..). بگذریم که اینک، قرنهایست که عباسیان (با قتل عام هلاکو در بغداد به سال 656، و کشتار سلیم عثمانی در مصر به سال 922 ق) به گورستان تاریخ پیوسته اند و از آنها جز در افسانه ها به آن هم، افسانه هایی تلخ و سیاه و سرد - نشانی نمانده است، و آنچه که در محیطهای شیعه نشین فعلی، در ایام عاشورا و 28 صفر و 21 رمضان و ... دیده می شود، یکسره اعلام عشق و اظهار عزا در فقد ائمه نور (علیهم السّلام) است.

آن جمع نیرنگباز و جاه پرست - عباسیان را می گویم که بر دریای احساسات پاک شیعیان ناو راندند و پس از رسیدن به ساحل مقصود، آن دریا را به خون کشیدند، قرنهایست که رفته اند و نشانی از آنان در عرصه حیات و زندگی بر جای نیست، چندانکه گویی هرگز از مادر نزاده اند! ولی نام و یاد سالار شهیدان (علیه السّلام)

و فرزندان پاک وی (علیهم السّلام) چونان اشعه خورشید بامداد، هر لحظه رو به گسترش است:

كذب الموت فالحسين مخلد كلما مرّت الدهور تجدد؛

قرآن بخوانیم، که بهترین «حُسن مَطَّلَع» و «خیر ختام» است:

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ صَدَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَصَدَّرَبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ
لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ .. (ابراهیم: 24 - 26).

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ)» (توبه: 33، فتح: 28، صف: 9).

تتمیم کلام در باب نظریه اسلام پیرامون سیاهپوشی، در واپسین فصل این دفتر - فصل چهاردهم - خواهد آمد.

ص: 207

فصل دهم: استحباب سیاهپوشی (در سوگ سالار شهیدان) در فتاویٰ علما

(سیاهپوشی در عزای سالار شهیدان) راجح و موجب خوشنودی پیغمبر خدا و ائمه هدی است، صلوات الله علیهم اجمعین.

آقا سید محمد کاظم یزدی (صاحب عروه)

جمع کثیری از علمای اعلام و فقهای عظام شیعه، پوشیدن لباس سیاه در عزای حضرت سید الشهداء (علیه السلام) را نه تنها «مباح» بلکه «مستحب» شمرده اند و بعضاً این نظر را با عمل و کردار خویش نشان داده اند.

فقهای زیر، به طور مکتوب (در قالب فتوای صریح یا وصیت و سفارش، به گونه آشکار یا به اشاره و تلویح و تقریر، به نثر یا به نظم) سیاهپوشی در عزای ابی عبدالله (علیه السلام) را تأیید کرده اند:

1. سیف بن عمیره (از اصحاب امام صادق و کاظم (علیهما السلام) و از فقهای شیعه در عصر آن دو بزرگوار در قصیده ای که در سوگ سالار شهیدان (علیه السلام) سروده است:

و البس ثياب الحزن يوم مُصابه

ما بین اسود حالکِ او اخضر

معرفی شخصیت سیف و ابیات دیگر قصیده وی در فصل ششم و ضمیمه شماره 3 آمده است.

2. علامه رضی الدین سید بن طاووس (متوفی سال 664 ق) در مقدمه کتاب الهوف و نیز کتاب اقبال و کشف المحجبه. عبارات مرحوم سید قبلاً در پایان فصل یکم گذشت.

3. آیه الله شیخ لطف الله میسی عاملی (متوفی 1032) فقیه متبحر عصر صفوی، و از معاصران و معتمدان شیخ بهائی، که شیخ بهائی (به گفته صاحب فوائد

الرضویه) مردم را به اورجوع می داد، در شعری خطاب به هلال کمسوی ماه محرم (که قبلاً نیز، در فصل پنجم، به مناسبت بحث از «حداد» مذکور افتاد) می گوید: چه شده که مکدر می نمایی و گویی جامه عزا پوشیده ای؟! آیا تو نیز از قتل سبط پیامبر

(صلی الله علیه وآله) مطلع گشته و اندهگنانه، در سوگ وی لباس سیاه بر تن کرده ای؟

أهلالَ شهر العشر مآلک کاسفاً

حتى کأنک قد کسیت حداداً؟!

أفهل علمت بقتل سبط محمد(صلی الله علیه وآله)

فلبست من حُزنٍ علیه سواداً؟

4. علامه شیخ فخر الدین طریحی (م 1085) در منتخب، عبارات وی نیز قبلاً در پایان فصل یکم گذشت.

5. مرجع بزرگوار شیخ یوسف بحرانی معروف به محدث و محقق بحرانی (م 1186) در حدائق.

مرحوم بحرانی، پس از نقل روایات دال بر کراهت پوشیدن لباس سیاه در نماز و غیر آن، می نویسد:

اقول: لا یبعد استثناء لبس السواد فی مآتم الحسین (علیه السلام) من هذه الأخبار لما استفاضت به الأخبار من الأمر باظهار شعائر الأحران علیه ویؤید ما رواه شیخنا المجلسی (ره) عن البرقی فی کتاب المحاسن أنه روی عن عمر بن زین العابدین (علیه السلام) (1)

6. آیه الله سید محمد جواد عاملی صاحب مفتاح الکرامه (م 1226) فقیه برجسته عصر فتحعلیشاه که آرای فقهی وی مورد بحث فقیهان بوده و هست، در شعری که قبلاً در فصل پنجم به مناسبت بحث «حداد» گذشت، می گوید: نور خدا امام حسین (علیه السلام) رخ در نقاب خاک برده و ضروری است که جهان جامه حداد پوشد:

فلتلیس الدنيا ثياب حدادها فالنور - نور الله - غیب فی الثری

ص: 210

1- الحدائق الناضره فی أحكام العتره الطاهره، شیخ یوسف بحرانی، تحقیق و تعلیق و اشراف بر طبع: محمد تقی ایروانی (دار الکتب الإسلامیه، نجف 1379 ق) 118/7.

7. علامه شیخ خضر عفاکوی (متوفی 1255 ق) در «ابواب الجنان و بشائر الرضوان».

شیخ خضر بن شلال عنکاوی نجفی از شاگردان برجسته سید بحر العلوم و کاشف الغطاء است که از اصحاب سرّ مرحوم سید و شاگردان مجاز به اجتهاد کاشف الغطاء بوده است. علما و تراجم نگاران بزرگ شیعه (نظیر شیخ علی آل کاشف الغطاء در الحصون المنيعه، سید حسن صدر در تکمله، محدث نوری در دارالسلام، و شیخ آقا بزرگ در الکرام البرره) وی را به صفت تبخّر در فقه و حسن شهرت به زهد و تقوی و کشف و کرامت ستوده اند. فی المثل، مرحوم نوری در دارالسلام از وی اینچنین یاد می کند: «شیخ محقق جلیل و عالم مدقق نبیل، صاحب کرامات باهره، از رجال برجسته و علمای ربّانی شیعه بود و در عداد کسانی قرار داشت که ضرب المثل زهد و تقوی و استجابت دعایند...» (1).

مرحوم عفاکوی در فصل ششم، قسمت چهارم از کتاب ابواب الجنان چنین می نویسد:

«آنچه شکی در آن نیست و روایات و اخبار بسیار و روش بزرگان در گذشته دلالت بر آن دارد، استجاب بر سر و سینه زدن و لباس سیاه پوشیدن و اظهار حزن و اندوه نمودن در مصیبت (سید الشهداء علیه) است....»

8. آخوند ملا آقا شیروانی مشهور به فاضل دربندی (متوفی 1285 یا 6) در «اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات» معروف به «اسرار الشهاده» (2).

9. علامه شیخ محمد حسین کاظمینی معروف به محقق کاظمی (متوفی 1308 ق) در هدایه الأنام فی شرح شرایع الإسلام.

وی می نویسد: و فی استثناء لبسه فی ماتم الحسین (علیه السلام) و نحوه وجه غیر بعید کما

ص: 211

1- طبقات اعلام الشیعه، شیخ آقا بزرگ تهرانی (دار المرتضی للنشر، الطبعة الثانية، مشهد 1404 ق) 2/ 494.

2- اسرار الشهاده (تهران 1264 ق) ص 60.

فی حدائق لما دلّ علی اظهار شعائر الحزن علیه (علیه السّلام) و لما روی من لبس نساء بنی هاشم السواد و لم یغیّرنها فی حرّ او برد و کان زین العابدین (علیه السّلام) یصنع لهن الطعام فی المأتم و لم ینکره (علیه السّلام) علیهن... (1)

10. مرجع عالیقدر شیخ زین العابدین مازندرانی حائری (متوفی 1309) در رساله ذخیره المعاد.

در صفحه 539 رساله ذخیره المعاد مرحوم مازندرانی - که سه تن از مراجع بزرگ شیعه (میرزای شیرازی اول، صاحب عروه، و آقا سید اسماعیل صدر) بر آن حاشیه دارند. چنین می خوانیم:

سؤال: ماتم کردن در مجالس عزا در غم امام حسین (علیه السّلام) و دیگر معصومین (علیهم السّلام) یعنی دست بر سینه زدن، و همچنین دست بر سر و روی زدن و جامه سیاه و نیلّیه [= کبود و سبز پوشیدن - سویای عمامه و عبا - در غم و عزای امام حسین (علیه السّلام) شرعاً جایز است یا نه؟ و اگر جایز نیست کسانی که همچو عمل می کنند عاصی می شوند یا نه؟

جواب: ضرر ندارد و معصیت نیست، بلکه مستحب است. از مراجع سه گانه مزبور، میرزا و صاحب عروه هیچیک بر پاسخ مرحوم مازندرانی حاشیه ای نزنده و آن را پذیرفته اند. و مرحوم صدر، با حاشیه زیر، صریحاً به تأیید آن نیز پرداخته است: گذشت که در خبر است که: علی مثل الحسین (علیه السّلام) فلتلطم الخدود و تشق الجيوب (صدر).

11. مرجع عالیقدر میرزای شیرازی اول (متوفی 1312)، که فتوای مرحوم حاج شیخ زین العابدین مازندرانی در رساله ذخیره المعاد را امضا کرده است.

12. علامه میرزا ابوالفضل تهرانی (متوفی 1317) در شفاء الصدور فی شرح زیاره العاشور:

(و لبس جامه سیاه و سیاهپوشی خانه ها، از بابت قیام به وظیفه عزاداری است

ص: 212

1- هدایه الأنام فی شرح شرایع الإسلام (نجف 1330 ق) ص 454.

و تعظیم شعار و احیای امر ائمه؛ و ادله کراهت لبس ثياب سود . با اینکه در بعضی آنها اشعار به ترک سنت بنی عباس است که شعار خود را سواد کرده بودند . حکم واقعه فی نفسه، و لولا المعارض، با ملاحظه طریان عنوان عزاداری و مساعدت عرف این زمان بر اختیار سیاه برای عزا سخن داریم. لهذا، جماعتی از فقها مثل صاحب جواهر و غیره فتوا داده اند در باب حداد - که بر معتمد؛ به عدۀ وفات واجب است، و لازم او ترک تزین است به ملایس مصبوغه . که این، به حسب عادات مختلف می شود، وظیفه آن است که او لباس عزا بپوشد، خواه سیاه باشد یا غیر او ... و چون در این عهد، لباس سیاه جامه معزی است پس پوشیدن جامه سیاه مستحب است نظر به عمومات باب (1)...

13. علامه محدث نوری (متوفی 1320) در مستدرک الوسائل.

وی پس از ذکر روایاتی چند که حاکی از حسن و رجحان پوشیدن لباس مشگی در عزای سالار شهیدان (علیه السلام) است می نویسد:
قلت: و فی هذه الأخبار و القصص اشاره او دلالة علی عدم کراهه لبس السواد، او رجحانه حزناً علی ابی عبدالله (علیه السلام) کما علیه سیره کثیر فی ایام حزنه و مأتمه .. (2)

14. علامه حاج سید اسماعیل عقیلی نوری (متوفی 1321) در وسیله المعاد فی شرح نجاه العباد.

این فقیه محقق، پس از نقل اخبار و اقوال در کراهت لبس سواد می نویسد: اقول: وینبغی استثناء لبس السواد فی مأتم الحسین (علیه السلام)

و پس از آنکه نظری همچون نظر محدث بحرانی می دهد، می افزاید: و یؤیّده ایضاً ما ورد من الأمر بلبس الحزین علی اهل البحار و البراری بعد شهادته (علیه السلام) ببناء الملائکه کما هو مذکور فی کتب المصیبه. (3)

ص: 213

1- شفاء الصدور فی شرح زیاره العاشور (بمبئی 1309 ق) ص 324.

2- مستدرک الوسائل، محدث نوری، همان، 3/ 328.

3- وسیله المعاد فی شرح نجاه العباد (تهران 1324 ق) 2/ 170. کتاب المآثر و الآثار، نوشته اعتماد السلطنه وزیر انطباعات عهد ناصر (به کوشش ایرج افشار، همان، 1/ 213) در معرفی مرحوم آیه الله حاج سید اسماعیل عقیلی چنین می نویسد: «از مردم مازندران؛ عالمی عامل است و فقیهی فاضل. چندی در دار الخلافه تهران مقیم بوده و فعلاً در عتبات مقدسه عراق مجاورت گزیده. تألیفات چند به فارسی در عقاید و اخلاق ساخته و برخی از ارباب توفیق به طبع کتب او پرداخته اند.

15. علامه سید محمد جعفر طباطبائی حائری (متوفی 1321) در ارشاد العباد الی استحباب لبس السواد علی سید الشهداء و الأئمه الأُمجاد (علیهم السّلام) (1)

16. شمس العلماء سید محمد حسین نصیر آبادی لکهنوی ملقب به بحر العلوم (متوفی 1325) که رساله ای در عدم کراهت سیاهپوشی در ماتم حسین (علیه السّلام) دارد. (2)

17. مرجع عالیقدر حاج شیخ محمد علی غروی نخجوانی (متوفی 1334) در الدعاه الحسینیه. (3)

در این کتاب . که شامل سؤال و جوابهای متعددی در باب اسرار شهادت

ص: 214

1- این کتاب، در سالهای اخیر به همت جناب حجه الاسلام حاج سید محمد رضا حسینی اعرجی (حائری فحّام) به طبع رسیده است، با مشخصات کتابشناسی زیر: ارشاد العباد الی استحباب لبس السواد علی سید الشهداء و الأئمه الأُمجاد(علیه السّلام) ، سید میرزا محمد جعفر طباطبائی حائری، تصحیح و تعلیق: حاج سید محمد رضا حسینی اعرجی «حائری فحّام»، مطبوعه علمیه، قم 1404 ق.

2- ر.ک، تکمله نجوم السماء فی أحوال العلماء، میرزا محمد مهدی لکهنوی کشمیری، با مقدمه آیه الله مرعشی نجفی (بصیرتی، قم، بی تا) 2/ 248-250.

3- طبع مطبوعه مظفری، بمبئی 1330 ق. این کتاب، اخیراً به تاریخ محرم 1406 در قم، به ضمیمه فتاوی مراجع تقلید عصر اخیر در باب عزاداری سید الشهداء(علیه السّلام) ، تجدید چاپ شده است. با مشخصات زیر: الدعاه الحسینیه، آیه الله حاج شیخ محمد علی نخجوانی قدس سره، به ضمیمه فتاوی مراجع عالیقدر پیرامون عزاداری سیدالشهداء، ناشر: هیئت قمر بنی هاشم(علیه السّلام) ، قم، محرم 1406ق.

حضرت سید الشهداء، ثواب عزاداری بر آن حضرت، و حکم شرعی انواع عزاداریهای مرسوم در بین شیعیان می باشد. از مرحوم نخجوانی سؤال شده است که:

جعلت فداک، جامه سیاه و نیلی و سبز پوشیدن سوای عمامه و عبا در غم و عزای حضرت سید الشهداء (علیه السلام) و سایر حضرات معصومین (علیهم السلام) مکروه است یا نه؟ و موجب قَلت ثواب عبادت می شود یا نه؟

و ایشان در پاسخ، با اشاره به حدیث کامل الزیاره (الا یا اهل البحار البسوا اثواب الحزن فأن فرخ رسول الله (صلی الله علیه وآله) مذبح) و نیز حدیث محاسن برقی (سیاهپوشی هاشمیّات در سوگ امام حسین (علیه السلام)) آورده اند که:

پس تمام انبیا (علیهم السلام) و اولیا و اوصیا و حضرت فاطمه زهرا و پدر و شوهر و اولاد او (سلام الله علیهم) و قبور شریفه ایشان و بیت و مقام و زمزم و مشعر الحرام سیاهپوش و اظهار تعزیه داری بر حضرت امام حسین ع و هر چه به عنوان تعزیه داری حضرت امام حسین (علیه السلام) داخل شد، لباس یا غیر لباس، مکروه نمی باشد بلکه مستحب مؤکد و موجب کثرت ثواب عبادت است.

18. مرجع عالیقدر آقا سید محمد کاظم یزدی صاحب عروه (متوفی 1337) در آخر رساله منهج الرشاد (نوشته مرحوم حاج شیخ جعفر شوشتری) و نیز در پاسخ به استفتای سید حسین عابد هندی از حکم شرعی سیاهپوشی در ماتم سالار شهیدان (علیه السلام).

الف - در آخر رساله منهج الرشاد، اسنله و اجوبه ای از مرحوم صاحب عروه آمده است که در ص 12 آن چنین می خوانیم:

لباس سیاه پوشیدن در ماه محرم به قصد اظهار حزن و عزاداری، بعید نیست راجح باشد، چون تحزن در آن ایام راجح است و به لباس سیاه محقق می شود؛ و بنابراین ممکن است دعوی انصراف در ادله داله بر کراهت پوشیدن لباس سیاه ماعدای مستثنیات. با اینکه از بعضی اخبار خاصه نیز مستفاد می شود. (چنانچه) در بعضی روایات است که اهل بیت (علیهم السلام) سیاهپوش بودند تا آنکه سر عبید الله بن

زیاد (لعنه الله) را آوردند (و بنابراین) بر فرض عموم، مخصّص می باشد. (حاصل) اینکه کراهت معلوم نیست، بلکه رجحان آن بعید نیست، و الله العالم».

ب - سید عابد حسین هندی، ساکن لکهنو، می پرسد:

چه می فرمایند علمای دین مبین و فضلالی شرع متین در این مسئله که در ایام ماه محرم برای غم مظلوم کربلا، غریب نینوا، لباس سیاه به این غرض پوشیدن که موجب گریه و بکا باشد و صورت اهل عزا گردد و خوشنودی پیغمبر خدا و ائمه هدا - علیهم الصلوه و السلام . می باشد و هم باعث ثواب خواهد شد یا نه؟ بینوا توجروا .

و مرحوم صاحب عروه در پاسخ می نویسد:

بسم الله الرحمن الرحيم، بلی راجح و موجب خوشنودی پیغمبر خدا و ائمه هدی است، صلوات الله علیهم اجمعین، به لحاظ اینکه نوعی از اظهار مصیبت و حزن است و از بعض اخبار هم مستفاد می شود رجحان و مطلوبیت آن و بنابراین پوشیدن لباس سیاه به غرض مذکور مستثنی است از اخبار دالّه بر کراهت لباس سیاه ما عدای عبا و چکمه و عمامه، و الله العالم.

[سجع مهر]: محمد کاظم الطباطبائی (1)

19. مرجع عالیقدر آقا سید اسماعیل صدر (متوفی 1338)، که فتوای مرحوم حاج شیخ زین العابدین مازندرانی در رساله ذخیره المعاد را تأیید کرده اند.

20. مرجع عالیقدر میرزا محمد تقی شیرازی حائری معروف به میرزای شیرازی دوم، رهبر ثوره عشرين در عراق (متوفی 1338) ایضاً در حاشیه بر رساله ذخیره المعاد.

ص: 216

1- از جناب حجه الاسلام والمسلمین حاج سید عبد العزيز طباطبائی - حفيد مرحوم صاحب عروه - که سند فوق را جهت استنساخ در اختیار ما قرار دادند تشکر میکنیم، ضمناً، کلیشه استفتای سید عابد حسین و پاسخ سید در صفحه بعد آمده است.

میرزای دوّم خود نیز در ایام محرم و صفر و ایام فاطمیه مشکمی می پوشید. (1)

21. آیه الله حاج میرزا محمد ارباب قمی در اربعین حسینیّه (متوفی 1341). مرحوم ارباب (از فقهای برجسته و دل آگاه قم در عصر اخیر، و مصحح بحار طبع کمپانی) در کتاب مزبور می نویسد:

ایام عاشورا ایام حزن و اندوه ائمه طاهرین ما بوده و شایسته باشد دوستان و پیروان ایشان ادای این عمل به آداب وارده شرعیه نمایند. چنانکه در حدیث مذکور شد که حضرت کاظم (علیه السلام) بعد از هلال محرم، خندان دیده نمی شد و روز بروز آثار حزن و اندوه در جبهه مبارکش افزون می شد و در خبری وارد شده که هر روز که حضرت صادق (علیه السلام) اسم حسین را می شنید تا شام دیگر تبسم نمی کرد، و در بعض روایات «البسوا ثواب الحزن» وارد شده. پس پوشیدن جامه های سیاه و ترک خضاب مرغوب است و منافات با کراهت در غیر آن موضع ندارد و فتوای بعضی به کراهت نماز در لباس سیاه حتی فی مُصاب الحسین از باب تجمّد (جمود ورزیدن) بر ظواهر و ضعیف المآخذ است و در کتاب محاسن برقی و وسائل حرّ عاملی (ره) روایت شده که زنان بنی هاشم بعد از واقعه کربلا سیاه پوشیدند و سید العابدین (علیهما السلام) برای آنها طعام ماتم فرستاد و شیخ طوسی - قدّس سرّه القدوسی - در کتاب تهذیب روایت از امام صادق (علیه السلام) نموده که فرمود: «و لقد شققن الجيوب و لظمن الخدود الفاطمیّات علی الحسین بن علی (علیهما السلام) و علی مثله تشقّ الجيوب و تلطم الخدود». یعنی فاطمیّات گریبان چاک زدند و سیلی بر روهای خود زدند در شهادت حسین علی (علیه السلام) و بر مانند حسین سزاوار است این دو کار (2)

ص: 218

1- ر.ک، نجاه الأئمه فی اقامه العزاء علی الحسین و الأئمه (علیهم السلام)، حاج سید محمد رضا حسینی حائری «اعرجی فحّام» (قم 1413 ق - 1371 ش) ص 96.

2- اربعین حسینیّه یا چهل حدیث حسینی، حاج میرزا محمد ارباب (انتشارات اسوه، وابسته به سازمان اوقاف و امور خیریه، قم 1372 ش) ص 26.

22. علامه شیخ عبدالله مامقانی صاحب تنقیح المقال (متوفی 1351) در رساله مجمع الدرر فی مسائل اثنتی عشر. متن این رساله در پایان همین فصل آمده است.

23. سید حسن صدر (متوفی 1354) در تبیین الرشد فی استحباب لبس السواد علی محمد و آله الأئمه (1).

24. علامه شیخ جعفر نقدی، فقیه - ادیب - نویسنده و شاعر مشهور عصر اخیر (متوفی 1370) در مراثی محکم و استواری که به مناسبت قضیه عاشورا و سوگ سالار شهیدان دارد، در شعری که به مناسبت حلول ماه محرم سروده گوید، آل امیه، به بنی هاشم - که پیامبر اسلام، بهترین خلق و سرور بزرگان، از آنان بود. حسد ورزیدند و یزیدشان بر آن شد که نام و یاد پیامبر را محو کرده و کفر و الحاد را جایگزین توحید سازد. اما با قیام سبط پیامبر و شهادت وی در کربلا، پرچم هدایت برپا و نام پیامبر احیاگشت. پس بر جمیع امت اسلام فرض است که در روز عاشورا، جامه سیاه عزا پوشند:

حسدت أمیه هاشم بنیها

خیر البریه سید الأئمه

و یزیدها قد رام یمحو ذکره

و یبدل التوحید بالألحاد

و بنهضه السبط الشهد و قتله

قام الهدی و اسم النبی الهادی

فعلی جمیع بنی الهدی أن یلبسوا

فی یوم مصرعه ثیاب حداد (2)

25. مرجع و مصلح عالیقدر شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء (متوفای 1382) در حاشیه بر عروه الوثقی.

ص: 219

1- ر.ک، الذریعه، شیخ آقا بزرگ تهرانی (دار الأضواء، بیروت) 3/333؛ ارشاد العباد...، سید میرزا محمد جعفر طباطبائی حائری، همان، ص 53.

2- أدب الطف او شعراء الحسین، سید جواد شیر، همان، 7/10. اشعار دیگری از مرحوم نقدی قبلاً در همین کتاب گذشت.

26. آیه الله شیخ مجتبیٰ لنکرانی (متوفی 1406ق). (1)

27. مرجع عالیقدر سید شهاب الدین حسینی مرعشی نجفی (متوفای 1411ق) در وصیتنامه مشهور خویش.

سیاهپوشی آن فقیه دل آگاه و شیفته اهل بیت (علیهم السلام) در ایام عزا در حسینیه جنب منزلشان مشهود همگان بود و حقیر، کراراً، چهره شدید غمگین و عزادار آن مرحوم را با لباس مشکین در دهه اول محرم و آخر صفر در حسینیه مزبور زیارت کرده ام. در وصیتنامه آن مرحوم نیز، با اشاره به فرزندشان، می خوانیم که:

«سفارش می کنم او را به اینکه لباس سیاهی که در ماه محرم و صفر می پوشیدم جهت حزن و اندوه در مصیبتهای آل رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) با من دفن شود». (2)

28. مرجع عالیقدر حاج سید محمد رضا گلپایگانی (متوفی جمادی الثانیة 1414) در پاسخ به استفتا از محضرشان در باب حکم شرعی سیاهپوشی..

این فقیه معظم - که در سالهای اخیر عمر، صدر نشین مسند مرجعیت عامه تشیع گردید، و نزد اهل فن به دقت نظر وسعه اطلاع و بویژه شرم و سلیقه مستقیم فقهی معروف بود. در جواب از استفتای مزبور تصریح کرده اند که: سیاهپوشی در عزای سالار شهیدان (علیه السلام) سیره مستمره شیعه در طول تاریخ بوده و امری مجاز و مستحسن است؛ و حتی مخالفت با این شعار را در عصر حاضر - به وهابی مآبان منسوب داشته اند.

ایشان خود نیز، چنانکه بسیاری دیده اند، در وفیات ائمه (علیهم السلام) سیاه می پوشیدند.

ص: 220

1- احسن الجزاء فی اقامه العزاء علی سید الشهداء (علیه السلام)، حاج سید محمد رضا حسینی حائری «اعرجی فحام» (کتابفروشی داوری، قم 1399ق) 1/ 273. مرحوم حاج شیخ مجتبیٰ لنکرانی، تقریظی نیز بر کتاب احسن الجزاء نوشته و تلاش مؤلف آن را در اثبات مشروعیت شعائر حسینی (و از آن جمله: سیاهپوشی در عزای آن حضرت) ستوده است.

2- ر.ک، شهاب شریعت؛ درنگی در زندگی حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی (ره)، علی رفیعی «علاء مروذستی» (طبع کتابخانه عمومی حضرت آیه الله العظمی مرعشی، قم 1373ش) ص 366.



تصویر مرحوم آیه الله نجفی مرعشی در جامه سیاه به هنگام وضو در ۱۳۶۹ ش
(نقل از کتاب: بر ستیغ نور، علی رفیعی)

تصویر مرحوم آیه الله نجفی مرعشی در جامه سیاه به هنگام وضو و حضور در 1369 ش (نقل از کتاب، بر ستیغ نور، علی رفیعی)

یکی از بستگان نزدیک حقیر، که زندگانی را با پاکی و قداست می گذرانند، به هنگام حروفچینی کتاب حاضر، شبی در مسیر تشرّف به مسجد جمکران به منزل ما آمد و در باب موضوع کتاب (سیاهپوشی در عزای ائمه اطهار (علیهم السّلام)) با وی گفتگو شد و در خلال صحبت، عکس مرحوم آیه الله نجفی مرعشی در لباس مشکی) را نیز مشاهده کرد.

هفته بعد، که مجدداً برای تشرّف به جمکران به قم آمد و سری نیز به منزل حقیر زد، گفت دیروز خوابی دیده است که ظاهراً با موضوع کتاب و عکس مزبور بی ارتباط نیست. وی نقل کرد:

روز دوشنبه نهم بهمن 1374 برابر هشتم رمضان 1419، پیش از ظهر بین ساعت 11 و 12 (وقت خواب قیلوله) خوابیده بودم، در عالم خواب مرحوم آیه الله العظمی نجفی مرعشی را مشاهده کردم که در منزلی، با ادب و وقار تمام (ظاهراً دوزانو) نشسته بودند و قیافهای محزون داشتند.

عبای ایشان (که ظاهراً ضحیم و پشم شتری بود) و همچنین قبا و عمامه و پیراهنشان، تماماً سیاه بود و افزون بر آن، محاسن و ابروها نیز کاملاً مشکی و چشمها درشت می نمود، اما قرص صورت، مثل ماه شب چهارده روشن و نورانی بود و درخشش عجیبی داشت که قابل وصف نیست (ضمناً عمامه شان، بر خلاف آنچه که در بعضی از عکسهای ایشان مشهود است، کاملاً دقیق و منظم پیچیده شده بود).

علاوه بر شخص آیه الله، جمعی نیز در منزل حضور داشتند که بعضی از آنها نشسته و بعضی دیگر در رفت و آمد بودند، و در عالم خواب، چنین به نظر می رسید که آقا حالت انتظار داشته و بر آنند که از جمع حاضر مطلبی را سؤال کنند.

در این اثنا، شخصی که من چهره اش را ندیده و فقط صدایش را شنیدم، با صدایی بلند و صوتی محزون خطاب به آقا گفت:

. آقا، چرا مادر شما را زدند؟!

... و در اینجا بود که از خواب بیدار شدم.

29. آیه الله حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی، ادام الله ظلّه الشریف.

ایشان نیز، در پاسخ به سؤال از «رجحان شرعی پوشیدن لباس سیاه در عزای امام حسین (علیه السلام) و دیگر امامان (علیهم السلام) در تاریخ 8 ذی حجه 1415 ق جواب مفصل و مستدلّی مرقوم داشته اند که خود بحثی مستوفی و منقّح در استدلال به حدیث محاسن برقی بر رجحان سیاهپوشی در مصیبت حضرت سید الشهداء است.

از آنجا که حیف می بینیم خواننده از محتوای این نوشته بدیع و ارزشمند بی اطلاع بماند، متن استفتا و پاسخ آن را برای ثبت در تاریخ می آوریم:

محضر مبارک حضرت آیه الله العظمی حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی دامت برکاته

سؤال: به نظر مبارک حضرتعالی پوشیدن لباس سیاه در عزای امام حسین (علیه السلام) و دیگر امامان (علیهم السلام) چنانکه از کلام صاحب حدائق استفاده می شود رجحان شرعی دارد یا خیر؟

74/2/13

بسم الله الرحمن الرحيم سلام الله و سلام انبيائه و ملائكته على سيدنا و مولانا ابي عبد الله الحسين المظلوم سيد الشهداء و ابي الأحرار و على أهل بيته و أولاده و أصحابه.

جواب: با توجه به اینکه پوشیدن لباس سیاه شعار اهل مصیبت و علامت سوگواری و عزاست، پوشیدن آن در عزای حضرت سید الشهداء (علیه السلام) و سائر حضرات معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - بی شبهه راجح و تعظیم شعائر و اعلان ولایت و برائت از اعداء آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین، تجلیل از ایثار و فداکاری و شهادت در راه خدا، پاسداری از دین و مذهب، و مصداق عناوین و جهات راجحه دیگر است.

یکی از شعائر شیعیان در عراق در دهه عاشورا بر افراشتن پرچمهای سیاه عزا بر بالای

ص: 223

خانه ها بود، که حتی کسی که در وسط بیابان تنها در یک خانه و کوخ محقر زندگی می کرد ملتزم به این اعلام عزا و سوگواری بود.

یقیناً این برنامه ها و سیاه پوشیدن و سیاهپوش کردن در و دیوار خانه ها و حسینیه ها و تکایا و مجالس، که متضمن درسهای بسیار آموزنده و موجب تعالی افکار و اهداف و تبلور شعور مذهبی و انسانی است، همه راجح و سبب احیاء و بسط امر مذهب و تحکیم علایق و روابط با خاندان رسالت و تجدید میثاق تشیع و پیروی از آن بزرگواران و محکوم کردن ظلم و استضعاف و استکبار است.

و اما مسئله کراهت پوشیدن لباس سیاه که به اجماع و اخبار بر کراهت آن استناد شده است:

اولاً: اصل حکم به کراهت قابل خدشه و اشکال است، زیرا عمده دلیل آن که اجماع است محصل نیست و به فرض محصل بودن، با وجود احتمال استناد مجوعین به اخبار، حجت و

کاشف از قول معصوم (علیهم السلام) نیست و روایاتی که بر آنها استناد شده است اخباری مراسیل و ضعاف است و تمسک به آنها به عنوان تسامح در ادله مکروهات جریاً علی التسامح فی ادله المستحبات - مثبت حکم شارع مقدس به کراهت نیست.

علاوه بر آنکه اثبات حکم موضوعی برای موضوع دیگر با اثبات حکم موضوعی ذی الخصوصیه برای فاقد خصوصیت، بدون یقین به تساوی هر دو موضوع در موضوعیت برای حکم و بدون یقین به عدم دخالت خصوصیت (مثل ما نحن فیه)، قیاس و حکم به غیر علم است.

بنابراین با اخبار تسامح در ادله سن، جواز تسامح در ادله مکروهات و حکم به کراهت ثابت نمی شود، مضاف بر اینکه در اصل مقیس علیه نیز استفادۀ حکم به استحباب ما بلغ فیه الثواب عن النبی (صلی الله علیه وآله) محل تأمل و اشکال است.

غایه الأمر نقول:

انه يستفاد من هذه الأخبار أن من بلغه عن النبي (صلی الله علیه وآله) ثواباً علی امر ثبت رجحانه بالشرع سواء كان مستحباً أو واجباً أو لم یثبت عدم رجحانه ان اتی به التماساً لهذا

الثواب يعطى به ذلك الثواب و يوجر به؛ و این هذا من الحكم بالاستحباب حتى يقال به فی غیره؟!

به هر حال، اخبار داله بر کراهت از جهت سند فاقد اعتبارند، و جبران ضعف آنها به عمل اصحاب - بنا بر اینکه عمل جابر ضعف سند باشد. در صورتی است که استناد ایشان در فتوی به نفس خبر باشد، ولی در مثل این مورد که محتمل است بر اساس همان تسامح در ادله مشی کرده باشند، عمل به استناد به نفس حدیث ثابت نمی شود. مضافاً بر اینکه، به فرض جبر ضعف سند به عمل، دلالت روایات بر کراهت مطلقه مورد اشکال است، زیرا از خود آنها استفاده می شود که حکم در این موضوع به عنوان اولی موضوع نیست، بلکه به جهت تَعْنُونِ آن به عنوان ثانوی و شعار و لباس بنی عباس بودن است که پوشیدن آن تشبّه به آنها و موجب ارائه نفوذ و کثرت جمعیت پیروان آنها است. و در واقع، نهی از آن به ملاحظه این بوده که یکی از مصایق تلبس به لباس ظلمه و تشبّه به آنهاست و مثل این حکم طبعاً دائر مدار بقاء تعنون موضوع به عنوان مورد نظر است.

بنابراین اگر بنی عباس از بین رفتند و این شعاریت و عنوان، بی موضوع و منتفی شد، یا رنگ دیگر شعار آنها با ظلمه و کفار و اهل باطل شد، موضوع عوض می شود و حکم بر موضوع خود مترتب می گردد و پوشیدن لباسی که شعاریت فعلیه مثل کراوات دارد مکروه می شود.

ثانیاً: با قبول اینکه اصل حکم فی الجملة ثابت است، دلیل آن اگر اجماع باشد دخول پوشیدن لباس سیاه در عزا - که ظاهراً در اعصار ائمه (علیهم السّلام) و بعد از ایشان متداول بوده - در معقد اجماع معلوم نیست و قدر متیقن از آن، مواردی است که این عنوان عزا را نداشته باشد و تلبس به لباس و شعار اعدا بر آن صادق باشد؛ و اگر احادیث را هم مستند حکم بشماریم شمول و ظهور اطلاق یا عموم آنها در این مورد به مناسبت حکم و موضوع قابل منع است.

و بعد از تمام این تفاسیل، همان روایتی که صاحب حدائق به عنوان تأیید نفی بعد استثناء بی سواد در عزای حضرت سیدالشهداء (علیه السّلام) از جلاء العیون علامه مجلسی (قدس سره) نقل

کرده دلیل است و به نظر حقیر، هم با آن حصر مفاد روایات کراهت در غیر موارد عزا فهمیده می شود، و هم می توان به فرض قبول اطلاق یا عموم روایات آن را مقید یا مخصص آنها دانست، و جهت اینکه صاحب حدائق صریحاً به آن استناد نکرده ظاهرراً عدم ذکر سند آن در جلاء و عدم اطلاع یا عدم مراجعه ایشان به واسطه ضیق مجال به کتابهای دیگر بوده است.

اینک حدیث شریف: -

محدث مشهور احمد بن محمد بن خالد برقی از طبقه سابعه در کتاب محاسن ص 420 ح 195 از پدرش محمد بن خالد از حسن بن ظریف بن ناصح از طبقه ششم از پدرش ظریف بن ناصح از طبقه پنجم از حسین بن زید که ظاهراً حسین بن زید بن علی بن الحسین (علیهما السلام) معروف به ذی الدمه و از طبقه پنجم است و او از (عمویش) عمر بن علی بن الحسین (علیهما السلام) روایت کرده است و سند و لفظ حدیث به این شرح است:

«عنه عن الحسن بن ظریف بن ناصح عن أبيه عن الحسين بن زید عن عمر بن علی بن الحسین (علیهما السلام) قال:

لَمَّا قَتَلَ الْحُسَيْنُ بَنَ عَلِيٍّ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) لِبَسْنِ نِسَاءِ بَنِي هَاشِمِ السَّوَادِ وَالْمَسْوُوحِ وَكَانَ لَاتَشْتَكِينَ مِنْ حَرٍّ وَلَا بَرْدٍ، وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) يَعْمَلُ لَهْنِ الطَّعَامِ لِلْمَاتَمِ» (1)

از این حدیث شریف که مورد اعتماد و حجت است و شخصیت‌هایی از مشاهیر و از ثقات و اکابر اهل بیت (علیهم السلام) آن را روایت نموده اند استفاده می شود:

1. اینکه پوشیدن لباس سیاه در ماتم و عزا از صدر اول مرسوم بوده است. و لذا بانوان معظّمه بنی هاشم در ماتم حضرت سید الشهداء (علیه السلام) لباس سیاه پوشیدند و ظاهر این است که این عادت و سنتی بوده است که قبل از آن تا عصر رسالت هم سابقه داشته است و مثل این است که لباس سیاه به عنوان ترک تزین و شعار عزادار بودن متداول و مرسوم بوده است.

بنابراین، روایات کراهت لبس سواد شامل این گونه لبس موقت و معمول نمی شود و منصرف به این است که لباس متعارف و رسمی شخص، سیاه باشد و به فرضی که اطلاق یا

ص: 226

1- این حدیث را علامه مجلسی قدس سره از محاسن در بحار، ج 79، ص 84، باب التعزیه و الماتم، ح 24 روایت فرموده است.

عموم داشته باشد این روایت آن اطلاق یا عموم را تقیید یا تخصیص می دهد.

2. تشویق و ترغیب امام (علیه السلام) از این عمل، دلیل بر رجحان آن است و از آن فهمیده می شود که ادامه آن، جهت فراموش نشدن این واقعه بسیار بزرگ تاریخی و بزرگداشت موقف عظیم سید الشهداء (علیه السلام)، راجح و مستحب است.

گفته نشود که حدیث، حکایت از عمل بانوان و تصویب امام (علیه السلام) دارد و دلالت بر رجحان پوشیدن لباس سیاه در عزای آن حضرت برای مردها ندارد. زیرا گفته می شود: وجه تصویب و تشویق امام (علیه السلام) حال حزن و مصیبتی است که به وسیله پوشیدن لباس سیاه اظهار می شود و خصوصیت صدور این حال از زن یا مرد ملحوظ نیست و این حال در هرکس ظاهر شود مطلوب است؛ البته اگر پوشیدن لباس سیاه فقط ظهور این حال را از زنها نشان می داد اختصاص به آنها پیدا می کرد. ولی وقتی در هردو - عند العرف - علی السواء ظاهر می شود یا گاهی در مردها ظاهرتر است وجهی برای اختصاص نیست و مثل رجل شک بین الثلاث و الاربع است که چون این شک برای زن و مرد - هردو - علی السواء حاصل می شود از آن، اشتراک زن با مرد در حکم معلوم می شود.

این حدیث مانند کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) است: (الخصاب زینه و نحن قوم فی مصیبه) که از آن استفاده می شود زینت مناسب مصیبت زدگی نیست، خواه خضاب باشد یا چیز دیگر؛ مصیبت زده مرد باشد یا زن. از این حدیث هم استفاده می شود، اظهار عزاداری به وسیله پوشیدن لباس سیاه مورد تصویب و تشویق است خواه از مرد صادر شود یا از زن. و چنان نیست که با اینکه از جانب مرد نیز این اظهار ممکن باشد رجحان اظهار آن مختص به زن باشد، زیرا عرف آنچه را موضوع مطلوبیت این عمل می یابد ارائه حال عزا و سوگواری است که صدور آن از زن و مرد - هردو - مطلوب است.

بلکه می توانیم بگوییم از مثل این حدیث می فهمیم که:

ارائه حال سوگواری در مصیبت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) به هر نحو مشروع که عند العرف حال سوگواری باشد مطلوب است؛ خواه به وسیله پوشیدن لباس سیاه یا صیحه زدن در مجالس عزا یا ناله و گریه کردن یا مرثیه خواندن یا پابرهنه رفتن یا صورتهای مشروع و مقبول

دیگر، موجب اجر عظیم الهی در آخرت خواهد بود.

جعلنا الله من القائمين بها و حشرنا في زمرةهم بحق محمد و آله الطاهرين، صلوات الله عليهم أجمعين.

8 ذی الحجہ 1415

لطف الله الصافی

فقهای بزرگ زیر - از معاصرین - نیز با پوشیدن لباس سیاه در عزای سالار شهیدان (علیه السلام) عملاً این شعار مهم شیعی را ترویج می کردند و سیاهپوشی شان نیز انحصار به محرم و صفر نداشت بلکه و فیات دیگر ائمه (علیهم السلام) را نیز شامل می گشت.

30. مرجع عالیقدر آقا سید ابوالحسن موسوی اصفهانی (م 1365).

آیه الله حاج سید محمد علی علوی گرگانی (از مدرسین بزرگ فعلی قم) از قول مرحوم پدرشان آیه الله حاج سید سجادعلوی (1) (که از افاضل تلامذه مرحوم آقا سید ابوالحسن، و از اطرافیان نزدیک ایشان بوده اند) نقل کردند که مرحوم اصفهانی در تمام عزایها عبا و قبای مشکی می پوشیدند و به همین سیره هم مرحوم سید سجاد - و اکنون نیز آیه الله علوی به عمل می کردند..

31. مرجع عالیقدر حاج آقا حسین طباطبائی قمی (متوفی 1366ق).

مرحوم قمی، بنا به نقل فرزندشان آیه الله حاج آقا تقی قمی، در طول محرم و صفر و نیز ایام فاطمیه، لباس سیاه می پوشیدند.

32. آیه الله میرزا مهدی حسینی شیرازی، از علمای بزرگ کربلا

(متوفی 1380) (2)

ص: 228

1- در باب شرح حال مرحوم حاج سید سجاد علوی گرگانی، ر.ک، گنجینه دانشمندان، حاج شیخ محمد شریف رازی (قم، بهار 1354 ش) 413/6-415.

2- نجاه الأمه، همان، ص 96.

33. مرجع عالیقدر آقا میرزا عبدالهادی شیرازی (متوفی 1382). (1)

34. مرجع عالیقدر آقا سید محسن طباطبائی حکیم (متوفی 1390). (2)

35. آیه الله حاج شیخ یوسف بیارجمندی شاهرودی معروف به بیاری، صاحب مدارک العروه الوثقی (متوفی 1397). (3)

36. آیه الله شهید سید محمد باقر صدر (متوفی 1400). (4)

37. مرجع عالیقدر حاج سید ابوالقاسم موسوی خوئی (متوفی 1413). (5)

ص: 229

-
- 1- نقل از حجه الاسلام والمسلمین میرزا غلامرضا عرفانیان (یزدی خراسانی) صاحب تألیفات گوناگون نظیر «مشایخ الثقات» و «صلوه اللیل» و...، تحصیلکرده در عراق، و فعلاً ساکن قم.
 - 2- نقل از آیه الله شیخ محیی الدین مامقانی نزیل قم.
 - 3- مؤلف نجاه الأمه، شخصاً شاهد سیاهپوشی مرحوم بیاری در محرم و صفر و ایام فاطمیه بوده است (همان، همان صفحه).
 - 4- نقل از حجه الاسلام والمسلمین عرفانیان.
 - 5- نجاه الأمه، همان، همان صفحه. جناب عرفانیان نیز فرمودند که من هم شاهد سیاهپوشی آیه الله خوئی در وفیات ائمه (علیهم السّلام) خصوصاً محرم و صفر بودم و ایشان علاوه بر پیراهن مشگی، عبا و قبایشان را نیز سیاه انتخاب می کردند.

رساله مجمع الدرر فى مسائل اثنتى عشر نوشته مرحوم آيه الله شيخ عبدالله ما مقانى (در حليت سياهپوشى در عزای ائمه غل) بسم الله الرحمن الرحيم احمد الله على جزیل نعمه و اصلی على اشرف رسله و آله و عترته سیا ابن عمه و صهره و خلیفته.

و بعد فیقول الفقیر إلى الله الغنی و الجانی الفانی عبد الله المامقانی عفی عنه ربه ابن الشیخ قدس [سره] أنه لَمَّا كان بعض المستفتین یلتمس التعرض فی الجواب لدلیل الفتوی اجمالاً و كنت اجیب الالتماس احببت ضبط صورها لتكون للمبتدی تبصره وللمنتهی تذکره و تنفعنی يوم الفقر و الفاقه و سميتها بمجمع الدرر فى مسائل اثنتى عشر و من الله استمد و به استعین.

السؤال الأول : ما يقول شيخنا و ملاذنا - ادام الله ظلّه العالی - فى لبس السواد فى مصيبه الأعره من الاموات خصوص عزاء مولينا سيد الشهداء عليه افضل الصلوه و السلام و ساير المعصومين صلوات الله عليهم أجمعين هل هو مكروه او مباح أو فى عزاء المعصومين (عليه السلام) مستحب و راجح؟ فانّ اطلاق اخبار يقتضى الكراهه الشديده حتى

ص: 230

ورد أنّ الأسود من الالبسه ما عدا الخف و العمامه و الكساء لباس فرعون و ورد أنّه لباس اهل النار و ورد النهى عن الصلوه فيه سيّما الامام الجماعه فما وجه تداول الشيعه لبس السواد ايام عزاء الائمه (عليهم السّلام) و فى مصيبيه موتاهم و اقامتهم الصلوه فيه و هل لذلك مخرج عن العمومات او أنّه مندرج تحتها؟ أفيدونا ادام البارى سبحانه تأييد كم.

الجواب : لا ريب فى قيام السيره القويه من العلماء و الصلحاء و المتدينين و الأبرار فى كافه الأمصار على لبس اهل المصيبه السواد و كذا فى ايام عزاء المعصومين صلوات الله عليهم اجمعين سيّما سيد الشهداء ارواحنا له الفداء حتّى صار ذلك من شعارهم و الذى به يمتازون عن غيرهم، و من البعيد جداً أن تستمر سيرتهم القويمه و طريقته المستقيمه خلفاً عن سلف من غير تحاشى منهم و لا نكير على ارتكاب مثل هذا المكروه كراهه شديده من غير مستند شرعى. فالمنصف المتدبّر يستكشف بالتزامهم بذلك واستمرارهم عليه عن وجود مقيد لأطلاقات كراهه لبس السواد سيّما فى الصلوه و مخصّص لعموماتها، بل يستكشف بذلك عن وجود مايفيد رجحانه اذ لولا الرجحان لما التزموا به هذا الألتزام التام و ما اهتموا به هذا الاهتمام، بل السيره قائمه على لبس السواد فى عزاء الآباء و الأرحام وحمله شرع سيّد الانام ايضاً، فيكشف ذلك عن وجود مخرج لمطلق العزاء عن العموم.

و لك أن تتمسك لرجحان لبس السواد فى عزاء المعصومين (عليهم السّلام) و نوابهم و اباحتهم بالمعنى الأخصّ فى عزاء الأرحام بما دلّ عموماً على رجحان اظهار الحزن على نوابهم (رض) و المؤمنين الأبرار و ما دلّ على اباحه اظهار الحزن على الأبوين و الأرحام. غايه ما هناك وقوع التعارض من وجه بين هذه العمومات و بين عمومات كراهه لبس السواد سيّما فى الصلوه، و لا مانع من ترجيح هذه العمومات بالسيره القويه المذكوره

و يؤيد المطلوب بل يدل عليه جملة من الأخبار:

فمنها الحسن الذى رواه الفاضل المجلسى (ره) فى البحار فى باب الوقايح المتأخره عن قتل سيّدنا المظلوم ابى عبد الله الحسين - صلوات الله عليه - عن المحاسن عن الحسن بن ظريف عن أبيه عن الحسين بن زيد عن عمر بن على بن الحسين (عليهما السّلام) قال لمّا قتل الحسين

بن علي (عليهما السلام) لبس نساء بني هاشم السواد والمسوح (1) وكن لا يشتكين حرّاً ولا برداً وكان علي بن الحسين (عليهما السلام) يعمل لهن الطعام للمأتم. فإن لبس الهاشميات السواد وفيهن محارم علي بن الحسين (عليهما السلام) كعمّاته و اخواته، و سكوته (عليه السلام)

عنهن و عمله الطعام لهنّ تقرير لهنّ علي لبس السواد في العزاء لو كان ذلك مكروهاً لمنعهنّ البتّه، و تقريره (عليه السلام) حجّه فلا مجال لتوهم أنّ فعل الهاشميات مع عدم عصمتهن ليس بحجّه.

ومنها ما رواه في الباب المذكور في خبر طويل إلى أن قال (عليه السلام) فلما أصبح - يعني يزيد لعنه الله - استدعى بحرم رسول الله صلى الله عليه وآله فقال لهنّ أيما أحبّ اليكّن: المقام عندي أو الرجوع إلى المدينة؟ و لكم الجائزه السنّيه، قالوا نحبّ أولاً ان ننوح على الحسين (عليه السلام). قال افعلوا ما بدا لكم ثمّ اخليت لهنّ الحجر و البيوت في دمشق و لم تبق هاشميّه و لا قرشيّه الاّ ولبست السواد على الحسين (عليه السلام) و ندبوه على ما نقل سبعة أيام (الحديث). فإنّ لبسهنّ السواد بمحضر زين العابدين (عليه السلام) او عدم منعه اياهنّ عن ذلك يكشف عن كون العزاء مستثنى، و كيف يغضى صلوات الله عليه عن اتفاق اهل بيت الطّهارة و العصمه سلام الله عليهم على ارتكاب المكروه كراهه شديده؟!

ومنها ما رواه هو (ره) في الباب المذكور عن الحسين بن علي الزعفراني عن محمّد بن عمر النصيبى عن هشام بن سعد قال أخبرني المشيخه أنّ الملك الذي جاء إلى رسول الله (صلى الله عليه وآله) و أخبره بقتل الحسين بن علي (عليهما السلام) ملك البحار و ذلك أنّ ملكاً من ملائكة الفردوس نزل على البحر و نشر اجنحه عليها ثمّ صاح صيحه و قال يا اهل البحار البسوا اثواب الحزن على الحسين (عليه السلام)؛ و لباس الحزن عند الناس ليس الاّ الثوب الأسود، فتأمل.

و منها ما رواه هو (ره) في الباب المذكور الى أن قال (عليه السلام) ثمّ قال الوصيف يا سكينه اخفضى صوتك فقد ابكيت رسول الله صلى الله عليه وآله ثم الوصيف اخذ بيدي فادخلني القصير فاذا بخمس نسوه قد عظم الله تعالى خلقهنّ و زاده في نورهنّ و بينهنّ امرئه عظيمه الحلقه ناشره شعورها و عليها ثياب سود بيدها قميص مضمخ بالدم و اذا قامت يقمن معها و اذا جلست جلسن معها فقلت للوصيف ما هؤلاء النسوه اللاتي قد عظم الله خلقتهنّ فقال

ص: 232

1- مُسوح كحمول جمع مسح كحمل بمعنى البلاس وهو كسائر الخصاص - منه دام ظلّه.

يا سكينه هذه حواء أم البشر وهذه مريم بنت عمران وهذه خديجه بنت خويلد وهذه ساره وهذه التي بيدها القميص المضمخ و اذا قامت يقمن معها و اذا جلست يجلسن معها هي جدتك فاطمه الزهراء سلام الله عليها فدنوت منها و قلت لها يا جدتاه قتل والله ابى و أوتمت على صغر سنى فضممتى الى صدرها و بكت بكاء شديداً و بكين النسوه كلهن و قلت لها يا فاطمه و يحكم الله بينك و بين يزيد يوم فصل القضاء (الحديث). فان لبس سيدتنا الزهراء صلوات الله عليها الثياب السود يكشف عن عدم كراهه ذلك للحزن، الا ان يناقش بان لبسها للسواد بعد ارتحالها عن هذا العالم لا يدل على عدم كراهه لبس الثوب فى هذا العالم الذى هو عالم التكليف، فتأمل.

ومنها ما فى شرح ابن ابى الحديد على نهج البلاغه عن الأصبع بن نباته انه قال دخلت مسجد الكوفه بعد قتل امير المؤمنين (عليه السلام) و رأيت الحسن و الحسين (عليهما السلام) لابسى السواد؛ فان فعلهما حجه و فى نهايه البعد اقدامهما على ارتكاب المكروه كراهه شديده، بل اقدامهما (عليهما السلام) على ذلك يكشف عن رجحانه لانه الأصل فى افعالهم كما تقرّر فى محلّه.

و منها ما فى جزء السادس عشر من الشرح المذكور عن المدائنى انه قال لما توفى على (عليه السلام) خرج عبد الله بن العباس بن عبد المطلب الى الناس فقال ان امير المؤمنين (عليه السلام) توفى و قد ترك خلفاً فان احببتم خرج اليكم و آن كرهتم فلا احد على احد فبكى الناس و قالوا بل يخرج الينا فخرج الحسين (عليه السلام) فخطبهم فقال ايها الناس فانّا امرائكم و اوليانكم و انا اهل البيت الذين قال الله فينا انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت فبايعه الناس و كان خرج اليهم و عليه ثياب سود، و دلالتة كسابقه، الى غير ذلك مما يقف عليه المتتبع من الأخبار.

وقد تحصل من ذلك كله عدم كراهه لبس السواد فى عزاء الأئمه (عليهم السلام) بل رجحانه بل عدم كراهه لبس السواد فى عزاء مطلق المؤمن احتراماً له بل رجحانه لما دلّ من العقل و النقل على حسن احترام المؤمن حياً و ميّتاً و ما دل على رجحان العزاء عليه؛ و النسبه بين تلك الأدله و بين ادله كراهه لبس السواد - و ان كان هو العموم من وجه . الا ان ترجح تلك الأدله بالسيره القويه و الله العالم.

و يؤيد ما ذكرنا ما عن ابن شهر آشوب من انّ السواد حداد آل محمد (صلّى الله عليه وآله) و شهداء كربلاء و زيد و يحيى، و ما عن ابن فهد فى التحصين من أنّه قيل لراهب رأى عليه مدرعه شعر سوداء ما الذى جعلك على لبس السواد؟ فقال هو لباس المحزونين و انا اكبرهم، فقيل له و من اى شىء انت محزون؟ قال لأننى أصبت فى نفسى و ذلك ائى قتلتها فى معركة الذنوب فانا حزين عليها ثم اسبل دمعه. القصّه.

(۶۲)

المراعاة مع ان انقلد الخلق من اجماع الاصحاب على صحة ظهورهم بغير غير من اظاهر ما حكم
 عن علم الهدى في المصباح وجوب البصر في ظهر يوم الجمعة والله اعلم
 فهذا وصحة الكلام في المصباح انه لا يرجح في
 الاكل ولا في البصر ولا في غيره مما
 صلتق الله الملك العبد
 وكان في
 في سنة
 حرره في
 ۱۳

بسم الله الرحمن الرحيم

احمد الله على جزيل نعمة واصل على شرف سله وآله وعقبه سيما بن تيمه وصهره زينب
 وبعث يقول لفقير الى الله الفقيه الجليل الفقيه عبد الله الماقي عفة شريفة بن الشيخ
 قدس سره ان كان بعض السفين بلقوس العرض في الجواب لدليل الفتوى اجمالاً وكننا جيبه الان
 احببت ضبط صومها لكونه ليستكتمه في النهي المذكورة ويغني بوالفقر والقائه في صومها
 يجمع الدرر في مسائل اثني عشر عن الله استتمه استعمل السؤال الاول ما يقول شيخنا
 ملاذنا ادام الله ظله العالی في ليس السواد في مصيبة لا عزة من الامور خصوص عزة اوليائه
 انهم هذا على افضل الصلوة والسلام وسائر المعصومين صلوات الله عليهم اجمعين هل هو مكروه
 او مباح او في عزة المعصومين عليهم السلام مستحب راجح فان اطلاق الاخبار يقتضي الكراهة السابقة
 حتى ورد ان الاسود من الالبسة اعدا الخلق العامة واكتسابها من زرع وورودها في الرجل
 وورد النهي عن الصلوة في بيتها الامام الجماعة فوجه تداول الثبوت ليس لسوا يوم عزة الائمة
 عليهم السلام في مصيبة ونام وانهم الصلوة فيه وهل لذلك يخرج عن الصوم ما انتم مندح تحتها
 انيذنا ادام الباد مستحبنا ابديكم الجواب لا ريب في قيام السير الفقيه من العلماء والصلوة
 والمدنيين والابرار في كانه الامضاء على ليس من المصيبة لسوا وكذلك في يوم عزة المعصومين صلوات

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

موسم في سنة ۱۳۰۲

رسالة مجمع الدرر في مسائل اثنتي عشر
 نوشته مرحوم آية الله شيخ عبدالله ما مقاني
 (صفحة آغاز رساله)

رسالة مجمع الدرر في مسائل اثنتي عشر نوشته مرحوم آية الله شيخ عبدالله ما مقاني صفحه آغاز رساله



* تصویر ذیل و همچنین صفحات بعد، همه، از کتاب «غنچه‌ها می‌گیرند»
اخذ شده است.

تصویر ذیل و همچنین صفحات بعد، همه، از کتاب «غنچه‌ها می‌گیرند» اخذ شده است.









در آن قصر بهشتی، ناگهان با پنج بانوی بزرگ و نورانی روبرو شدم که در میان آنان خانمی بزرگوار به چشم می خورد که موی پریشان کرده و لباسهای سیاه بر تن داشت... او فاطمه زهرا(علیها السلام) بود.

بخشی از خواب سکینه بنت الحسین (علیه السلام)

مرحوم مجلسی(1)، به نقل از احتجاج طبرسی(2) آورده است که:

سعد بن عبد الله گوید از حضرت ولی عصر (عج) پرسیدم تأویل «کهیحص» (که در آغاز سوره مریم آمده است چیست؟ فرمود: این حروف از خبرهای غیبی است که خداوند بنده خویش، زکریا، را از آنها مطلع ساخت و سپس داستان آن را بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) بازگفت.

ماجرا از این قرار بود که، زکریا از خدای متعال در خواست کرد اسامی خمسۀ [طیبه] را به وی بیاموزد. جبرئیل فرود آمد و اسامی مزبور را به او آموخت. هر زمان که زکریا متذکر نام محمد و علی و فاطمه و حسن (علیهم السلام) می گردید غم و اندوهش زایل می شد و [لی] زمانی که نام حسین را می برد گریه راه گلویش را می بست و نفسش به شماره می افتاد. یک روز گفت: خداوندا مرا چه می شود؟ زمانی که متذکر

ص: 243

1- بحار الانوار، علامه مجلسی، همان، 84/52.

2- الاحتجاج، طبرسی، تعلیقات و ملاحظات: سید محمد باقر خراسان، همان، 272/2-273.

نام آن چهار تن می شوم دلم قرار و آرام گرفته و غم و اندوه از آن سترده می شود، ولی زمانی که یاد حسین می کنم، اشکم سرازیر می گردد و نفس بلند از سینه بر می کشم؟!

خدای متعال وی را از داستان و [شهادت] امام حسین با خبر ساخت و فرمود: کهیعض. کاف [اشاره به] اسم کربلاست؛ و هاء هلاکت عترت طاهره؛ و یاء یزید که به حسین ظلم می کند؛ و عین عطش و تشنگی او؛ و صاد صبر آن حضرت.

زکریا که این داستان را شنید، سه روز از عبادتگاه خویش بیرون نیامد و در این مدت از ملاقات و دیدار با خلق دوری جست و به گریه و زاری بر امام حسین پرداخت و با این سخنان به مرثیه گویی پرداخت: .

إلهی اَتَفَجَّعُ خَيْرَ جَمِيعِ خَلْقِكَ بَوْلَدِهِ ؟ إلهی اَتَنْزِلُ بَلْوَى هَذِهِ الرَّزِيَّةِ بِفِنَائِهِ ؟ إلهی اَتُلْبَسُ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ ثِيَابِ هَذِهِ الْمُصِيبَةِ ؟ إلهی اَتَحِلُّ كُرْبَةُ هَذِهِ الْمُصِيبَةِ بِسَاحَتِهِمَا

یعنی: خدایا، آیا بهترین فرد از جمیع آفریدگانت (= رسول اکرم) به سوگ فرزند خویش داغدار و اندوهگین خواهد شد؟ خدایا، آیا این مصیبت در پیشگاه وی رخ خواهد داد؟ خدایا، آیا جامه های این مصیبت را بر پیکر علی و فاطمه خواهی پوشاند؟ خدایا، آیا اندوه این مصیبت به ساحت آنان وارد خواهد شد؟

سپس زکریا از خدای متعال درخواست کرد که به وی فرزندی هم سرنوشت حسین (علیه السلام) عطا کند و خدای نیز چنین کرد... (الخ)

روایت فوق، نحوی اشعار به سیاهپوشی علی و فاطمه (علیهما السلام) در عزای فرزندشان حسین (علیه السلام) دارد. مؤید این امر، رؤیایا و احیانا - مکاشفاتی است که در آنها، حضرات معصومین، بویژه وجود نازنین صدیقه طاهره (علیها السلام) در سوگ شهید کربلا سیاهپوش دیده شده اند. به پاره ای از این رؤیایا - که بعضاً به شفا یا گرگشایی از مشکل صاحب رؤیا انجامیده است . توجه کنید:

1. رؤیای سکینه بنت الحسین (علیه السلام)

ابو مخنف در مقتل الحسین (علیه السلام) (1)، ابواسحاق اسفراینی در نورالعین (2) طریحی در منتخب (3) (و علامه مجلسی و محدث نوری بترتیب در بحار (4) و مستدرک (5) به نقل از طریحی و دیگر مؤلفین) خوابی را از سکینه بنت الحسین (علیه السلام) در ایام اسارت در شام نقل کرده اند که بر اساس آن وی جدۀ بزرگوار خویش - فاطمه زهرا (علیها السلام) - را در سوگ امام حسین (علیه السلام) سیاهپوش دیده است. ماجرا را، به نقل از مرحوم مجلسی، در زیر می آوریم:

سکینه بنت الحسین (علیه السلام) به یزید گفت: دیشب خوابی دیده ام، اگر می شنوی برایت بگویم. یزید گفت: تعریف کن. گفت:

دیشب، در حالیکه پس از نماز و دعا به درگاه الهی، بیدار مانده و از (کثرت) گریه خسته و رنجور شده بودم، چشمانم را خواب فراگرفت. در عالم خواب دیدم درهای آسمان گشوده شده و نوری تند از آسمان بر زمین می تابد. ناگهان خود را همراه یکی از خدّام بهشتی در باغی سرسبز دیدم که قصری در میان آن وجود داشت. در این هنگام پنج تن از بزرگان وارد قصر شدند. به خادم بهشتی گفتم: این قصر از آن کیست؟ گفت: این قصر، از آن پدر تو حسین است که خدای متعال به پاس صبر وی به او عطا کرده است. گفتم: این پنج تن کیانند؟ گفت: اولی آدم ابوالبشر، دوّمی نوح نبی الله، سوّمی ابراهیم خلیل الرحمن، و چهارمی موسی کلیم الله [علی نبینا و آله و علیهم السلام] است. گفتم: پنجمی که محاسن خویش را

ص: 245

1- مقتل الحسین و مصرع أهل بیته المشتهر بمقتل أبی مخنف، همان، صص 212 - 213.

2- نور العین فی مشهد الحسین (علیه السلام)، ابواسحاق اسفراینی، همان، صص 51 - 52.

3- المنتخب، طریحی، همان، 479/2 - 481.

4- بحار الانوار، همان، 194/45 - 196.

5- مستدرک الوسائل، محدث نوری، همان، 327/3.

در دست گرفته و گریان و اندوهگین است کیست؟ گفت: ای سکینه او را نمی شناسی؟ گفتم: نه. گفت: این جد تو رسول الله (صلی الله علیه و آله) است. گفتم: عزم رفتن به کجا را دارند؟ گفت: می خواهند نزد پدرت حسین (علیه السلام) روند. گفتم: به خدا قسم نزد جدّم می روم و آنچه را که بر ما گذشته است برای او نقل می کنم. اما پیامبر از من پیشی گرفت و من به او نرسیدم.

در فکر بودم [جدم چه شد و کجا رفت؟] که ناگهان جدّم، علی بن ابی طالب، را دیدم که در دستش شمشیری داشت و ایستاده بود. با صدی بلند او را صدا زدم و به وی گفتم: یا جدّاه! به خدا قسم پس از تو فرزندان را کشتند. حضرت گریست و مرا به سینه چسبانید و گفت: فرزندانم، صبر کن که خدا یار و یاور (ما) است. سپس حضرت نیز بگذشت و ندانستم که کجا رفت. متعجب و اندیشمند از این حادثه بر جای بودم که ناگهان دیدم دری از آسمان گشوده شد و فرشتگان به سوی پدرم فرود می آیند و بالا می روند.

زمانی که یزید داستان این خواب را از سکینه شنید بر صورت خویش سیلی زد و گریست و گفت: مرا چه به قتل حسین (علیه السلام)؟

و در روایت دیگر آمده است که سکینه گفت: سپس مردی سپید روی و ماهر خسار [اما] اندوهگین به جانب من آمد. به خادم بهشتی گفتم: این کیست؟ گفت: جد تو رسول خداست. نزدیک او رفتم و گفتم: یا جدّاه! به خدا قسم مردان ما را کشتند و خونهای ما را ریختند و حرمت ما را شکستند و ما را بر اشتران بی پالان سوار کرده (به اسیری) نزد یزید بردند. حضرت مرا گرفت و به سینه چسبانید و سپس آدم و نوح و ابراهیم و موسی (نیز) نزد من آمدند و حضرت بدانان فرمود: نمی بینید امّت من پس از من با فرزندانم چه کردند؟! آنگاه خادم بهشتی گفت: ای سکینه، صدایت را پایین آر که همانا رسول خدا را به گریه انداختی.

سپس خادم بهشتی دستم را گرفت و داخل قصر برد. آنجا ناگهان با پنج بانوی بزرگ و نورانی روبرو شدم که در میان آنان خانمی بزرگوار به چشم می خورد که موی

پریشان کرده، لباسهای سیاه پوشیده و در دستش پیراهنی خون آلود داشت. زمانی که بر می خاست آنان با او بر می خاستند و زمانی که می نشست آنان نیز با او می نشستند. به خادم گفتم: این بانوان بزرگوار کیستند؟ گفت: این حواء ام البشر است، این مریم دختر عمران، این خدیجه بنت خویلد، این هاجر، این ساره، و این [هم] که پیراهن خون آلود در دست دارد و زمانی که می نشیند یا بر می خیزد آن دیگران با او نشست و برخاست می کنند، جدّ تو فاطمه زهراست.

سکینه گفت: من نزد آن خانم بزرگوار رفتم و گفتم: ای جدّه من، به خدا قسم پدرم کشته شد و من در کودکی یتیم گشتم. پس مرا به سینه چسبانید و به سختی گریه کرد و آن خانمها [نیز] با وی گریستند و به او گفتند: ای فاطمه، خداوند بین تو و یزید در روز بازپسین داوری خواهد کرد...

2. سیاهپوش، در کنار حوض کوثر!

علاّمه مجلسی همچنین در بحار الانوار (1) نقل می کند که:

در بعضی از کتب اصحاب امامیه دیدم که از سید علی حسینی نقل کرده است که او گفت: من با جمعی از مؤمنین مجاور قبر مولایم علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) بودم. زمانی که روز عاشورا فرارسید، یکی از همراهان شروع به خواندن مقتل امام حسین (علیه السلام) کرد. این روایت از امام باقر (علیه السلام) در مقتل بود که می فرماید: کسی که در مصیبت امام حسین (علیه السلام)، ولو به اندازه بال پشه ای، اشک بریزد، خداوند گناهان وی را - هر چند به اندازه کف دریا باشد - خواهد بخشید. (2) جاهلی پر مدّعا در مجلس

ص: 247

1- بحار الانوار، همان، 44/293-296؛ المنتخب، همان، 2/366-367.

2- بحار، 44/278، حدیث 3 (به نقل از تفسیر قمی، 616): اَبی عن بکر بن محمد، عن اَبی عبدالله (علیه السلام) قال: من ذکرنا او ذکرنا عنده فخرج من عینه دمّع مثل جناح بعوضه غفر الله له ذنوبه و لو كانت مثل زبد البحر. بحار، 44/282، حدیث 14 (به نقل از قرب الاسناد، ص 26): ابن سعد، عن الازدی، عن اَبی عبدالله (علیه السلام) قال لفضیل تجلسون و تحدّثون؟ قال: نعم جعلت فداک. قال: إنّ تلك المجالس أحبّها فأحبوا أمرنا یا فضیل! فرحم الله من أحیی أمرنا، یا فضیل من ذکرنا أو ذکرنا عنده فخرج من عینه مثل جناح الذّباب غفر الله له ذنوبه و لو كانت أكثر من زبد البحر. بحار، 44/284-285، حدیث 20 (به نقل از امالی صدوق، ص 103 و 104): حکیم بن داود، عن سلمه، عن ابن یزید، عن ابن اَبی عمیر، عن بکر بن محمد، عن فضیل، عن اَبی عبدالله (علیه السلام) قال: من ذکرنا عنده ففاضت عیناه و لو مثل جناح الذّباب غفر له ذنوبه و لو كانت مثل زبد البحر. بحار، 44/289، حدیث 30 (به نقل از محاسن برقی، ص 63): ابن یزید عن ابن اَبی عمیر عن بکر بن محمد، عن الفضیل، عن اَبی عبد الله (علیه السلام) قال: من ذکرنا عنده ففاضت عیناه و لو مثل جناح الذّباب غفر الله له ذنوبه و لو كانت مثل زبد البحر. برای احادیث مؤید دیگر، ر. ک، باب ثواب البكاء علی مصیبتّه و مصائب سائر الأئمّه (علیه السلام). (بحار، 44/278-296. تذکر: فهم و هضم این گونه روایات برای آشنایان با معارف قرآنی- ولوی (و از آن طریق، با حقایق و اسرار جهان هستی) مشکل و ثقیل نیست. یکی از معانی این گونه احادیث، می تواند این باشد که خدای متعال به برکت عزاداری امام حسین (علیه السلام) این گونه اشخاص را به لطف و عنایت خاص خویش (به طور خودکار و اتوماتیک) در مسیر «تنبّه و توبه و اصلاح» می افکند و چه بسا با «ابتلا به بلاهای سخت دنیوی» تدریجاً پاک ساخته و با استفاده از دیگر وسایل مغفرت (نظیر دعای فرشتگان و پاکان و...)، در فرجام، شایسته بهره مندی از دریای مغفرت و مراحم ویژه خود می کند (در این باب، شهید بزرگوار، طیب

حاج رضایی، نمونه روشن و گویایی است. مرحوم طیب، عمری را در خطا و آلودگی به سر برده و در کودتای 28 مرداد نیز جزو عناصری بود که در سرنگونی حکومت ملی دکتر مصدق نقش داشت. نقطه سفید در پرونده سیاه او، عشق به سالار شهیدان بود که در ماه محرم به صورت شرکت فعال وی در به راه انداختن دسته های عزاداری بسیار با شکوه تجلی می یافت. وی در اواخر عمر با روضه «حرّ»ی که برایش خوانده بودند. متنبّه شده و گفته بود: خدایا، مرا نیز چون حرّ، پاکم کن و سپس خاکم کن! توبه و تنبّه وی بدانجا رسید که در پانزده خرداد از دستور شاه مبنی بر ملکوک ساختن چهره امام خمینی سر باز زد و گفت در 28 مرداد من با دکتر مصدق رویرو بودم و اینک با آیه الله خمینی که نائب امام زمان است، و من چنین کاری را نمی کنم. و چنین بود که قهرمانانه به شهادت رسید و شنیدم که پس از مرگ وی و یارانش، ظاهراً آیه الله حکیم یا یکی دیگر از مراجع بزرگ تقلید، به شمار سالهای تکلیف او و یاران شهیدش، نماز و روزه استیجاری گرفته بود). به قول صائب تبریزی: به اشکی توان کند بنیاد غفلت که یک قطره سیل است خواب گران را آنچه گفتیم مربوط به دنیا بود؛ در قیامت نیز، که همگی - من الباب الی المحراب - گرفتار تبعات اعمال خویش بوده و جویای راهی برای تخلص از آتش قهر الهی هستیم، جلب رضایت صاحبان حق در برابر رهیدن از مشکلات پرونده خویش، برای خدای متعال امری آسان و سهل الوصول است و چنانچه با وجود «توبه و ابتلائات پاک کننده دنیوی» هنوز هم در پرونده عزاداران (بعضاً گنهکار و روسیاه) حضرت ابی عبدالله (علیه السلام) کاستی و کمبودی به چشم بخورد، راه حک و اصلاح آن (از طریق «کسب رضایت ذوی الحقوق و مجنی علیهم» یا «شفاعت عامّه و خاصّه» و یا دست آخر «اقامت طولانی ولی غیردائمی در دوزخ، و سپس پاک شدن کامل و یافتن اجازه ورود به بهشت») بر موالی طیبینی که مقالید جنّت و نار در دست آنان است بسته نیست؛ و تفصیل بحث موکول به فرصت دیگری است. به قول مرحوم ادیب پیشاوری، حکیم و شاعر بزرگ شیعه در عصر اخیر: ماییم مهر ورز علی کشتی نجات سَمَمْتُهُ حَیْنَ مَا وُلِدَ الْأُمُّ حَیْدَرَه مهر علی (علیه السلام) شعاع بلند آفتاب دان والشمس للخبائث فی الأرض مطهره

ما حضور داشت که به حقیقت علم نرسیده بود، گفت: این حدیث درست نیست

ص: 248

و عقل آن را نمی پذیرد. بحث بین ما و او به درازا کشید و در حالیکه او، معاندانه، بر تکذیب حدیث اصرار داشت، از آن مجلس بیرون آمدیم.

فرد مزبور همان شب در خواب دید که گویا قیامت بر پاگشته و مردم در زمینی صاف . که در آن هیچگونه پستی و بلندی دیده نمی شود . گرد آورده شده اند؛ موازین (عدل الهی) نصب گشته، صراط کشیده شده، حساب و کتاب در کار آمده، و پرونده اعمال را گشوده اند؛ آتش جهنم زبانه می کشد و بهشت را نیز آذین بسته اند؛ گرما بر او شدت یافته و او سخت تشنه است و هرچه دنبال آب می گردد آبی نمی یابد.

ص: 249

پس، در جستجوی آب، به جانب راست و چپ خود نگرست و ناگهان چشمش به حوضی وسیع افتاد.

می گوید: با خود گفتم این همان حوض کوثر است (و به سوی آن شتافتم). دیدم در آن حوض، آبی خنکتر از یخ و شیرینتر از آب گوارا وجود دارد و دو مرد و یک زن کنار آن ایستاده اند که نور آنان بر خلایق می تابد و با این حال، جامه سیاه پوشیده و گریان و اندوهگینند. پرسیدم: اینان کیستند؟ به من گفته شد: این، محمد مصطفی (صلی الله علیه وآله) است، و این، امام علی مرتضی، و این، طاهره فاطمه زهرا. گفتم: پس چرا لباس سیاه پوشیده و گریان و محزونند؟ گفته شد: مگر امروز، روز عاشورا، روز قتل امام حسین (علیه السلام) نیست؟ اینان به همین خاطر است که محزونند.

می گوید: نزدیک سیده زنان، فاطمه رفتم و گفتم: ای دختر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) من تشنه ام. نگاه تند و غضبناکی به من کرد و فرمود: تو همان کسی می باشی که فضل و ثواب گریه بر مصیبت فرزندم، خون قلبم و نور دیده ام - حسین - را که به ظلم و عدوان شهید گشته است، منکر است؟! خدای قاتلان و ظالمان و مانعان وی از آشامیدن آب را لعنت کند؟

آن مرد گوید: ترسان و هراسناک از خواب بیدار شدم و از خداوند بسیار طلب مغفرت کردم و از اصرار بر تکذیب حدیث پشیمان گشتم و نزد یاران و همراهان خویش رفتم و آنان را از خواب خویش مطلع ساختم و به درگاه الهی توبه کردم.

3. روضه بی بی و فرزندش حسین (علیهما السلام) از زبان خود آنان!

مرحوم محدث نوری در «دارالسلام (1)» به نقل از کتاب یکی از متأخرین، خوابی بسیار عجیب را از یکی از اهل هجر (هجر بلده ای است در یمن، و به منطقه بحرین

ص: 250

1- دارالسلام فیما يتعلق بالرؤیا و المنام، محدث نوری، تصحیح و تعلیق: سید مهدی لاجوردی و حاج سید هاشم رسولی و میرزا محمد حسین دانش (انتشارات المعارف الاسلامیه، طبع 3، قم، بی تا) 181/2 - 186.

نیز اطلاق می شود) ذکر کرده است که گذشته از سیاهپوشی مرغان بهشتی در ماتم شهید کربلا(علیه السلام)، نکات جالب تاریخی دیگری نیز در آن آمده است. فرد مزبور می گوید:

من شبانه روز به شنیدن مراثی امام حسین (علیه السلام) اهتمام داشته و در مجالس عزای آن حضرت شرکت می کردم و هیچ چیز مانع من نمی شد. یک شب - که مقارن با شب تاسوعا بود. در یکی از این مجالس، به یاد مصائبی که بر حسین و اولاد و اصحاب و اهل بیتش وارد شده (همچون تشنگی، و غارت اسباب و البسه، و سربریده شدن و پاره پاره گشتن بدنهای، و قطع رگها، و بر نیزه زده شدن سرها، و اسارت دختران، و کتک خوردن مادران) شدیداً گریستم و از شدت گریه به تعب افتادم. پس از جای بر خسته و محزون و اندوهگین در جای دیگری از مجلس نشستم و در آنجا بود که خواب بر من مستولی شد. .

در خواب صحنه ای شگرف دیدم. مشاهده کردم که گویی در باغی بزرگ چونان بهشت قرار دارم که انواع درختان و میوه ها در آن یافت می شود و مرغان بر شاخه درختان آواز می خوانند و آوازشان آوازی سوزناک بسان نوحه زنان فرزند از دست داده است. پیوسته نغماتی حزن انگیز می سرایند و می گریند! گفتم: سبحان الله! این مرغان زیبا از چه روی غمگینند و بر چه چیز می گریند؟! این مرغان رنگارنگ که بر شاخه ها می گریند و نوحه می سرایند و ناله می کنند، و لباس عزا پوشیده و ردای سیاه بر تن کرده اند، گردهم آیی و شیونشان جز بر مولایم حسین (علیه السلام) نیست.

در آن اثنا که ایستاده و گوش به نغمات مرغان داده و مدهوش آن صحنه پرسوز و گداز بودم، ناگهان صدای گریه و ناله و فریاد استغاثه بلند و شدیدی از بین آن پرندگان به گوشم خورد که از شنیدن آن نزدیک بودم درونم به هم ریزد.

با خود گفتم: بی تردید این باغ یکی از باغهای بهشتی است و ما شنیده ایم که در بهشت هیچگونه درد و غم و حزن و گریه و امثال آن از هموم دنیا وجود ندارد، ای کاش می دانستم این گریه چیست و بر چه شخصی است و گریه کننده کیست؟

آنگاه - بدون قصد به چند گام راه رفتم تا ببینم صدای گریه از کدام سمت می آید. دنبال صدا راست و چپ را گشتم تا ناگهان به برکهٔ پرآبی رسیدم که ساحلش ناپیدا بود و آبش سرچشمه حیات می نمود. کنار برکه خانمی را دیدم که رخسارش چون

خورشید می درخشید و در دستش جامهٔ بسیار سپیدی داشت که در اثر ضربات شمشیر و نیزه بسیاری از قسمتهای آن پاره پاره شده بود. وی کنار برکه نشسته بود و جامه را در آب فرو می برد و خونهای آن را می شست و نگاه به سوراخها و پارگیهای آن می کرد و با صدای بلند بشدت می گریست. سپس دوباره به جامه می نگریست و آن را در آب فرو می برد و می شست و می فشرد. آن گونه که دیدم، خون جامه، خون تازه خشک شده بود و خود جامه، نهایت درجه سپید رنگ بود؛ و از آن بوهای خوشی به مشام می رسید که از عنبر خوشتر و پاکیزه تر بود. خانم مزبور دارای حسن و جمال و (در عین حال هیبتی بود و کلامش به کلام معمول آدمیان نمی ماند. هیبتش در حدی بود که قلب مرد شجاع از مشاهده وی فرو می ریخت و سخنش همچون ضربت نیزه و شمشیر کارا و نافذ بود. گریه اش دل سنگ ناشنوا را کباب می کرد و از استغاثه و ناله اش نزدیک بود آسمان بر زمین فرود آید.

شنیدم که می گفت: به تو پناه می برم ای پدر! آیا ندیدی امتت در حق ما چه کردند؟ اما در مورد من، ای پدر حقم را زیر پا گذاشتند، مرا از خانه ام بیرون کردند، پهلویم را مضروب نمودند، میراثم را غصب کرده و فدک و آنچه را که به من بخشیده بودی از من گرفتند و گواهی مرا بی اعتبار خواندند و سند مالکیتی را که برای من نوشته بودی پاره کردند. قدر و ارزشم را کوچک شمردند و از فرمانم سرپیچی کردند و به صدق دعوی من بی اعتنا ماندند و در برابر سخنانم خود را به گوش کری زدند و مرا خوار کردند و یاری نمودند و به جای آنکه در حمایت از من همداستان شوند، بر ضد من دست به کار شدند. پدر جان! به این نیز اکتفا نکردند، بلکه هیزم آورده خانه ام را محاصره کردند تا مرا همراه اولادم آتش بزنند. پدر جان! زمانی که دیدم اصرار بر آتش زدن خانه دارند درب خانه را به رویشان گشودم و خود پشت آن

پناه گرفتیم. (ولی آنها) مرا بین در و دیوار مورد فشار قرار دادند؛ آنچنان فشاری که نزدیک بود جانم از کالبد بیرون رود. پس کودکم را - که تو او را محسن نام نهاده بودی - سقط کردند و بدین نیز اکتفا نکردند، تا آنکه به سراغ علی - پسر عموی من، و دوست دلبنده تو، همان کسی که در کودکی در دامان خویش وی را پرورش داده، و در بزرگی برگزیده و امیرش ساخته بودی (همان گونه که خداوند او را امیر قرار داده بود) - رفتند و او را گرفتند و بند شمشیرش را در گردنش افکندند و همچون شتری سرکش کشیدند و بردند، که اگر فرمان و سفارش تو و تقیّد او به رعایت و انجام آن نبود، شربت مرگ را در گام اول و آخرشان می ریخت.

پدر جان! زمانی که دیدم با پسر عمویم چنین می کنند (گویی) بندبند بدنم از هم گسست و رشته اتصال آنها پاره شد. خمارم را بر سرم پیچیدم و لباس رویم را پوشیدم و نزد آن جماعت رفته و با ایشان سخن گفتم، باشد که حساب نزدیکی من با شما را نموده و سفارشات شما در حقم را مراعات کنند (ولی افسوس) که به من هیچ حرمتی ننهاده و رعایتی نکردند. سپس، با ناله، یکایکشان را به اسم صدا زدم و با لحنی نرم و لئین سفارشهای شما به آنان در حق خود و خانواده ام را یاد آور شدم ولی سودی نبخشید و فریاد استغاثه ام به جایی نرسید و احترامم را نگه نداشتند. بلکه علناً به سبّ و شتم من پرداختند و بدین نیز بسنده نکرده، با تازیانه های خویش بر پهلویم زدند و استخوانم را شکستند و این، آثار آن تازیانه هاست که در بدنم باقی مانده است؛ تا آنکه به لقای تو و پروردگارم - عزّ وجلّ - نایل گشتم.

فرد مزبور، می گوید سپس آن خانم متذکر حال زار حسنین (علیهما السلام) و برخاستن و ناله و فریاد آن دو از دست مهاجمین، و تلاش خویش برای حفظ جان آن دو از

دست جمعیت، شده و افزود:

پدر جان! آنها بدین نیز اکتفا نکردند، تا اینکه فرزندم را با نوشتن نامه ها و ارسال فرستادگان فریفتند و زمانی که وی با اعتماد به صداقت آنان و به منظور هدایت ایشان نزد آنان رفت، بر او شوریدند و راه را بر وی بستند و او را همراه فرزندان

یارانش کشتند و سینه اش را شکافتند و پشتش را شکستند و رگهای گردنش را بریدند و خانواده اش را اسیر کردند و فرزندانش را به داغ یتیمی نشانند و اموالش را بین خود تقسیم کردند و دخترانش را، تشنه و عریان، بر اشتران نشانند در حالیکه هیچ محرمی با آنان نبود) نه جعفر، نه حمزه، نه عقیل، و نه یاران بزرگوار از بنی هاشم.

خواب، طولانی و سرشار از نکته های شگفت و جانسوز است؛ همچون مشاهده پیکر خونین و بی سر ابی عبدالله (علیه السلام) و ناله و شکوای او به محضر مادر...

تا آنکه شخص خواب بیننده می گوید از آن خانم پرسیدم شما کیستید و این جامه از آن کیست؟ و او پاسخ داد که من فاطمه زهرایم و جامه نیز پیراهن فرزندم حسین است که در کربلا پوشید... سپس می گوید:

پرسیدم: ای سرور من! پدرم مرثیه گوی فرزندت حسین (علیه السلام) بود، خدا با او چه کرد؟ فرمود: قصرش محاذی قصر ماست... گفتم: سرور من! کسی که بر شما بگرید، و بخشی از مالش را در راه عزای ابی عبدالله (علیه السلام) انفاق کند و شب را در ماتم او بیدار ماند و یا بکوشد که حاجت عزاداران آن حضرت را برآورده سازد و در مجالس عزای حسینی آب دهد و دشمنان را لعن و نفرین کند، چه پاداشی خواهد داشت؟ فرمود: بهشت، پاداش وی خواهد بود، و همه اینها کمک و یاری به ماست، پس بشارت باد تورا و ایشان را به همسایگی با ما در (بهشت). قسم به حق پدرم و همسر و فرزندم حسین و شهادتش، تا زمانی که حتی طفلی از آنان باقی مانده گام در بهشت نخواهد گذارد. به شیعیان مژده بده و این مطلب را از سوی من به آنان ابلاغ کن، و الحمد لله رب العالمین.

4. بر من مصیبتی رسیده که تا قیامت لباس عزا خواهم داشت!

مهدیقلی هدایت، ملقب به مخبر السلطنه، از رجال سیاسی مشهور عصر قاجار و پهلوی، در یکی از آثار خویش (1)، تحت عنوان «بیان بعضی واقعات مُعجب در خواب و بیداری»، پس از ذکر مقدمه ای چنین می نویسد:

«دختر عدل السلطنه، نوه وکیل الملک کرمانی (نوری) عروس علی محمد مجتهد کرمانی، مرض حمله داشت. به طامسن، طبیب اسپیکر انگلیس [S . P . R یا «پلیس جنوب»]، عنوان اختصاری قشونی است که انگلیسها در جنگ جهانی اول در جنوب ایران تشکیل داده بودند رجوع می کنند.

می گوید: مرض حمله (صرع) اقسام دارد، من باید مریض را در حال حمله ببینم که چه می گوید، و چون به هوش آید گفته خود را به یاد دارد یانه؟

مریض را در منزلی نزدیک اردو می آورند و چون حمله می آید طامسن را خبر می کنند. حاضر می شود و قلم و کاغذ می گیرد و اقوال مریضه را می نویسد: «سلام علیکم»؛ به فاصله ای باز «سلام علیکم، چشم نمی خورم، غلط کردم دیگر او را نمی آزارم، دیگر نمی روم». سپس ادب به جا آورده به هوش می آید.

می گویند: دکتر برای معالجه شما آمده است. جواب می دهد که لازم نیست، من شفا یافتم. طامسن می پرسد کلماتی که گفتید به خاطر دارید یانه؟ می گوید: بلی و بیان می کند. می گوید:

پیری نورانی بر من گذشت. سلام کردم و استمداد نمودم. گفت: از من ساخته نیست؛ الحال خانمی اینجا خواهد آمد از او ساخته است. در حال، خانمی آمد. سلام کردم. آمد پهلوی بستر من نشست. پهلوی بستر من ظرف شرابی بود. پرسید این چیست؟ گفتم: طبیب داده. گفت: مخور، فایده ندارد. گفتم: چشم، نمی خورم.

ص: 255

فرمود: مادر شوهرت سیّده است، هر شب در شفای تو به من متوسل است، تو با او درشتی می کنی. گفتم: غلط کردم، دیگر نمی کنم. فرمود: به امامزاده زینعلی برای هوسرانی می روند، تو مرو! گفتم: دیگر نمی روم. فرمود به پسری دیشب آبستن شده ای، اسم او را علی بگذار.

اسم خانم را پرسیدم. فرمود: چکار داری؟ لباس عزا در برداشت. سبب خواستم، فرمود: بر من مصیبتی رسیده که تا قیامت این لباس را خواهم داشت. و این شرح را دکتر طامسن و دیگران یادداشت می کنند.

این قضیه در سه شنبه بوده، آن بانو می فرماید: پنجشنبه مختصر حمله ای برای تو می آید و بعد از آن دیگر حمله نخواهی دید و چنین می شود).

حجه الاسلام سقا زاده، از وعاظ معروف تهران، که با بانوی ناقل داستان دیدار و گفتگو داشته است، برای صاحب کتاب «کرامات صالحین» چنین نقل می کند که:

این داستان را در یک سخنرانی باز گفتم، پس از پایان بحث من مردی پیش آمد و ضمن اظهار ارادت گفت: «این داستان مربوط به بانویی از بستگان ما می باشد که هم اکنون در مجلس حضور دارد. در صورت تمایل او را دعوت کنم تا داستانش را از زبان خودش بشنوید. و آنگاه آن خانم را فراخواند و او که بانویی محترمه به نظر می رسید داستان خود را اینگونه بازگفت:

مدّتها بود که من دچار بیماری غش بودم، به گونه ای که روزی یک بار و گاه بیشتر غش میکردم و به حالتی می رفتم که اگر بستگانم مراقبم نبودند در چاه سقوط نموده و یا به آتش و خطر دیگری گرفتار می شدم.

به منظور ازدواج با یکی از بستگان نامزد او شدم، اما این بیماری بشدت ادامه داشت و مراجعه مکرر به پزشک و مصرف دارو و رعایت دستورات غذایی سودبخش نبود و همه راهها به رویم مسدود شده بود.

یکی از روزها در منزل تنها بودم و به نگوینختی خویش می اندیشیدم و به این مسئله که با این بیماری چگونه به خانه شوهر بروم؟

راستی نمی دانم چطور شد که دلم سخت شکست و مفاتیح را برداشتم و در بخشهای آخر آن توسل به حضرت فاطمه (علیها السلام) استغاثه به بارگاه الهی را خواندم و تصمیم گرفتم دست توسل به آستان بانوی بانوان دوسرا بگشایم و به برکت او شفای خود را از خدا بطلبم. و با این اندیشه وضو ساختم و دو رکعت نماز خواندم و پس از تسبیح حضرت فاطمه (علیها السلام) سر به سجده نهادم و صد مرتبه از اعماق دل زمزمه کردم که:

یا مولاتی یا فاطمه اغیثینی».

آنگاه سمت راست چهره ام را روی مهر نهادم و ذکر خدا گفتم؛ به همین ترتیب، طرف چپ صورتم را و سر انجام پیشانی را به مهر نهادم و یکصد و ده مرتبه با همه وجود نالیدم که: «یا مولاتی یا فاطمه اغیثینی» و سخت گریستم به طوری که از خود بیگانه شدم. در همان حال بودم که دیدم بانوی بسیار با عظمت و شکوهمندی آمد و مرا به نام صدا زد و فرمود: «برخیزا تو خوب شده ای و دیگر آن دارو را نخور که در آن شراب است و مادر همسرت را نرنجان که او سیّده است و هر شب برای شفای توبه ما توسل می جوید اما تو با او درشتی می کنی».

گفتم: «بانوی من! اشتباه کردم مرا ببخشید».

فرمود: «دیگر او را اذیت نکن! و نویدم داد که شب گذشته باردار شده ام و فرزندم پسر خواهد بود و توصیه کرد که نام او را «علی» انتخاب کنم و هشدار داد که دیگر به منطقه امامزاده زینعلی که برخی برای هوسرانی می روند، نروم.

گفتم: «چشم»..

همین طور که سخنان او را گوش می دادم دیدم لباسهایش مشکلی است، علت آن را پرسیدم که فرمود: «دلیل آن مصیبت بزرگی است که بر ما خاندان وارد آمده است».⁽¹⁾

ص: 257

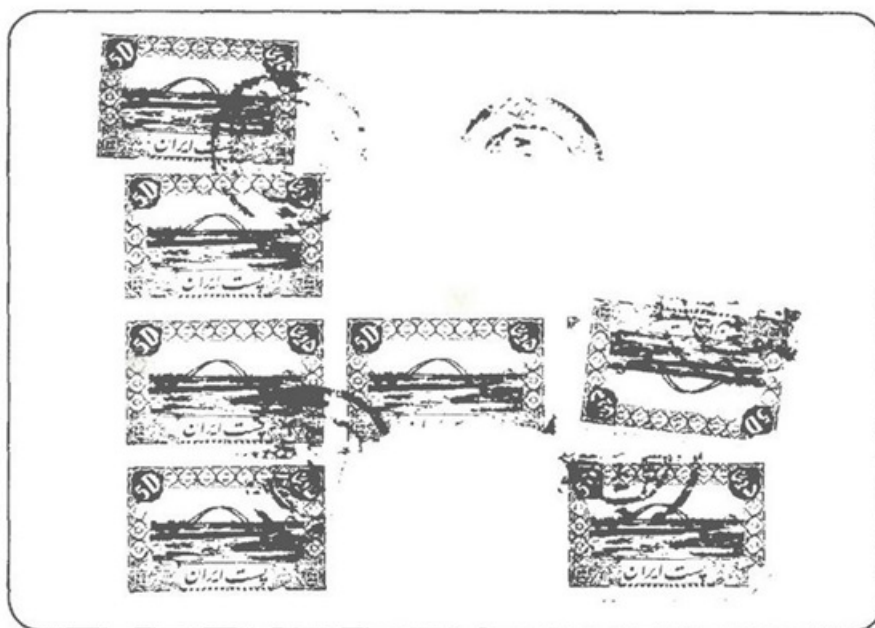
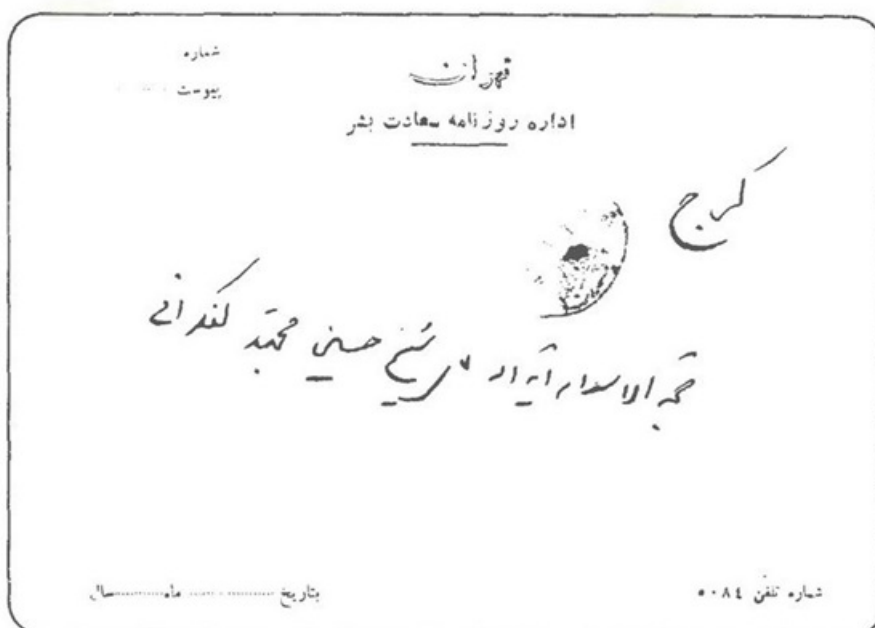
5. متوجه شدم که 12 نفر بزرگوار با لباس مشکی اطراف تختخواب من می باشند؟

روزنامه سعادت بشر (صاحب امتیاز و مسئول: محمد جواد هوشمند، مدیر: جواد لاجوردی، تأسیس 1309 شمسی) ظاهراً در بهار سال 1327 شمسی، فوق العاده ای را منتشر ساخت که حاوی خبر شفایافتن فردی به نام غلامحسین سلیمی (فرزند میرزاعلی، اهل یزد، شغل: شاگرد شوفر) در بیمارستان فیروز آبادی شهر ری، بر اثر توسل به ائمه اطهار - سلام الله علیهم اجمعین - بود.

کلیشه فوق العاده مزبور در صفحات بعد آمده است. آقای سلیمی در مصاحبه با مدیر روزنامه، پس از شرح پرت شدن خویش از بالای ماشین در راه اصفهان به قم، و خورد شدن کامل ستون فقرات وی، و مراجعات و معالجات مکرر ولی بی حاصل وی در بیمارستانهای مختلف اصفهان و تهران، و نهایتاً انتقال وی به بیمارستان فیروز آبادی، می نویسد:

مدت بیست روز در مریضخانه فیروز آبادی با داشتن 41 درجه تب بستری بودم و در این مدت ابداً میل به غذا نداشتم، اگر هم جزئی می خوردم فوراً آن را برمی گردانیدم و بکلی از حیات خود مأیوس، و مرگ را به چشم خود می دیدم.

در این مدت، که از زندگی خود مأیوس بودم، شبانه روز کارم گریه و زاری و استغاثه به درگاه حضرت احدیت بود. بخصوص، شب جمعه گذشته که دیگر از همه طرف نومید بودم از اول شب مشغول خواندن قرآن و گریه و زاری و متوسل به ائمه اطهار شدم. با حال گریه خوابم برد. ناگاه در نیمه شب خواب دیدم کلیه خانواده ام، زنده و مرده، در برابرم حاضر بودند. یکمرتبه سراسیمه از خواب جستم. خیلی متوحش بودم که این چه خوابی بود؟ در عالم فکر و خیال و وحشت پس از ربع ساعت باز خوابم در ربود. در عالم خواب دیدم مادر بزرگم که سیده و مدتهاست مرحوم شده نزد من آمد. به او گفتم: چرا مرا از مریضخانه بیرون نمی برید، من که دیگر خسته شدم. [در] جوابم گفت: به آن بزرگانی که با لباس مشکی پهلوی تخت تو حاضرند توسل بجوی تا تو را شفا بدهند.



پشت و روی پاکتی که فوق العاده «سعادت بشر» در آن برای مرحوم لنکرانی (از علمای تهران) پست شده است

پشت و روی پاکتی که فوق العاده «سعادت بشر» در آن برای مرحوم لنکرانی (از علمای تهران) پست شده است

یکمرتبه متوجه شدم که 12 نفر بزرگوار با لباس مشکی اطراف تختخواب من می باشند. سراسیمه دست به گردن یکی از آن بزرگواران انداختم و محکم او را در سینه خود گرفتم. ایشان انگشت مبارکشان را به کمر من زدند و، با حالت تبسم، انگشت مبارکشان را بلند کرده پنج انگشت در دو انگشت مبارکش بود فرمودند: به این انگشتها نگاه کن! نگاه کردم و فرمودند: همین زودی خوب می شوی و شفا می یابی. یکمرتبه ناپدید شدند.

در عالم خواب که می خواستم دست توسل به دامن [آن] بزرگواران دراز نموده و دنبالشان بروم، ناگهان هراسان از خواب پریده و از تخت به زمین افتادم. بیمارانی که پهلوی تخت من خوابیده بودند پرسیدند: مگر حالت چطور شده است که به زمین افتاده ای؟ در عالم خواب و بیداری به آنها گفتم می خواهم دنبال بزرگواران بروم. وقتی که بلند شدم حس نمودم که می توانم بخوبی راه بروم. بعداً ملتفت شدم که بکلی شفا یافته حالم خوب شده مثل اینکه ابداً در این مدت درد و الم نداشتم.

س - اکنون حالت مزاجی شما چطور است؟

ج - بحمد الله، به یاری خداوند متعال و از برکت ائمه اطهار تب بکلی قطع، و میل به غذا دارم و یک ساعت پیش غذا صرف نمودم و راه هم خیلی خوب می روم...

6. برای برادرم، حسین (علیه السلام)، یکی از قطعات لباس او را در دهه عاشورا مشکی کنید!

جناب حجه الاسلام حاج شیخ علی ربانی خلخالی، نویسنده و خطیب معاصر، اخیر کتابی با عنوان «چهره درخشان قمر بنی هاشم (علیه السلام)» نوشته و منتشر کرده اند که ضمن معرفی شخصیت و خاندان آن حضرت، 240 عدد از کرامات حضرت ابوالفضل (علیه السلام) را به نقل از مأخذ کتبی و شفاهی گوناگون ذکر کرده اند. در کرامت

حضرت آیه الله آقای حاج سید محمد باقر ابطحی - دام ظلّه العالی - در شب سوم محرم الحرام 1415 ه. ق در مدرسه الامام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف که معظم له [در قم] تأسیس فرموده اند، برای نگارنده این کتاب شریف نقل فرمودند که در سن 17 - 18 ماهگی عنایت حضرت قمر بنی هاشم (علیه السلام) ایشان را شفا داده است.

چنین فرمودند: در تابستانی که در سن یاد شده بودم، عارضه اطفال که از نظر شبهه و با باشد برایم پیش آمده بود که اطباء آن زمان از بنده مأیوس شدند، مثل مرحوم حاج میرزا ابوالقاسم طیب. در آخر کار مرا رو به قبله کرده بودند، و مادرم برای اینکه مرا نبیند می رود در امامزاده ای که جنب منزل ما در محله دار البتّیخ [قرار داشت] و در آنجا به امامزاده ابراهیم متوسل می شود. حالا آنجا خوابش می برد یا در منزل، نمی دانم. به حضور حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) در عالم رؤیا مشرف می شود. حضرت می فرماید شفا داده شد یا می شود و میوه فرزند شما تا آخر عمر هندوانه است.

و اتفاقاً تا این ساعت میوه ای همانند هندوانه به من سازگار و مؤثر نیست. حضرت در پایان فرموده بودند: و لیکن برای داداش من حسین - با این عبارت - در دهه عاشورا یکی از قطعات لباس او را مشکی قرار بدهید و به او بپوشانید.

تا مادرم زنده بود مقید بود و هر ساله ایام عاشورا به من تذکر می داد که لباس مشکی را در دهه عاشورا فراموش نکنم و بعد از ایشان به عنوان وصیت و سفارش این عمل را ترک نکرده ام..

ص: 262

1- چهره در خشان قمر بنی هاشم (علیه السلام)، علی ربانی خلخالی (مؤسسه فرهنگی ثقلین، قم 1374 ش) 1/ 430-431. برای کرامات دیگری نیز که در آن به نحوی از لباس سیاه سخن به میان آمده، ر.ک، همان، ص 365 و 414. چاپ دوم این کتاب با اصلاحات اضافات قریباً به بازار خواهد آمد.

حال که سخن بدینجا رسید، ذکر داستان زیر نیز - که مربوط به فوت یکی از علمای بزرگ مشهد در عصر قاجار است. خالی از لطف نیست. آیه الله شیخ مرتضی انصاری، از احفاد شیخ انصاری معروف، به مناسبت معرفی شاگردان شیخ، تحت عنوان «شیخ محمد تقی بجنوردی»⁽¹⁾ چنین می نویسد:

از علمای عظام و فقهای پارسا و متقی. اصلاً اهل یکی از دهات بجنورد بوده و از محضر صاحب جواهر و شیخ استفاده برده و پس از تکمیل تحصیلات به مشهد مقدس آمد و به وظایف شرعیه قیام نمود. گویند نماز جماعتش از نظر اقتدا کنندگان منحصر بفرد بوده.

وفاتش شب 14 صفر سال 1314 واقع شد و در دارالسیاده صفة دست چپ متصل به درب مسجد گوهرشاد به خاک سپرده شد.

از حاج شیخ رمضانعلی قوچانی نقل شده که هنگام اشتغال به تحصیل در نجف اشرف، دو یا سه روز قبل از رسیدن خبر فوت شیخ محمد تقی، شبی در خواب دیدم وارد صحن مطهر علوی شده صحن و هوا را پر از ملائکه دیدم که با هریک پرچمهای سیاه بود به اندازه ای که جای حرکت من نبود، در این موقع تابوتی که روی آن را با پارچه سیاهی به میخهای نقره کوبیده بودند از بالای صحن وارد کردند و بلافاصله به حرم مطهر داخل نمودند. من از یکی از آن فرشتگان پرسیدم این تابوت از کیست؟ گفت از شیخ محمد تقی بجنوردی که در مشهد مقدس درگذشته است و ما مأمور بودیم جنازه او را خدمت حضرت علی (علیه السلام) بیاوریم.

من پس از بیدار شدن از خواب، فردا که به جلسه درس استاد مرحوم آخوند خراسانی حاضر شدم قضیه را عرض کرده بعد از دو روز دیگر خبر وفات مشارالیه به ما رسید.

ص: 263

1- زندگانی و شخصیت شیخ انصاری قدس سره، مرتضی انصاری (ناشر: حسینعلی نوبان، طبع سوم، تهران 1369 ش) ص 326.

فصل دوازدهم: سیاهپوشی جَنّیان در عزای سالار شهیدان (علیه السلام)

وَيَلْبَسُ ثِيَابَ السُّودِ بَعْدَ الْقَصَبِيَّاتِ

بخشی از نوحهٔ زنان جنّ در رثای سید الشهداء (علیه السلام)

مرحوم ابن قولویه (متوفی 367 هجری) در کتاب شریف «کامل الزیارات»، به نقل از پدر و برادرش، از احمد بن ادريس و محمد بن یحیی، و همگی از عمرکی بن علی بوفکی، آورده است که می گویند: یحیی . که در خدمت امام جواد (علیه السلام) بود - برای ما حدیث کرد از علی بن صفوان جمال که گفت: در راه مدینه به مکه، از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم:

. یابن رسول الله، چه شده است که شما را غمگین و اندوهناک و دل شکسته می بینم؟ فرمود:

- اگر تو نیز آنچه من می شنوم می شنیدی، از سؤال کردن باز می ایستادی. گفتم: چه چیزی می شنوید؟ فرمود:

زاری شدید فرشتگان در محضر خداوند متعال و اصرار آنان بر درخواست عذاب و ملعنت از پیشگاه الهی برای قاتلان امیرالمؤمنین و امام حسین (علیهما السلام) و نوحه سرایی جَنّیان و گریه فرشتگانی که برگرد آنها حلقه زده اند و شدت بیتابی و بیقراری ایشان. چه کسی است که این صحنه را ببیند و با این وجود میل به طعام و شراب و خواب داشته باشد؟! (1)

ص: 265

1- کامل الزیارات، جعفر بن قولویه، همان، ص 92.

مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار، بابی را تحت عنوان «نوح الجنّ علیه صلوات الله علیه» (نوحه سرایی جنیان بر امام حسین (علیه السلام) گشوده و در آن، به نقل از کتب خاصه و عامه نظیر «مثیر الاحزان» ابن نما و «تذکره الخواص» ابن جوزی، اشعاری را که افراد گوناگون پس از شهادت سالار شهیدان (علیه السلام) از هاتقان غیبی و جنّی در رثای آن حضرت شنیده اند ذکر کرده است. (1)

به بخشی از این منقولات، که حاکی از سوز و گداز و نیز سیاهپوشی جنیان در سوگ عزیز زهرا (علیها السلام) است، توجه کنید (می دانیم که جنیان نیز، همچون آدمیان، موجوداتی مختار و مکلفند و به فرقه های گوناگونی کافر و مؤمن و حتی شیعه و سنی تقسیم می شوند):

الف - سبط ابن جوزی (عالم مشهور حنبلی قرن 7 هجری) در کتاب «النور فی فضائل الأیام والشهوره نوحه جن بر امام حسین (علیه السلام) را چنین آورده است:

لقد جنن نساء الجن بیکن شجیات

و یلطنن خُوداً کالدنانیر نقیات

و یلبسن الثیاب السّود بعد القصیّات (2)

یعنی: زنان جنّیه (در عزای سالار شهیدان) از سر اندوه گریستند و بر گونه های خویش سیلی زدند، چندانکه همچون سکه های زر سرخ - که زنگار از آن سترده باشند. گلگون گردید؛ و جامه های نرم ابریشمین را بیرون آورده لباسهای سیاه پوشیدند.

ب - ابن شهر آشوب (عالم مشهور شیعی قرن 6 هجری) در مناقب آل ابی طالب (علیه السلام) آورده است که آبان بن بظه شنید که جنیان نوحه می خوانند و می گویند:

ص: 266

1- ر.ک: بحار الانوار، مجلسی، همان، 233/45 - 241.

2- بحار، همان، صص 235 - 236. عبارت ابن جوزی در کتاب دیگرش، تذکره الخواص (چاپ مؤسسه اهل البیت (علیهم السلام)، همان، ص 242) چنین است: «... وقال الزّهری ناحت علیه (علیه السلام) التالیه نساء الجن بیکن شجیات»

نساء الجن يبكين من الحزن شجيات

و يسعدن بنوح للنساء الهاشميات

ويندبن حسيناً عظمت تلك الرزيات

و يلطنن خدوداً كالدنانير نقيات

و يلبسن ثياب السود بعد القصبيات (1)

به منقولاتی دیگر در این زمینه، که در کتاب مرحوم مجلسی نیامده و مربوط به سده های جلوتر است، توجه کنید:

پ - ابو اسحاق اسفراینی، عالم برجسته شافعی در قرون 4 و 5، در کتاب خویش نورالعین می نویسد:

کاروانی که سرهای شهدا و اسیران اهل بیت (علیهم السلام) را به دمشق نزد یزید می برد، در مسیر حرکت خویش، در حدود شامات، صدای جنیان را شنید که در عزای حسین (علیه السلام) می گریستند و به صورت می زدند و می گفتند:

نساء الجن ساعدن النساء الهاشميات

بنات المصطفى تبكى شجيات

بولوليه ويندبن البدور الفاطميات

ويلبسن الثياب المفطعات

و يلطنن الوجوه على عظيمات البليات

ويندبن الحسين على رزيات (2)

ت . در مقتل منسوب به ابو مخنف نیز، بخش مربوط به حرکت کاروان اسرای کربلا از کوفه به شام، این شعر ذکر شده است:

نساء الجن اسعدن نساء الهاشميات

بنات المصطفى احمد يبكين شجيات

يولولن ويندبن بدور الفاطميات

ويلبسن ثياب السود لُبساً للمصبيات

و يلطنن خدوداً كالدنانير نقيات

ويندبن حسيناً، عظمت تلك الرزيات

ويبين ويندبن مُصاب الاحمديات (3)

ص: 267

-
- 1- مناقب آل ابي طالب، ابن شهر آشوب، همان، 4/ 62-63.
 - 2- نورالعين في مشهد الحسين، ابو اسحاق اسفرايني، همان، ص 46.
 - 3- مقتل الحسين .. المشتهر بمقتل ابي مخنف، همان، ص 181.

یسالابسا ثوب الحداد محرّما انزع، تقد وافی الربیع الأوّل

شیخ عبد الصمد تبریزی

امام جمعه ادیب و دانشور خامنه در عهدقاجار

علامه سید بن طاووس در «زوائد الفوائد»، علامه مجلسی در «بحار» و زادالمعاد، و محدث نوری در «مستدرک»، در باب فضیلت روز نهم ربیع الأوّل، از حسن بن سلیمان حلّی در کتاب «مختصر»، و او به إسناد متصل از شیخ جلیل القدر و عظیم المنزله احمد بن اسحاق قمی، از امام عسکری (علیه السلام) از ائمه اطهار (علیهم السلام) از امیرالمؤمنین و رسول الله (صلی الله علیهما و آلهما) روایت کرده اند که:

روز نهم ربیع الأوّل، به پاس ارج بسیاری که نزد خدای متعال، رسول گرامی اسلام، و جانشینان بر حق وی دارد، دارای هفتاد اسم (همچون یوم الاستراحه، یوم تنفیس الکربه، یوم الغدیر الثانی، یوم ندامه الظالم و...) است و یکی از اسامی این روز شریف، «یوم نزع السواد» یعنی روز کندن و بیرون آوردن لباسهای مشکی است. (1)

ص: 269

1- بحار الانوار، علامه مجلسی (طبع ایران) 354/98؛ زاد المعاد، علامه مجلسی (چاپ سنگی 1321ق، خط مصطفی نجم آبادی) باب هشتم، فصل اعمال ربیع الأوّل، ص 330؛ مستدرک الوسائل، محدث نوری، همان، 326/3-327. در نسخه موجود بحار، یوم نزع الأسوار ضبط شده که قطعاً اشتباه و خطای قلمی است، زیرا خود مرحوم مجلسی این عبارت را در زاد المعاد «روز کندن جامه های سیاه» ترجمه کرده است.

علامه مجلسی در بحار نیز همین مضمون را، از طریق حدیث، از رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) نقل کرده است. (1)

می دانیم که روز نهم ربیع الأول، سالگرد آغاز امامت حضرت ولی عصر (عج) بوده و نیز بنا بر اقوال مختلف تاریخی روز قتل برخی از دشمنان شاخص اهل بیت (علیهم السلام) است. مناسبت‌های شادی بخش در ماه ربیع الأول، تنها به حوادث روز نهم محدود نبوده بلکه در روزهای بعد از آن نیز به بنا به اقوال مورخین - رویدادهای سرور انگیزی چون عروسی دخت گرامی پیامبر حضرت فاطمه (علیها السلام)، مرگ یزید، و تولد دو رئیس دین و مذهب: حضرت ختمی مرتبت (صلی الله علیه وآله) و حضرت امام صادق (علیه السلام) به وقوع پیوسته است. بهر حال، روز نهم ربیع، هم به لحاظ مناسبت‌های شادی انگیز این روز و هم به عنوان آغاز ایام سرور شیعه و ختم رویدادهای حزن انگیز اول محرم تا هشتم ربیع (روز شهادت امام عسکری (علیه السلام))، روز جشن و مسرت شیعیان است. ازینرو در روایت منقول در زادالمعاد و مستدرک و بحار، با اشاره به قتل برخی از دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) آمده است که این روز، روز کندن لباسهای سیاه (و پوشیدن لباسهای شادی) است.

روایت مزبور، اولاً مؤید نسبت طبیعی و رابطه منطقی است که گفتیم میان رنگ سیاه با حزن و اندوه وجود دارد. و ثانیاً، با توجه به اینکه روز نهم ربیع، مسبوق به ایام عزا می باشد، اطلاق عنوان یوم نزع السواد بر این روز، خالی از گونه ای اشعار به تناسب پوشیدن لباس سیاه در ایام عزا نیست. زیرا اگر تناسبی میان رنگ سیاه با عزا (و طبعاً ناسازگاری آن با جشن و سرور) وجود نمی داشت و همچنین ایام شادی ماه ربیع مسبوق به رسم سیاهپوشی در ایام عزای محرم و صفر نمی بود، معنا نداشت که در چنین روزی سخن از کندن جامه های سیاه به میان آید (فتاؤل).

مشابه تعبیر فوق، در باب روز غدیر خم - عید اکبر شیعه - نیز وارد شده است.

ص: 270

مرحوم سید بن طاووس در کتاب اقبال (بخش مربوط به روز 18 ذی الحجّه - عید غدیر - فصل مربوط به روزه عید غدیر) به نقل از کتاب «النشر و الطی» آورده است که امام هشتم (علیه السّلام) فرمود:

روز قیامت، چهار روز از روزهای سال را، چونان عروسی که به حجله برند، به محضر ربوبی خواهند برد. سؤال شد این چهار روز کدام یک از روزهای سالند؟ حضرت فرمود:

روز عید قربان، روز عید فطر، روز جمعه، و روز عید غدیر؛ و روز عید غدیر در میان این روزها، حکم ماه در میان ستارگان را دارد و آن، همان روزی است که خدای متعال حضرت ابراهیم (علیه السّلام) را از آتش (نمرود) خلاصی بخشید و وی نیز به شکرانه این نعمت روزه گرفت...

روز عید غدیر، روز بر طرف شدن غمها و آمرزش گناهان است... و روز پوشیدن لباسها (ی شادی) و کندن لباسهای سیاه... و روز عید خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله)... (1)

نکته:

از تعبیر «روز کندن لباسهای سیاه» بر می آید که پوشیدن لباس سیاه، اجمالاً در میان شیعیان رایج بوده و آنان در میان لباسهای خود، لباس سیاه نیز داشته و گهگاه (در مناسبتها) آن را می پوشیده اند. وگرنه وجهی نداشت که گفته شود، روز نهم ربیع یا غدیر خم، روز کندن لباسهای سیاه است.

ص: 271

1- و روی السید بن طاووس فی الأقبال، فصل صوم الغدیر، نقلاً عن کتاب «النشر و الطی» یاسناده عن الرضا (علیه السّلام) أنه قال: اذا کان یوم القیمه زقت اربعه ایام الی الله کما تزت العروس الی خدرها. قیل ما هذه الاّیام؟ قال: یوم الأضحی، و یوم الفطر، و یوم الجمعه، و یوم الغدیر، و إنّ یوم الغدیر بین الأضحی و الفطر و الجمعه کالقمر بین الکواکب، و هو یوم الذی نجا فیہ ابراهیم الخلیل من النار فصامه شکرأ لله و هو یوم تنفیس الكرب و یوم تحطیط الوزر... و یوم لبس الثیاب و نزع السواد... و یوم عید اهل بیت محمد (صلی الله علیه وآله).

فصل چهاردهم: پایان سخن (خلاصه و جمع‌بندی نظر اسلام در باب سیاه‌پوشی)

سپید بپوشید که پاکیزه‌ترین و نیکوترین لباسهاست (1)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)

و باکی نیست که زن، در مرگ شوی خویش، سیاه بپوشد (2)

امام صادق (علیه السلام)

برخورد اسلام با اشیاء . و به تعبیر دقیقتر، با «کاربرد» اشیاء توسط انسانهای بالغ و مختار و مکلف - برخوردی همه سویه، دقیق و جامع الأطراف بوده و متناسب با مصالح و مفاسد ذاتی یا عارضی» آنهاست. برای نمونه، از دیدگاه این دین شریف، «راستگویی» در اصل امری پسندیده و ممدوح بوده و «دروغگویی» نیز ذات کاری بد و ناپسند است و مؤمنان باید بنای زندگی فردی و اجتماعی خویش را بر صداقت نهاده و بالعکس دامن خویش را در حد امکان - از آلودگی به دروغ (که امّ المفاسد است) دور دارند. ولی «راست فتنه انگیزه - به علت توالی فاسده و تبعات سوئی که دارد و گاه ممکن است حتی بنای زندگی یک قوم و ملت را واژگون سازد . ناروا و حرام است و متقابلاً «دروغ مصلحت آمیز»، آنجا که (فی المثل) اصلاح و التیام احساسات شدیداً جریحه دار شده دو مسلمان آن را ایجاب می کند و مانع وقوع صد فتنه خونبار می شود، روا بلکه واجب است. در عین حال برای آنکه این استثنا، قاعده نشود و قبح ذاتی «دروغ» تدریجاً فراموش نشود، اسلام حکم

ص: 273

1- وسائل الشیعه، شیخ حرّ عاملی، همان، 3/ 355.

2- دعائم الاسلام، همان، 2/ 291.

می‌کند که این عمل، در موارد اضطرار و ناچاری، حتی الامکان به شکل «توریه» (یعنی راست) «چند پهلو و ایهام داره» صورت گیرد.

آری دیانت اسلام، که اوامر و نواهی آن با سنن حاکم بر طبیعت و تاریخ و اصول جاری در فطرت بشر، تناسب و تلائم تام دارد، در نگاه همه جانبه و شش سویه اش به اشیا، هیچ نکته یا جنبه و زاویه ای را از دید دقیق و نافذ خویش دور نمی‌دارد و احکام و دستوراتی که در گام گام زندگی، و لحظه لحظه حیات انسان، صادر می‌کند، با عنایت کامل به کلیه خصائص ذاتی و عناوین عارضی اشیا، و «تعارض» و «تزام» یا «تعارض» و «تداخل» خصائص و عناوین مزبور است. و از آنجا که گاه، مسائل، جنبه‌ها و زوایای گوناگونی داشته و هر جنبه و جانب آن برای خود حکمی ویژه می‌طلبد، آئین جامع نگر و ریزبین اسلام هم برای هر یک از جنبه‌ها و جوانب امر، حکمی جداگانه و خاص تشریح می‌کند.

مسئله رنگ و کاربرد آن در موارد گوناگون نیز، از این قانون عام، مستثنا نیست و بسته به اینکه در کجا، چه موقع، و با چه انگیزه ای به کار رود، حکم آن در اسلام متفاوت است.

از نظرگاه فقه اسلامی، جواز و حرمت (یا استحباب و کراهت) رنگهای مختلف در پیراهن، عرقچین، نعلین، چکمه، عمامه، ردا، قبا، نگین انگشتر و غیره، ناشی از علل و جهات گوناگون، و در حقیقت، حاصل جمع و تفریق، و برآیند آنهاست.

امام صادق (علیه السلام) زمانی که چشمش به نعلین سیاه یکی از اصحاب افتاد فرمود: مالک و للنعل السوداء؟ أما علمت أنها تضرّ بالبصر و ترخی الذکر و هی بأعلى الثمن من غیرها، و مالبسها احد الاّ اختال فیها؟⁽¹⁾ (یعنی، تو را چه شده که نعلین سیاه پوشیده ای؟ آیا نمی‌دانی که آن به نور چشم ضرر می‌زند و قوه باه را ضعیف می‌کند و از نعلینهای دیگر قیمتش بیشتر است و هیچکس آن را به پا نمی‌کند جز آنکه کبر

ص: 274

1- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، همان، 385/3، به نقل از: فروع کافی.

و غرور می ورزد؟). و زمانی که حنّان بن سدیر را دید که نعلین سیاه پوشیده فرمود یا حنّان مالک و للسوداء، أما علمت أن فیها ثلاث خصال: تضعّف البصر و ترخی الذکر و تورث الهم، و هی مع ذلك من لباس الجبّارین (1) (تورا چه به نعلین سیاه، آیا نمی دانی که در آن سه خاصیت - منفی - است: ضعیف کننده دید چشم، کاهش دهنده قوه باه (نیروی جنسی)، و موجب غم و اندوه است و افزون بر این، جزئی از لباس و شعار جبّاران است). و چون حنّان پرسید که چه بپوشم؟ فرمود: نعلین زرد بپوش که چشم را جلا می دهد، قوه باه را تقویت می کند و اندوه را می برد، و افزون بر این لباس و شعار پیامبران نیز هست. در روایت دیگر، همان حضرت به ابوالبختری فرمود: هرکس نعلین زرد بپوشد، تا زمانی که آن را کهنه کند و از حیّز انتفاع خارج شود، در سرور و خوشحالی خواهد بود (2) و امام باقر نیز، ضمن خاطر نشان ساختن همین موضوع به جابر جعفی، به این آیه شریفه استناد کرد که در وصف گاو مشهور بنی اسرائیل است: «صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاطِرِينَ» (3) (بقره: 69) یعنی، گاوی باشد زرد یکدست که رنگ آن، بینندگان را شاد و مسرور سازد.

نعلین سفید نیز ممدوح است و زمانی که سدیر صیرفی با نعلین سفید به حضور امام صادق (علیه السلام) رسید حضرت برای وی از برکات خریدن و پوشیدن نعلین سفید سخن گفت. (4)

در اینجا می بینیم که رنگ سفید (در نعلین) ممدوح و مستحسن است ولی در جای دیگر همین رنگ مذمت می شود: در چکمه (یا موزه) سفید. زیاد بن منذر با چکمه سفید مقشور به حضور امام باقر (علیه السلام) می رسد، حضرت می فرماید:

ص: 275

-
- 1- همان، 385/3-386 (به نقل از: ثواب الأعمال و خصال صدوق) و نیز ر.ک، حدیث عبید بن زراره از امام صادق، همان، 386/3.
 - 2- همان، 387/3، به نقل از: فروع کافی.
 - 3- همان، همانجا، به نقل از: فروع کافی
 - 4- همان، 386/3-387، به نقل از: فروع کافی، و ثواب الأعمال صدوق.

آیا نمی دانی که چکمه سفید، شعار جباران است و آنان نخستین کسانی هستند که چکمه سفید پوشیده اند؛ و چکمه سرخ شعار شاهان ساسانی است و آنان نخستین کسانی می باشند که این کار را باب کرده اند، و چکمه سیاه شعار بنی هاشم است و مستحب؟ (1)

بدینگونه، نعلین سیاه مکروه، ولی چکمه سیاه (به دلایل متعارض با آن) مجاز بلکه مستحب است. چکمه سرخ نیز حکم چکمه سفید را دارد. زمانی که حضرت، داود رقی را با چکمه سرخ دید فرمود: در سفر، پوشیدن آن اشکالی ندارد، اما در حضر، هیچ چیز را با چکمه سیاه عوض نکن. (2)

آری، اسلام یک جا، رنگ سیاه را به دلایل ذکر شده در نعلین نمی پسندد و در جای دیگر، همان رنگ را در چکمه - باز به دلایل خاص خود - روا بلکه مستحب می شمرد. چنانکه پیامبر (صلی الله علیه وآله) نیز، زمانی که از کراهت لُبس واد (پوشیدن سیاه) سخن می گوید، سه چیز را از این قانون استثنا می کند: چکمه و دستار و بالا-پوش (خف و عمامه و کساء) (3) را و نگین انگشتر آن حضرت نیز سیاه بود. (4) و شواهد در این باب بسیار است.

بنابراین، چنانکه قبلاً گفتیم، در فقه اسلامی، جواز و حرمت (با استحباب و کراهت) رنگهای مختلف در جامه و دستار و کفش و کلاه و نگین انگشتر و غیره، ناشی از علل و جهات گوناگون ذاتی و عارضی، و در حقیقت، حاصل جمع و تفریق، و بر این آنهاست. ببینیم که این علل کدامند؟

برخی از این علل، به حفظ و رعایت بهداشت یعنی نکات طبی و بهداشتی

ص: 276

1- همان، 379/3؛ به نقل از: فروع کافی.

2- همان، 379-379/3؛ به نقل از: فروع کافی و محاسن برقی.

3- همان، 278/3، حدیث 2، به نقل از: فروع کافی، و فقیه و علل و خصال صدوق.

4- همان، 394/3؛ حدیث 2، به نقل از: فروع کافی.

باز می‌گردند: فی المثل رنگ سیاه در نعلین، آن گونه که در کلام امام صادق (علیه السلام) آمده، موجب هم و غم یا سستی حافظه و قوه باه می‌گردد و لذا مکروه است؛ و بالعکس رنگ زرد یا سفید در نعلین، سبب سرور بیننده و تقویت حافظه ... است و لذا مستحب.

برخی از این علل، به جهات اقتصادی باز می‌گردند: فی المثل نعلین سیاه (در زمان امام صادق (علیه السلام)) در بازار از دیگر نعلینها گرانتر بوده و به همین علت (همراه با دیگر علل) امام از انتخاب نعلین سیاه منع کرده است.

برخی از این علل، به تأثیرات روانی (سوء یا مثبت) رنگها بر اشخاص باز می‌گردند (که احیاناً مشوب به اغراض سیاسی - اجتماعی اند): رنگ سفید، رنگی چشم نواز و روحبخش است، و رنگ سیاه حزن آور و دلگیر، و احیاناً غرورزا و کبر آور. به تعبیر امام صادق (علیه السلام) که گذشت، مَالِسَة هَا الْاَوَاخِتَالْ فِیْهَا (هیچکس نعلین سیاه به پا نمی‌کند مگر آنکه در آن کبر و غرور می‌ورزد). یا مثلاً یکی از جهاتی که امام، حنّان بن سدیر را از پوشیدن نعلین سیاه باز می‌دارد، آن است که مایه غم و اندوه پوشنده آن است.

و بالاخره، بعضی از این علل، به جهات سیاسی تاریخی، و حفظ کیان فرقه حقه تشیع از گروهها و قدرتهای منحرف، بر می‌گردند: فی المثل، چکمه سفید شعار جباران، چکمه سرخ شعار شاهنشاهان ساسانی، و چکمه سیاه زی بنی هاشم بوده است؛ ازینروی امام استعمال چکمه سفید و سرخ را ممنوع، و استعمال چکمه سفید را روا و مستحب شمرده است. یا می‌بینیم که امام باقر (علیه السلام) به زراره می‌فرماید: ما در رنگ آمیزیها از بهرمان (گل کافشه یا کاجیره) استفاده می‌کنیم، و بنی امیه از زعفران. [\(1\)](#) نکته اساسی این است که جامعه اسلامی و شیعی بایستی استقلال کامل خویش را در ابعاد مختلف زندگی - از جناحها و قدرتهای طاغوتی

ص: 277

1- همان، 3/358. البتّه بعدی ندارد که ملاحظات دیگر امام (علیه السلام) از بهرمان دخیل بوده باشد.

حفظ کند و بدین منظور از هر آنچه که رنگ و بویی از وابستگی به ملحدان و منحرفان با خود دارد بپرهیزد: امام صادق (علیه السلام) فرمود: خدای متعال به یکی از پیامبران خویش وحی کرد که به مؤمنین بگو: لباس دشمنان من را نپوشید و خوراک آنان را نخورید و راه و رفتار آنان را پیش نگیرید، که اگر چنین کنید شما نیز همچون آنان - از شمار دشمنان من محسوب خواهید شد. (1)

آنچه گفتیم علل و جهات مختلفی بود که اسلام، در کراهت استعمال برخی رنگها و استحباب برخی دیگر (در مورد لباس و پوشاک) در نظر گرفته است. اینک باید دید آنجا که برخی از این علل، باهم تعارضی می یابند، شارع مقدس کدام یک را بر دیگری ترجیح می دهد؟

به نظر می رسد که در میان این جهات چندگانه، جهات سیاسی - تاریخی (به هنگام تعارض با دیگر جهات) بر سایر جهات (طبی و اقتصادی و...) ترجیح دارد. فی المثل، در باب نعلین سیاه و سفید، از نظر بهداشتی و روانی نعلین سیاه مایه سستی حافظه و کم سوایی چشم و ایجاد اندوه است و نعلین سفید فاقد این عیوب طبی و روانی؛ و به همین دلیل، نعلین سیاه مکروه، و نعلین سفید مستحب است. با این ملاک، قاعدتاً باید پوشیدن چکمه سفید مستحب و چکمه سیاه مکروه باشد، در حالیکه قضیه کاملاً برعکس می باشد: چکمه سیاه مستحب، و چکمه سفید مکروه است. چرا؟ زیرا در مورد چکمه، یک جهت سیاسی در کار است که اقتضایی معکوس و معارض با جهت طبی و روانی دارد: «چکمه سفید، شعار جباران، و چکمه سیاه زبّ بنی هاشم است» و جهت سیاسی، بر دیگر جهات غلبه و ترجیح دارد. زیرا پوشیدن چکمه سیاه، نهایتاً، قدرت حافظه و دید چشم انسان را اندکی

ص: 278

1- همان، 279/3، حدیث 8: عن الصادق (علیه السلام) قال انه أوحى الله إلى نبي من أنبيائه قل للمؤمنين: لا تلبسوا لباس اعدائي و لا تطعموا مطاعم اعدائي و لا تسلكوا مسالك اعدائي فتكونوا اعدائي كما هم اعدائي.

تقلیل می دهد، ولی استعمال چکمه سفید نشان بستگی شخص به جباران بوده و به تغییر موضع و موقف انسان از جرگه «بهشتیان» به جایگاه «دوزخیان» می انجامد و این، چیزی نیست که با تضعیف قوه باه یا کاهش نیروی حافظه قابل مقایسه باشد. لذاست که از نظر اسلام، پوشیدن چکمه سیاه از حکم کراهت مستثنا، بلکه امری مستحب است و پوشیدن چکمه سفید مکروه.

در غیر این صورت، یعنی آنجا که جهت سیاسی مهم و معارضی در کار نباشد، بلکه مؤید و معاضد باشد، جهات طبی و روانی و تأثیر خود را در تشریح حکم جواز یا عدم جواز، می گذارد.

اینک هنگام آن است که نظر اسلام را در باب استعمال رنگ سیاه (و به اصطلاح: لُبْسِ سَوَاد) جمع‌بندی و خلاصه کنیم.

نخست، بد نیست تذکر دهیم که عنوان «لُبْس» (پوشیدن) در زبان عربی و لسان روایات، صرفنظر از استعمالات مجازی آن، عنوان عامی است که علاوه بر پوشیدن جامه های رو و زیرین بدن (عبا، قبا، لبّاده، پیراهن، شلوار و جوراب) و نیز پوشیدن کفش و چکمه و دمپایی و نعلین، اموری همچون نهادن کلاه و عمامه و عرقچین بر سر (= لُبْسُ الْقَلَنْسُوْه، لُبْسُ الْعِمَامَه و ..)، در دست کردن انگشتر (لُبْسُ الْخَاتَم) و بالا-خره به پا کردن خلخال زنانه (لُبْسُ الْخَلْخَال) را نیز شامل می شود. یعنی در دایره معنی و استعمال این واژه در زبان عرب، وسعتی است که در زبان فارسی نیست.

براستی، اسلام نسبت به استعمال رنگ سیاه (در لباس و پوشاک) چه نظری دارد؟

نظر اسلام در این زمینه، نظری یکسان و مطلق نبوده، و بسته به موارد و مواقع مختلف، و نیز اجزای گوناگون لباس - کَمَاً وَ كَيْفَاً، و نَفِیاً وَ اثْبَاتاً - فرق می کند. به طور کلی اگر زندگی انسان را در بخش پوشاک - به فرشی تشبیه کنیم که یک «زمینه و متن اصلی دارد و یک «حاشیه و گل و بوته»، باید گفت که اسلام، به علل گوناگون طبی و روانی (نقش منفی رنگ سیاه در دید چشم و قدرت حافظه و...) و نیز

سیاسی - اجتماعی (استفاده جبارانی چون فرعون مصر و طواغیت بنی عباس از رنگ سیاه برای ارباب مخالفین)، رنگ سیاه را به عنوان «زمینه و متن» زندگی و وجه عام و غالب» آن تجویز نمی کند و در برابر آن رنگهای باز و روشن و فرحبخش سفید و زرد و... را توصیه می کند. پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) «شخصیتی خوش برخورد و گشاده روی و پرتبسم بود و حزن و اندوهی که در دل داشت چهره اش را عبوس و تڑش نمی ساخت» (1) و اصولاً فرد مؤمن - به تعبیر مولای متقیان - حزن و اندوه قلبی خویش را در لفافی از شرور و بشاشت وجه می پیچد. (2) و از آنجا که سیاه، رنگی دلگیر و سفید، رنگی چشم نواز و آرامبخش است، پیامبر (صلی الله علیه وآله) خود سپید می پوشید و اصرار داشت مسلمین نیز چنین کنند و تأکید می فرمود که بهترین لباسهای شما، لباسهای سپید است. (3) و جانشین برحقش، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، نیز بیشترین لباسی که می پوشید سپید بود (4) و توصیه می نمود که لباسهای پنبه ای بپوشید. (5)

باری، اسلام، رنگ سیاه را به عنوان زمینه و متن اصلی و دائمی زندگی تجویز نمی کند، اما از اینکه این رنگ، در «حاشیه و گل و بوته» آن به کار رود مانع نمی شود بلکه بعضاً ترغیب هم می کند. کلام و مرام نورانی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) : یکره السواد الا فی ثلاثه .. و سیره آل الله (سیاهپوشی در خصوص ایام عزا) دقیقاً حاکی از همین امر است.

ص: 280

1- وسائل الشیعه، همان، 377/2،، به نقل از ارشاد دیلمی: کان النبی (صلی الله علیه وآله) ... کریم الطبیعه، جمیل المعاشره، طلق الوجه، بساماً من غیر ضحک، محزوناً من غیر عبوس.

2- نهج البلاغه، چاپ دکتر صبحی صالح، بیروت 1387ق، حکمت 333: وقال (علیه السلام) فی صفة المؤمن: المؤمن بشره فی وجهه و حزنه فی قلبه.

3- ر.ک، وسائل الشیعه، همان، باب 14 از ابواب أحكام الملابس، 355/3-356 و نیز ص 357.

4- همان، 356/3، حدیث 6، به نقل از: قرب الأسناد.

5- همان، 357/3، ، باب استحباب لبس القطنه، به نقل از: فروع کافی.

از رنگ سیاه، در طول تاریخ، استفاده های بجا و معقول، و نیز نابجا و غیرمعقولی صورت گرفته و می گیرد، و اسلام بر استفاده های معقول از این رنگ صحه گذاشته و استفاده های نامعقول از آن را طرد کرده است:

1. ماتم زدگان، در غم فقدان عزیزان خویش، جامه مشگین پوشیده و در و دیوار را سیاه می کنند؛ اسلام نیز به (شهادت سیره جاری در میان اهل بیت (علیهم السلام)) در سوگ شهادت امامان نور این رسم را امضا کرده و از آن، به مثابه نشان دوستی و بستگی با امام شهید و اعلام برائت از دشمنان وی، بهره می جوید.

2. سیاه، رنگ پوشش است و با آن می توان اشیای گوناگون را در پرده کامل استتار برد؛ اسلام با کاربرد این رنگ در مواردی همچون حجاب خانمها موافقت کرده، و سابقه دیرین رنگ تیره در لباسهای روی بانوان مسلمان همچون چادر و مقنعه و پیچه و چشم آویز، و تأیید عملی و زبانی فقیهان از آن، سبب شده است که جامعه اسلامی ما - بحق - چادر سیاه بر سر زنان مسلمان را «حجاب برتر» شمارد.

3. رنگ سیاه، در میان رنگها، هیبت و شکوهی بیشتر دارد و مایه اظهار قدرت و دولت است. جبّاران، برای اظهار هیمنه و جبروت خویش، در استفاده از این خصوصیت رنگ سیاه افراط کرده و به خطا رفته اند. آن گونه که در کلام مولای متقیان (علیه السلام) آمده، لباس فرعون سیاه بود و امام صادق (علیه السلام) هم چنانکه دیدیم نعلین سیاه را جزئی از پوشاک جبّاران شمرده است. در فصل دوم کتاب نیز از زبان مجمع الفرس سُروری و لغتنامه دهخدا خواندیم که در قدیم، چاووشان دربار، که پیشاپیش شاهان حرکت کرده و در کوی و برزن به مردم، دورباش و کورباش می گفتند سیاه می پوشیدند تا نیک مهیب و ترسناک جلوه کنند و لذا به آنان سیاهپوش» گفته می شد و بعید نیست که بنیانگذار سیاهپوشی برای ارباب خلق، فرعون مصر بوده، و تعبیر امام صادق، «لباس جبّاران» نیز اشاره به همین گونه اعمال باشد). یکی از علل سیاهپوشی بنی عباس هم، خاصه پس از استقرار قدرت، همین

اسلام، از آنجا که با ارعاب و اُشْدُ تُلْمِ ارباب قدرت نسبت به مردم سخت مخالف بوده و غایت آرزویش پی ریزی نظامی مبتنی بر سلّم و صلح و صفا و امنیت است «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً» / بقره: 208، «وَلْيَبْدُلْهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا» / نور: 55، «ادْخُلُوا بِسَلَامٍ أَمِينٍ» / حجر: 46) طبعاً با سیاه پوشی، به عنوان زن عمومی و دائمی، موافقت نکرده و با افراط در استفاده از هیبت و شکوهی که در این رنگ نهفته مخالف است و به جای آن، بر سفید پوشی (به عنوان لباس انبیا) تکیه و تأکید می کند. اما در عین حال، استفاده معقول از همین خصوصیت رنگ سیاه (هیبت و عزت) را می پذیرد و سیاهپوشی را در چند چیز محدود (کساء و عمامه و خُف = عبا و عمامه و چکمه) اجازه می دهد و احیاناً (در مورد چکمه) ترغیب می کند.

و این، خود گواهی روشن از «غنا» و «جامعیت بینظیر» فقه اسلامی شیعه است که تنها در مورد یک رنگ سیاه (که به نظر، موضوعی ساده و حقیر می نماید، این همه نکات و ملاحظات طبی و روانی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی را مد نظر گرفته، و در هر جا نیز، حکمی سازگار با بهداشت جسم و آسایش روان و حرمت شهیدان و حفظ کیان امت و استقلال مکتب و ... داده است.

دعای آن را باید به جان ختم رسل (صلی الله علیه وآله) و فرزندان پاک و معصومش (علیهم السلام) کرد که با خون قلبشان، نهال این آئین سترگ را برومند و خرّم ساختند... و قبل از آن نیز، باید به خدای مَنّان درود گفت که چیزی از هدایت بشر کم نگذاشته است.

مرحبا دستی که این دیوار چید! آفرین بر آن که این دست آفرید؟

پیشگفتار را، با تذکار این نکته آغاز کردیم که: «شیعه، در ایام عادی و روزهای معمول زندگی (بجز دو سه مورد عبا و عمامه...) از پوشیدن لباس سیاه پرهیز می کند؛ اما به دهه اول محرم یا آخر صفر، و نظایر آن، که می رسد جامه سیاه

می پوشد و در و دیوار و کوی و برزن را سیاهپوش می کند... و قرنهایست که تاریخ، در بلاد شیعه نشین، ناظر این صحنه است، و اینک می افزاییم که این رسم و سیره، دقیقاً منطبق با اسلام و روش پیشوایان معصوم آن است».

ص: 283

1. سیاهپوشی پیامبر (صلی الله علیه وآله) در آستانه رحلت

2. سیاهپوشی زنان پیامبر (صلی الله علیه وآله) در سوگ آن حضرت

3. قصیده شیوا و سوزناک سیف بن عمیره در سوگ سالار شهیدان (علیه السلام) و ترغیب شیعیان به پوشیدن لباس سیاه در عزای آن حضرت

4- آل بویه، اعتقاد به تشیع النبی عشری... و ارتباط قوی با فقهای امامیه

5. بنی عباس، تمسک به شعارها و شعائر شیعه برای دستیابی به قدرت و حکومت

ص: 285

سیاهپوشی پیامبر (صلی الله علیه وآله) در آستانه رحلت

در فصل ششم کتاب، بر اساس روایتی که از امام صادق (علیه السلام) نقل شد، دیدیم که پیامبر (صلی الله علیه وآله) در آخرین روزهای عمر، پیراهن سیاه (قمیصه سوداء) پوشیده بوده است. در آنجا، این سؤال مطرح شد که با توجه به سنت معمول سفید پوشی پیامبر، و تأکید آن حضرت بر پوشیدن جامه سفید، چرا و به چه دلیل آن حضرت از این رسم در روزهای آخر عمر عدول فرمود؟ در جواب گفتیم:

به نظر می رسد که پاسخ این سؤال را، بایستی در رفتار و گفتار پیامبر در روزهای آخر عمر بازجست؛ رفتار و گفتاری که بوضوح، ابراز نگرانی از سرنوشت آینده امت اسلام، و اظهار اندوه از ظلم و بیداد وحشیانه ای که توسط منافقین بر اهل بیت شریف وی (علیهم السلام) خواهد رفت، در آن موج می زد. با دقت در افعال و اقوال پیامبر در آن روزها، این مطلب در ذهن تقویت می شود که، شاید، پیامبر گرامی اسلام - با عدول از سنت معمول سپیدپوشی خویش و در برکردن جامه سیاه در آستانه رحلت - به نحوی خبر از وقوع حوادث سوء می داده و «قمیصه سوداء» بر تن وی، در حقیقت جامه عزایی بوده است که به عنوان اظهار سوگ و اندوه بر شکنجه ها، غصب حقها، شهادتها و مصیبتهای قریب الوقوع

خاندان مکرّمش پوشیده بود! چنانکه رفتار و گفتارش در آن روزهای حساس، چه در داخل منزل و چه بیرون از آن، همگی حاکی از بحران روحی پیامبر، و نگرانی و اندوه جدّیش از آینده نزدیک پس از مرگ خویش بود. (1)

اینک، به توضیح بیشتر مسئله توجه کنید:

به نوشته مورّخین: روزی که پیامبر احساس بیماری کرد به همان بیماری که به مرگ وی انجامید به دست علی (علیه السّلام) را گرفت و با گروهی که به دنبال وی بودند به سوی قبرستان بقیع حرکت کرد و در آنجا خطاب به اهل قبور چنین گفت:

- سلام من بر شما ای کسانی که زیر خاکها قرار گرفته اید. حالتی که در آن قرار دارید، بر شما خوش و گوارا باد. فتنه ها مانند پاره های شب تاریک، روی آورده و یکی به دیگری پیوسته است.

و سپس، از مرگ قریب الوقوع خویش خبر داد. (2)

نیز در همان روزها پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) با مشاهده تحرّکات و تحریکات شدید برخی عناصر نفاق پیشه در سطح شهر بر ضد خلیفه شرعی و قانونی خویش (علی علیه السّلام) و نیز توطئه های پنهانی برخی از همسران خود، با تبی شدید وارد مسجد شد و در کنار منبر ایستاد و رو به مردم کرد و با صدایی بلند، به طوری که صدای وی از بیرون مسجد نیز شنیده می شد، گفت:

- ایّها الناس سعرت النار و أقبلت الفتن کقطع اللیل المظلم و انی واللّه ما تمسکون علی بشیء، انّی لم أحلّ الاّ ما احلّ القرآن و لم أحرمّ الاّ ما حرّم القرآن (3)

یعنی: ای مردم، آتش (فتنه) برافروخته شده، و فتنه ها مانند پاره های شب

ص: 288

1- ر.ک، گزارش سخنان و اعمال پیامبر (صلی الله علیه وآله) در روزهای آخر عمر: بحار الانوار، مجلسی، همان، 465/22 به بعد، به نقل از ارشاد مفید و اعلام الوری.

2- بحار، همان، 466/22. و نیز ر.ک، الطبقات الکبری، ابن سعد (دار بیروت للطباعة و النشر، بیروت 1376 - 1957) 203/2-204.

3- السیره النبویه، ابن هشام، همان، 654/2؛ الطبقات الکبری، همان، 256/2.

تاریک روی آورده، و شما هیچ نوع دستاویزی بر ضد من ندارد. من حلال نکردم جز آنچه را که قرآن حلال کرده است و حرام نشمردم جز آنچه را که قرآن ناروا شمرده است.

حتی، در همان ایام، روزی که سران صحابه برای عیادت به منزل وی آمده بودند، برای پیشگیری از انحراف امت و کودتای منافقین، فرمود: کاغذ و دواتی برای من بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که پس از آن گمراه نشوید. اما در این لحظه، خلیفه دوم سکوت مجلس را شکست و گفت: بیماری بر پیامبر غلبه کرده، قرآن پیش شماست، کتاب آسمانی ما را کافی است. گروهی از حضار با وی مخالفت کرده و گفتند دستور پیامبر حتماً باید اجرا شود ولی گروهی دیگر جانب او را گرفته از آوردن قلم و دوات خودداری کردند و پیامبر که چنین دید سخت ناراحت شد و فرمود: برخیزید و از خانه بیرون روید. (1) ابن عباس - دانشمند

ص: 289

1- خبردوات، از طریق فریقین (شیعه و سنی) نقل شده و مشهور و مستفیض است. برای نمونه ر. ک، صحیح البخاری (مقدمه احمد محمد شاکر، افست دار الجیل، بیروت، بی تا) 39/1: باب کتابه العلم و 85/4: باب هل یُستشفع الی اهل الذمه و معاملتهم و صص 120 - 121: باب اخراج اليهود من جزیره العرب و 11/6: باب کتاب النبی (صلی الله علیه وآله) الی کسری و قیصر و 155/7 - 156: باب قول المریض قوموا عنی و 137/9: باب کراهیه الخلاف؛ صحیح مسلم (مکتبه و مطبعه محمد علی صبیح و اولاده، مصر، ربیع الآخر 1334 ق) 5/75 - 76: باب ترک الوصیه لمن لیس له شیء؛ و دیگر مجامع حدیثی اهل سنت نظیر مسند احمد بن حنبل و... مورخین اهل سنت، نظیر ابن خلدون، نیز به این ماجرا اشاره دارند (تاریخ ابن خلدون، همان، 215/3). استاد معظم آیه الله حاج شیخ جعفر سبحانی می نویسد: «این واقعه تاریخی را، گروهی از محدثان و مورخان سنی و شیعه نقل کرده، و از نظر فن حدیث شناسی در عداد روایات معتبر و صحیح می دانند. چیزی که هست غائبه، محدثان اهل تسنن، گفتار عمر را نقل به معنی کرده و متن عبارت جسارت آمیز او را بازگو ننموده اند. ناگفته پیداست خودداری از نقل عبارت او، نه برای این است که بیان جسارت، خود نیز یک نوع جسارت به آستان مقدس پیامبر است؛ بلکه تصرف در گفتار به منظور حفظ مقام و موقعیت او بوده که مبادا آیندگان از شنیدن جمله توهین آمیز نسبت به وی بدبین شوند. از این نظر، هنگامی که ابوبکر جوهری، مؤلف کتاب «السقیفه»، در کتاب خود به این جریان می رسد در نقل گفتار عمر چنین می گوید: و قال عمر کلمه معناها أنّ الوجود قد غلب علی رسول الله عمر سخنی گفت که مفاد آن این است که بیماری بر پیامبر پیروز گردیده است (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، 20/2). ولی برخی از آنان هنگامی که می خواهند متن عبارت خلیفه را نقل کنند، برای حفظ مقام او از تصریح به نام وی خودداری کرده و همین مقدار می نویسند: فقالوا هجر رسول الله (صحیح مسلم و مسند احمد). به طور مسلم چنین جمله زشت و زننده ای از هر شخصیتی سر بزند، هرگز قابل عفو و بخشش نیست. زیرا پیامبر به تصریح قرآن از هر نوع اشتباه و خطا مصون بوده، و جز از طریق وحی سخنی نمی گوید» (فروغ ابدیت، جعفر سبحانی، با تجدید نظر، اضافات و ویرایش، نشر دانش اسلامی، قم، بی تا، 493/2 - 494).

معروف اسلام - این واقعه تلخ را بزرگترین مصیبت برای اسلام شمرده است.

به نوشته احمد بن حنبل: ابن عباس، درحالیکه دانه های اشک بسان رشته مروارید بر گونه هایش جاری بود، می گفت: یوم الخمیس و ما یوم الخمیس... قال رسول الله ایتونی بالکتف و الدواه اوللوح و الدواه اکتب لکم کتاباً لن تضلّوا بعده ابدأ قالوا... (1) یعنی، روز پنجشنبه، و چه روز پنجشنبه ای؟!... رسول خدا فرمود استخوان شانه و دوات، و یا کاغذ و دواتی بیاورید تا چیزی برایتان بنویسم که هرگز پس از آن گمراه نشوید. گروهی گفتند...

مرحوم علامه مجلسی، به نقل از ارشاد مفید و اعلام الوری نوشته طبرسی، آورده است که گروهی به عنوان جبران آن بدرفتاری، به پیامبر عرض کردند آیا می خواهید که قلم و کاغذ بیاوریم؟ چهره حضرت برافروخت و سخت برآشفته و فرمود: پس از آن همه گفتگوها، می خواهید قلم و کاغذ بیاورید؟! همین اندازه توصیه می کنم که با عترت من به نیکی رفتار کنید. این را گفت و سپس از آنان روی برتافت و آنان نیز، جز علی و عباس و فضل، همگی برخاستند و متفرق شدند. (2)

ص: 290

1- مسند احمد (دار احیاء التراث العربی، بیروت 1412ق - 1991 م، همان) 1/366-367.

2- بحار الانوار، همان، 22/468-469.

تصور کنید! خاتم پیامبران و بزرگترین مصلح دلسوز تاریخ بشر، 20 سال تمام، آسایش و راحت را بر خود حرام سازد و روز و شب در راه هدایت بشر و تأسیس جامعه نمونه و مدینه فاضله کوشش کند و در این راه، به آب و آتش زند و آنگاه پس از عمری خون دل خوردن و تحمل رنجها و مشقات طاقت فرسا، از سوی برخی از (به اصطلاح) یاران دیرین! و اصحاب کبار! خویش چنین برخوردهای زشت و توهین آمیزی ببیند و حتی به وی نسبت (نعوذبالله) هذیان دهند! آری، پس از 20 سال جدّیت شبانه روزی، در آستانه رحلت، سرنوشت امت و حرمت خاندان مکرّمش را (که پرچمدار هدایت بشر پس از اویند) اینچنین در معرض خطر و آسیب ببیند! بلکه با چشم نهان بین و غیب نگر الهی خویش، پاره تن و نور چشمش - زهرای عزیز - را مشاهده کند که به فاصله دو سه روز از فوت پدر، درب خانه اش را به آتش کشیده اند، محسنش را سقط کرده اند، پهلویش را شکسته اند، بازویش را خسته اند، و همسرش - جانشین منصوب و وصی منصوب پیامبر - را ریسمان در گردن افکنده و برای بیعت، افتان و خیزان، به مسجد می برند!...

براستی کدامین قلم قادر به تصویر، و کدامین ذهن قادر به تصوّر عمق و دامنه اندوهی است که در روزها و ساعات آخر عمر پیامبر (صلی الله علیه و آله)، بر دل و جان آن فرستاده بزرگ الهی چنگ انداخته بود؟!

بدیهی است که پیامبر، هرگز غصّه شخص خویش را نداشت و نگران (به اصطلاح) مسائل شخصی نبود؛ و اگر بر دختر و دامادش اندوه می خورد، عمدتاً از آن روی بود که ستم بر آن دو تن، حکم سنگ زدن بر شیشه چراغ هدایت را داشت و تاریخ اسلام را به چنانکه دیدیم - در سیاهی مُظلم فرو می برد. در چنین وضعی، مسئولیت خطیر اصلاحی و اجتماعی پیامبر - به عنوان پدر امت - ایجاب می کرد که با فریاد (فریادی آنچنان رسا که در تاریخ اسلام همیشه طنین انداز بماند) نسبت به توطئه ها اعلام خطر کند، با مردم از برفروخته شدن آتش فتنه ها سخن

بگویند، هشدار و تذکر دهد، موعظه و اتمام حجت کند، راه را از چاه و آب را از سراب مشخص سازد و خلاصه، از هر طریق ممکن، برای اظهار مخالفت خویش (و اثبات دوگانگی راهش) با توطئه گران و آماده ساختن مردم برای ستیز با جبههٔ نفاق سود جوید و میدان را برای حاکمیت مطلق خلیفهٔ راستین خود خالی سازد. چنین است که روزهای آخر عمر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و یکسره به هشدار و تحذیر است از خطرات آینده می گذرد و سرشار از نهیب به منافقین، و تأیید و معرفی مقام اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) است. فی المثل:

1. به آن دسته از کسانی که برای مرگ پیامبر و ایجاد کودتا بر ضد خلیفهٔ شرعی و قانونی وی (علی علیه السلام) در پایتخت اسلام (مدینه) لحظه شماری می کنند، پیاپی فرمان می دهد و تأکید می کند که به جیش اسامه بن زید پیوندند و همراه وی به سرحد روم روند (تا مدینه از وجود آنان در لحظهٔ مرگ پیامبر خالی باشد) و چون می بیند آنان، با کارشکنیهای گوناگون خویش در سر راه حرکت ارتش اسامه سنگ می اندازند و خود نیز حاضر به ترک مدینه نیستند بر سرشان بانگ می زند و «لعن الله من تخلف عن جیش اسامه»⁽¹⁾ می گوید.

2. پس از جنجالی که در محضرش رخ داد (و کسانی، مانع آوردن قلم و دوات شدند و پیامبر نیز از خانه بیرونشان کرد)، به گواهی تاریخ، در حالیکه رنج بیماری سخت آزارش می داد، دستی بر شانهٔ علی و دستی بر کتف همسرش، میمونه، گذارده آهنگ مسجد می کند و خود را به بالای منبر می کشاند و می فرماید:

. مردم، من میان شما دو چیز گرانبها به ارث می گذارم. و چون مردی برخاسته به میان حرف حضرت می دود و می پرسد: مقصود از دو چیز گرانبها چیست؟ نگران از تکرار جنجالی که در خانه اش رخ داده بود، سخت در خشم شده و می فرماید: خود خواهم گفت، و می افزاید:

ص: 292

1- الملل و النحل، شهرستانی، تصحیح و تعلیق: أحمد فهمی محمد (دار الکتب العلمیه، بیروت 1410 - 1990) مقدمهٔ چهارم، الخلاف الثانی، 1/12؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، همان، 20/2.

آن دو، یکی قرآن و دیگری همان عترت من است. (1)

3. علامه حلّی، پس از نقل ماجرای قلم و دوات، روایتی را ذکر کرده است که از آن بر می آید یکی از منافقین مزبور، روزی سخن زشتی در باب نسب و خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله) بر زبان می راند و حضرت پس از اطلاع از این امر، شدیداً غضبناک شده و در برابر مردم، قاطعانه در مقام افشای بی اصل و نسبی خود او بر می آید که به عذرخواهی و پوزش طلبی عاجزانه فرد مذکور می انجامد و حضرت دیگر چیزی نمی گوید. (2)

4. نیز در یکی از روزهای بیماری، آن زمان که اطراف بستر پیامبر را اصحاب احاطه کرده اند، روی به آنان کرده و می فرماید:

مردم، اجل من فرا رسیده و بزودی از میان شما خواهم رفت. آگاه باشید! در میان شما کتاب خدا، و عترت و اهل بیتم را به یادگار می گذارم.

سپس دست علی (علیه السلام) را گرفته بالا می برد و می گوید: هذا علیّ مع القرآن و القرآن مع علی لا یفترقان، آنها دو جانشین منند که یار و پشتیبان یکدیگرند. از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند، و من از آنان خواهم پرسید که اتمم با شما چه رفتاری را در پیش گرفتند؟ (3)

5. نیز به فرمایش امام صادق (علیه السلام)، در بستر مرگ انصار را فرا می خواند و پس از

ص: 293

1- بحار، همان، 22/475-476.

2- ر. ک، فاطمه الزهراء (علیها السلام) بهجه قلب المصطفی (صلی الله علیه وآله) احمد رحمانی همدانی (نشر کوکب تهران 1369 ش - 1410 ق) ص 555. برآستی چه چیز پیامبر صبر و رحمت را این گونه از دست برخی کسان غضبناک ساخته بود؟ امیرالمؤمنین بعدها فرمود: آنان اگر می توانستند، نسبت فاطمه (علیها السلام) را با پیامبر (صلی الله علیه وآله) منکر می شدند، ولی نتوانستند...

3- الصواعق المحرقة، ابن حجر عسقلانی، تخریج احادیث و تعلیق و مقدمه عبدالوهاب عبداللطیف، همان، باب 9، فصل دوم، صص 123 - 124؛ بحار الانوار، همان، 22/476، به نقل از کشف الغمه.

نزدیکی مرگ خویش، و قدردانی از زحمات مخلصانه آنان به اسلام، می فرماید: یک کار باقی مانده که با انجام دادن آن خدمات ارزنده شما کامل خواهد شد و چون می پرسند آن کار چیست؟ می فرماید: کتاب خدا و اهل بیت... و احفظونی معاشر الأنصار فی اهل بیتی... و سپس بر اهمیت اطاعت از ائمه اهل بیت تأکید فرموده و می افزاید: علی نسبت به من منزلت هارون نسبت به موسی را دارد و... آگاه باشید که درب خانه فاطمه، درب خانه من و خانه او خانه من است و هرکس حرمت آن را زیر پا نهد حرمت الهی را زیر پا نهاده است... همچنین به احضار مهاجرین می پردازد و در حالیکه از سؤال تعریض آمیز خلیفه دوم در خشم رفته است می گوید: ای مردم، سفارش مرا بشنوید: هرکس به من اطمینان داشته و نبوت مرا تصدیق می کند او را به ولایت علی بن ابی طالب و اطاعت و تصدیق وی سفارش می کنم، که ولایت او ولایت من و ولایت پروردگار من است... (1)

6. نیز در یکی از روزها، که به علت ضعف شدید ناشی از بیماری، پس از شنیدن اذان صبح بلال، می فرماید یکی از خود مردم، بر مردم نماز بگذارد که من گرفتار خویشم؛ زمانی که می بیند عایشه و حفصه فرصت را مغتنم شمرده و در پی فرستادن منسوبین خویش به عنوان امام جماعت به مسجد پیامبرند، از توطئه آنان و اینکه آن دو - برغم تأکیدات پیامبر مبنی بر پیوستن به جیش اسامه - هنوز در مدینه باقی مانده اند، سخت در غضب می شود و به عایشه و حفصه نهیب می زند که: دست از این کارها بردارید که شما به زنانی می مانید که می خواستند یوسف را گمراه کنند! سپس بر می خیزد و در حالیکه از شدت ضعف قادر به ایستادن نیست، دست در دست مولا (علیه السلام) و فضل بن عباس می نهد و با تکیه بر آنان در حالیکه پاهایش از ضعف بر زمین کشیده می شود، خود را به مسجد می رساند و با اشاره دست، ابوبکر را کنار می زند و بی اعتنا به آنچه او خوانده، نماز جماعت را از سر شروع می کند! (2)

ص: 294

1- بحار، همان، 22/477-478.

2- همان، صص 467 - 468.

7. زمانی دیگر، در حالیکه سر در دامن علی (علیه السلام) دارد و خانه اش مالا مال از مهاجرین و انصار است، با تمهیدات و تشریفات خاصی، زره و بیرق و عصا و استر خویش، و حتی دستاری را که در جنگها به کمر می بست، به علی می دهد و می گوید: یا علی، در حضور مهاجرین و انصار حاضر در مجلس، این اشیا را تحویل بگیر تا کسی پس از من بر سر آنها با تو ستیز نکند. (1) در روایت دیگر آمده است که حضرت پس از این عمل فرمود: ای بنی هاشم و ای مسلمانان، با علی مخالفت نکنید که گمراه خواهید شد و به او حسد نورزید که کافر خواهید گشت... (2) و بر پایه روایت امام باقر: به علی فرمود که مرا بنشان و چون مولا وی را نشانند و بر سینه خویش تکیه داد، به صدای بلندی که اهل خانه شنیدند فریاد برآورد: برادر و وصی و وزیر و جانشین من در میان خاندانم علی بن ابی طالب است، دیون من را می پردازد و امور من را انجام می دهد. ای بنی هاشم، ای فرزندان عبدالمطلب، به علی کینه نورزید و از فرمانش سرنیچید که گمراه خواهید شد و از او روی مگردانید و به او حسد نورزید که کافر خواهید گشت. سپس به احضار حسنین (علیهما السلام) فرمان داد و به اظهار ملاحظت در حق آنان پرداخت. (3)

8. همراه و همزمان با این تمهیدات، می بینیم که بنا به روایت ابن عباس، در بستر بیماری اشک می ریزد، به گونه ای که محاسنش به اشک دیدگانش تر می شود و چون می پرسند که ای رسول خدا (صلی الله علیه وآله) چه چیز شما را به گریه انداخته است؟ می فرماید:

اشک می ریزم برای فرزندانم و آنچه که از شرار امتم پس از من بدانان خواهد رسید. گویا می بینم، دخترم فاطمه پس از من مورد ستم قرار گرفته پیوسته فریاد می زند یا ابتاه! ولی هیچیک از افراد امتم او را یاری نمی کنند.. (4)

ص: 295

1- همان، صص 459 - 460.

2- همان، ص 499.

3- همان، صص 500 - 501.

4- همان، 156/43؛ المنتخب، طریحی، همان، 1/33-34. و نیز برای روضه دیگر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در خانه بر اهل بیت ر.ک، المنتخب، همان، 1/131.

9. نیز به گفته ابن عباس: می فرماید زمانی که دخترم فاطمه را مشاهده می کنم، یاد مصائبی می افتم که پس از من بر او وارد خواهد شد. گویا می بینم در خانه خویش مورد هتک حرمت قرار گرفته، حش غصب شده، از ارث محروم گشته، پهلویش شکسته شده، کودکش سقط گشته، و دمام فریاد می زند یا محمداه و کسی جوابش را نمی دهد، و استغاثه می کند ولی کسی به یاریش نمی شتابد. پس پیوسته پس از من محزون و غمگین و گریان است... (1)

10. همچنین، بنا به روایت دیگر، علی و فاطمه و حسنین (علیهم السلام) را فرا می خواند و به حاضرین در خانه می فرماید ما را تنها بگذارید و ام سلمه را بر در خانه می گمارد که کسی نزدیک نشود، سپس به علی می فرماید: نزدیک من آی. آنگاه با یک دست خویش دست فاطمه را گرفته بر سینه می گذارد و با دست دیگر نیز دست علی را می گیرد و آهنگ سخن می کند ولی گریه مجال سخن به او نمی دهد. فاطمه و علی و حسنین (علیهم السلام) از گریه وی شدید به گریه می افتند و دخترش ناله را سر می دهد و همگی به روی رسول خدا افتاده، صورتش را غرق بوسه می کنند. حضرت سر بر می دارد، دست فاطمه را در دست علی می گذارد و می فرماید: یا ابا الحسن، فاطمه امانت خدا و رسول او نزد توست، امانت خدا و رسولش را حفظ کن، و تو حتماً چنین خواهی کرد. یا علی به خدا قسم، این سرور زندهای اهل بهشت. از اولین و آخرین است، به خدا قسم، این مریم کبری است..... یا علی آنچه را که به تو گفتم انجام ده، که جبرئیل مرا به گفتن آن فرمان داده است. یا علی، بدان که من و همچنین پروردگار من، از هرکس که دخترم فاطمه از وی راضی باشد راضی خواهیم بود. یا علی، وای بر کسی که به او ظلم کند و حشش را برآید؛ وای بر کسی که حرمتش را زیر پا گذارد؛ وای بر کسی که درب خانه اش را آتش زند... بار پروردگارا من از این گونه کسان بری و آنان نیز از من بری می باشند.. (2)

ص: 296

1- بحار الانوار، همان، 172/43-173، به نقل از: امالی صدوق.

2- همان، 484/22-485، به نقل از طرف علی بن طاووس.

11. در کشف الغمه آمده است که در لحظات آخر عمر، زمانی که از شنیدن ناله های زار فاطمه (علیها السلام) چشم می گشاید به دخترش می فرماید:

- دختر عزیزم، تو پس از من مظلوم و مستضعف خواهی بود. پس هرکس تو را آزار رساند مرا آزرده است؛ هرکس به تو جفا کند به من جفا کرده است؛ هرکس رشته ارتباط و دوستی با تو را حفظ کند رشته دوستی با مرا حفظ کرده است و هرکس آن رشته را پاره سازد رشته پیوند با مرا گسسته است؛ و هرکس نسبت به تو انصاف ورزد، به من انصاف روا داشته است، چرا که تو از منی و من از توام، و تو پاره تن و جان منی.

سپس می افزاید: من به خدا شکایت می کنم از آن دسته از امتم که بر تو ستم می کنند . (1)

12. امام باقر (علیه السلام) از مولای متقیان (علیه السلام) نقل می کند که پیامبر در دم مرگ خانه را از اغیار خالی ساخته و در حضور فاطمه و جبرئیل، با مولا عهد کرد که پس از وی خشم خویش را فرو خورده و بر از دست رفتن حق و غصب خمس و هتک حرمتش صبر کند. مولا می فرماید: به خدا قسم شنیدم که جبرئیل به پیامبر می فرمود: ای محمد، به علی بگو حرمت او . که حرمت خدا و رسول است - هتک خواهد شد و محاسنش به خون سر خضاب خواهد گشت. من گفتم (قضای الهی را) می پذیرم و به آن راضی هستم؛ هر چند حرمت من پایمال، سنت تعطیل، کتاب پاره پاره، کعبه منهدم، و محاسنم به خون سر رنگین گردد. برای خوشنودی خدا صبر کرده و بابت آن از خدا اجر می طلبم تا بر شما وارد شوم .. (2)

13. نیز امام کاظم (علیه السلام) به نقل از پدر بزرگوارش آورده است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در دم مرگ پس از سفارشات مربوط به کفن و دفن و ... ، خطاب به مولا فرمود:

ص: 297

1- ر.ک، فاطمه الزهراء (علیها السلام) علی من المهد الی اللحد، سید محمد کاظم قزوینی (نمایشگاه دائمی کتاب، تهران 1406ق، افست طبع بیروت) صص 301 - 302 .

2- بحار، همان، 479/22.

یا علی، چه خواهی کرد اگر این گروه (بزور) بر تو حاکمیت یابند و از تو پیش افتند و رهبر طاغیشان تو را به بیعت با خویش فرا خوانند و گریبان تو را گرفته همچون شتر، خوار و اندوهگین و دردمند، نزد او بکشانند؟!..

فاطمه با شنیدن این کلام از رسول الله علیه و آله صیحه زد و گریست و رسول خدا نیز از گریه وی به گریه افتاد و او را از گریه نهی کرد و مولا را نیز، در صورتی که یار و یآوری برای گرفتن حق خویش پس از پیامبر نیابد، امر به صبر فرمود. (1)

14. بنا به فرمایش امام سجاد علیه السلام جبرئیل 3 روز پیش از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله به خدمت آن حضرت رسید و گفت: خدای متعال می پرسد که ای محمد، خود را چگونه می یابی؟ حضرت پاسخ داد: غمناک و اندوهگین. سه روز بعد نیز که جبرئیل همراه ملک الموت و فرشته ای دیگر حضور حضرت رسید و همان سؤال را تکرار کرد، باز حضرت خود را محزون و غمگین خواند. (2)

براستی حضرت از چه چیزی اندوهناک بود؟!

پیداست که حضرت از مرگ وحشتی نداشت؛ چرا که مرگ، ملازم با رهایی آن حضرت از مشکلات دنیا و وصول به قرب الهی بود و لقاء پروردگار چیزی نبود که حضرت از آن نگران و دلگیر باشد. لذا وقتی که جبرئیل از حضرت پرسید: آیا می خواهی به دنیا بازگردی؟ فرمود: خیر! بل الرفیق الأعلى. (3) و یا زمانی که فاطمه بر بالین پدر گریست و فریاد برداشت که و اکرباه لکربک یا ابتاه! فرمود: لا کرب علی ابیک بعد الیوم. (4) اندوه حضرت در حقیقت برای انحراف امت و مظلومیت خاندانش بود. چنانکه به علی فرمود: گریه و اندوه من تنها بر تو و این (فاطمه) است که پس از من حقتان ضایع شده و این گروه بر ظلم نسبت به شما هماهنگ.

ص: 298

1- همان، صص 492 - 493، و نیز ر.ک، صص 479 - 481.

2- همان، 22 / 505

3- همان، ص 522 و 5290528.

4- همان ص 534

باری، در چنین فضایی سرشار از غم و اندوه، و اعتراض و اعلام خطر است که پیامبر در صبح روز رحلت خویش، در حالیکه لباس سیاه (لباسی که عرب آن را نشان حزن می شناسد) بر تن دارد، به مسجد می آید و به امر و نهی و موعظه و تذکر خلق می پردازد ...

روایت امام صادق علیه السلام (مبنی بر اقدام پیامبر به اقامه جماعت و ایراد خطابه «با پیراهن سیاه» در مسجد در صبح روز رحلت خویش را قبلاً در فصل ششم (صص 106 - 105) آوردیم. در گزارش امام علیه السلام محتوای خطابه پیامبر تفصیلاً ذکر نشده است و تنها خاطر نشان شده است که رسول خدا و در خطبه مزبور، به امت «امر و نهی و موعظه و تذکر» فرمود. محتوای خطبه می تواند از سنخ همان چیزی باشد که در روایت ابن عباس آمده و از آن به عنوان سخنان پیامبر صلی الله علیه و اله در آخرین مجلسی که در مسجد مدینه برای مردم سخن گفت یاد شده است.

ابن عباس می گوید: علی علیه السلام و عباس و فضل بن عباس در مرض وفات رسول خدا بر او وارد شده و گفتند: یا رسول الله، انصار در مسجد نشسته و مردان و زنانشان به حال شما می گریند. حضرت فرمود: گریه آنان برای چیست؟ گفتند می ترسند که شما از جهان درگذرید. فرمود دستتان را به من دهید. پس در حالیکه عصابه ای بر سر و ملحفه ای در برداشت به مسجد رفت و بر منبر نشست و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

هان ای مردم، آیا مرگ پیامبر خویش را انکار می کنید (و عمر او را در این جهان جاودانه می پندارید)؟ .. اگر یکی از فرستادگان الهی قبل از من جاودان .

ص: 299

1- همان، صص 490 - 491. نیز در باب خبر دادن پیامبر صلی الله علیه و آله از کینه های نهفته در دل دشمنان علی علیه السلام که پس از مرگ پیامبر آشکار خواهد شد، و گریه رسول خدا بر این فاجعه، ر.ک، الملاحم و الفتن فی ظهور الغائب المنتظر، سید بن طاووس (منشورات رضی، همان)، صص 112 - 113.

زیسته بود من نیز جاودانه می زیستم. آگاه باشید که من نزد پروردگارم خواهم رفت و در میان شما چیزی را به یادگار می گذارم که اگر بدان چنگ زنید هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدای متعال، که در برابر شماسست و صبح و شام آن را می خوانید... و همانا عترت و اهل بیت را نیز در میان شما به یادگار می گذارم و شما را به دوستی با آنان (و رعایت حالشان) سفارش میکنم... (1)

خطاب پیامبر (براساس روایت منقول از امام صادق) در خلال خطبه به دخترش فاطمه، و ذکر این کلام که: یا فاطمه اعلمی اُنّی لا املک من الله شیئا (یعنی، فاطمه بدان که من مالک هیچ چیز در برابر خدا نیستم) نیز بغایت پر معنی و تأمل برانگیز است. رسول خدا چندی پیش از این تاریخ، همین کلام را با اشک و آه - خطاب به پسرش ابراهیم بر زبان آورد؛ زمانی که وی در حال جان دادن بود: یا بنی اِنّی لا املک من الله شیئا... (2)

می دانیم که ابراهیم، به تقدیر الهی، قربانی حسنین علیهما السلام شد تا پیامبر اسلام جز از طریق علی و زهرا علیهما السلام فرزندى نداشته باشد (که احتمالاً سقیفه چیان، برای مقاصد سیاسی خویش، وی را در برابر عترت طاهره علم کنند) و پیامبر نیز به این امر - که سود و صلاح امت در آن بود. رضایت داد. حال می بینیم که در آخرین روز عمر، مشابه همین کلام را خطاب به دخترش فاطمه علیها السلام بر زبان می راند: یا فاطمه اعلمی اُنّی لا املک من الله شیئا. با توجه به این سابقه، مفهوم کلام پیامبر این خواهد بود که: ای فاطمه، بدان که، آنچه در تقدیر الهی مقرر شده است همان خواهد شد من می روم و شما، با همسر و کودکان، در میان امواج سهمگین بلاها و محنت هایی که اشرار امت بر شما وارد می سازند دست و پا خواهید زد... خود را - برای خدا - .

ص: 300

آماده برخورد با محن و صبر بر بلا یا نما که تقدیر الهی، تغییر ناپذیر است و من قادر به جلوگیری از وقوع آنها نیستم.

سوز و گداز شدید پیامبر را در روزهای آخر عمر دیدیم؛ آیا پوشیدن لباس سیاه برخلاف رسم معمول در چنین اوضاع و احوالی، امری تصادفی و فاقد هرگونه هدف و پیام بوده است؟! این عمل پیامبر، آشنایان با تاریخ پردرد و آو اسلام را به یاد یک صحنه شگفت دیگر می افکند: به گفته ارباب مقاتل، روز عاشورا زمانی که حضرت علی اکبر علیه السلام به شهادت رسید، امام حسین علیه السلام درحالیکه جبه خزی تیره رنگ (خزدکناء)⁽¹⁾ پوشیده و عمامه ای سرخ رنگ متمایل به زردی بر سر نهاده و دو سوی عمامه را نیز باز کرده و آویخته بود، به بالین جوان خویش شتافت و با قلبی پر از اندوه گفت: فرزند عزیزم! از غم و اندوه جهان راحت شدی و من نیز بزودی به تو خواهم پیوست.⁽²⁾ امام باقر علیه السلام می فرماید: امام حسین علیه السلام به شهادت رسید درحالیکه جبه خز سیاه رنگی بر تن داشت و در آن 63 مورد، اثر ضربه شمشیر و نیزه و تیر یافت می شد.⁽³⁾ روایت تاریخی دیگری حاکی است که

ص: 301

1- (1) دکناء، رنگ مایل به سیاهی است. در روایتی که صدوق در فقیه من لایحضره الفقیه (همان، 275/1، باب 45: وصف الصلوه من فاتحتها الی خاتمتها، حدیث 32) پیامون شکایت حضرت صدیقه طاهره علیها السلام از سنگینی کار خانه نزد رسول خدا و تعلیم دادن پیامبر تسبیحات حضرت زهرا را به دختر خویش، آورده می خوانیم: فاطمه زهرا علیها السلام «اوقدت تحت القدر حتی دكنت ثيابها» یعنی، آن قدر آتش زیر دیگ روشن کرد که لباسهایش سیاه شد.

2- (2) نقل أنه لما قتل علی بن الحسین فی طف کربلاء اقبل علیه الحسین و علیه جبه خر دکناء و عمامه مورده و قد ارخی لها غرتین، فقال مخاطباً له: أما انت یا بنی فقد استرحت من کرب الدنیا و غمها و ما اسرع اللحوق بک... المنتخب، طریحی، همان، 450/2).

3- (3) وسائل الشیعه، همان، 264/3 و نیز 278، به نقل از فروع کافی. از امام صادق نیز روایت شده است که فرمود: . قد اصیب الحسین و علیه جبه خز (وسائل، همان، 264/3).

عمامه آن حضرت نیز در آستانه شهادت سیاه بوده است. (1)

ضمننا به نظر می رسد که باز کردن و آویختن تحت الحنک، در چنین شرایطی، نشانگر اندوه و اضطراب شخص بوده است. شاهد این امر، آن است که امام مجتبی علیه السلام نیز پس از آنکه پیکر مطهر پدر خویش را با فرق شکافته در دل خاک کرد، در مسجد کوفه منبر رفت و در حالیکه عمامه ای مشکین با تحت الحنک آویخته بر سر و طیلسانی سیاه در تن داشت حمد و ثنای الهی را به جای آورد و سپس فرمود: به خدا قسم شخصیتی در این شب از جهان رفت که مقامی برتر از گذشتگان و آیندگان داشت. (2)

به هر روی، چنانچه رمز اقدام «غیرعادی و عجیب» پیامبر به عدول از سیره جاری سفید پوشی خویش، و پوشیدن «پیراهن سیاه» در آخرین ساعات زندگی همان باشد که گفتیم (والله اعلم بالصواب، بل هو العالم)، در آن صورت بایستی این عمل پیامبر را رفتاری دقیق و حساب شده از سنخ وصیت مدبرانه و معنی دار فرزندش زهرای مرضیه علیها السلام مبنی بر اختفای مراسم تشییع و نماز بر جنازه و مکان تدفین خویش بشماریم و همچون اصرار و تأکید ائمه اهل البیت علیهم السلام بر ذکر مصائب عترت طاهره علیهم السلام و بیان مظالم دشمنان آنان بدانیم که یکی از مهمترین اهداف آن، افشای ماهیت مدعیان خلافت، رسوایی عوامل انحراف و ارتجاع در تاریخ اسلام، و معرفی پرچمداران راستین هدایت پس از پیامبر صلی الله علیه و اله بوده است. ضمننا می توان گفت نخستین شخصیتی که در سوگ شهدای معصوم اهل بیت علیهم السلام جامه سیاه پوشیده، خود شخص پیامبر صلی الله علیه و اله بوده است.

ص: 302

1- (1) کتاب المحن، أبو العرب محمد بن احمد بن تمیم تمیمی، تحقیق: دکتر یحیی وهیب جبوری دارالمغرب الاسلامی، ط 2، بیروت 1408 - 1988 م) ص 155: حدثنی محمد بن عبدالعزیز، قال حدثنا جعفر بن سلیمان النوفلی، قال حدثنا ابراهیم بن المنذر الحزامی، عن ابراهیم بن علی، قال حدثنی عمی ایوب بن حسین: أن حسین بن علی بن ابی طالب قتل و علیه جبه خز دکناء و عمامه خز دکناء صابغ بسواد.

2- (2) اثبات الوصیه، مسعودی، همان، ص 166

ضمیمه شماره دوم: سیاهپوشی زنان پیامبر صلی الله علیه و آله در سوگ آن حضرت

ضمیمه شماره دو، صص 108 = 990

* سیاهپوشی زنان پیامبر صلی الله علیه و آله در سوگ آن حضرت

در فصل ششم، به قصیده ای از حسان بن ثابت انصاری (شاعر مشهور عصر پیامبر) اشاره کردیم که در رثای پیامبر صلی الله علیه و آله سروده و در بخشی از آن خطاب به رسول گرامی اسلام می گوید:

أَمْسَى نَسَاءُكَ عَطْلَنَ الْبَيُوتِ فَمَا

يَضْرِبُنَ فَوْقَ (خَلْفِ خ ل) قَفَاسْتَرِ بَأُوتَادِ

مِثْلَ الرَّوَاهِبِ يَلْبَسُنَ الْمَسْوُوحَ وَقَدْ

أَيَقُنُ بِالْبُؤْسِ بَعْدَ النِّعْمَةِ الْبَادِي

ضمن ترجمه ابیات فوق گفتیم که از تعبیر حسان (مثل الرواهب يلبسن المسوح) مبنی بر تشبیه زنان سوگوار پیامبر به راهبان سیاهپوش (مسیحی، بر می آید که نساء النبی در سوگ آن حضرت سیاه پوشیده بوده اند. در این باب، شرح مختصری دادیم، و اینک تفصیل مطلب، که با چند توضیح خدمتتان تقدیم میشود

توضیح 1. «مسوح»، جمع «مسح» به معنی جامه (و گلیم) زیر و خشنی است که از موی حیواناتی چون بز و شتر می بافند و در فارسی بدان «پلاس» گویند که معرب

ص: 303

آن بلاس یا بلاس است. کتب مختلف لغت، همگی به این معنی تصریح دارند. زبیدی، شارح «قاموس» می نویسد:

مسح، همان پلاس یا بلاس (جمع آن: بلس) یعنی جامه خشنی است که از موی می بافند... گفته میشود که دجال را، از آن روی، مسیح می نامند که همچون مسح [= گلیم موئینی که کف خانه را بدان فرش میکنند، ذلیل و خوار و کم ارزش است. نیز گفته شده که فرزند مریم علیها السلام را از آن جهت مسیح می خوانند که برای سختی دادن به تن و ریاضت نفس، پلاس سیاه در بر میکرد. این دو وجه را صاحب قاموس در کتاب بصائر ذکر کرده است...

جمع مسح، مسوح و امساح می شود. ابوذؤیب میگوید:

ثم شربن بنبط والجمال كأن الرشح منهن بالآباط أمساح» [نبط، نام موضعی است. حاصل مضمون کلام ابوذؤیب چنین است: آنها در وادی نبط آب نوشیدند و زیر بغل اشتران که از آن عرق می چکید، گویی جامه های زیر موئین بود.]

سکری گوید: «تسود جلودها علی العرق کانه مسوح» [پوست های بدن آنها سیاه گشته بود، چندان که گویی مسوح است.]⁽¹⁾

أبو بکر محمد بن حسن بن درید در کتاب جمهره اللغه می نویسد:

جمع مسح، مسوح و امساح می شود. لیبید می گوید: [یخمشن حر اوجه صحاح] فی السلب السود و فی الأمساح (یعنی: آن زنان، در حالیکه لباسهای سیاه ماتم و جامه های زیر موئین بر تن داشتند، گونه های خویش را با ناخن .

ص: 304

1- تاج العروس من جواهر القاموس، محمد مرتضی زبیدی، همان، ذیل لغت مسح: المسح (بالکسر: البلاس) بکسر الموحده و تفتح ثوب من الشعر الغلیظ، کذا فی التهذیب، و جمعه بلس... قیل: و به سمی المسیح الدجال لذله و هوانه و ابتذاله کالمسح الذی یفرش فی البیت، قیل و به سمی کلمه الله ایضا للبسه البلاس الاسود نقشفا - فهما و جهان ذکرهما المصنف فی البصائر - (و) المسح (الجاده) من الأرض، قیل و به سمی المسیح لانها سالکها قاله المصنف فی البصائر (ج: مسوح).. قال السکری یقول: تسود جلودها علی العرق کانه مسوح .

خراشیدند و دیگری - ابونجم - در رجزی گوید:

جؤن كأن العرق المسوحا*البسه القطران و المسؤحا

[جون، به اسب - یا شتر - ی گویند که رنگ آن بسیار تیره و سیاه باشد. قطران (یا قطران) نیز ماده ای روغنی شکل و سیاه‌رنگ است که از برخی درختان نظیر صنوبر و غرغر می چکد (فرهنگ عمید، ذیل لغت قطران). شاعر در وصف اسب سیاه‌رنگ خویش - که ظاهراً بر اثر تکاپوی سخت در میدان جنگ، عرق از خلال موهای زیر بدن آن سرازیر شده بوده. میگوید: قطرات عرق، گویی لباسی از قطران و پلاس (سیاه) بر تن حیوان پوشانده بود. (1)]

توضیح 2. از لباس مسوح، توسط افراد مختلف، با مقاصد گوناگون استفاده می شده است. چوپانان صحراگرد، چنانکه هنوز هم در گوشه و کنار ایران - همچون آذربایجان - مرسوم است، از موی بز چیزی شبیه عبا بافته و بر دوش می افکنند تا بدنشان را از سوز سرما محفوظ دارد. مورد دیگری که چوپانان، و کلا صحرا نوردان و صحرانشینان، از بافته های مویین بهره می جویند، تهیه و تأمین پارچه خیمه است که چون غالباً سیاه‌رنگ است «سیاه چادر» نامیده می شود.

ضمناً در زمانهای سابق، نوعی گلیم مویین نازک بافته می شد که، هم جنبه فرش و زیرانداز داشت و هم در مواقع سرما یا خواب، به عنوان بالاپوش و روانداز از آن استفاده می شد.

از برخی احادیث مربوط به نزول آیه تطهیر بر اصحاب کساء، برمی آید که کساء مزبور، بالاپوش و رواندازی منقش از موی سیاه (مژط مرگل من شعر اسود) بوده است. (2)

ص: 305

1- (1) جمهره اللغة، ابن درید، تحقیق و مقدمه دکتر رمزی منیر بعلبکی (دار العلم للملایین، بیروت 1987، 535/1)
2- (2) روی مسلم فی حدیثه (صحیح مسلم، باب فضائل اهل بیت النبی صلی الله علیه و آله، 130/7) و الحاکم فی مستدرکه (مستدرک الصحیحین، 147/3) و البیهقی فی سننه الکبری (السنن الکبری، باب بیان اهل بیته و الذین هم آله، 149/2) و کل من الطبری و ابن کثیر و السیوطی فی تفسیر الآیه (آیه التطهیر) بتفاسیرهم (تفسیر جامع البیان، طبری، 5 / 22؛ تفسیر ابن کثیر، 3 / 485؛ الدر المنثور، سیوطی، 5 / 198 - 199) و اللفظ للأول عن عائشه، قالت: خرج رسول الله غداه و علیه مرط تمل من شعر أسود فجاء الحسن بن علی فأدخله، ثم جاء الحسين فدخل معه، ثم جاءت فاطمه فأدخلها، ثم جاء علی فأدخله، ثم قال: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیره (نقل از: حدیث کساء در کتب معتبره اهل سنت، سید مرتضی عسکری، ترجمه شیخ عزیز الله عطاردی. و نیز ر.ک، بحار الانوار، مجلسی، همان، 21 / 281 و 35 / 225 و 259 که روایت فوق را از مآخذ گوناگون اهل سنت نقل کرده است).

درویشان نیز، از سر تهیدستی و نیز به منظور سختی دادن به تن، دلق و خرقه پشمین و تیره رنگ به تن می کرده اند، به گونه ای که خرقه و مرقع کبود، از قدیم شعاع آنان بوده است (در این باب، قبلا در فصل چهارم توضیح داده ایم). استفاده از جامه پشمین، چنانکه گفتیم، در اصل، به علت ریاضت دادن به نفس صورت می گرفته است (سوء استفاده ریا کاران و دکه داران، بحث دیگری است. از نیروی مشاهده می کنیم که پیشوایان پاک شیعه نیز، به منظور ریاضت نفس، بر گلیم موین می نشسته و در زیر لباس، جامه موین سیاه می پوشیده اند. گفتنی است که آن بزرگواران در عین آنکه زیر جامه خویش را پلاس زیر و خشن قرار می دادند، در ظاهر امر (همچون دیگران) جامه های نرم و سفید می پوشیدند تا ضمن پرهیز از ریا و یا لباس شهرت، صف خویش از زاهدان ریائی و صوفیان راهب مآب جدا کنند تا مرز «شریعت سهله سمحه» از «رهبانیت مسیحی» مشخص باشد.

شیخ صدوق - رضوان الله تعالی علیه - از ابن عباد نقل می کند که می گوید:

كان جلوس الرضا عليه السلام في الصيف على حصير وفي الشتاء على مسح، ولبسه الغليظ من الثياب حتى اذا برز للناس تزين لهم. (1)

حضرت رضا علیه السلام در تابستان بر حصیر و بوری می نشست و در زمستان .

ص: 306

بر گلیم موپین. و جامه های نیز که بر تن می کرد، جامه های زبر و خشن بود، (منتها) زمانی که در انظار عمومی ظاهر می گشت لباس های آراسته می پوشید. شیخ طوسی - رحمه الله علیه . در کتاب غیبت به اسناد خویش از کامل بن ابراهیم نقل می کند که می گوید:

أنه دخل علی ابی محمد علیه السلام فنظر الی ثیاب بیاض ناعمه. قال: فقلت فی نفسی: ولی الله و حجتہ یلبس الناعم من الثیاب و یأمرنا نحن بمواساه الأخوان و ینہانا عن لبس مثله؟! فقال علیه السلام متبسما: یا کامل - و حسر عن ذراعیه فاذا مسح اسود خشن علی جلدہ فقال - هذا لله و هذا لکم... (1)

یعنی به خدمت امام عسکری و رسیدم و مشاهده کردم که حضرت جامه ای سپید و نرم بر تن دارند. با خود گفتم: [عجبا!] ولی خدا و حجت او، خود، لباس های نرم و لطیف می پوشد، آنگاه ما را به مواسات نسبت به برادران (دینی) خویش فرمان داده و از پوشیدن این گونه لباس ها نهی می کند؟!]

حضرت، تبسمی کرده فرمودند: ای کامل! و (همزمان) آستین های پیراهن را بالا زدند. ناگهان چشمم به پلاس سیاه خشنی افتاد که روی بدن پوشیده بودند. و فرمودند: هذا لله و هذا لکم: این به خاطر خداست و آن به خاطر شماها. (2)

توضیح 3. جماعت دیگری که در طول تاریخ، جامه های زبر و خشن موپین - مسوح - می پوشیدند تا تن را به رنج افکنند، راهبان و کشیشان تارک دنیا بوده اند. آنان رنگ این جامه ها را نیز تیره و سیاه می گرفتند تا ضمنا اندوه خویش را

ص: 307

(بر مصیبت عیسی - که به زعم آنان بر دار رفته است . یا نقیصت گناه فرزند آدم و بالاخره گناه خویش به نمایش گذارند. به قول فرخی سیستانی، شاعر مشهور عصر غزنوی:

دل ترسا همی داند کز او کیشش تبه گردد*لباس سوگواران ز آن قبل پوشد همی ترسا

شواهد تاریخی و ادبی سیاهپوشی راهبان، در فصل چهارم این دفتر، گذشت و اینک به برخی دیگر از آنها اشاره می کنیم:

خاقانی، شاعر پراطلاع قرن 6 هجری، که از سوی مادر نسب به مسیحیان نسطوری می رسانید، می گوید:

کیوان که راهبی است سیه پوش دیر هفتم*گفت از خواص ملک چو تو سروری ندارم

نیز در چکامه مشهور خویش با مطلع «فلک کژوتر است از خط ترسا...» گوید:

لباس راهبان پوشیده روزم*چو راهب ز آن برآرم هر شب آوا

مختاری غزنوی، متوفی در نیمه اول همان قرن، گوید:

انجیل آغاز کرد بلبل بر گل*چون ز بنفشه بیدید حالت رهبان

رابعه غزداري متعلق به قرن چهارم) می گوید:

چو رهبان شد اندر لباس کبود*بنفشه، مگر دین ترسا گرفت؟!

پیداست که تشبیه راهب به بنفشه از آن روست که بنفشه، گیاهی تیره و کبود رنگ است.

حافظ گوید:

زبنفشه تاب دادم که ز زلف او زند دم*تو سیاه کم بها بین که چه در دماغ دارد؟!

این بیت قبلا- از دیوان ادیب پیشاوری (شاعر مغل قرن 14 ق) گذشت که به سیاهپوشی راهبان و مناسبت آن با ما تمسرایبی آنان اشارتی

ملیح دارد:

ص: 308

چو دیدم چرخ را اندر کبودین جامه چون ترسا

بدانستم که جز ماتم‌سرای نیست زنگاری

همو، در مثنوی «قیصرنامه»، آنجا که به مناسبت اشارتی به دیرنشینان مسیحی و کشیشان نسطوری دارد، می‌گوید:

سحر، چون ز ناقوس نسطوریان (1)

بر این هفت قنديل، بر شد فغان

برون رفت ترسا (2) ز مشکین دواج (3)

سراسیمه برجست از تخت ساج (4)

چو سر برگرفت او ز بالین خواب

سوی چشمه آب آمد شتاب

سوی چشمه روشن آمد نخست

سر و تن بدان آب صافی بشست

برون آمد از آب، پاکیزه تن

به تن بر فکند آبچین (5) ختن

تسنش چون بخشکید از آن آبچین

بزد شانه بر ریش و سر بهر چین

بپوشید بر خویش جامه ی کبود

مگر با بنفشه ز یک مام بود؟!

یکی مطرفی (6) تازه بر سر زده

به رنگ همچو گوگرد آذر زده

صلیبی (7) در آمد به کردار باد

به دیر اندرون رفت و لب برگشاد

به دست اندر انجیل لوقا گرفت

چو قمری که آهنگ عنقا گرفت

گشادش دولب بهر تقدیس را

به چشم اندرون کرده تندیس (8) را

ص: 309

-
- 1- (1) نسطور، یا نستور، نام یکی از پیشوایان روحانی نصاری می باشد که اسقف قسطنطنیه بوده و در سال 440 در گذشته است. نسطوریان، پیروان نسطورند. (فرهنگ عمید، ذیل واژه نسطور).
 - 2- (2) ترسا: راهب مسیحی
 - 3- (3) دواج: بالا پوش، لحاف.
 - 4- (4) ساج: درختی است شبیه به درخت چنار که برگهای پهن و میوه ای شبیه به پسته دارد و چوب آن برای ساختن بعضی اشیا (نظیر کرسی) به کار می رود.
 - 5- (5) آبچین: حوله حمام.
 - 6- (6) مطرف: چادر.
 - 7- (7) صلیبی، مقصود راهب است.
 - 8- (8) تندیس: مجسمه. مقصود، مجسمه حضرت مریم علیها السلام است.

به تندیس مریم که روح الامین

بر او جلوه گر شد ز روی زمین ...

صلیبی، بر آهنگ شماسیان(1)

به افسون عیسی گشاده زبان

به نور قنادیل افروخته

همی خواند انجیل آموخته ..(2)

قاموس کتاب مقدس، به مناسبت پلاس سیاهی که راهبان می پوشند، می نویسد:

پلاس، پارچه زبر و درشتی است که از موی بز یا شتر بافته می شود و در قدیم الایام از برای جوال مستعمل بود و چون کسی را ماتم و حزن فوق العاده واقع می شد لباس از پلاس می کرد و گاهی عوض عبا استعمال می شد.(3)

توضیح 4: اصولاً، در کلام ادبا و شاعران بزرگ تازی و دری، واژه مسح عربی و پلاس فارسی، فراوان با صفت سیاه آمده است.

پیشتر، از کتاب تاج العروس و نیز جمهره اللغه خواندیم که سکری گوید: تسود جلودها علی العرق کأنها مسح» (پوستهای بدن آنها سیاه گشته بود، چندانکه گویی مسح است). و ابونجم گوید: «جون کأن العرق المسفوحا* ألبسه القطران و المسوحا» (عرق بدن اسب سیاهرنگ، گویی لباسی از ماده سیاهرنگ قطران و مسح بر تن وی پوشانده بود).

جز اینها، در شعر و ادب پارسی نیز اسم پلاس و وصف سیاه در بسیاری از اوقات همراه، بل هم آغوش آمده اند. (4).

ص: 310

1- شماسیان، جمع شماس، به معنی خادم کلیساست که موی میانه سر خود را تراشیده و ملازم کلیسا می باشد.

2- قیصر نامه، ادیب پیشاوری، خط: عبرت نائینی، نسخه خطی شماره 13768 کتابخانه مجلس شورای ملی (بهارستان - تهران، صص 222 - 223)

3- ر.ک، لغتنامه دهخدا، ذیل «پلاس»

4- شواهد ادبی ذیل، غالباً از لغتنامه دهخدا ذیل لغت «پلاس»، استخراج شده است.

حکیم فردوسی می گوید:

پی مورچه بر پلاس سیاه

شب تیره دیدی دو فرسنگ راه

حکیم ناصر خسرو گوید:

دو مخالف امام کشتستند

چو سپید و سیاه، خو پلاس

و نیز:

چونگشته ای بسان پلاس سیه درشت

نابسته هیچکس ره توسوی بیرمی (1)

منوچهری گوید:

شبی گیسو فروهشته به دامن

پلاسین معجر و قیرینه گرز (2)

توجه شود به پلاسین معجر، که در وصف شب تاریک آورده شده و عدل قیرینه گرز - تاج قیری رنگ - قرار داده شده است.

در این میان، خاصه، پلاسی که در ایام حزن و مصیبت از آن استفاده می شده، تیره و سیاه رنگ بوده است.

خاقانی گوید:

بهر ولی تو ساخت، وز پی خصم تو کرد

صبح لباس عروس، شام پلاس مصاب

توجه شود به تقابل صبح و شام که در سفیدی و سیاهی آن دو است، و نیز رنگ لباس عروس که سفید است در مقابل پلاس عزا که از موی سیاه می بافند.

و نیز (در مرثیه یکی از شاهزادگان عصر خویش) گوید:

رفت آفتاب و، صبح ره غیب در نوشت

چون میغ (3) و شب پلاس مصیبت بگسترید .

ص: 311

-
- 1- بیرم، به پارچه نخی نازک گویند. .
 - 2- گرزن ، تاج مرضعی است که در قدیم، روی تخت، بالای سر پادشاهان می آویختند.
 - 3- میغ به معنای ابر است.

بیجهت نیست که ارباب لغت، پلاس در گردن کردن را به معنی عزادار شدن گرفته اند. (1)

خلاصه کنیم: مسوح یا مساح، جمع مسح، به معنی جامه های زبر و خشنی است که از موی حیواناتی چون بز می بافند و آن نوع آن که در ایام عزا استفاده می شده، و بویژه راهبان و راهبه های دیرنشین (به عنوان اندوه بر فقد عیسی یا نفس معیوب خویش) بر تن می کرده اند، سیاهرنگ بوده است؛ و حسان در سوگچامه خویش می نویسد: زنان پیامبر صلی الله علیه و آله در سوگ آن حضرت همچون زنان راهبه پلاس زبر و خشن پوشیدند (مثل الرواهب یلبسن المسوح...) و با توجه به آنچه فوقاً در باب پلاس مصیبت، و جامه راهبان، گذشت، و خصوصاً با ملاحظه رسم رایج سیاهپوشی عرب در ایام عزا، می توان از شعر حسان حدس زد که نساء النبی در عزای پیامبر پلاس سیاه پوشیده بوده اند. والعلم عند الله تبارک و تعالی.

تاریخ، خموش سخنگو و ساکت پر غوغایی است که قفل بسته وی را باید با کلید هزار دندانۀ تتبع و تحقیق (تبعی وسیع و تحقیقی عمیق) گشود؛ وگرنه صدها راز آن، همچنان، در سینه پررمزش از چشم و گوش نامحرمان مخفی خواهد ماند.

* تکلمه (دستار سیاه بر سر دختر سوگوار رسول خدا؟)

ارباب حدیث، گذشته از ذکر سوز و گداز شدید حضرت زهرا علیها السلام در سوگ ر

ص: 312

1- فرهنگ معین، ذیل «پلاس در گردن کردن». ادیب پیشاوری نیز در قیصر نامه (همان، صص 238 - 241) ضمن توصیف خاموشی باغ از نوای مرغان در فصل خزان می گوید: چرا فاخته بسته دارد زبان؟ کنون بایدی تا بود نوحه خوان چو قمری پلاس سیاه افکند به گردن درون، تا که شیون کند بر آن لاله رویان مشکین عذار بگرید سپیده دمان زارزار

پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله (که جالبتر از همه، روایت سوزناک فضه، خادمه باوفای آن حضرت است) (1)، آورده اند که صدیقه طاهره علیها السلام در ماتم پدر بزرگوار خویش عصابه بر سر بست و مادام که زنده بود آن را از سر نگشود:

مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار (2) به نقل از کتاب سلیم بن قیس (3) آورده است: زمانی که عمر با یاران خویش به در خانه مولا علیه السلام آمد تا در صورت ادامه امتناع حضرت از بیعت با خلیفه اول، حضرت را بزور به مسجد برد. حضرت فاطمه علیها السلام پشت در نشسته بود و عصابه بر سر بسته بود... متن عبارت کتاب سلیم، چنین است:

.. ثم أقبل (عمر) حتی انتهى إلى باب علی علیه السلام، و فاطمه علیها السلام قاعدة خلف الباب قد عصبت رأسها و نحل جسمها فی وفات رسول الله صلی الله علیه و آله ...

مرحوم ابن شهر آشوب، عالم برجسته و پراطلاع شیعی، نیز در کتاب مناقب خویش می نویسد:

و روی انها مازالت بعد أیها معصبه الرأس، ناحله الجسم، منهده الركن، باکیه العین، محترقه القلب .. (4)

یعنی: روایت شده که آن حضرت، پس از مرگ پدرش (پیامبر) پیوسته عصابه بر سر بسته بود، و بیمار و نزار، شکسته قامت، گریان، و سوخته دل بود. کسانی که در میان اعراب زیسته و یا به هر حال با اوضاع و احوال زندگی آنان از نزدیک آشنایند، می دانند که در میان زنان عرب رسم است که در ایام عزا عصابه سیاه بر سر می بندند و حتی برخی از آنان تا آنجا به این رسم پایبندند که اگر عزیزی .

ص: 313

1- بحار، همان، 174/43 - 180.

2- همان، 197/43 (و نیز: بحار، طبع کمپانی، 56/8).

3- کتاب سلیم بن قیس الهلالی، تحقیق: شیخ محمد باقر انصاری زنجانی (نشر الهادی، قم 1415 ق - 1373 ش) 864/2.

4- ر. ک، بحار، 181/43؛ مناقب آل ابی طالب، همان، 262/3.

را از دست داده باشند و در ایام مصیبت، فردی برای عرض تسلیت به خانه آنان بیاید و زنگ در را به صدا درآورد، نخست با عجله عصابه سیاه را بر سر می بندند و سپس در را به روی مهمان می گشایند. رسم بستن عصابه سیاه در ایام عزا را، هم اینک نیز در میان زنهای عربی که به ایران رانده شده یا هجرت کرده اند می توان دید (انتخاب رنگ سیاه برای عصابه هم، طبعاً از باب تناسب این رنگ با ایام و مراسم عزاست).

دقت در سیاق عبارت سلیم بن قیس و ابن شهر آشوب (که در مقام بیان شدت سوگ و اندوه فاطمه علیها السلام در فقد پدرند) و مقارنت «عصابه بستن» بی بی با اموری همچون سوزش قلب و گریه چشم آن حضرت در فراق رسول الله صلی الله علیه و آله و تقدم ذکر عصابه بستن وی بر نزاری جسم، می رساند که دستار مزبور نشانه سوگ و اندوه بوده است.

رسم به سر بستن عصابه سیاه در ایام عزا - توسط زنان عرب . هم اینک مرثی و مشهود ماست، در مباحث گذشته نیز دیدیم که برخی از اهل لغت سلاب (لباس سیاه ماتم) را به معنی پارچه و دستار سیاهی گرفته اند که زنان عرب در مواقع عزا به سر می کردند و به مثابه نیمار از آن بهره می جستند. (1) باتوجه به آنچه گفتیم، به نظر .

ص: 314

1- السلاب ... خرقة سوداء كانت المرأة تغطي رأسها في المأتم (المحيط في اللغة، صاحب بن عباد، همان، 327/8). السلاب ثوب اسود تغطي به المحمد رأسها (تاج العروس، زبیدی، همان، 3 / 72-73، به نقل از تهذیب؛ لسان العرب، ابن منظور، همان، 6 / 318). السلاب هو سواد المجد و قيل: خرقة سوداء كانت تغطي رأسها بها. قال ضمير بن ضمير: هل تخين ابلی علی وجوهها* او تعصب رؤوسها بسلاب؟! (الفائق في غريب الحديث، زمخشری، همان، 2 / 192). قال السهيلي: السلاب هي الخرقة السوداء التي تختمر بها التکلی (سیره ابن هشام، تحقیق مصطفی سقاء..، همان، ج 3، حاشیه ص 42). ابو جعفر محمد بن حبيب هاشمی نیز در کتاب المنجبر (همان، ص 323) می نویسد: در جاهلیت رسم بود زمانی که مردی می مرد، به سراغ مرکبش رفته و آن را، در حالیکه سرش به سمت پایین خم شده و در «ولیه» (مفرد «ولایا») به معنی گلیمی که بر پشت حیوان می افکنند) پیچیده شده بود، بی آب و غذا بر سر قبر میت نگه می داشتند تا می مرد، و می گفتند اگر چنین نکنیم صاحبش در روز قیامت پیاده از خاک برخوردار خواهد خاست! شتر ماده ای را که با وی چنین می کردند «بله» می گفتند که جمع آن «بلایا» می شود. صاحب المحتر سبب می افزاید: ابو زید طائی در توصیف زنانی سلاب پوشیده در عزا، آنان را به شتران ماده مزبور (بلایا) تشبیه کرده و می گوید: کالبلایا روؤسها فی الولايا* مانحات السموم حر الخدود یعنی، آن زنان عزادار، همچون بلایا، سر خویش را در سلاب کرده و از گونه های خویش اشک جاری می ساختند.

نمی رسد که دختر گرامی پیامبر نیز، در سوز و گداز شدید خویش بر فقد پدر صلی الله علیه و آله، از این رسم جاری و معمول در میان زنان عرب عدول کرده باشد؛ خاصه آنکه آن پاره تن و عزیز دل رسول الله صلی الله علیه و آله چنانکه دیدیم، به تصریح خویش، در فقد پدر زمین و زمان را تیره و تار می دید و جهان را عزاخانه ای غمبار:

«یا ابتاه، انقطعت بک الدنيا بأنوارها و زوت زهرتها، و کانت ببهجتك زاهره فقد اسود نهارها فصار یحکی حنادسها رطبها و یابسها...».

ص: 315

ضمیمه شماره سوم: قصیده شیوا و سوزناک سیف بن عمیره در سوگ سالار شهیدان

ضمیمه شماره سه، صص 141-142

قصیده شیوا و سوزناک سیف بن عمیره صحابی بزرگ امام صادق و کاظم ط (در سوگ سالار شهیدان علیه السلام و ترغیب شیعیان به پوشیدن لباس سیاه در عزای آن حضرت

جل المصاب بمن أصبنا فاعذری

یا هذه، و عن الملامه فاقصری

أفما علمت بأن ماقد نالنا

رزه عظیم مثله لم یذکر

رزه عظیم لایقاس بمثله

رزه فلم تسمع به أو تبصر

رزه به عرش الاله مصابه

والشمس کاسفه و لما تزهر

رزه النبی المصطفی و مصیبه

جلت لدى الملك الجلیل الأكبر

رزه الحسین الطهر أكرم من بری

باری الوری من سوقه و مؤمر

من جده الهادی النبی المصطفی

وأبوه حیدره عظیم المفخر

والبضعه الزهراء فاطم أمه

حوراء طاهره و بنت الأطهر

وأخوه سبط المصطفی و حبیبه

هذا الشبير وصنو ذاك الشبر

فأحق أن يرثى وأن نبكى له

بتفجع وتوجع وتحسر

وأحق من ألف ناء أو دمنه

درست معالمها بسطح المجحر

هذا الحسين ملقى بشاطيء كربلاء

ظمان دامى الخد ثم المنحر

ص: 317

عار بلا كفن و لا غسل سوى

مورالرياح ثلاثه لم يقبر

مقطوع رأس هشمت أضلاعه

وكسير ظهر كسره لم يجبر

و مباعد عن داره و حماته

و منازل بحجونها والمشعر

ويظام مضطهداً غريبه نازحا

نائى المزار بذله لم ينصر

ويداس بعد ركوبه خيرالورى

بحوافر وسنابك و بعسكر

ويدق ثغركان أحمد لم يزل

عن لثمه فى الخد غير مفتر

وحريمه من حوله و حماته

ماتوا ضمنا فورودهم من كوش

لم يثنوا من نصره حتى غدوا

ايدى سبا فى سوء حال منكر

مايين مضروب بأبيض صارم

او بين مطعون بلون اسمر

أو بين مسحوب ليذبح بالعرى

او بين مشهور و آخر موسر

أو بين من يكبو لتقل قيوده

او بين مغلول اليدين معفر
ورضيع حول بالحسام فطامه
وصغير سن عن اذى لم يكبر
هذا وزين العابدين مكتفا
بالقيد بين عصابه لم تنظر
قد اثنونوه بضربهم وبقيدهم
قد اتقوه فكان كالمتمصور
فكان مولاي الحسين و قد غدا
متاهبا لقتالهم لم يحذر
ذو لبدته عزالمعين مجاهداً
ثبت الجنان اشد كل غضنفر
يغشى النزال ولايزال محاميا
حتى رماه سهم رجس ابتر
فهوى الصعيد مجدلا و معفرا
يكبو فينهض قائما لم يقدر
يدعو الاله و يستغيث بجده
فى حاله المستضعف المستنصر
يومى الى نحو الخيام وتاره
نحو العدو كخائف متحذر
فكانما قد ألسوه من الظبا
ثوبين بين معصفر و مزعفر

وأناه أشقاها لقطع كريمه

ولحز اوداج و قطع الابهر

لم يدر ذاك الرجس أى عظيمه

ام اى داهيه اتى ام منكر

لما أبان الرأس بان به الهدى

وعلا الظلام على الضياء الازهر

ص: 318

و هوى الى السفلى الحضيض مكرم

والظلم شاد و ساد كل مغشمر

والجن ناحت شجره فى أرضها

و الغيث غاض ماء الأبحر

وعليه أمطرت السماء وقبله

يحيى دما و سواهما لم تمطر

و هوى يدور الأفق فى أفلاكها

فكانها من قبله لم تبدر

و كأنها أفلاكها فى كربلاء

أو كربلاء صارت فريق المنبر

يا كربلاء حويت ما لم تحوه

أرض السواك من الضياء النير

غيبت بطن الأرض منك معظمه

و غدوت تقتخرى بكل غضنفر

كنت مجازه ثم صرت حقيقه

بين البلاء والكرب للمتبصر

ومن العجائب بعد قتل المجتبى

بدع و أحداث لنسل الأطهر

نسل النبى المصطفى و حريمه

تسبى كما تسبى بنات الأصفر

ويشهرون و يسلبون مدارعا

ومقانعته من بعد سلب المعجر

و يسرون على المطايا كالإماء

بين الملاء و بكل واد مقفر

شعثا ثناكيل عطاشى جوعا

أسرى كأنهم لأسره قيصر

و يصغرون و يشتمون عداوه

بأوامر من كافر متجبر

لم أنس زينب و هى حسرى حائر

فى نسوه متبرجات حسر

تمشى الى نحو الحسين و تشتكى

مانالها من ظلم ذاك المعشر

تدعو وتندب يا ثمال أرامل

وربيع أيتام أطفال صغر

يابن النبى المصطفى خيرالورى

وابن البتوله و الأمام الأطهر

قد جل رزؤك يا أخى و جل ما

ألقاه من ثكل و طول تضرر

أأخى رزؤك ملبسى ثوب الضنا

ومغيرا جسمى بلون أصفر

أأخى مذ فارقت فارقتى العرا

وعلى على تحسرى و تزفرى

أأخى واصلنى العزاء و هجرتنى

ولقد عهدتك واصلا لم تهجر

أأخى حالى بعد بعدك ما صفا

وحلاوتى ممزوجه بتمر مر

أأخى بعد البعد منك تقربت

منى المصائب فى الزمان الأعسر

ص: 319

أأخى دار أميه معموره
وديار فاطم عاطل لم تعمر
أأخى شمل أميه مستجمع
وبنات أحمد شملهم يتكدر
أأخى أولاد لآل أميه
مخفوره وبناتنا لم تخفر
يا سيدى يا واحدى و موئلى
با من اليه شكائتى و تجارى
ياغائتى يا بغيتى يا منيتى
يا من يقينى نائبات الأعصر
كم من أسى متهضم قدمسنا
من ظالم باغ علينا مفتر
كنا نعدك للحوادث ملجأ
فاذا فقدت فكسرنا لم يجبر
ظفر العدو بنا و نال مراده
لما مضيت وقبل ذا لم يظفر
فى ربيع جدك آمنون وغفل
أخرجتنا لمصائب لم تشعر
فاذا ارعوت أهوت اليه تضمه
وقناعها سلب ولم تتخمر
وسكينه عنها السكينه فارقت

شما ابتدیت بفرقه و تغیر

ورقیه رق الحسود لضعفها

وغدا لیعذرہا الذی لم یعذر

ولأم کلثوم یسجد جدیدہا

لثم عقیب دموعہا لم یکرر

لم أنسہا و سکینہ و رقیہ

یبکینہ بتحسر و تزفر

یدعون أمہم البتولہ فاطما

دعوی الحزین الوالہ المتحیر

یا أمنا هذا الحسین مجدلا

ملقی عسفیہ مثل بدر مزہر

فی تربہا متعفرہ و مضخما

جثمانہ بنجیع دم أحمر

ظمان فارق رأسہ جثمانہ

عریان مسلوب الردا والمئزر

یا أمنا نوحی علیہ و عولی

فی قبرک المستور بین الأقبر

یا أمنا لو تعلمین بحالنا

الرأیت ذا حال قبیح المنظر

أما الرجال فموسر و معفر

والمحصنات ففی سبی و تشہر

هذا و كيف يحمل والعزا

منا عقيب مصابنا بالمنذر

أم كيف تسلو النفس عن تطلابه

بل بالبكاء عليهم بتحسر

يا مؤمنا متشيعا بولائه

يرجو النجا و الفوز يوم المحشر

ص: 320

ابك الحسين بلوعه وبعبره
ان لم تجدها ذب فؤادك و اكثر
وامزج دموعك بالدماء و قل ما
فى حقه حقا اذا لم تنصر
والبس ثياب الحزن يوم مصابه
ما بين أسود حالك أو أخضر
فعساك تحظى فى المعاد بشره
من حوضهم ماء لذيذ سكر
ويزيدنى حزنا بأن رؤوسهم
تهدى الى الطاغى يزيد المفتتر
فكانها فوق العوالى أنجم
زهرت بأنوار الهدى للمنظر
لما رأى الملعون أحوال النساء
والرأس ظل بحاله المستبشر
فعلى أميه كلها وعتيقها
ودلا مها لعن أبى لم يحصر
هذا مصاب للنبي و آله
يوم الطفوف جرى بصحه مخبر
ما فى الرزايا الهائلات رزيه
بأجل منها فى الأمور و أكبر
كل المصائب لو تعاضم شأنها

هي دون ذلك في المحل الأكبر
عدت على أفعال عاد واعتدت
ما عقر ناقه صالح من أحمر
واليكم ياسادتي وأحبتى
شعر كنظم الدر أو كالجوهر
حبرت ألفاظا فجاءت دره
هذبتها بجوانحي وتفكرى
ألبيتها حلل المعانى فاغدت
تسبى العقول بمسمع و بمنظر
أبهى وأسنى من عروس تجتلى
وأرق من صهباء تروق بمحضر
سادات اذا قرئت على أمثالها
نظم يعيب لجرول ولحبتى
أرثى الحسين بها وارجو منكم
يوم المعاد كرامتى و توفرى
والعفو عما قد جنيت من الخطا
وجرائم لولاكم لاتغفر
وعبيدكم سيف فتى ابن عميره
عبد لعبد عبيد حيدر قنبر
وعليكم صلى المهيمن ما سرى
أو سار ركب فى دجى أو مقمر(1).

1- المنتخب، طريحي، همان، 433/2 - 437.

ضمیمه شماره چهارم، در 168 - 170

آل بویه؛ اعتقاد به تشیع اثنی عشری، ترویج شعائر شیعی، و ارتباط قوی با فقهای امامیه

چنانکه در فصل هفتم گفتیم، سلاطین و وزرای آل بویه با علمای نامدار شیعه عصر خویش ارتباطی قوی و پیگیر داشتند و فقهای بزرگ آن روزگار همچون صدوق و مفید و سیدین رضی و مرتضی در فعالیتهای علمی - مذهبی خویش از حمایت جدی این سلسله برخوردار بودند. هدف از طرح این مسئله آن بود که بدانیم رسم عزاداری (و از آن جمله: سیاهپوشی) شیعیان بغداد در عاشورای 352 بغداد و عاشوراهای بعد از آن، با همدلی و همراهی فقهای شیعه صورت گرفته است.

ذیلا به شواهد متعدد تاریخی، که حاکی از شدت ارتباط بویهیان با فقهای شیعه و حسن نظر کلی فقهای مزبور نسبت به آن سلسله است، اشاره میکنیم (و صد البته، که این بحث، هرگز به معنی «عصمت» آل بویه و تأیید «تمامی افکار و اعمال آنان از سوی عالمان بزرگ شیعه وقت نیست):

1. رکن الدوله دیلمی و وزیرش ابن عمید به شیخ صدوق

شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه، در تاریخ شیعه نامی بس آشنا و مستغنی

ص: 323

از تعریف است. کتاب «من لا یحضره الفقیه» او، یکی از جوامع مهم و معتبر حدیثی شیعه است. وی در اوایل عهد بویه می زیست و با آنان ارتباطی بسیار قوی داشت.

شیخ صدوق (متوفی 381 قمری در ری) بنا به دعوت رکن الدوله (برادر بزرگتر معزالدوله) و درخواست وزیر دانشور وی، ابن العمید، از قم به ری رفت و در آنجا اقامت گزید و او را با رکن الدوله مکالماتی است که در کتب رجال آمده است. (1)

استاد علی اصغر فقیهی می نویسد:

در سال 381 قمری رئیس المحدثین ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی ملقب به صدوق، در ری از جهان رفت و در همانجا در محلی که اکنون زیارتگاه اوست به خاک سپرده شد. خاندان بابویه از خاندانهای علمی قم بود که جمعی از علمای بزرگ شیعه، چه قبل از شیخ صدوق و چه بعد از او، از آن برخاستند. اما مقام وی از تمام افراد آن خاندان والاتر است و از بزرگترین علمای شیعه به حساب می آید.

شیخ صدوق در حدود سیصد کتاب تألیف کرده و یکی از کتابهای او امن لایحضره الفقیه جزو کتب اربعه عالم تشیع است.

آوازه فضایل و کمالات صدوق به گوش رکن الدوله رسید، از وی دعوت کرد از قم به ری برود، او پذیرفت و رهسپار ری شد. هنگام نزدیک شدن به ری، رکن الدوله وی را با تعظیم و احترام وارد شهر کرد و چون شیخ وارد مجلس او شد رکن الدوله وی را پهلوی خود نشانید و از او سؤلهایی در موضوع نبوت و امامت نمود. از این پس رکن الدوله مجالس متعددی برای بحثهای مذهبی تشکیل داد و صدوق در آن مجالس مباحثات طولانی با پیروان ادیان و مذاهب مختلف کرد و خود او در کتاب اکمال الدین (یا کمال الدین) قسمتی از این مباحثات را که در مجلس رکن الدوله (و با حضور او) جریان یافته، شرح داده است. .

ص: 324

ورود صدوق به ری در سال 350 و در سنین جوانی بود. در سال 352، همان طور که خود در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام گفته است: از رکن الدوله خواست که با رفتن او به مشهد علی بن موسی الرضا علیه السلام در خراسان موافقت کند. رکن الدوله اظهار داشت که آن، مشهد مبارکی است و من به زیارت آنجا رفته ام و حوائجی از آن مرقد شریف خواسته ام که برآورده شده است؛ تو در آنجا مرا از دعا فراموش مکن. چون رکن الدوله پرسید به من دعا کردی و از طرف من زیارت نمودی؟ گفت: آری. رکن الدوله گفت: خوب کردی، به من ثابت شده که دعا در آن مکان شریف مستجاب است» (1).

صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام بارها رکن الدوله را به نیکی یاد کرده است. (2) نیز در کتاب کمال الدین یا اکمال الدین، ضمن شرح جریان مناظره و مباحثه وی با یکی از ملحدان در حضور رکن الدوله، به دوازده امامی بودن رکن الدوله و اعتقاد وی به امام غائب تصریح شده است. (3).

ص: 325

1- آل بویه نخستین سلسله قدرتمند شیعه، علی اصغر فقیهی، همان، صص 480-481

2- از جمله در عیون اخبار الرضا، تصحیح و تزییل: سید مهدی حسینی لاجوردی، همان، 279/2

3- خلاصه سخن صدوق در این باره چنین است: در مجلس امیر سعید رکن الدوله، که خدا از او خشنود باد، یکی از ملحدان با من، سخن گفت و اظهار داشت که بر امام شما (مقصود حضرت ولی عصر، امام دوازدهم است) واجب است ظهور کند زیرا نزدیک آمده است که رومیان بر مسلمانان چیره شوند، من پاسخ او را دادم، آنگاه آن ملحد به رکن الدوله رو کرد و گفت ای امیر، بین این شیخ چه می گوید؟! میگوید که چون خداوند دیده نمی شود، امام ما هم دیده نمی شود! رکن الدوله به او گفت که تو سخن شیخ را به جای خود نهادی و به او دروغ بستی که این نشانه ناتوانی تر در بحث است، و مثل این است که به عجز خود اعتراف کرده ای، و این روش تمام کسانی است که در باره امام زمان ما جدل میکنند (کمال الدین و تمام النعمه، صدوق، چاپ دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، همان 88/1).

پیشتر گفتیم که مرحوم صدوق، به دعوت رکن الدوله و وزیر دانشورش، ابن عمید، به ری آمد و پایگاه اصلی خود را در آنجا قرار داد. اینک می افزاییم که مورخان ابوالفتح بن استاد، فرزند ابن عمید، را از دست پروردگان صدوق شمرده اند. (1) از ارتباط و ارادت صاحب بن عباد به صدوق نیز در صفحات آینده سخن خواهیم گفت.

2. عضدالدوله، شیخ مفید

دیگر از علمای بزرگ شیعه آن روزگار که با بویهیان مرتبط بوده اند مرحوم شیخ مفید است که زعیم دینی شیعیان عصر خویش شمرده می شد. استاد فقیهی، با اشاره به مقام علمی و اجتماعی والای شیخ می نویسد: «وی با پیروان مذاهب مختلف مناظراتی داشت که بسیار حائز اهمیت است. یکی از این مناظرات که میان مفید و قاضی عبدالجبار معتزلی رخ داد، به سماع عضدالدوله (سلطان مشهور دیلمی) رسید. او را طلب کرد و از چگونگی مناظره جو یا شد. شیخ مطلب را شرح داد. عضدالدوله بغایت وی را گرامی داشت و جوایز بزرگی برای او مقرر داشت. (2).

ص: 326

1- گنجینه آثار قم، عباس فیض، همان، 345/1.

2- صاحب «حدیقه الشیعه» مشابه این مطلب را به سلطان عزالدوله دیلمی نسبت داده است. وی می نویسد: روزی شیخ [مفید] قدس سره در مجلس قاضی عبدالجبار معتزلی حاضر شد و اتفاقاً جمعی از علمای چهار مذهب حاضر بودند، و قاضی نام شیخ را شنیده بود اما به خدمتش نرسیده، و شیخ در صف نعال نشسته بود. بعد از لمحّه ای گفت: ای حضرت قاضی، اگر رخصت باشد سؤال نمایم. قاضی گفت: بپرس. گفت: خبر «من کنت مولاه فعلی مولاه» آیا صحت دارد یا علمای شیعی در هم بافته اند؟ قاضی گفت: البته صحیح است. گفت: مراد از مولی چه باشد؟ گفت: اولی. شیخ گفت: پس این همه خلافت و خصومت در میان چراست؟ قاضی گفت: ای برادر، آن خبر روایت است، و خلافت ابوبکر درایت و مردم عاقل ترک درایت از بهر روایت نکنند! شیخ آن مسئله را وا گذاشت و پرسید که در آن خبر که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام گفته است: «یا علی حربک حربی و سلمک سلمی» چه می فرمایی؟ قاضی گفت: لا بد این حدیث است. شیخ گفت: پس بنا بر قول شما، اصحاب جمل کافر بوده باشند. قاضی گفت: ای برادر نشنیده ای که ایشان توبه کردند؟ شیخ گفت: - ایها القاضی، خبر حرب درایت است، و حدیث توبه روایت؛ و شما در حدیث فرمودید که عقلاً درایت را به روایت از دست نمی دهند! قاضی ساعتی سر در پیش افکنده و بعد از آن سر برآورده پرسید که شما چه کسید و نزد که درس می خوانید؟ گفت: من محمد بن نعمان الحارثی. قاضی برخاست دست شیخ را گرفته به جای خود نشانید و عذر خواست و گفت: - انت المفید حقاً! (افاده کننده در حقیقت تویی یا شیخ). علمای مجلس در همه‌مه و سرگوشی افتادند و همگی از قاضی برنجیدند. قاضی گفت: ای علمای دین، این مرد مرا ملزم ساخت و من در جواب او فروماندم. اگر شما را جوابی هست بفرمایید تا برخیزد و به جای خود رود. و بعد از آن خبر به سلطان عزالدوله دیلمی رسیده او التماس قدوم شیخ نموده ماجرا را از او بی واسطه شنیده مرکب خاص با قلاده و سرافسار زرین و سراپا خلعت خاص و صد دینار زر خلیفتی، که هر دیناری ده دینار باشد، با غلامی و کنیزی، انعام فرموده هر روز مبلغی از گوشت و برنج و نان مقرر داشت که در مجلس او صرف شود، و از آن روز به لقب مفید ملقب شد (حدیقه الشیعه، مقدس اردبیلی، از انتشارات کتابخانه شمس، تهران، بی تا، صص 361 - 362).

عضدالدوله ... بسا (اوقات) ... در خانه شیخ مفید به دیدن او می رفت و چون مریض می شد از وی عیادت می کرد»⁽¹⁾.

عباس فیض می نویسد: شیخ مفید به درخواست شیخ صدوق و پادشاهان دیلمی به جانب بغداد عزیمت فرمود ... و محضر وی ملجأ مشایخ علما و ارکان دارالاماره و دارالخلافة بغداد بود و عضدالدوله دیلمی بارها خدمت وی شرفیاب گشته از پند و اندرزهای او مستفید و از انقباس قدسیه اش برخوردار می گردید .

ص: 327

1- آل بویه، علی اصغر فقیهی، ص 306.

و خلیفه هم حشمت وی را پاس می داشت. (1)

3. بهاء الدوله (فرزند عضدالدوله) و وزیرش فخرالملک، سید رضی و سید مرتضی

مرحومین سید رضی (جامع و گردآورنده نهج البلاغه) و سید مرتضی (صاحب الذریعه در علم اصول فقه) دو تن از علمای بنام شیعه در عصر بویهاند. این دو بزرگوار، از سوی مادر، نواده حسن اطروش ملقب به ناصر کبیر از سران سلسله علویان طبرستان بوده اند که آل بویه از دامن آن سلسله برخاستند (علی بن بویه، مؤسس سلطنت آل بویه، از سرداران «داعی صغیر» بود که یکی از سران علویان طبرستان می باشد. نیز هنگام حمله معزالدوله به عراق، فرزند ناصر کبیر - محمد - در سپاه وی بود). (2) محقق بزرگ معاصر، استاد سید جعفر مرتضی عاملی، در باب تشیع سید رضی و نیز نیای مادری وی (حسن اطروش)، و تنزیه ساحت آن دو از اتهام گرایش به زیدی گری بحث جالبی دارد که طالبین می توانند بدان مراجعه کنند. (3)

سید رضی و برادرش سید مرتضی، صرفنظر از نسبت خانوادگی با مخدومین سابق آل بویه، با خود بویهان نیز ارتباطی وثیق داشتند. بهاء الدوله دیلمی، فرزند عضدالدوله، در سال 396ق، نقابت علویان عراق را به شریف رضی تفویض کرد و به او لقب ذوالبین و به برادرش شریف مرتضی، لقب ذوالمجدین داد. قصایدی .

ص: 328

1- گنجینه آثار قم، عباس فیض، همان، 265/1 - 267.

2- تجارب الأمم، احمد بن محمد بن یعقوب معروف به مسکویه، تصحیح ه. ف. آمد روز، همان، 78/6.

3- ر. ک، یادنامه علامه شریف رضی، به اهتمام سید ابراهیم سید علوی، همان، صص 332 - 334؛ گلچرخ (ضمیمه روزنامه اطلاعات)، زیر نظر سید علی موسوی گرمارودی، سه شنبه 30 اردیبهشت 1365 ش، ص 7.

که سید رضی درباره بهاء‌الدوله گفته، بیشتر به پاداش این عواطف و محبتها بوده و به تعبیر استاد دوانی «حکم پاسخ سلام او را داشته است»⁽¹⁾.

همچنین نوشته اند که: شاپور بن اردشیر، وزیر شیعی بهاء‌الدوله دیلمی، صاحب کتابخانه ای مهم با تعداد ده هزار جلد کتاب نفیس و بعضاً منحصر بفرد بوده و سید رضی در تدوین «نهج البلاغه»، از جمله، از کتابخانه وی سود جسته است.⁽²⁾

نیز آورده اند: زمانی که شریف رضی در سال 406 قمری از دنیا رفت «فخرالملک وزیر اوزیر بهاء‌الدوله و تمام اشراف و قضات و شهود (شهود محضر قاضی) و اعیان در هنگام دفن او حضور یافتند و در خانه خود به خاک سپرده شد. شریف مرتضی، حضور نیافت و به مشهد در مقابر قریش (مقصود، مشهد امام موسی بن جعفر و امام محمد تقی علیهما السلام در کاظمین یا کاظمیه فعلی است که در آن زمان مقابر 3

ص: 329

1- استاد علی دوانی در شرح ماجرا می نویسد: «بهاء‌الدوله دیلمی پسر عضد‌الدوله حکمران مقتدر عصر که دربار آل عباس بازیچه دست آنها بوده، چنان شیفته فضایل و شخصیت سید رضی بود که او را بر همه رجال دولت مقدم می داشت. بهاء‌الدوله گاهی در بغداد، مرکز خلافت، و زمانی در اهواز و شیراز و واسط، واقع در بین بصره و کوفه، به سر می برد. در سال 388 از واسط سید رضی را به نیابت خود در بغداد منصوب داشت، آنهم با وجود آن همه وزاری ایرانی که پیرامون او را گرفته بودند. در همین سال است که بهاء‌الدوله او را به لقب «الشریف الأجل» ملقب نمود، لقبی که تا آن روز کسی را به آن نخوانده بودند. در سال 392 ه طی فرمانی او را به لقب «ذو المنقبتین» ملقب، و در سنه 398 که در بصره بود به «رضی ذوالحیین» ملقب داشت. و در سال 401 دستور داد که از رضی، هنگام خطاب و در نگارش فرمانهای رسمی، به «الشریف الأجل» یاد کنند. قصادی که سید رضی در باره بهاء‌الدوله گفته، بیشتر به پاداش این عواطف و محبتها بوده و حکم پاسخ سلام او را داشته است» (یادنامه علامه شریف رضی، به اهتمام سید ابراهیم سید علوی، همان، صص 28 - 29). در باب روابط شریف رضی با حکام و امرای آل بویه، همچنین ر.ک، مجله تراثنا، سال 1، عدد 5، 1406ق.

2- ر.ک، سید رضی مؤلف نهج البلاغه، علی دوانی (بنیاد نهج البلاغه، تهران، آبان 1359 ش) صص 62-63

قریش نامیده می شد) رفت زیرا نمی توانست تابوت و به خاک سپردن برادرش را ببیند. ابو عبدالله بن المهلوس علوی بر جنازه نماز خواند و فخر الملک و جمعی دیگر به او اقتدا کردند. سپس مردم دسته دسته می آمدند و بر او نماز می خواندند. در پایان روز فخر الملک (به مشهد کاظمیه) رفت و به شریف مرتضی تسلیت گفت و او را به خانه اش برگردانید». (1)

4. صاحب بن عباد - شیخ صدوق و سیدین رضی و مرتضی

ابوالقاسم اسماعیل بن عباد، معروف به «صاحب بن عباد» یا «صاحب»، که مرقد باشکوهش در شهر اصفهان مطاف شیعیان است، گذشته از شخصیت والای علمی و ادبی خویش، از نظر سیاسی نیز در دستگاه آل بویه مقامی کم نظیر بل بی نظیر داشته و می توان گفت که چشم و چراغ آن سلسله بوده است.

مؤید الدوله، مخدوم صاحب، وی را کافی الکفاه یعنی با کفایت ترین وزیران می خواند و مفضل بن سعد بن حسین مافروخی گوید: عضدالدوله بارها اظهار می داشت که من به تمام آمال خود نائل شدم و هیچگاه بر هیچ پادشاهی رشک نمی برم جز به برادرم، مؤیدالدوله، که سه نفر «ابوالقاسم» نام، مصاحب و مشاور اویند: 1. ابوالقاسم اسماعیل بن عباد؛ 2. ابوالقاسم فضل بن سهل؛ و 3، ابوالقاسم .

ص: 330

1- آل بویه...، علی اصغر فقیهی، همان، ص 299. ابن عماد حنبلی در باب فخر الملک چنین می نویسد: او بعد از حسن بن عمید و صاحب بن عباد، بزرگترین وزیر آل بویه بود. مردی دانشمند و دارای فضایل و اوصاف برجسته فراوان، دستی دهنده و طبعی بخشنده داشت» (سید رضی مؤلف نهج البلاغه، همان، ص 64). قاضی نورالله شوشتری نیز در مجالس المؤمنین آورده است که، فخر الملک بغایت کریم و جواد و باذل و نیکو نهاد و کثیر الصلوات و الصدقات بود. تا آنکه هر روز هزار فقیر را جامه می پوشانید و او اولین کسی است که در شب نیمه ماه شعبان حلوا بین فقرا تقسیم نمود و مایل به تشیع بود (مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری، کتابفروشی اسلامیه، تهران 1376، 456/2).

ابن جعفر القاضی معروف به یزدی، که هر کدام یگانه دهر و بیمانند می باشند. (1)

عظمت مقام صاحب تا آنجا بود که پس از وی، وزیران را نوعاً به عنوان «صاحب» می خواندند، گویی راه و رسم وی در عرصه حکومت، مسطوره ای است که تکلیف دولتمردان عالیرتبه، رونویسی از آن می باشد! آنگاه، چنین شخصیتی که در میان وزرای آل بویه، یک سر و گردن از همگان برتر و بالاتر است، شیعه اثنی عشری بود، با علمای بزرگ این فرقه حسن ارتباط داشت و بسیاری از چهره های برجسته روحانیت شیعه به تشیع او تصریح کرده اند.

میان صاحب و سید رضی روابطی قوی وجود داشت؛ و سید، در مدح صاحب قصاید مختلفی سروده که یکی از آنها 73 بیت و دیگری 84 بیت می باشد که در آن اشعار مکرراً تصریح به تشیع صاحب نموده است. (2) نیز مرثیه ای 112 بیتی در سوگ صاحب بن عباد دارد که در مآخذ مربوط به شرح حال صاحب آمده است.

از قصاید سید رضی در مدح و رثای صاحب که بگذریم، به سخن مرحوم شیخ صدوق - پیشوای شیعه در عصر خویش - در مقدمه کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام می رسیم که آن کتاب شریف را به رسم تحفه تقدیم محضر صاحب کرده است تا شکرانه قصاید بلندی باشد که صاحب در مدح سلطان سریر ارتضا علی بن موسی الرضا (علیه آلاف التحیه والثناء) گفته بود:

دو قصیده از قصاید صاحب والا مقام، کافی الکفاه ابوالقاسم اسماعیل بن عباد - اطال الله بقائه، و ادام دولته و نعمائه - در هدیه سلام به آستانه مقدس حضرت علی بن موسی الرضا - علیه آلاف التحیه والثناء - به من رسید؛ لذا در مقابل این علاقه آن مرحوم به عالم تشیع، و آستانه مقدس، این کتاب را به رسم هدیه ای برای خزانه معموره، تصنیف و تألیف نمودم، و خدمت آن جناب ارسال داشتم؛ زیرا از جهت کمال دل بستگی او به علوم اهل بیت و محبت .

ص: 331

1- هدیه العباد ...، حاج شیخ عباسعلی ادیب، همان، ص 10.

2- . همان، ص 39.

و ولایت او به این خانواده، و اعتماد او به ائمه اثنی عشر عیهم السلام، و اکرام او به ذراری و فرزندان ایشان، و احسان او به شیعیان، تحفه ای بهتر و هدیه ای بالاتر از این کتاب برای ادای حق آن جناب نیافتیم. (1)

از ابوالفتوح رازی، مفسر معروف شیعی، نقل شده که صاحب، دو انگشتر داشته است که نقش نگین یکی از آنها چنین بوده:

علی الله توکلت*وبالخمس توسلت

یعنی، بر خدای تعالی توکل می کنم و به پنج تن آل عبا توسل می جویم. و نقش دیگری چنین:

شفیع اسماعیل فی الآخره*محمد والعتره الطاهره

یعنی، شفیع اسماعیل [=صاحب] ادر آن سرای، محمد و عترت پاک اویند.

ثعالبی گوید: از ابونصر سهل بن مرزبان شنیدم که صاحب، هرگاه آب با یخ می نوشید می گفت: اللهم جدد اللعن علی یزید. خدایا لعن بر یزید را تجدید فرما. (2)

صاحب، گذشته از دو قصیده پر شورش در مدح ثامن الحجج علیه السلام که فوقاً بدان اشاره شد، در مدح اهل بیت عصمت علیه السلام و تبری از اعدای ایشان، قصاید بسیاری دارد که به گفته کامل بهائی، شمار آنان به حدود ده هزار بیت می رسد. در پاره ای از این قصاید، صاحب صریحاً از یکایک ائمه اثنی عشر (سلام الله علیهم اجمعین) با اسم و عنوان یاد کرده است، که از آن میان تنها به قصیده کوتاه و گزیده زیر اکتفا می کنیم:

بمحمد و وصیه و ابنیهما*بعابد و بباقرین و کاظم علیه السلام

ثم الرضا محم. ثم ابنه*والعسکری المتقی والقائم

اجوالنجاه من المواقف کلها*حتی أصیر إلی نعیم دائم 3/

ص: 332

1- در باب دو قصیده مزبور و ترجمه آنها، ر.ک، هدیه العباد...، همان، صص 40 - 48.

2- . یتیمه الدهر فی اهل العصر، ثعالبی طعن دمشق 1282 ق) 38/3

به واسطه پیغمبر و وصی او و دو فرزندشان، وزین العابدین علیه السلام و باقر علیه السلام و صادق علیه السلام و کاظم علیه السلام و رضا علیه السلام و محمد تقی و پسرش علیهما السلام و عسکری علیه السلام پرهیزگار و حضرت قائم علیه السلام، امید دارم از همه موافق (آخرت) نجات یافته و به نعمتهای جاودانی (بهشت) برسم. (1).

ص: 333

1- در قصیده دیگر میخوانیم: 1. یا زائرا قد قصد المشاهدا* وقطع الجبال والنفدا فدا 2- فأبلغ النبي من سلامي* مالا يبید مده الأيام 3. حتی إذا عدت لأرض الكوفه* البلده الطاهره المعروفه 4- وصرت فی الغری فی خیر وطن* سلم علی خیر الوری ابی الحسن 5- ثمه سر نحو البقیع الغرقه* مسلما علی ابی محمد 6- وعد إلى الطف بکربلاء* اهد سلامی أحسن الأهداء 7- لخير من قد ضمه الصعید* ذاک الحسین السید الشهید 8- واجب إلى الصحراء بالبقیع* قثم أرض الشرف الرفیع 9. هناك زین العابدین الأزهر* و باقر العلم و ثم جعفر 10 - أبلغهم عنی السلام راهنا* قد ملاء البلاد و المواطننا 11 - واجت الی بغداد بعد العیسا* مسلما علی الکزکی موسی 12 - واعجل الی طوس علی أهدی سکن* مبلغا تحیتی أبا الحسن 13 - وعد لبغداد بطیر أسعد* سلم علی کنز التقی محمد 14 - و أرض سامراء أرض العسکر* سلم علی علی المطهر 15 - والحسن الرضی فی آحواله* من منبع العلوم فی اقواله 16- فانهم دون الأنام مفزعی* ومن إلیهم کل یوم مرجعی یعنی: 1 و 2 - ای زایری که قصد تشرف به مشاهد ائمه را داری و بدین منظور، کوهها و صحراها را در می نوردی، سلام مرا به پیامبر برسان؛ سلامی که هیچگاه نیست و نابود نگردد. 3 و 4 - و چون به سرزمین کوفه (نجف)، آن شهر پاک و معروف، رسیده و گام در غری، که بهترین جایهاست، گذاردی بر بهترین مردم - ابو الحسن علی بن ابی طالب درود فرست. 5 و 6 و 7 - سپس به سوی بقیع رو و به ابو محمد حسن بن علی درود فرست، و به سرزمین طف - کربلا - بر گرد و سلام مرا به نیکوترین وجه، هدیه بهترین مردی کن که خاک پیکر او را در بر گرفته است: حسین، سرور شهید. 8 و 9 و 10 - آنگاه به بیابان بقیع - آن سرزمین والا و شریف - برو که در آن زین العابدین و باقر العلم و جعفر (الصادق) روی در نقاب خاک کشیده اند و سلام مرا به ایشان ابلاغ کن 11 - سپس سوار بر اشتران به سمت بغداد رو و بر امام پاک و زکی، موسی بن جعفر سلام کن. 12 - زآن پس، به سوی طوس شتاب گیر و تحیت مرا بر رهیافته ترین ساکنان آن دیار ابو الحسن علی بن موسی الرضا، ابلاغ کن 13 - آنگاه به بغداد بازگرد، با پرنده خوشبختی، و برگنجینه تقوا - امام محمد تقی - درود فرست. 14 . و در سرزمین سامرا، محله عسکر، بر امام مطهر علی النقی سلام برسان. 15 - و بر امام حسن عسکری، که در همه احوال پسندیده بوده و گفتار وی سرچشمه علوم و معارف است، درود فرست. 16 - اینان پناه و ملجأ و مرجع هرروزه منند، نه دیگر مردمان (ر.ک، هدیه العباد... همان، صص 73 - 77).

برادر صدوق، حسین بن علی بن بابویه، نیز کتابی به نام صاحب تصنیف کرده است.⁽¹⁾

بیجهت نیست که بزرگانی چون ابن شهر آشوب در معالم العلماء، علامه مجلسی در بحار، شیخ حر عاملی در امل الآمل، میرزا محمد باقر خوانساری در روضات الجنات، سید حسن صدر در تأسیس الشیعه، محدث قمی در تتمه - المنتهی، حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی در الذریعه، علامه امینی در الغدیر، و کسان دیگر در دیگر آثار، به تشیع صاحب تصریح کرده اند و حتی شخصیتی چون مجلسی اول پایه مدح صاحب را بدانجا رسانیده است که می گوید: صاحب، افقه).

ص: 334

1- . همان، ص 189. چنانکه حسن بن محمد قمی نیز تاریخ قم را به اشاره صاحب نگاشته و در مقدمه آن از وی تعریف بسیار کرده است (تاریخ قم، تصحیح و تحشیه: سید جلال الدین تهرانی، مطبعه مجلس، تهران 1313 ش، صص 4-10).

فقه‌های متقدمین و متأخرین از شیعه است و آنچه از علم و فضل و دانش به وی نسبت می‌دهند قدر و منزلتش از آن برتر است. و یا شیخ بهائی در رساله وجوب مسح رجلین، در مدح صاحب می‌گوید: او در شأن و مقام، برابری دارد با محمد بن مسلم ثقفی و هشام بن حکم و زراره بن أعین و جمیل بن دراج و اشباه ایشان که از بزرگان دین و مروجین مذهب شیعه به شمار می‌روند. (1)

حضور پر قدرت و مؤثر چنین شخصیتی - که عالمان شیعه، وی را در ترویج و تبلیغ حقانیت مذهب خویش، تالی بلکه ثانی هشام بن حکم شمرده‌اند. در دستگاه آل بویه، خود بالاترین دلیل بر علایق و عقاید شیعی آن سلسله است. خاصه آنکه خود آن سلاطین نیز، از ترویج فرهنگ و رسوم تشیع دریغ نداشتند و برخی از آنان، همچون معزالدوله، چنانکه دیدیم در حمایت از عالمان شیعه (آن هم در مهد خلافت: بغداد) تا آنجا پیش می‌رفتند که خلیفه عباسی را، به جرم فعالیت بر ضد تشیع و حبس و زجر یکی از شخصیت‌های بزرگ شیعه در بغداد، از تخت قدرت به زیر کشیده کور و نابینا می‌ساختند؛ و این گونه حمایت از شیعه، خاصه در آن روزگار که مرام تشیع از سوی دستگاه‌های قدرت بشدت مورد حمله، و حتی متهم به کفر و زندق‌ه!! بود، سخت مفید و مغتنم بود.

استاد علی اصغر فقیهی، با اشاره به اقدامات تند و کینه‌توزانه «بربهاری» (رئیس حنبلیان متعصب بغداد در اوایل قرن 4 هجری) بر ضد شیعه و شعائر مذهبی آنان، می‌نویسد:

در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم، حنبلیان در بغداد نفوذ بسیاری داشتند و پی در پی به فتنه‌انگیزی برمی‌خاستند. یکی از اعمال آنها حمله به محمد بن جریر طبری، صاحب تاریخ طبری، بود؛ به این علت که طبری گفته بود که نشستن خداوند بر روی عرش (به طور حقیقی) امری محال است!!

(تفصیل مطلب در: ارشاد یاقوت، ج 6، ص 436). 0

ص: 335

یکی از علمای حنبلی به نام ابو محمد حسن بن علی بر بهاری که ریاست حنبلیان بغداد را عهده دار بود، آرا و عقاید مخصوصی ابراز می داشت و هرکس با عقاید او مخالفت می ورزید، به آزار او می پرداخت، اتباع خود را وادار می کرد با سختی و خشونت با مردم رفتار کنند، خانه ها را غارت کنند و مزاحم مردم شوند و هر که سخنانشان را نپذیرد، او را بترسانند. یکی از کارهای بر بهاری این بود که نوحه گری و مرثیه خوانی بر امام حسین علیه السلام و در کربلا به زیارت قبر آن حضرت رفتن را منع می کرد و به کشتن نوحه گران دستور می داد. از جمله، دستور قتل نوحه گری به نام لب (به کسر خا و سکون لام) را صادر کرد. اصحاب بر بهاری در بغداد، مسجدی بنا کردند که مرکز فتنه و رنج بود و از همین جهت، مردم آن را مسجد ضرار نامیدند و به علی بن عیسی وزیر شکایت کردند، او دستور ویران کردن آن را داد (نشوار المحاضره، قاضی ابو علی محسن بن علی تنوخی، تحقیق: عبود شالچی، بیروت 1391 ق، 134/2). (1)

در چنین فضای تیره و گرد آلود و سرشار از تهمت و تهدید و دشنام به شیعه است که آل بویه - به رهبری معزالدوله - بر بغداد، مهد خلافت عباسی، سلطه می یابند و در دوران حکومت خویش، به ترویج رسمی و آشکار شعائر شیعه می پردازند و عالمان زمان آگاه شیعه نیز ضمن طرح مستدل و پخته معارف اهل البیت طل، با چهره های شاخص این سلسله تماس می گیرند و به هدایت و حمایت آنان می پردازند. آقای فقیهی، می نویسد:

پس از برطرف شدن فتنه بر بهاری، بسیاری از مشکلاتی که در راه زیارت وجود داشت از میان رفت، بخصوص از هنگام چیره شدن سلاطین آل بویه بر عراق. چون خود آنان هم، مرتب به زیارت نجف و کربلا می رفتند، کار زیارت آسانتر شد، معهدا در این مواقع نیز، گاهی اشکالات و خطراتی پیش می آمد که به پاره ای از آنها، بعدا 9

ص: 336

اشاره خواهد شد. عضدالدوله به زیارت نجف و کربلا می رفت. ابواسحاق صابی، به مناسبت سفری که وی به زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه (نجف) رفته بود، قصیده ای انشاد کرده و به احسانی که او در این گونه سفرها به مردم می کرده، اشاره نموده است (یتیمه الدهر فی محاسن أهل العصر، مطبعه حنفیه، دمشق 1282 ق، 2/71). صابی بار دیگر به مناسبت بازگشت عضدالدوله از سفر زیارتی، قصیده‌های سروده است (یتیمه الدهر، همان، 2/52).

در سال 361 ق عزالدوله بختیار به قصد زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام رهسپار کوفه شد (مسکویه، 6/304). وی همچنین در سال 364 همراه حسین بن موسی نقیب و محمد بن عمر علوی برای زیارت به نجف رفت (تجارب الأمم، مسکویه، تصحیح ه. ف. آمد روز، مصر 1332 - 1334، 6/355) و در سال 366 شریف ابوالحسن محمد بن عمر را به نیابت خود در بغداد معین کرد و خود با محمد بن بقیه وزیر، به قصد زیارت، رهسپار کربلا گردید (تکلمه تاریخ الطبری، همدانی، ص 231).

در سال 418 ابوکالیجار (نواده عضدالدوله) پس از آنکه وارد بغداد گردید تا زمام امور را در دست گیرد... قبل از رفتن به سراهای سلطنتی، به زیارت مشهد موسی بن جعفر (در مقابر قریش - کاظمین فعلی) رفت (ابن اثیر، 329/7).

در سال 431 جلال الدوله (نواده دیگر عضدالدوله) با فرزندان و جمعی از یاران خود برای زیارت رهسپار کربلا و کوفه (نجف) شد. در کربلا از جلو قبرستان، پابرهنه شد و در کوفه از خندق شهر تا مشهد امیرالمؤمنین - که یک فرسنگ فاصله بود - پیاده گردید و با پای برهنه این فاصله را پیمود (ابن جوزی، 8/105).

از آغاز قدرت و نفوذ آل بویه، نسبت به زوار کربلا توجه می شد: در سال 329 در بغداد در محله ژصاقه (صاقه به ضم راء، از محله های بزرگ و قدیمی بغداد که امروز هم به همین نام است) و باب الطاق، خیمه های بزرگ برپا داشتند تا زوار کربلا که از اطراف می آمدند در آنها به استراحت پردازند (تکلمه تاریخ الطبری، ص 121). در آن عصر، زیارت نیمه شعبان معمول بود. در نیمه شعبان سال 335، جمع

کثیری برای زیارت قبر امام حسین علیه السلام از بغداد بیرون رفتند و در محله باب الطاق از جهت استراحت آنان خیمه های بزرگی برپا شد (تکلمه، ص 159).

در ماه جمادی الاولی سال 371 عضدالدوله عازم زیارت کربلا و نجف گردید، پس از ورود به کربلا و زیارت مرقد امام حسین علیه السلام جوائز و عطاهاى فراوانی میان تمام طبقات مردم پخش کرد و مبالغ هنگفتی در صندوق مطهر آن حضرت قرار داد تا بین علویان قسمت شود. شماره علویان در کربلا در آن وقت دو هزار و دویست نفر بود که به هر یک سی و دو درهم رسید، ده هزار درهم به مجاورین حرم اختصاص داد و یکصد هزار رطل خرما و آرد و پانصد طاقه جامه در میان مردم قسمت کرد. وی در بیست و پنجم آن ماه به کوفه و نجف رفت و مرقد مطهر امیرالمؤمنین علا را زیارت نمود و باز مبالغی در صندوق آن حضرت قرار داد تا میان علویان تقسیم گردد، شماره علویان مقیم نجف یکهزار و هفتصد تن بود که به هر یک بیست و یک درهم رسید، پانصد هزار درهم میان مجاوران حرم پخش کرد، به طبقات دیگر هم فراخور حالشان جوایزی عطا نمود (فرح الغری، عبدالکریم بن احمد بن طاووس، المطبعه الحیدریه، نجف، ص 132 و 133).⁽¹⁾

نیز می نویسد: آل بویه: «وصیت می کردند اجسادشان در جوار یکی از مراقد ائمه دفن شود یا فرزندانشان اجساد آنها را در یکی از مشاهد دفن می کردند». ⁽²⁾ به عنوان نمونه:

عضدالدوله وصیت کرده بود او را در نجف اشرف در جوار مرقد مطهر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام دفن کنند، پس از آنکه در روز عاشورای سال 373، همان طور که گفته شد، مرگ او آشکار گردید، جنازه اش به نجف حمل گردید و در محلی که قبلاً آماده شده بود، به خاک سپرده شد. متصدی حمل جنازه او از بغداد به نجف و انجام مراسم دفن، نقیب السادات، ابوالحسن علی بن 2

ص: 338

1- آل بویه... همان صص 462 - 464.

2- همان، ص 482

احمد بن اسحاق علوی بود. در روی قبر او بر روی تختهای صاف و محکم، این جمله ها را نوشتند:

هذا قبر عضد الدوله و تاج المله ابی شجاع بن رکن الدوله، أحب مجاوره لهذا الامام التقی لطمعه فی الخلاص («يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا») (آیه 111 از سوره 16: نحل) والحمد لله وصلى الله على محمد و عترته الطاهره (المنتظم، 120/7).

عضدالدوله، نخستین کس از آل بویه بود که در نجف دفن شد و بعد از او دو پسرش، شرف الدوله و بهاءالدوله، در جنب قبر او آرمیدند. قبور دیگری نیز از آل بویه در اطراف مرقد مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام و در قبرستان بیرون شهر (وادی السلام) وجود داشته است. قبور مزبور بنا بر نوشته سید تاج الدین نقیب از علمای نسابه قرن هشتم، در سال 753 سالم باقی بوده است (غایه الاختصار، ص 161). علامه سید محمد علی هبه الدین در مجله اعتدال (ج 5، ص 250) هنگام ذکر عضدالدوله گفته است که قبر او در زمان ما، حوالی سال 1325 هجری قمری آشکار شد که در روی آن سنگی بود و آیه و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید (آیه 18 از سوره کهف) و نام فنا خسرو عضدالدوله بر روی آن نقش شده و به دفن او در آن مکان و دفن جمعی دیگر از آل بویه در حوالی آن، تصریح گردیده بود. محل قبر عضدالدوله بنا بر نوشته مؤلف معارف الرجال از نویسندگان معاصر، اهل نجف، در زاویه سمت چپ کسی است که از ایوان طلا، جنب باب الرحمه، به قصد تشریف به حرم داخل می شود و در فاصله میان درگاه اول، همانجا که اذن دخول می خوانند، و درگاه دوم واقع است (معارف الرجال، شیخ محمد حرزالدین، مکتبه آیه الله نجفی مرعشی، قم 1405ق، 7/2. (1).

ص: 339

1- همان، صص 249 . 248 .

ضمیمه شماره پنج، ص 180 - 181

بنی عباس؛ تمسک به شعارها و شعائر شیعه برای دستیابی به حکومت

در فصل هشتم آوردیم که، چنانچه در ریشه و روند تاریخی نهضت عباسیان تأملی بسزا رود، معلوم می شود که تمامی شعارها و مدعیات آنان، تقلیدی و مقتبس از آلی علی علیه السلام و دوستان و پیروان آنان بوده است. بلکه اساساً حرکت بنی عباس، یک نوع ادعای دروغین (مهدویت، و پیش از آن، ادعای طلایه داری قیام مهدی موعود (عج))، بود که بر تطبیق با برخی از اخبار و ملاحم مربوط به ظهور حضرت ولی عصر (عج) بنا شده بود. اینک تفصیل ماجرا:

1. بیعت مکرر بنی عباس با علویان، در اوایل امر

قاطبه عباسیان، حتی ابراهیم امام و سقاح و منصور، در اوایل قیام چندین بار به مناسبت‌های گوناگون با علویان بیعت کردند. منصور و سقاح، در مجلسی که در حدود سال 126 ق (پس از قتل ولید، خلیفه اموی قاتل یحیی بن زید) در ناحیه ابواء، واقع در اطراف مکه، تشکیل شده بود، به محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب (مشهور به نفس زکیه) دست بیعت دادند: آل عباس و آل علی علیه السلام در راه عزیمت به مکه در این محل گرد آمدند. صالح بن علی، عموی سقاح و منصور،

ص: 341

روی به حضار مجلس کرده و گفت: «شما گروهی هستید که چشم مردم به سویتان دوخته شده و خداوند شما را در این مکان با یکدیگر جمع کرده است. اینک بر بیعت یک تن از میان خویش اتفاق کنید و آنگاه در سراسر زمین پراکنده شوید و خدای را بخوانید. باشد که گشایشی نصیبتان سازد و شما را یاری دهد و پیروز گرداند».

در پی این سخن، ابوجعفر دوانقی، اشاره به محمد پسر عبدالله محض (= نفس زکیه) کرده و خطاب به جمع حاضر در جلسه گفت: «خویشتن را به چه چیزی می فریبید؟! به خدا سوگند همه می دانید که مردم به کسی بیش از این جوان (= نفس زکیه) گردن نمی نهند و به هیچکس بدین سرعت پاسخ مثبت نمی گویند». حاضران گفتند: «به خدا سوگند راست گفتی، که ما این را دریافته ایم». آنگاه ابراهیم امام و سفاح و منصور و صالح بن علی و دیگر حضار، بجز امام صادق علیه السلام، با محمد بن عبدالله محض بیعت کردند. (1) منصور دوانقی - که در ایام خلافت خویش محمد بن عبدالله را با جمعی از سادات به قتل رساند. افزون بر مجلس مزبور دو بار دیگر با محمد بن عبدالله بیعت کرد؛ یک بار در مدینه و یک بار در مسجد الحرام. (2) نوشته اند که: منصور، یک بار در حالیکه رکاب محمد بن عبدالله را در دست گرفته و لباس وی را بر تش مرتب می کرد، در پاسخ به کسی که درباره محمد از منصور پرسیده بود، گفت: «این محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن، مهدی ما اهل بیت است». (3)

با اینهمه، گفتنی است که همین منصور، زمانی که در ایام خلافت خویش با .

ص: 342

1- مقاتل الطالبيين، ابو الفرج اصفهانی، همان، ص 206؛ و نیز ر.ک، تاریخ ابن خلدون، همان، 236 - 235/3

2- (2). زندگانی سیاسی امام رضا علی، جعفر مرتضی عاملی، همان، ص 32.

3- مقاتل الطالبيين، همان، صص 239 - 240؛ تتمه المنتهی، حاج شیخ عباس قمی، همان، صص 135 - 136.

محمد در افتاد و یکی از سردارانش سر بریده محمد را از مدینه نزد وی فرستاد، به مطیر بن عبدالله گفت: «آیا شهادت نمی دهی که محمد با من بیعت کرد؟». و چون مطیر به وی گفت: «به خدا سوگند شهادت می دهم که تو به من گفستی محمد بهترین فرد بنی هاشم است و تو با او بیعت کرده ای»؛ منصور گفت: «ای زنا زاده!» و دستور داد در چشمان وی میخ کوفتند و دیگر سخنی نگفت! (1)

فرد دیگری از خاندان بنی هاشم که آل عباس - و از آن جمله سفاح و منصور - در اوایل دوران تحرک خویش به زیر بیرق وی درآمدند، عبدالله بن معاویه بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب بود. عبدالله نیز که در سال 127 ق یعنی پس از قتل یحیی بن زید و دو سال پیش از قیام ابومسلم خراسانی دست به قیام زده و مردم را به الرضا من آل محمد صلی الله علیه و آله می خواند . در مبادی قیام بنی عباس به دست ابومسلم حبس و سپس مسموم یا مقتول گشت. (2)

در همین زمینه قابل ذکر است که ابوسلمه خلال - رکن سیاسی نهضت عباسی، و اولین وزیر (مقتول) خلفای بنی عباس - در بحبوحه قیام طی نامه ای از امام صادق علیه السلام و عبدالله محض درخواست کرد که رهبری قیام را بپذیرند که البته حضرت - به شرحی که در تواریخ آمده از پذیرش این دعوت مشکوک سرباز زد. ابوسلمه، بعدها بابت نگارش این نامه از سقاح پوزش خواست و چنین عذر آورد که: «به فکر .

ص: 343

1- المحاسن و المساوی، بیهقی، (چاپ صادر، همان) ص 482. نیز به نوشته ابن اثیر (الكامل، دارالصادر، بیروت 1399 ق، 5/ 553): زمانی که عثمان بن محمد بن خالد بن زبیر، از یاران محمد نفس زکیه، را پس از قتل نفس زکیه به نزد منصور آوردند، منصور بدو گفت: هان تو با محمد همدست شده و بر من می شوری؟ گفت: من و تو - هر دو - با او در مکه بیعت کردیم؛ من به این بیعت وفادار ماندم و تو غدر ورزیدی. منصور بدو دشنام داده و وی را کشت.

2- مقاتل الطالبیین، همان، ص 168، الكامل فی التاریخ، ابن اثیر، همان، 372/5 - 373؛ تاریخ ابن خلدون، همان، 3/ 143 - 144 و 151 - 152. دو مأخذ اخیر، پناهندگی عبدالله بن معاویه به ابومسلم (پس از شکست از بنی امیه) را ناشی از این می دانند که ابو مسلم، کان یدعو الی الرضا من آل محمد .

قوام یافتن و پاک‌گرفتن موقعیت (برای بنی عباس) بوده است»⁽¹⁾.

اقدام مأمون به آوردن امام هشتم علیه السلام به مرو و واگذاری مقام ولایتعهدی - بزور - به امام و ضرب سکه به عنوان «الرضا امام المسلمین» و در نهایت مسموم ساختن امام، آخرین نمونه از این گونه برخوردهای مزورانه با آل علی علیه السلام بود که به هدف پیشبرد مطامع سیاسی انجام می‌گرفت.

2. داعیه خونخواهی شهدای اهل بیت علیهم السلام

دعات و مبلغین بنی عباس در تبلیغات خویش نخست شرحی مبسوط از فضائل و مناقب آل پیمبر صلی الله علیه و آله و جنایات فجیع بنی امیه در حق آنان بیان می‌کردند و سپس سخن را به لزوم قیام بر ضد امویان و گرفتن انتقام شهدای اهل البیت طی از آنان می‌کشاندند. ابوالفرج اصفهانی می‌نویسد:

كان اول ما يظهره فضل علي بن ابي طالب و ولده و ما لحقهم من القتل والخوف والتشريد. ⁽²⁾

یعنی: نخستین چیزی که عات بنی هاشم در تبلیغات خویش مطرح می‌کردند، فضایل علی بن ابی طالب و اولاد وی علیهم السلام و شرح جنایاتی بود که از سوی امویان بدانها رسیده بود.

ولهوزن در «تاریخ الدوله العربیه» آورده است: «بنی عباس کوشش می‌کردند که اراده (خویش مبنی بر دور کردن بنی فاطمه از حکومت خراسان را مخفی کنند. بلکه می‌گفتند: ما به نفع بنی فاطمه پیکار میکنیم؛ و در خراسان و سایر نقاط میگفتند: ما برای خونخواهی شهدای بنی فاطمه علیها السلام قیام کرده ایم... نیز می‌گوید: «بنی عباس به نام علویین و مبارزات از جان گذشته پیروان آنان اوج گرفتند، ولی پس از تثبیت مقام خود، به آنان بی‌اعتنایی نموده و قساوت و ظلم خود 3.

ص: 344

1- زندگانی سیاسی امام رضا علیه السلام، همان، 29.

2- . مقاتل الطالبيين، همان، ص 233.

محمد بن علی - پدر سفاح و منصور، و بنیانگذار نهضت عباسی - به بکیر بن ماهان (از دعوات بنی عباس) گفت که «ما انتقام خون آنان [= علویان را خواهیم گرفت]» (2). قحطبه بن شیب، سردار مشهور عباسی، در کوران قیام بنی عباس بر ضد امویان، طی خطبه ای که برای تحریض مردم خراسان به جنگ با قشون بنی امیه ایراد کرد، چنین آورد:

ای مردم خراسان، آیا میدانید به سوی چه مردمی لشگر می کشید و نبرد میکنید؟ شما به سوی بازماندگان قومی می روید که کعبه را آتش زدند... آنان خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را که پرهیزگار و نیکوکار بودند دچار رنج و بیم کردند و خداوند شما را بر آنها مسلط فرمود تا از آنها انتقام بکشید و آنها را کیفر دهید، زیرا شما خونخواه مظلومانید. (3)

نیز از قحطبه نقل کرده اند که می گفت:

ای مردم خراسان، حکومت این سرزمین، نخست از آن پدران شما بود و آنان به خاطر عدل و داد و حسن رفتار خویش بر دشمنان خود غالب بودند. تا آنکه از راه عدالت منحرف شدند و به ظلم و ستم بر زیردستان پرداختند. خدای متعال نیز به کیفر اعمال سوء آنان، سلطنت را از کف آنان بیرون برد و عرب را - که خوارترین ملت نزد آنان بود. بر ایشان مسلط ساخت. اعراب بر شهرهای ایران استیلا یافتند و در حکومت خویش چندی) به راه عدل و داد رفتند. سپس اعراب نیز در رفتار خویش با زیردستان به ظلم و جور پرداختند و پاکان پرهیزگار از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را به وحشت افکندند، خداوند نیز (مجدد) شما را بر آنها 5

ص: 345

1- تاریخ الدوله العربیه، جولوس ولهوزن (چاپ 1958) ص 489. نقل از: الشیعه و الحاکمون، شیخ محمد جواد مغنیه (دار و مکتبه الهلال للطباعه و النشر، ط 6، بیروت 1404 - 1984) ص 135.

2- اخبار الدوله العباسیه، همان، ص 200، سخن محمد بن علی به بکیر بن ماهان: و سند رک بثارهم.

3- الکامل، ابن اثیر، همان، 5/387

سلطه و سیطره بخشید تا به دست شما از آنان انتقام گیرد، چرا که شما طالبین ثار و خونخواه شهدای اهل بیتید. (1)

گفتنی است که چنانکه در فصل هشتم دیدیم، اقدام بنی عباس به آشکار ساختن قیام خویش، متعاقب قتل فجیع زید و یحیی، و در اوج هیجان افکار و احساسات عمومی مردم خراسان بر ضد امویان، انجام گرفت، و این در حالی بود که فردی چون بکیر بن ماهان - داعی بزرگ عباسی - در زمان حیات یحیی شیعیان خراسان را از همراهی با وی بازداشته بود (2) و سالها پیش از وی نیز، ابوهاشم (فرزند محمد بن حنفیه) که محمد بن علی (پدر سفاح و منصور عباسی، و بنیانگذار نهضت عباسی) مرید و محرم راز و وصی وی محسوب می شد (3)، ضمن اخبار از قتل و صلب زید، پیروان خویش (یعنی یاران محمد بن علی) را از همکاری با زید تحذیر کرده بود. (4)

اما همین بنی عباس، زمانی که یحیی به قتل رسید و احساسات جریحه دار شده عمومی در صفحات خراسان مستمسک خوبی به دست مخالفین سیاسی دولت اموی داد، با داعیه خونخواهی او پیاخاستند و ابومسلم خراسانی از این ماجرا بیشترین بهره را برد. بدینگونه که: سیه جامگان عباسی - خالد بن ابراهیم، ابوداود بکری، حازم بن خریمه، و عیسی بن ماهان - پیکر یحیی را از دار به زیر آورده غسل دادند و کفن کردند و به خاک سپردند و سپس ابومسلم در پی دستگیری قاتلان یحیی برآمد و بدین منظور دفاتر دولتی را در برابر خویش نهاده و اسامی تک تک افرادی را که در قتل یحیی دستی داشتند از آن دفاتر بیرون کشید و هیچکدام از آنان .

ص: 346

1- همان، 387 / 5 - 388؛ تاریخ الطبری (چاپ لیدن، همان) 2005 / 1 .

2- (2) اخبار الدوله العباسیه، همان، ص 242

3- همان، ص 173 به بعد؛ و نیز: تاریخ الخلفاء سیوطی، همان، ص 256؛ الکامل، همان، 5 / 53؛ تاریخ ابن خلدون، همان، 3 / 125

و 217؛ شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، ابن عماد حنبلی دارالکتب العلمیه، بیروت، بی تا) 1 / 166 .

4- اخبار الدوله العباسیه، همان، صص 232 . 230 .

به موردی دیگر از تمسک به شعارها و شعائر شیعی توجه کنید:

در جریان درگیری شدید بنی عباس با سپاه اموی، قبل از آنکه نیروهای حسن بن قحطبه (از سرداران ابومسلم خراسانی) به کوفه برسند، محمد بن خالد بن عبدالله قسری (بزرگ اعراب جنوبی) در شب عاشورا جامه سیاه پوشیده و بر حاکم کوفه زیاد بن صالح حارثی شورید و به تصرف کاخ دارالاماره اقدام کرد و شامیان کاخ را خالی کرده و بیرون رفتند. (2)

انتخاب شب عاشورا برای تصرف کاخ امیر کوفه، دقیقاً جنبه انتقام از سلسله ای را داشت که لشگرکشی بر ضد فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله - یعنی سالار شهیدان علیه السلام - را، از کوفه و توسط امیر وقت آن - ابن زیاد به آغاز و هدایت کرده بود. نیز هدف تطبیق با روایاتی در نظر بود که قیام مهدی موعود (عج) را در روز عاشورا، و تحویل قدرت از سوی پیشتازان ظهور به آن حضرت را در شهر کوفه می داند.

عبدالله بن علی - عموی سقاح . که کار تعقیب و نابودی رجال اموی را در شامات به عهده داشت، پس از دستیابی به مناطق مزبور، هشتاد تن از مردان بنی امیه را در فلسطین به وعده پرداخت صله و انعام گرد آورد و سپس با یادآوری شهادت امام حسین و اهل بیت آن حضرت دست برهم زد و مردانی از سیاه - جامگان، که با نقشه قبلی در پس پرده پنهان شده بودند، همه را از دم تیغ گذراندند. (3)

مقدسی، کشتار این گروه را به ابوالعباس سقاح نسبت داده و بیانی در خور ذکر دارد که دریغ است از نقل آن صرفنظر کنیم. وی می نویسد:

ص: 347

1- مقاتل الطالبیین، همان، ص 158.

2- الکامل، ابن اثیر، همان، 5 / 404 - 405؛ تاریخ الطبری، همان، 18 / 10 - 19.

3- تاریخ یعقوبی، همان، 2 / 355.

سران بنی امیه 82 مرد بودند، نزد عبدالله [سفاح] آمدند و از وی اجازه خواستند و پوزش طلبیدند. عبدالله ایشان را اجازه داد و مردانی از سیاه جامگان را نیز در کمین ایشان قرار داد با کافرکوبها در دست و گفت: هرگاه قلنسوه خویش را بر زمین زدم بدر آید. بنی امیه بر او وارد شدند و به خلافت بر او سلام دادند و او آواز داد که ای حسن بن علی، ای حسین بن علی، ای زید بن علی، ای یحیی بن زید، چرا پاسخ نمی دهید و بنی امیه پاسخ می دهند؟! آن گروه مرگ خویش را فراروی دیدند و عبدالله گفت:

حسبت أمیه أن استرخی هاشم* عنها و یذهب زیدها و حسینها

کلا و رب محمد و کتابه* حتی یشار کفورها و خوونها

یعنی: امیه می پنداشت که هاشم او را رها خواهد کرد و زید او و حسین او خواهند رفت، نه چنین است؛ به خدای محمد و کتاب او قسم، تا آنگاه که کافر و خائن آشکار شود.

سفاح پس از بیان شعر فوق و با گفتن آه از خون حسین! دستور قتل آنها را صادر کرده و بر روی اجساد نیمه جان آنها سفره انداخت و به صرف غذا پرداخت و گفت: «از وقتی که خبر شهادت حسین علیه السلام را شنیده ام غذایی از این خوشتر نخورده ام».⁽¹⁾

محدث قمی در تتمه المنتهی، پس از اشاره به مأموریت صالح بن علی - عموی دیگر سفاح و منصور عباسی - و عامر بن اسماعیل مدحجی مبنی بر جنگ با مروان حمار (واپسین خلیفه اموی) و ذکر قتل مروان به دستور عامر در 28 ذی حجه 132 ق، می نویسد:

عامر، زنان و دختران و جواری مروان را با آنچه اسیر کرده بود برای صالح بن علی فرستاد. چون ایشان به نزد صالح رسیدند، دختر بزرگ مروان با صالح گفت 5

ص: 348

1- آفرینش و تاریخ «البدء و التاريخ»، مطهر بن طاهر مقدسی، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، همان، 6/74 - 75

که ای عم امیرالمؤمنین، حقتعالی تو را در دنیا و آخرت حافظ باشد. ما دختران تو و دختران برادر تو می باشیم، عفو خود را شامل حال ما گردان و از کشتن ما چشم پوشان. صالح گفت یک تن از شما را زنده نخواهم گذاشت، آیا پدرت فرزند برادرم، ابراهیم، را در حران نکشت؟ آیا هشام بن عبدالملک زید را مقتول نساخت و در گناسه کوفه او را به دار نکشید؟ آیا یوسف بن عمر از جانب هشام زوجه زید را در حیره نکشت؟ آیا ولید بن یزید، یحیی بن زید را شهید نکرد؟ آیا ابن زیاد پسر زنازاده، مسلم بن عقیل را شهید نساخت؟ آیا یزید، امام حسین علیه السلام را با اهل بیتش شهید نمود؟ آیا زنان و حرم آن جناب را اسیر نمود؟ آیا سر امام را بر نیزه نکرد و در شهرها نگردانید؟ آیا زنان اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله را مثل اسیران در مجلس خود در محضر اهل شام حاضر نکرد؟ دیگر استخفافی از این بالاتر به حضرت رسول صلی الله علیه و آله چه می شود؟! چه با ما نکردید که جای این توقعات باشد؟!

دختر مروان گفت: با اینهمه، چه شود ما را معفو داری و کرم خود را شامل ما گردانی؟ گفت از شما عفو کردم، الحال اگر خواهی تو را به حباله پسر، فضل، در آورم و خواهرت را به برادر او، عبدالله، تزویج نمایم. گفت الحال که ما در مصیبت می باشیم چه جای عروسی است، پس ما را به حران برسان، آنگاه هرچه رأیت بدان تعلق گیرد عمل کن. گفت: چنین کنم.

پس به جانب حران رفتند. اهل بیت مروان چون به حران رسیدند صدا به گریه و شیون بلند کردند و گریبان چاک زدند و بر مروان گریه سختی نمودند و چنان در عزای مروان گریستند که لشکر عباسیین نیز به گریه درآمدند.

و چون سر مروان را برای سفاح بردند و در نزد او نهادند، سفاح سجده طولانی به جای آورد، آنگاه سر بلند کرد و گفت: الحمدلله که مطالبه خون خود را از تو ورهط [= گروه] تو نمودم و در مقابل شهادت امام حسین علیه السلام و اهل بیت او دوستانه تن از بنی امیه بکشتم و در ازای زید بن علی بن الحسین علیهما السلام استخوانهای هشام را سوزانیدم و در عوض برادرم، ابراهیم، مروان را بکشتم،

دیگر باکی از مردن ندارم. (1)

شبل بن عبدالله، شاعر معاصر سفاح، با تذکار داستان کربلا و دیگر شهدای اهل بیت، سفاح را به کشتن بنی امیه تحریک کرده و می گفت:

اصبح الملك ثابت الأساس*بالبهاليل من بنی العباس

واذکروا مصرع الحسين و زید*وقتیلا بجانب المهراس (2)

3. بیعت ستاندن از مردم برای «الرضا من آل محمد» صلی الله علیه و آله

دعات بنی عباس از مردم به عنوان «الرضا من آل محمد» یعنی پیشوای پسندیده از خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله بیعت می ستاندند؛ بی آنکه به نام و مشخصات وی تصریح کنند. (3) احیانا اگر از هویت وی سؤال می شد می گفتند اگر نام وی فاش شود جانش به خطر افتاده و نهضت، با مرگ صاحب دعوت، شکست خواهد خورد! آنان دستور داشتند نام پیشوای مورد نظر عباسیان را تنها برای محدود کسانی فاش سازند (9)

ص: 350

1- تتمه المنتهی، حاج شیخ عباس قمی، همان، 104 - 105. و نیز: مروج الذهب، 3 / 246 - 248 و 257 و شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، 7 / 131. قرشی در حیاة الامام موسی بن جعفر علیهما السلام (1 / 337) به نقل از مختصر اخبار الخلفاء، چنین آورده است: ... من برای قتل حسین علیه السلام هزار تن از بنی امیه را کشتم... تا آنجا که می گوید: و دیگر افراد بنی امیه را در برابر قتل حسین ع و دیگرکسان از عموزادگانمان فرزندان ابوطالب، که با او و پس از او کشته شده بودند، کشتیم

2- الکامل، همان، ص 430؛ تاریخ فخری، ابن طقطقا، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، همان، صص 203 - 204. مقصود از «قتیلا بجانب المهراس»، حضرت حمزه است که در آحد به شهادت رسید.

3- سیوطی در تاریخ الخلفاء (تحقیق: محمد محیی الدین عبد الحمید، همان، 257) به نقل از مدائنی می نویسد: محمد بن علی فردی را به خراسان فرستاد و به وی فرمان داد که مردم را به الرضا من آل محمد صلی الله علیه و آله دعوت کند و نام کسی را نبرد (و نیز: تاریخ الطبری، همان، 10 / 24؛ الکامل، ابن اثیر، همان، : 408/5 دعوات ابراهیم امام نیز مردم را به «امام هادی از آل محمد» فرا می خواندند (الأنباء فی تاریخ الخلفاء، تصحیح تقی بیس، همان، ص 19)

که کاملاً مورد وثوق و اطمینان بودند و بنی فاطمه را بر آل عباس ترجیح نمی دادند. (1)

ابوحنیفه دینوری می نویسد: «... امام محمد بن علی [پدر سفاح و منصور] پنج تن از شیعیان خود را به خراسان فرستاد... به آنان دستور داد کار خود را پوشیده دارند و آن را برای هیچکس فاش نسازند مگر پس از آنکه پیمانهای استوار از او برای رازداری بگیرند. آنان حرکت کردند و به خراسان رفتند. در خراسان از منطقه ای به منطقه دیگر رفته و پنهان و پوشیده، مردم را به بیعت با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله دعوت کردند و چون ستم و سرکشی بنی امیه و کارهای زشت ایشان آشکار شده بود مردم را به دشمنی با ایشان برانگیختند و چنان شد که گروه بسیاری در تمام نواحی خراسان دعوت ایشان را پذیرفتند». (2)

مؤلف «اخبار الدوله العباسیه» می نویسد: «سال 100 هجری به پایان رسید و تعداد پیروان محمد بن علی در کوفه به 30 نفر رسید، اسم و نسب محمد را جز معدود خواص اصحاب وی نمی شناختند و دعوت آنان به سوی الرضا من آل محمد صلی الله علیه و آله بود و زمانی که مردم از اسم پیشوای مورد نظر می پرسیدند می گفتند ما دستور داریم که نام وی را به تا زمان ظهور او - به کسی نگوئیم». (3) نیز همان کتاب، سفارش محمد بن علی به ابوهاشم بکیر بن ماهان - از ارکان اولیه نهضت عباسی - را .

ص: 351

1- اخبار الدوله العباسیه، ص 204، سخن محمد بن علی به ابو عکرمه: باید مردم را به پیروی الرضا من آل محمد دعوت کنی. پس زمانی که از میزان عقل و بصیرت شخصی اطمینان یافتی آنگاه قضیه را برای او تشریح کن...، و باید نام من از همه کس، جز شخصی که همچون خودت به او اطمینان داشته و از وی بیعت ستانده باشی، پوشیده بماند. عین همین مطالب را به فرستادگان نیز بگویی. هرگاه از اسم من پرسیدند بگوئید: ما در حال تقیه به سر می بریم، و مأمور به کتمان نام امام خویش هستیم.

2- الاخبار الطوال، دینوری، همان، ص 335.

3- اخبار الدوله العباسیه، همان، ص 194 : کانت دعوتهم إلى الرضا من آل محمد، فاذا سنلوا عن اسمه قالوا أمرنا بکتمان اسمه حتی یظهر.

اینچنین آورده است که: «ولتکن دعوتکم وما تلقی به العامه أن تدعوهم الی الرضا من آل محمد، و تذکر جور بنی امیه، و أن آل محمد اولی بالأمر منهم... و حذر شیعتنا التحرك فی شیء مما تتحرك فیہ بنوعمنا من آل ابی طالب...» (1).

استاد سید جعفر مرتضی، محقق بزرگ معاصر، رمز دعوت عباسیان به الرضا من آل محمد صلی الله علیه و آله را منصرف ساختن اذهان بنی امیه از خویش، جلب اعتماد و پشتیبانی مردم، و بالاخره استفاده از عنوان و موقعیت علویان و نیز خام ساختن آنان دانسته است. (2) کارنامه سران و سرداران عباسی تا زمان استقرار کامل پایه های قدرت آنان، پر از دعوت مردم به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و امام پسندیده از آل رسول صلی الله علیه و آله است:

در اوایل قیام، زمانی که فرستادگان نصر بن سیار - حاکم بزرگ اموی در خراسان - به حضور ابومسلم آمده و از وی پرسیدند: دعوت تو به چیست؟ گفت: الی کتاب الله و سنه نبیه صلی الله علیه و آله و سلم و الی الرضا من آل رسوله. (2) زمانی که فرستادگان ابومسلم نزد نصر بن سیار آمدند، ابوالحکم عیسی بن اعین، داعی عباسی، پس از حمد و ثنای خدا و رسول صلی الله علیه و آله گفت: اما بعد فأنا قوم الله ربنا و محمد صلی الله علیه و آله و سلم نبینا و الکعبه البیت الحرام قبلا و الرضا من آل محمد امامنا. ندعوکم الی کتاب الله و سنه نبیه صلی الله علیه و آله و سلم و احیاء ما احیا القرآن و اماته ما امات القرآن و الرضا من آل محمد. (3) هنگامی که نصر بن سیار، ابومسلم و باران وی را تکفیر کرده و برای جنگ با آنان آماده شد، ابومسلم .

ص: 352

1- همان، ص 200. ابن اثیر (در الکامل، همان، 380/5) و ابن خلدون (در تاریخ ابن خلدون، همان، 3 / 153) متن بیعتی را که نقبای بنی عباس از مردم می ستاندند چنین نقل کرده اند: ابایعکم علی کتاب الله و سنه رسوله صلی الله علیه و آله و سلم و الطاعه للرضا من آل رسول الله... (2) زندگانی سیاسی امام رضا، همان، صص 28 - 29

2- اخبار الدوله العباسیه، صص 282 - 283

3- همان، صص 286 - 287.

به اسلم بن ابی سلام گفت: فردا یارانت را جمع میکنی سپس به آنان خبر می دهی که من جمیع مردم را به کتاب خداوند عزوجل، سنت پیامبر وی صلی الله علیه و وآله و سلم، الرضا من آل رسول الله، و عمل به حق و عدل دعوت می کنم.. (1) در جنگی که میان سیه جامگان عباسی به رهبری قحطبه بن شیبب با قشون بنی امیه در طوس خراسان رخ داد، زمانی که دو لشکر روبرو شدند، قحطبه کسی را نزد آنان فرستاد که آن جماعت را به کتاب خدا و سنت پیامبر و الرضا من آل الرسول دعوت کند. (2) قحطبه به هنگام رویارویی با سپاه اموی در جرجان نیز چنین کرد. (3) زمانی هم که جرجان را فتح کرد، ندا در داد که هرکس مایل است در راه حاکمیت آل محمد صلی الله علیه و آله بجنگد با ما همراه شود و پس از این اعلام، مردم جرجان به سوی او شتافتند. (4) در ابهر و اصفهان نیز، سران نهضت عباسی مردم را به الرضا من آل محمد فرا خواندند (5) و ...

اقدام مأمون به آوردن امام هشتم علیه السلام به مرو و زدن سکه ولایتعهدی - با عنوان الرضا امام المسلمین - به نام وی، در ادامه همان سیاست، و به این معنی بود که وی همان «الرضا من آل محمد»ی است که ایرانیان در اواخر خلافت بنی امیه و در طول

ص: 353

1- همان، ص 291. نیز زمانی که ابو مسلم مالک بن هیشم را به جنگ یزید (فرمانده سپاه نصر بن سیار) فرستاد مالک وی را به «الرضا من آل رسول الله» فراخواند (الکامل، همان، 5/360؛ تاریخ ابن خلدون، همان، 3/147). در آن جنگ یزید شکست خورده و اسیر گردید ولی ابو مسلم وی را آزاد ساخت. زمانی که یزید به حضور نصر بن سیار رسید گفت: اینان (یعنی سیه جامگان عباسی)... یدعون إلی ولایه آل رسول الله (الکامل، 5/361؛ تاریخ ابن خلدون، 3/147).

2- اخبار الدوله العباسیه، ص 323

3- همان، ص 329.

4- همان، ص 330.

5- همان، ص 335 و 340. برای نمونه های دیگر تاریخی، ر.ک، تاریخ الطبری، همان، 9/1989 و 1993 و 2003.

دوران خلافت بنی عباس، به امید تحقق حکومت وی تلاش و تکاپو داشته اند. چنانکه با شهادت امام هشتم علیه السلام به دست عباسیان، این علاقه و اعتقاد از بین نرفت و نامیده شدن فرزندان، نواده و نبیره امام هشتم به «ابن الرضا» جلوه ای از همین امر بود.

گفتنی است که، دعوت مردم به «الرضا من آل محمد»، شعاری بود که سالها پیش از خروج ابومسلم و آشکار شدن قیام عباسیان، در نوع قیامهای ضد اموی نظیر قیام حارث بن سریج آزادی، حاکم معزول بنی امیه (116ق)، قیام زید بن علی علیه السلام (مقتول در 122ق)، قیام یحیی بن زید (مقتول در 127ق) و بالأخره قیام عبد الله بن معاویه بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب (قیام در 127ق، و مقتول به دست ابومسلم) مطرح شده بود و به کارگیری این شعار از سوی عباسیان، جنبه تقلیدی داشت. ابن خلدون می نویسد: «حارث، سرور قوم آزد در خراسان بود. او در سال 116 عزل شد، پس جامه سیاه پوشید و مردم را به کتاب خدا و سنت پیامبر وی و بیعت با «الرضا» دعوت نمود». (1) در باب زید بن علی، در روایتی از امام رضا علیه السلام خطاب به مأمون آمده است که: «زید بن علی، ادعای امامت . که شأن او نبود . نداشت، او پرهیزگارتر از آن بود که مدعی چنین مقامی باشد. او به مردم می گفت که من شما را به الرضا من آل محمد دعوت میکنم». (2) در روایت دیگر از زبان یحیی فرزند زید می خوانیم که: «همانا پدرم ... می گفت من شما را به الرضا من آل محمد دعوت می کنم و مقصودش از آن عمویم جعفر بن محمد علیه السلام بود». (3) در باب عبد الله بن معاویه نیز «مقاتل الطالبیین» تصریح دارد که «دعا الناس الی بیعتة علی .

ص: 354

1- تاریخ ابن خلدون، همان 3 / 115 (العبر، ابن خلدون، ترجمه عبدالمحمد آیتی، همان، 2 / 50).

2- بحار، 46 / 174 - 175، الوافی، فیض کاشانی، همان، 2 / 226: إن زید بن علی علیه لم یدع ما لیس له بحق وإنه کان أنقی الله من ذلک؛ إنه قال ادعوکم الی الرضا من آل محمد... (ونیز ر.ک، فرمایشی مشابه از امام صادق علیه السلام در باره زید: الوافی، همان، 222 / 2).

3- بحار، 46 / 199: إن أبی... انما قال ادعوکم الی الرضا من آل محمد، عنی بذلک عمی جعفرًا.

الرضا من آل محمد» (1) چنانکه، پس از استقرار خلافت عباسیان و تجدید و تشدید بنیان ستم نیز، ساداتی که بر ضد بنی عباس قیام می کردند نوعاً مردم را به بیعت با الرضا من آل محمد فرا می خواندند. فی المثل، شعار حسین بن علی (معروف به شهید فخر)، که در زمان موسی هادی عباسی قیام و کشته شد، ادعوی الرضا من آل محمد صلی الله علیه و آله بود (2) و محمد بن ابراهیم نیز که با ابوالسرایا در زمان مأمون قیام کرد همین شعار را سر می داد. (3)

4. ادعای تشکیل دولت آل محمد صلی الله علیه و آله

آل عباس، همان گونه که دیدیم، در طول دوران نهضت خویش مردم را به بیعت با الرضا من آل محمد صلی الله علیه و آله و آله فرا می خواندند و به دعوات و مبلغین خویش دستور داده بودند که جز افراد صد در صد مطیع و مطمئن، کسی را از ماهیت و مشخصات پیشوای مورد نظر آنان که از آل عباس بود - مطلع نسازند. اما، بویژه زمانی که در عرصه سیاست، خود را بر حریف اموی فائق و مسلط دیدند، پرده از آن راز سر به مهر برداشتند و صریحاً مدعی شدند که خود مصداق اهل بیت پیامبرند، دولت آنان دولت آل محمد صلی الله علیه و آله است و حتی با وجود آنان که بنی اعمام پیامبرند. ارث خلافت به آل علی نمی رسد!! (4) آنان با تبلیغات وسیع خویش، فضائل و مناقب را که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در باب عترت طاهره علیهم السلام فرموده و در افواه شایع بود به حساب خویش واریز کردند!.

ص: 355

1- مقاتل الطالبیین، همان، ص 165.

2- همان، ص 450.

3- همان، ص 523.

4- تاریخ الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، 462 / 2 - 465. استاد جعفر مرتضی نیز در زندگانی سیاسی امام رضا (صص 44 - 53 و ص 66 به بعد، بویژه پاورقی صفحات 46 - 51) بحث جالبی در باب بی پایگی ادعای خلافت عباسیان از راه ارث دارند، که مطالعه آن مفید و مغتنم است.

قبلا دیدیم که ابوسلمه خلال، نخستین وزیر بنی عباس، را «وزیر آل محمد» می خواندند و ابومسلم، سردار مشهور عباسی، را «امین» یا «امیر آل محمد صلی الله علیه و آله (1)»

ابومسلم، زمانی که در روزگار خلافت سفاح به حج رفته بود، برای توجیه خلافت عباسیان، در مدینه خطاب به مردم چنین گفت:

شما پس از پیامبر، یک بار شخصی تیمی [= ابو بکر که از قبیله تیم بود]، دیگر بار عدوی [= عمر]، یک مرتبه اسدی، دیگر مرتبه سفیانی، و یک نوبت مروانی را به حکومت اختیار کردید. تا آنکه کسی بر شما تاخت که نه اسم او را می دانید و به خانه اش را می شناسید که با شمشیرش شما را می زند، پس به جبر و اکراه و با ذلت و خواری کار را به او سپردید. هان بدانید که آل محمد صلی الله علیه و آله پیشوایان هدایت و روشنگران راه تقوایند؛ رهبران دین، مدافعان حق، و سروران مردم .. (2)

و ابوداود خالد بن ابراهیم، یکی دیگر از دعوات و مبلغین بزرگ عباسی، به نقبا گفت: «آیا گمان می کنید که پیامبر صلی الله علیه و آله علم خود را به کسی جز خاندان رسالت و اهل بیت خویش - به ترتیب هرچه نزدیکتر، اولی تر - سپرده باشد؟ ... آیا شک دارید که اینان معدن علم و صاحبان میراث رسول خدایند؟» (3). همه این سخنان در توجیه خلافت آل عباس گفته می شد و مفهوم ضمنی آن این بود که خلفای بنی عباس، مصداق اهل بیت پیامبر و وارثان علم و قدرت آن حضرتند؟

نظیر این سخنان، توسط سفاح - نخستین خلیفه عباسی - نیز در نخستین .

ص: 356

1- تاریخ الطبری، همان، 60 / 10؛ تاریخ یعقوبی، همان، 2 / 352 - 353؛ الکامل، همان، 4065 و 436؛ الاخبار الطوال، دینوری، همان، ص 370؛ مروج الذهب، مسعودی، همان، 3 / 271؛ تاریخ فخریه ابن طقطقا، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، همان، ص 209 و 211؛ شذرات الذهب، همان، 1 / 191 .

2- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، همان، 7 / 161 - 162.

3- تاریخ الطبری، همان، 9 / 1961؛ الکامل، ابن اثیر، همان، 5 / 362.

خطبه ای که پس از بیعت مردم کوفه با وی ایراد کرد، مطرح گشت. وی که بر فراز منبر مسجد کوفه سخن می گفت خویشتن را جزو اهل بیت پیامبر شمرده و از مصادیق آیه تطهیر و مودت و خمس و فیه دانست و گفت که: مردم، پس از پیامبر، سراغ فلان و فلان از قبیله تیم و عدی (اشاره به ابوبکر و عمر) رفتند. آنها باید بدانند که آل محمد صلی الله علیه و آله ائمه هدایت و چراغ راه تقویند. (1) عمویش، داود بن علی، نیز که بر پله فروتر همان منبر ایستاده بود، پس از ختم کلام سفاح، در همین زمینه سخنانی گفت و افزود که اینک، حق به جایگاه حقیقی خویش در میان اهل بیت پیامبرتان بازگشت و پس از رسول خدا، هیچکس شایسته تر از امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب، و این شخص - اشاره به سفاح - بر مسند خلافت تکیه زده است! (2)

و اگر در خطبه های ساح، روی مصالح سیاسی، حرمتی به مولای متقیان علی علیه السلام گذاشته می شد، جانشین وی منصور - زمانی که موجودیت رژیم عباسی را از سوی شورشیان علوی (نظیر نفس زکیه، نوه امام مجتبی علیه السلام) سخت در خطر دید. از تحقیر و توهین به ساحت مولا علیه السلام و فرزندان معصوم وی علیهم السلام دریغ نداشت (3) و فرزند منصور (مهدی عباسی) هنگامی که وصیتنامه «قاسم بن مجاشع تمیمی» را قرائت می کرد تا آن را توشیح کند، همین که به جمله ای رسید که قاسم ضمن بیان عقاید اسلامی خود، پس از اقرار به یگانگی خدا و نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به عنوان امام و جانشین پیامبر معرفی کرده بود، وصیتنامه را پرت کرد و آن را تا آخر نخواند! (4) / 6

ص: 357

-
- 1- تاریخ الطبری، همان، 29 / 10 - 30؛ شرح نهج البلاغه، همان، 162 / 7؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، همان، ص 257؛ الکامل، ابن اثیر، همان، 411 / 5 - 413.
 - 2- تاریخ الطبری، همان، 31 / 10 - 33؛ تاریخ الیعقوبی، همان، 2 / 350 - 351؛ الکامل، همان، 417 . 413 / 5؛ و نیز: تاریخ ابن خلدون، همان، 218 / 3.
 - 3- ر. ک، نامه منصور به نفس زکیه (تاریخ الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، 2 / 465 - 466).
 - 4- الکامل همان، 84/6

در باب منصور، همچنین نوشته اند که وی نخستین کسی بود که ویران کردن قبر امام حسین علیه السلام در کربلا را بدعت نهاد(1) و همین امر سابقه ای شد که نوه وی، هارون، مرقد آن امام همام را ویران سازد، زمین کربلا را شخم زند و درخت سدری را که زائران آن بارگاه خجسته در سایه اش می غنودند، به دست کارگزار خویش در کوفه (موسی بن عیسی بن موسی عباسی) قطع کند.(2)

5. ادعای مهدویت، و اخبار «رایات سود»

در مآخذ شیعه و سنی، روایات زیادی از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام وجود دارد که در آن، اهتزاز «رایات سود» (پرچمهای سیاه از مشرق (= خراسان) یکی از علائم ظهور حضرت ولی عصر (عج) ذکر شده و صاحبان این رایات از پیشقراولان و طلایه داران پیروز قیام آن حضرت قلمداد گشته اند. بر پایه روایات مزبور، صاحبان رایات سود از خراسان قیام می کنند، با بنی امیه می جنگند و قدرت را به صاحب حقیقی آن، حضرت مهدی (عج)، تحویل می دهند.

این روایات را مرحوم سید بن طاووس در «الملاحم و الفتن» (و در عصر ما، أمثال مرحوم میرجهانی در کتاب «نوائب الدهور» گرد آورده اند و در تأیید مضامین آنها می توان احادیث متعددی را در کتب تاریخی و کلامی و روایی شیعه و سنی سراغ گرفت (نظیر اخبارالدوله العباسیه، تاریخ الفخری ابن طقطقا، تجارب السلف هندوشاه صاحبی، ارشاد مفید، غیبت نعمانی و بحار مجلسی).(3).

ص: 358

1- تاریخ کربلا و حائر حسین، عبدالجواد کلیددار، ترجمه محمد صدر هاشمی (اصفهان 1337ش) ص 137.

2- (2) مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، همان، 2 / 19

3- ر. ک، اخبار الدوله العباسیه، ص 198 به بعد و 208-209؛ تاریخ فخری...، همان، ص 193؛ تجارب السلف، هندوشاه صاحبی، مقدمه و ملحقات به اهتمام امیر سید حسن روضاتی، ص 77؛ الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد (چاپ کنگره ث منا 36؛ بحار الانوار، همان، 59 / 42 به بعد.

مرحوم مفید در ارشاد، تحت عنوان «ذکر علامات قیام القائم علیه السلام ..» می نویسد: اخبار (مختلفی در ذکر علائم زمان قیام حضرت مهدی (عج)، و حوادثی که در آستانه ظهور آن حضرت رخ خواهد داد، وارد شده است. برخی از این علائم و نشانه ها از قرار زیر است: خروج سفیانی، قتل حسنی، اختلاف بنی عباس در حکومت دنیوی، ... آمدن رایات سیاه از جانب خراسان، و ... (1)

به پاره ای از این روایات، ذیلا اشاره می کنیم:

نعیم بن حماد خزاعی، در کتاب الفتن، به سند خویش از حسن روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله بلاهایی را که اهل بیتش خواهند دید ذکر کرد تا آنکه (فرمود) خدای متعال از مشرق، بیرق سیاهی را بر خواهد انگیخت که هرکس آن را یاری کند خدا او را نصرت میدهد و هرکس به خواری آن کوشد خدا او را خوار می سازد، تا آنکه مردی می آید که همانام من است و آنان زمام امر خویش را به دست او می دهند، پس خدای متعال او را تأیید میکند و نصرت می دهد. (2)

سعید بن مسیب از رسول خدا روایت کرده است که فرمود: بیرق های سیاهی از طرف مشرق خروج می کند و تا آن موقعی که خدا بخواهد خواهند بود. بعد از آن، بیرقهای کوچک سیاهی از طرف مشرق خروج می کنند و با مردی از فرزندان ابوسفیان و یارانش جنگ میکنند و مطیع مهدی علیه السلام می شوند. (3)

غیبت نعمانی به سند خود از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که فرمود: راجع به آیه «فاختلف الأحزاب من بينهم» (مریم: 37) از امیرالمؤمنین علی علیه السلام پرسیدند، فرمود: از (وقوع) سه چیز انتظار فرج را داشته باشید. گفته شد که آن سه کدامند؟ فرمود: اختلاف در میان اهل شام، بیرق های سیاه .

ص: 359

1- ارشاد فی معرفه...، همان، همانجا.

2- الملاحم و الفتن فی ظهور الغائب المنتظر (عج)، سید بن طاووس، ص 54.

3- همان، ص 55.

از خراسان، و فزعه در ماه رمضان. گفتند: فزعه در ماه رمضان چیست؟ فرمود: آیا کلام خداوند عزوجل را نشنیده اید که می فرماید: «ان نشأ نزل علیهم...» (شعراء: 4). دختران جوان را از سرپرده شان بیرون آورد و خفته را بیدار سازد و بیدار را به فزع افکند. (1)

جابر از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: بیرقهای سیاه از خراسان خروج می کنند و وارد کوفه می شوند. وقتی که مهدی و خروج کرد، برای بیعت نزد آنان خواهد فرستاد. (2)

نیز جابر از آن حضرت نقل می کند که فرمود: سپس مهدی علیه السلام در مکه موقع نماز عشاء ظهور می کند و بیرق و پیراهن و شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و علامت و نور و بیان با اوست. پس زمانی که نماز عشا را می خواند، با صدای بلند فریاد می زند: ای مردم، من شما را به یاد خدا می اندازم و آن زمانی را که در برابر او قرار میگیرید خاطر نشان شما میسازم. همانا خداوند متعال حجت خویش را بر شما تمام ساخته، انبیا و کتاب فرستاده، تا به شما فرمان دهد هیچ چیز را شریک او قرار ندهید و بر اطاعت از فرمان او و پیامبرش پایدار باشید و آنچه را که قرآن زنده کرده زنده نگه دارید و آنچه را که میرانده نابود سازید و (طریق هدایت را یاری کنید و یار و مددکار تقوا و پرهیزگاری باشید، زیرا که فنای دنیا نزدیک است ... من شما را به سوی خدا و رسول او دعوت میکنم تا به کتاب خدا عمل کنید و باطل را نابود کرده سنت و شریعت را احیا نمایید.

پس با 133 تن (که تعدادشان مساوی اصحاب بدر بوده، راهبان شب و شیران روزند، و بی آنکه وعده ای با یکدیگر گذاشته باشند چونان پاره های ابر پاییزه گرد می آیند) ظاهر می شود و خداوند به وسیله او) سرزمین حجاز را میگذشاید و افرادی را که از بنی هاشم در زندانند نجات می دهد و بیرقهای سیاه 56

ص: 360

1- نوائب الدهور فی علائم الظهور، حاج سید حسن میر جهانی (مکتبه الصدر، تهران) جزء 103 / 2 - 104. آیه اخیر چنین است: آن نشأ نزل علیهم من السماء آیه فظلت اعناقهم لها خاضعین.

2- الملاحم و الفتن، همان، صص 55-56

وارد کوفه می شوند و لشگرهایی برای بیعت با مهدی علیه السلام به اطراف عالم می فرستند، و جور و اهل جور را از بین می برد و شهرها رام و تسلیم او میگردند و خداوند قسطنطنیه را به دست او می گشاید. (1)

در پاره ای از روایات، بر لزوم همراهی و همگامی مسلمین با این جماعت تأکید شده است: نعیم به سند خود از عبدالله روایت کرده که گفت: نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله بودیم که جوانانی از بنی هاشم آمدند، پس رنگ پیغمبر تغییر کرد. عرض کردند یا رسول الله چه روی داد بر شما؟ می بینیم در روی شما تغییری پیدا شد که دل ما را به درد آورد. فرمود: انا اهل بیت اختار الله لنا الآخرة علی الدنيا، و ان اهل بیته هؤلاء یلقون بعدی بلاء و تطریدا و تشریدا حتی یأتی قوم من هیهنا نحو المشرق اصحاب رایات سود یسئلون الحق فلا یعطونه مرتین او ثلاثا فیکاتلون فینصرون فیعطون ما سئلوا فلا یقبلونها حتی یدفعونها الی رجل من اهل بیته فیملا الأرض عدلا کما ملئوها ظلما، فمن أدرك ذلک منکم فلیأتهم و لو حبوا علی الثلج، فإنه المهدی.

یعنی، ما خاندانی هستیم که خدای متعال برای ما آخرت را بر دنیا برگزیده است. و بدرستی که اهل بیت پس از من بلا خواهند دید و رنج تبعید و آوارگی خواهند چشید، تا آنکه قومی از جانب مشرق بپا می خیزند که بیرقهای سیاه دارند. آنان حق را طلب می کنند و به ایشان داده نمی شود، دوباره و سه باره طلب می کنند و باز به آنان داده می شود. پس می جنگند و پیروز می شوند آنگاه آنچه خواسته اند به آنان داده می شود ولی آن را نمی پذیرند تا آنکه آن را به مردی از خاندان من تقدیم می کنند و در نتیجه جهان از عدل و داد پر می شود همانگونه که آن را از ظلم و ستم پر ساخته بودند. پس هرکس از شما، آن زمان را درک کند باید به سوی آنان رود هرچند لازم باشد سینه خیز بر روی برف حرکت کند، زیرا که اوست مهدی. (2)

حافظ ابوبکر بن ابی شیبه در جلد 12 کتاب «المصنف»، حافظ ابن ماجه .

ص: 361

1- همان، ص 64. و نیز ر. ک، ص 54 (باب 99) و صص 55 - 56 (باب 104) از همان کتاب.

2- همان، صص 52 - 53. و نیز ر. ک، ص 161 (باب 14) از همان کتاب.

در «السنن الصحيح» (2 / 518، باب خروج المهدي)، حافظ ابوجعفر عقيلي در ترجمه يزيد بن ابي زياد از محمد بن اسماعيل ...، حاكم در «مستدرک» (4 / 464) و حافظ طبرانی در «المعجم الكبير» (ج 3)، به نقل از عبدالله بن مسعود، روایت فوق را با اندکی تفاوت در الفاظ روایت کرده اند.⁽¹⁾

در پاره ای از اخبار ملاحم، از شعيب بن صالح تمیمی، به عنوان سردار (یا یکی از سرداران این گروه یاد شده است:

ابوصالح سليلي بن احمد بن عيسى بن شيخ الحساني به سند خود از معاذ بن جبل روایت کرده که گفت: من و ابو عبیده جراح و سلمان در انتظار آمدن پیغمبر صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که ناگاه آن حضرت بر ما وارد شد در هجیر، در حالتیکه وحشت زده می نمود و رنگ او متغیر بود. پس فرمود کیست اینجا، ابو عبیده، معاذ، سلمان؟ گفتیم: آری یا رسول الله. پس یاد کرد فتنه ها را و فرمود:

تدخل مدينة الزوراء فكم من قتيل و قتيله و مال منتهب و فرج مستهل. رحم الله من آوى نساء بنى هاشم يومئذ و ه حرمتي... [تا آنکه فرمود: ثم يقبل الرجل التميمي شعيب بن صالح سقى الله بلاد شعيب بالرايه السوداء المهديه بنصر الله و كلمته حتى يبائع المهدي بين الركن و المقام.

یعنی، داخل می شود در شهر بغداد، پس چه بسیار مرد و زن کشته و مال غارت شده و ناموس بر باد رفته خواهد بود. رحمت خدای بر کسی که زنان بنی هاشم را - که حرم من اند. در آن روز پناه دهد... سپس مرد تمیمی، شعيب بن صالح، که خدا بلاد وی را سیراب کند، بیرون می آید با بیرق سیاه مهدوی، به یاری خدا و کلمه او، تا اینکه در میان رکن و مقام با مهدی (عج) بیعت می کند.⁽²⁾

نعیم به سند خویش از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: زمانی که 60

ص: 362

1- ر.ک، سیرتنا و سنتنا ... ، علامه امینی، همان، صص 112 - 113.

2- الملاحم و الفتن...، همان، صص 137-138- باب 60

پرچمهای سیاه - که در میان آنها شعیب بن صالح تمیمی قرار دارد. قشون سفیانی را فراری می دهد، مردم تمنا می کنند که مهدی خروج کند. پس آن حضرت، در حالیکه رایت پیامبر صلی الله علیه و آله با اوست، از مکه خروج می کند و دو رکعت نماز می گزارد بعد از آنکه مردم، به علت طول دوران بلا، از قیام او مأیوس گشته اند. پس چون از نماز فارغ شود گوید: ای مردم بر امت محمد صلی الله علیه و آله، و بویژه

بر خاندان او، پیوسته بلا بارید، ما مقهور شدیم و بر ما ستم ها رفت. (1)

احادیث «رایات سوده در اواخر حکومت بنی امیه، بر سر زبانها افتاده بود و عباسیان - خاصه، با اخباری که از طریق نیای بزرگشان (عبدالله بن عباس) (2) و نیز صحیفه صفراء» (کتاب زرد) محمد بن حنفیه (3) به آنان رسیده و در آن از حکومت و سلطنت آنان در قرن دوم هجری یاد شده بود. به این امر وقوف تام داشتند و از آن خبر می دادند. (4) هندوشاه صاحبی می نویسد: پس از مرگ محمد بن علی «پسران او، ابراهیم امام و عبدالله سفاح و عبدالله منصور بدان مصلحت قیام نمودند و داعیان را به اطراف ممالک فرستادند خاصه به خراسان، زیرا کسی اعتماد بر اهل خراسان بیشتر داشتند و در زبانها افتاده بود که علماء سیاه کی اهل بیت را 5/

ص: 363

1- همان، صص 63 - 64. و نیز ر.ک، ص 52 (باب 92) و ص 53 (باب 95 و 96 و 97) و ص 55 (باب 103) از همان کتاب. و نیز ر.ک، صص 34 - 36 (روایت جابر از امام باقر و نیز گزارش محمد بن حنفیه از شکست اصحاب سفیانی به دست شعیب بن صالح).
2- ر.ک، الملاحم و الفتن، همان، ص 124 (باب 38) و صص 33 - 34 (باب 30)؛ کتاب سلیم بن قیس الهمالی، تصحیح شیخ محمد باقر انصاری زنجانی، همان، 915 / 2 - 916: اخبار الدوله العباسیه، همان، صص 130 - 131 و 150 - 151؛ تاریخ فخری...، همان، ص 191.

3- ر.ک، اخبار الدوله العباسیه، همان، ص 184 - 185 (تحت عنوان «خبر الصحیفه الصفراء»).

4- برای نمونه ر.ک، سخن محمد بن علی به مبلغین خویش مبنی بر ظهور رایات سود از خراسان و دادن آنان کار را به دست مهدی (عج) به نقل از پدر و جد خویش از پیامبر (اخبار الدوله العباسیه، صص 207 - 208 و نیز سخن محمد به ابوهاشم در ص 199) و نیز ر.ک، تاریخ الخلفاء، سیوطی، همان، صص 256 - 257؛ الکامل، ابن اثیر، همان، 408/5

یاری دهد، از خراسان بدید آید»⁽¹⁾ حتی از خلال تواریخ بر می آید که یکی از علل انتخاب خراسان (به عنوان مرکز و مبدأ قیام) از سوی عباسیان، همین قصه پیروزی رایات سود برخاسته از آن دیار بود. محمد بن علی عباسی، پدر سفاح و منصور، هنگام اعزام دعوات و مبلغان خویش به خراسان، به آنان گفت: زمانی که دیدید بیرقهای سیاه از خراسان بیرون می آیند و صاحبان آن هر دژی را در سر راه خود می گشایند و درفش دشمنان خویش را درهم می شکنند ... تا به مصر می روند و فرعون بنی امیه را به قتل می رسانند (بدانید که در چنین وقتی خداوند جباران بنی امیه را نابود ساخته و حکومت به دست خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد افتاد ... و سپس با نقل حدیثی از پیامبر در این زمینه، افزود: پس خراسان را محل هجرت و مسکن دعوتگران خویش قرار دهید.⁽²⁾

اتخاذ رایات سیاه از سوی عباسیان، عمدت، با نظر به همین روایات صورت گرفت و هدف از آن این بود که در ذهن عامه، خود را مصداق «صاحبان رایات سود» و «طلایه داران قیام مهدی (عج)» قلمداد کنند (همانگونه که در بادی امر، بارها، دست نواده امام مجتبی علیه السلام - نفس زکیه - را به عنوان «مهدی موعود» فشردهند). اما از آنجا که خلوص و صداقتی در کار آن گروه نبود، به این امر به عنوان طلایه داری - پایبند نمانده و پس از صعود به تخت قدرت و مز مزه شیرینی آن، به جای تحویل حکومت به فرد شایسته آن: امام صادق علیه السلام، خود را امیرالمؤمنین واقعی و مهدی حقیقی خواندند! 09

ص: 364

1- تجارب السلف، هندوشاه صاحبی، همان، ص 77 و نیز ر.ک، تاریخ فخری..، همان، صص 192 - 193. عبدالحسین زرین کوب نیز در «تاریخ ایران بعد از اسلام» (مؤسسه انتشارات امیر کبیر، ط 3، تهران 1362 ش) ص 389، با اشاره به قیام دشمنان بنی امیه در خراسان و سیاهی پرچم آنان می نویسد: «مقارن آن روزگاران، از تأثیر اخبار ملاحم، ظهور مهدی موعود و بیرون آمدن علم سیاه از جانب شرق در غالب افواه جاری بود».

2- اخبار الدوله العباسیه، صص 207-209

آری، سران و خلفای نخستین عباسی را بایستی از جمله اشخاص و گروههایی دانست که در طول تاریخ اسلام، بدروغ داعیه مهدویت داشته اند؛ و ما این امر را به انحاء گوناگون در زندگی ابراهیم امام (برادر بزرگ سفاح و منصور، که در مبادی نهضت بنی عباس به دست امویان به قتل رسید)، سفاح، و منصور و جانشینانش: مهدی و هادی عباسی مشاهده می کنیم.

در مورد ابراهیم امام، می توان به نامه او خطاب به پیروانش در خراسان اشاره کرد که در آن، نویدها و وعده های الهی در قرآن و روایات مربوط به قیام حضرت ولی عصر (عج) را به خود و یارانش تطبیق داده است: «بسم الله الرحمن الرحيم، صدق وعد الله لأولیائه، و حقت کلمه الله علی اعدائه، و لا تبدیل لکلمات الله و لن یخلف الله الميعاد، إن تستفتحوا فقد جاءكم الفتح، فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین. اما بعد ... و عاهدوا الله علی الطاعة و کونوا بحبله معتصمین: وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الأرض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمكن لهم دینهم الذی ارتضى لهم ..» (1).

در باب سفاح، که نخستین لقب وی «مهدی» بود، (2) نامه ابو مسلم به منصور - زمانی که بین آن دو نفاق و اختلاف پیش آمده بود. جالب توجه است، آنجا که می نویسد: برادرت (= سفاح) خود را بدروغ، عوض مهدی جازد. (3).

ص: 365

1- همان، صص 269 - 270

2- التنبیه و الأشراف، مسعودی (تصحیح: عبدالله اسماعیل صاوی، همان) ص 292.

3- زندگانی سیاسی امام رضا علیه السلام، همان، ص 41 و 117. به نوشته اخبار الدوله العباسیه (ص 328) زمانی که ابوالعباس سفاح کوچک بود، پدرش محمد بن علی به بکیر (داعی بزرگ عباسی) گفت: «قائم مهدی این است، نه آنکه عبدالله محض در باب پسرش (نفس زکیه) می گوید». شذرات الذهب (همان، 179 / 1 - 180) نیز آورده است: پس از دستگیری و قتل ابراهیم امام، سفاح گریخته و در کوفه پنهان شد تا آنکه سپاهیان ابو مسلم از خراسان، پس از جنگهای عظیم با امویان، به کوفه آمدند و با سفاح بیعت کردند و وی را مهدی وارث امامت نامیدند.

عبدالله بن علی، مشهور به منصور دوانقی، دومین خلیفه عباسی نیز (به رغم بیعت‌های مکرر در بدو امر، به عنوان مهدی، با نفس زکیه) از مدعیان مهدویت بود. نخستین شاهد این امر، عنوانی است که وی برای خود برگزیده بود: «منصور». چه می‌دانیم که در فرهنگ تشیع، منصور (به معنی پیروز و شکست‌ناپذیر) از جمله القاب حضرت مهدی (عج) است. در زیارت عاشورا که در طول سال خوانده می‌شود، شیعه (با تعلیم امام باقر علیه السلام) از خداوند درخواست می‌کند که وی را در رکاب امام منصور از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به انتقام گرفتن از قاتلان ابی عبدالله الحسین علیه السلام موفق گرداند: یا ابا عبدالله... بأبی أنت و أمی... فأسئل الله الذی اکرّم مقامک و اکرّمی بک أن یرزقنی طلب ثارک مع امام منصور من اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم.....

شاهد دیگر این امر، شعر ابودلامه خطاب به ابومسلم خراسانی است که منصور وی را کشت:

ای ابو مجرم، خداوند نعمتهای خود را بر بندهای تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آن بنده خود، آن را تغییر داده باشد.

آیا در دولت مهدی قصد خیانت کردی؟ آگاهان که پدران گرد تو اهل خیانتند. (1)

این نکته نیز در خور ذکر است که منصور، وقتی دید مردم (به استثنای امام صادق علیه السلام) در سطحی وسیع پذیرفته‌اند که محمد بن عبدالله علوی (نفس زکیه) همان مهدی موعود است، برای مشتبه کردن امر بر مردم، فرزند و جانشین خود (محمد) را ملقب به «مهدی» ساخت تا مردم را از محمد بن عبد الله برگرداند. استاد جعفر مرتضی، با اشاره به این مطلب، نوشته است (2): منصور،

یکی از غلامان خود را به مجلس محمد بن عبدالله فرستاد و به او گفت

ص: 366

1- الکنی و الألقاب، محدث قمی (المطبعة الحیدریه، نجف 1376 - 1956) 1 / 154 . البته محتمل است که منظور از «مهدی» در اینجا سفاح باشد (زندگانی سیاسی امام رضا، همان، صص 104 - 105).

2- (2) زندگانی سیاسی امام رضا، همان، صص 74-76

«نزدیک منبر بنشین و آنچه محمد میگوید بشنو». غلام گوید: شنیدم که محمد می گوید: «شما شک ندارید که من همان مهدی موعود هستم، و من اویم». پس این سخن را به ابوجعفر (منصور) باز گفتم. او گفت «دشمن خدا، دروغ گفت. این پسر من است که مهدی است» (مقاتل الطالبین، ص 240، والمهدیه فی الإسلام، ص 117).

سپس برای قانع ساختن مردم به این ادعا، منصور کسانی را یافت که برایش به ساختن حدیث پرداختند و به پیامبر صلی الله علیه و آله دروغ بستند و جاعلان آن احادیث دروغین «مهدی امت» را بر پسر خلیفه «المهدی» منطبق ساختند (بعضی از این احادیث را در الصواعق المحرقة، صص 98 - 99 و تاریخ الخلفاء سیوطی، صص 259، 260، 272 و البدایه والنهایه، 6 / 246 - 247 و کتب دیگر می یابید). قاضی نعمان اسماعیلی در قصیده خود گوید: «از انتظار او، بسا کسان که بدین نامها خوانده شدند، از آنجا که با قهر و غلبه خواستند که آن را حجت قرار دهند پس از دلیل اقامه شده روشن منحرف گشتند. آنگاه که گوهر را با گوهرنما برابر شمردند، و از آن جمله محمد پسر عبدالله پسر علی، از بنی عباس را که مجموعه ای از تجاوز و پلیدیهایند (مهدی شمردند).

و آنگاه که چون اسم کسی با نام مهدی مطابق آمد او را مهدی خواندند و این نزد من سیاست بازی و رندی است» (الأرجوزه المختاره، ص 31).

احمد امین مصری به دروغ بودن و جعلی بودن این حدیثها اقرار کرده و غیر او نیز چنین اقراری کرده است (ضحی الإسلام، 3 / 240). بلکه خود منصور که به مهدویت محمد بن عبدالله علوی (نفس زکیه اعتراف نموده و شادباش گفته و به آن افتخار کرده بود (مقاتل الطالبین، صص 239، 240 و المهدیه فی الإسلام، ص 116 و جعفر بن محمد نوشته عبدالعزیز سید الأهل، ص 116)، گفته خود را در این باب تکذیب کرد و نیز اظهار خود را بر مهدویت پسر خویش دروغ شمرد. مسلم بن قتیبه می گوید: «ابو جعفر (منصور) به دنبال من کس فرستاد. چون بر او

ص: 367

وارد شدم گفت: محمد بن عبدالله قیام کرد و خود را مهدی خواند. به خدا سوگند که او مهدی نیست، اما نکته دیگری بگویم که به هیچ کس نگفته ام و بعد از تو نیز به کسی نخواهم گفت، و آن اینکه به خدا قسم، پسر من هم آن «مهدی» که روایت درباره او آمده است نمی باشد. بلکه من از باب میمنت و مبارکی او را چنین نامیدم و آن را به فال نیک گرفتم (مقاتل الطالبیین، ص 247 و المهدیه فی الاسلام، ص 117). و خلیفه «المهدی» خود اقرار می نماید که فقط پدرش نقل می کند که او بعد از وی در میانه مردم مهدی است (و کس دیگری چنین

روایتی نکرده) به الوزراء والکتاب، ص 127. برخی حدس زده اند اقداماتی که مهدی عباسی - جانشین منصور - در اوایل خلافت خود انجام داد (بذل و بخشش پولی که پدرش منصور - با غارت خلق و امساک شدید در مصرف آن در خزانه بغداد گرد آورده بود، آزادی زندانیان، و تظاهر گذرا و موقت به قدس و تقوی) (1)، در اصل، تمهیدی برای معتقد ساختن مردم به مهدویت، و ایجاد اغتشاش در عقاید آنان، بوده است.

شگفت آنکه، فرزند و جانشین مهدی عباسی (موسی بن مهدی) چهارمین خلیفه عباسی هم «هادی» لقب داشت که باز از القاب مشهور حضرت (عج) است. اقدام بیسابقه و عجیب مأمون عباسی نیز به آوردن امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از مدینه به مرو و تکلیف خلافت و تحمیل ولایتعهدی به آن حضرت. چنانکه در نامه مأمون به بنی عباس تصریح شده (2) - بی ارتباط با مسئله مهدویت نبود، و در اینجا اسرار تاریخی بسیاری وجود دارد که جای طرح آن در این مجال نیست (در 9

ص: 368

1- ر.ک، سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، بامقدمه استاد حاج شیخ جعفر سبحانی (مؤسسه تعلیماتی و تحقیقاتی امام صادق ع، قم، زمستان 1372 ش) صص 416 - 418. در باب جنایات و بی بندوباریهای بعدی مهدی عباسی، ر.ک، مأخذ فوق و نیز: زندگانی سیاسی امام رضا، صص 81 - 83 و 110 و پاورقی صص 146-147

2- در باب نامه مأمون به بنی عباس، ر.ک، زندگانی سیاسی امام رضا، همان صص 431 - 439

حقیقت، عباسیان، قیام‌رهای بخش‌ی را که قرار بود به رهبری امام صادق علیه السلام در سال 140 ق صورت گیرد و دولت حقه آل محمد واله را بنیاد نهاد(1)، و خبر آن، در کلام معصومین علیهم السلام کرارا آمده بود، با استفاده از حربه تزویر و به زور شمشیر، قاپیدند و ... برخی از نوادگان امام مجتبی و امام سجاد علیهما السلام نیز - بی خبر از «بدا»یی که حاصل شده و به علت «افشای اسرار قیام توسط برخی کم‌ظرفان»، قیام تا مدتی نامعلوم به تأخیر افتاده است. بیهوده خود را به آب و آتش می‌زدند و حتی گاه جانب ادب را نسبت به امام عصر خویش - امام صادق علیه السلام. نگه نمی‌داشتند؛ و در نتیجه، بر اثر سادگی و شتابزدگی خودیها و طراری دشمن، شد آنچه که نباید بشود).

سخن آخر آنکه، تمسک بنی عباس به اخبار «رایات سوده، همچون کارهای دیگرشان، حرکتی تقلیدی بود و فی‌المثل، پیش از آنان، حارث بن سریق (مقتول در 128 ق) نیز در شورش بر ضد امویان اظهار داشته بود که وی صاحب رایات سود است. (2)

بدینگونه، بروشنی می‌بینیم که شعارها، داعیه‌ها و اقدامات بنی عباس، تماماً شعارهای تقلیدی و اقدامات سابقه‌داری بود که از سیره و روش اهل بیت علیهم السلام و پیروان آنان «کپی برداری شده بود» و رمز تمسک بنی عباس به این گونه شعارها نیز. چنانکه گفتیم - آن بود که قلوب دوستان اهل بیت طلا را در ممالک اسلامی آن روز، بویژه شمال شرقی ایران، به سوی خود جلب کرده و از نیروی عظیم آنان برای پیشبرد مقاصد سیاسی خویش و بیرون راندن حریف اموی از صحنه (و احیاناً نیز خام کردن علوین) سود جویند. بیجهت نیست که محمد بن عبدالله محض مشهور به نفس زکیه، که منصور دوانقی در ابتدای امر 3 بار به عنوان مهدی با وی 5/

ص: 369

1- ر.ک، اصول کافی، کتاب الحجّه، باب کراهیه التوقیت، حدیث 1، روایت ابوحمزه ثمالی از امام باقر و صادق علیهما السلام؛ غیبت طوسی، باب نهی از توقیت، روایت امام صادق علیه السلام.

2- تاریخ الطبری، همان، 9/ 1919؛ الکامل، همان، 342/5

بیعت کرد ولی در فرجام وی را به وضعی فجیع به قتل رساند، در نامه معترضانه اش به منصور چنین نوشت:

فأن الحق حقنا، و انما ادعيتهم هذا الأمر بنا و خرجتم له بشيعتنا و حظيتهم بفضلنا.

یعنی، خلافت رسول خدا و حکومت بر جامعه اسلامی حق ما بود. شما این امر را به توسط ما مدعی شدید و با استفاده از نیروی ما بر بنی امیه شوریدید و به فضل ما بر مسند حکومت دست یافتید. (1)

گفته ابو عون نیز در این باب، شاهد گویایی است: ابو عون، از مبلغان و سرداران بزرگ عباسی است که ابو مسلم وی را به سرداری 30 هزار تن، به جستجوی مروان بن محمد فرستاد و به نوشته «الأمامه والسیاسة» (2) همو بود که به کار مروان - آخرین خلیفه عباسی - در مصر پایان داد. باری نوشته اند زمانی که در جریان بیماری ابو عون، مهدی عباسی - پسر و جانشین منصور - به عیادت او رفت و ابو عون از وی درخواست کرد که از فرزندش - که رأی شیعه را در مورد خلافت قبول داشت - درگذرد و راضی شود، مهدی پاسخ داد: او به راه درست نمی رود و رأیش برخلاف رأی ماست. ابو عون گفت: ای امیرالمؤمنین، به خدا سوگند او بر همان راهی است که ما خود بر اساس آن قیام کردیم و مردم را به همان ترتیب دعوت کردیم. اگر اینک برای شما انصرافی از آن رأی حاصل شده، به ما هم امر کنید تا اطاعت کنیم. (3)

سخن گزنده ابو مسلم به منصور دوانقی را هم قبلا خواندیم که در نامه به وی /5

ص: 370

1- تاریخ الطبری، همان، 10 / 209 ؛ الکامل، ابن اثیر، همان، 5 / 536 ؛ تاریخ الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، 2 / 462 . البته پر روشن است که امثال نفس زکیه نیز در این زمینه حقی نداشتند و حق رهبری و امامت بر امت، تماما، از آن امام معصوم وقت، امام صادق علیه السلام، بود.

2- الامامه و السیاسة، ابن قتیبہ دینوری، همان، 129 - 131.

3- الامام الصادق و المذاهب الأربعة، اسد حیدر (دار الكتاب العربی، ط 2، بیروت 1390 ق- 1969 م) ج 1، جزء 2، ص 569؛ قاموس الرجال حاج شیخ محمد تقی شوشتری، همان، 373/5

نوشت: برادرت (= سفاح) خود را بدروغ عوض کسی جازد که ما در انتظار ظهور وی بودیم!⁽¹⁾

اگر خلفای عباسی، پس از قبضه قدرت سیاسی، دست به آن همه کشتارها و تصفیه های خونین زدند و کسانی چون نفس زکیه را از دم تیغ گذرانیدند و در این راه، حتی بر برخی از مهمترین یاران خویش نظیر ابوسلمه و ابومسلم نیز (که خلافت عباسیان، مرهون زحمات و خدمات آنان بود) رحم نکردند، همه و همه به علت همان حرفها، عهدها و پیمانهای دروغین و مصلحتی نخستین بود. ابوالفرج اصفهانی، اختفای نفس زکیه و تعقیب شدید وی از سوی سفاح و منصور را معلول این امر می داند که گردن آن در زیر بار بیعتی بود که در آغاز امر با نفس زکیه کرده

بودند.⁽²⁾

نتیجه ای که از مباحث فوق می گیریم، همان نکته ای است که در فصل هشتم کرار بر آن تأکید کردیم: سیاهپوشی عباسیان (همچون دیگر شعارها و داعیه های آنان) نه پدیده ای بدیع و تازه در تاریخ اسلام، بلکه تکرار و تقلید حساب شده از یک سنت شیعی (سیاهپوشی در سوگ شهیدان آل الله) بود که قدمت آن به بیش از یک قرن قبل از ظهور سیاه جامگان عباسی، یعنی به عصر پیامبر و پیشوایان نخستین شیعه، باز می گشت.

بنابراین، بر خلاف کسانی که سیاهپوشی عباسیان را دلیلی بر عدم مشروعیت سیاهپوشی در سوگ ائمه نور « می پندارند، باید گفت که این پدیده گذرای تاریخی (سیاهپوشی بنی عباس) - با توجه به ریشه ها و علل پیدایش آن به خود یکی از دلایل وجود این سیره (سیاهپوشی در عزای شهدای آل الله) در میان اهل بیت علیهم السلام می باشد. .

ص: 371

1- زندگانی سیاسی امام رضا، ص 41 و 117.

2- مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، همان، صص 233 - 234.

1. آفرینش و تاریخ (البدء و التاريخ)، مطهر بن طاهر مقدسی، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران 1352 ش.

2. آل بویه؛ نخستین سلسله قدرتمند شیعه...، علی اصغر فقیهی، بینا، طبع 3، 1366 ش.

3. الآیات البنات فی قمع البدع و الضلالات؛ من افاضات.. الشیخ محمد الحسین آل کاشف الغطاء النجفی، دار المرتضی، بیروت، الغبیری، بی تا.

4. آینه دار طلعت بار؛ سیری در زندگانی و افکار ادیب پیشاوری، علی ابوالحسنی (منذر)، چاپ و نشر بنیاد مستضعفان، تهران 1373 شمسی

الف

5. ابو مسلم سردار خراسان، دکتر غلامحسین یوسفی، شرکت سهامی کتابهای جیبی - با همکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین، طبع 2، تهران 1356 ش. 6. أتعاض الحنفاء، مقریزی، قاهره 1967 و 1971 و 1973 م. 7. اثبات الوصیه للامام علی بن ابی طالب، ابو الحسن مسعودی، دار الأضواء، طبع 2، بیروت 1409 - 1988 م.

8. الاحتجاج، ابو منصور احمد بن علی طبرسی، تعلیقات و ملاحظات: سید محمد باقر خراسان، دار النعمان، نجف 1386 ق - 1966 م.

9. احسن الجزاء فی اقامه العزاء علی سید الشهداء علی، حاج سید محمد رضا حسینی حائری «اعرجی فخام»، کتابفروشی داوری، قم 1399 ق.

ص: 373

10. اخبار الدوله العباسيه (وفيه اخبار العباس وولده)، مؤلف؟ (ظاهرا از نویسندگان قرن 3 هجری)، تحقیق: دکتر عبدالعزیز دوری و دکتر عبدالجبار مطلبی، دار الطلیعه للطباعه و النشر، بیروت 1971.
11. الاخبار الطوال، ابن قتیبہ دینوری، تحقیق: عبد المنعم عامر، افسست منشورات شریف رضی، قم 1409 ق - 1368 م. 12. اخبار غیبیه از مولی امیر المؤمنین، شیخ ذبیح الله محلاتی، کتابفروشی بوذرجمهری «مصطفوی»، تهران 1335 ش.
13. ادب الطف او شعراء الحسین، شهید سید جواد شتر، مؤسسه البلاغ - دار المرتضی، بیروت 1409 ق - 1988 م.
14. اربعین حسینیہ یا چهل حدیث حسینی، حاج میرزا محمد ارباب، انتشارات اسوه وابسته به سازمان اوقاف و امور خیریه، قم 1372 شمسی.
15. ارشاد الساری لشرح صحیح البخاری، احمد بن محمد قسطلانی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا
16. ارشاد العباد إلى استحباب لبس السواد علی سید الشهداء و الائمہ الامجاد علی، سید محمد جعفر طباطبائی حائری، تصحیح و تعلیق: حاج سید محمد رضا حسینی اعرجی (فخام)، مطبعه علمیه، قم 1404 ق.
17. ارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، شیخ مفید، دو جلد در یک مجلد، از سری مصنفات الشیخ المفید، چاپ کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، قم 1413 ق، ج 11.
18. ارشاد القلوب، شیخ ابو محمد حسن بن محمد دیلمی، منشورات شریف رضی، قم، بی تا.
19. اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، تصحیح: ذبیح الله صفا، تهران 1332 ش.
20. اسرار الشهاده (اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات)، فاضل در بندی، تهران 1264 ق.
21. اعلام الأعلام فیمن بویع بالخلافه قبل الاعلام، لسان الدین بن خطیب، نسخه خطی در دانشگاه قزوین، شهر فاس (مراکش).
22. اعیان الشیعہ، سید محسن امین، تحقیق و اخراج: سید حسن امین، قطع رحلی دارالتعارف للمطبوعات، بیروت 1403 ق - 1983 م.
23. اقبال الاعمال، رضی الدین سید بن طاووس، دار الکتب الإسلامیه، طبع 2، تهران 1390 تی - 1349 ش.

24. اقناع اللائم علی اقامه المآتم، سید محسن امین، مطبعه العرفان، صیدا 1344 ق.
25. الامام الصادق و المذاهب الأربعة، اسد حیدر، دار الكتاب العربی، طبع 2، بیروت 1390 ق - 1969 م.
26. الامامه و السیاسه، ابن قتیبه دینوری، مطبعه مصطفی محمد، مصر.
27. امالی، شیخ صدوق، با مقدمه شیخ حسین اعلمی، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، طبع 5، بیروت 1410 ق. 1990 م.
28. امالی، شیخ طوسی، با مقدمه سید محمد صادق بحر العلوم، مؤسسه الوفاء، بیروت 1401 ق.
29. الأنباء فی تاریخ الخلفاء، محمد بن علی بن محمد بن عمرانی، به اهتمام تقی بینش، دفتر نشر کتاب، مشهد 1363 ش.
30. انساب الأشراف، بلاذری، تحقیق: دکتر محمد حمید الله، دارالمعارف، طبع 3، قاهره.
31. اهل قلم (مجله)، صاحب امتیاز: عباسعلی مهدی اسفریزی، شماره 3 (خرداد و تیر 1374 شمسی) و 4 (مرداد 1374 ش).
32. ایضاح الفوائد فی شرح القواعد، طبع آیه الله سید محمود شاهرودی

ب

33. بحار الانوار، علامه مجلسی، تصحیح محمد باقر بهبودی، المكتبه الإسلامیه، تهران، صفر 1385 ق.
- * بحار الانوار، طبع کمپانی، قطع رحلی نیز مورد مراجعه و استفاده بوده است.
34. البدایه و النهایه، ابن کثیر دمشقی، تدقیق اصول و تحقیق: دکتر احمد ابو ملحم و دکتر علی نجیب عطوی، دار الکتب العلمیه، بیروت، ج 4 (طبع 1: 1405 ق - 1985) و 11 (ط 3: 1407-1987)
35. بر سستیغ نور؛ گوشه های از زندگی و وصیتنامه الهی - اخلاقی حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی (ره)، علی رفیعی (علاء مرودشتی)، کتابخانه عمومی حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی، قم 1373 ش.
36. البرهان فی تفسیر القرآن، سید هاشم بحرانی، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، طبع سوم، قم، بی تا.

37. برهان قاطع، محمد حسین تبریزی متخلص به برهان، تصحیح و اهتمام: محمد عباسی، مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر، تهران 1336 ش.
38. بشاره المصطفی صلی الله علیه و آله الشیعه المرتضی، عماد الدین طبری آملی، نجف 1383 ق.
39. بصائر الدرجات الكبرى فی فضائل آل محمد، ابو جعفر محمد بن حسن صفار، مقدمه و تعلیق و تصحیح: حاج میرزا محسن کوچه باغی، تبریز، رجب 1380 ق.
40. بیت الأحزان، حاج شیخ عباس قمی، مقدمه محمد صادق حمیدیا، مطبعه سیدالشهداء علی، قم، جمادی الأولى 1404 ق.
- ت
41. تاج العروس من جواهر القاموس، سید محمد مرتضی حسینی زبیدی، تحقیق: عبدالکریم غرباوی، دار الهدایه، بیروت 1386 ق - 1986 م.
42. تاج المصادر، أبو جعفر احمد مقرئ بیهقی.
43. تاریخ ابن خلدون، ضبط متن و وضع حواشی و فهراس: خلیل شحاده، دارالفکر للطباعه والنشر و التوزیع، طبع 2، 1408 ق - 1988 م.
- * ترجمه فارسی این کتاب (العبر، ابن خلدون، ترجمه عبدالمحمد آیتی، جلد اول و دوم و سوم، تهران 1363 - 1366 ش) نیز مورد مراجعه و استفاده بوده است.
44. تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، ج 6، بخش اول: نشر ناشر، تهران 1363 ش. 45. تاریخ الإسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، مکتبه النهضه المصریه، طبع لا، قاهره 1964 م. 46. تاریخ التمدن الاسلامی، جرجی زیدان، مطبعه الهلال، طبع 3، مصر 1924 م.
47. تاریخ الخلفاء، سیوطی، تحقیق: محمد محیی الدین عبد الحمید، مطبعه المدنی، طبع 3، قاهره 1383 ق - 1964 م.
48. تاریخ الدوله العربیه، جولوس ولهوزن، 1958 م (به واسطه: الشیعه والحاکمون، شیخ محمد جواد مغنیه).
49. تاریخ الطبری، چاپ لیدن 1897 م، افست شرکت انتشارات جهان، تهران، بیتا.
50. تاریخ النیاحه علی الأمام الشہید الحسین بن علی علی، سید صالح شهرستانی، مطبعه اتحاد، تهران 1393 ق.
51. تاریخ ایران بعد از اسلام، عبدالحسین زرین کوب، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، طبع 3 تهران 1362 ش.

52. تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، دارالکتاب العربی، بیروت.

53. تاریخ بلعمی، تصحیح محمد تقی بهار، انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ، تهران 1341 ش.

54. تاریخ تصوف در اسلام، دکتر قاسم غنی، انتشارات زوار، طبع دوم، تهران 1356 ش. 55. تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، ترجمه علی جواهر کلام، تهران 1333 ش. 56. تاریخ طبرستان، ابن اسفندیار، به کوشش عباس اقبال، تهران 1320 ش.

57. تاریخ فخری- در آداب ملکداری و دولتهای اسلامی، محمد بن علی بن طباطبا ابن طقطقا، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، طبع دوم، تهران 1360 ش.

* متن عربی این کتاب (الفخری، دار صادر، بیروت 1386 ق) نیز مورد مراجعه و استفاده بوده است.

58. تاریخ قم، حسن بن محمد قمی، تصحیح و تحشیه: سید جلال الدین تهرانی، مطبعه

مجلس، تهران 1313 ش.

59. تاریخ کربلا و حائر حسین، دکتر عبدالجواد کلیددار، ترجمه محمد صدر هاشمی، اصفهان 1337 ش.

60. تاریخ گیلان و دیلمستان، میر سید ظهیرالدین مرعشی، تصحیح: دکتر ستوده، بنیاد فرهنگ ایران - تهران.

61. تاریخنامه هرات یا تاریخنامه سیفی، سیف بن محمد یعقوب هروی، تصحیح: محمد زبیر صدیقی، کلکته 1943 م.

62. تاریخ الیعقوبی، دار صادر و دار بیروت للطباعه و النشر، بیروت 1379 ق - 1960 م.

63. تنمه المنتهی، حاج شیخ عباس قمی، تصحیح: علی محدث زاده، کتابفروشی مرکزی، طبع 2، تهران 1333 ش.

64. تجارب الأمم، مسکویه، تصحیح: ه. ف. آمد روز، مصر 1332 - 1334 ق.

65. تجارب السلف، هند و شاه صاحبی نخجوانی، با مقدمه و ملحقات: به اهتمام امیر سید حسن روضاتی، نشر نفائس مخطوطات اصفهان، 1402 ق - 1361 ش.

66. التحصین فی صفات العارفين من العزله و الخمول، ابن فهد حلی، تحقیق و نشر: مؤسسه الامام المهدي (عج)، قم 1406 ق.

- * این کتاب، همراه مثیرالأحزان ابن نما (که مشخصات آن خواهد آمد) چاپ شده است. 67. تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، مؤسسه اهل البيت عليهم السلام، بیروت 1401ق.
68. ترتیب کتاب العین للخلیل، إعداد و تقدیم و تعلیق: شیخ محمد حسن بکائی، مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، محرم 1414ق.
69. تراثنا (فصلنامه)، اعداد و نشر: مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث، سال 1، عدد 5، 1406ق.
70. تراجم رجال القرنین السادس و السابع المعروف باللیل علی الروضتین، حافظ ابوشامه مقدسی دمشقی، قاهره.
71. ترجمه الامام الحسن علیه السلام من تاریخ مدینه دمشق لأبن عساکر، تحقیق: شیخ محمد باقر محمودی، مؤسسه المحمودی للطباعة والنشر، بیروت 1400 ق- 1980 م.
72. تعزیه؛ هنر بومی پیشرو ایران، گرد آورنده: پتر چلکوسکی، ترجمه داود حاتمی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران 1367 ش.
73. تکمله تاریخ الطبری، همدانی، مطبعه کاتولیکیه، بیروت 1961م.
74. تکمله نجوم السماء فی أحوال العلماء، میرزا محمد مهدی لکهنوی کشمیری، با مقدمه آیه الله مرعشی نجفی، بصیرتی. قم، بی تا.
75. تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، آدم متز، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران 1362 ش.
76. التنبيه و الأشراف، مسعودی، تصحیح: عبدالله اسماعیل صاوی، المكتبة التاريخية، قاهره 1357 ق - 1938م.
77. تنقیح المقال فی علم الرجال، حاج شیخ عبدالله مامقانی، قطع رحلی در 3 مجلد.
78. تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، دارالکتب الاسلامیه، تهران 1390 ق.
- ج
79. جامع احادیث الشیعه، تحت اشراف آیه الله بروجردی، مطبعه علمیه، قم 1397 ق.
80. الجعفریات، محمد بن محمد اشعث، دو جلد در یک مجلد، 1370 ق.
81. جمهره اللغه، ابن درید، تحقیق و مقدمه دکتر رمزی منیر بعلبکی، دارالعلم للملایین، طبع 1، بیروت 1987م.

82. جواهر الکلام، شیخ محمد حسن اصفهانی، دار احیاء التراث العربی، طبع 7، بیروت 1981 م.

83. الجوهر الثمین فی سیر الملوک و السلاطین، ابن دقماق، تحقیق: محمد کمال الدین عزالدین علی، عالم الکتب، بیروت 1405 ق.

چ

84. چند مرثیه از شاعران پارسیگوی، به کوشش دکتر ابوالقاسم رادفر، مؤسسه انتشارات

امیر کبیر، تهران 1365 ش.

85. چهره درخشان قمر بنی هاشم، علی ربانی خلخالی، مؤسسه فرهنگی ثقلین، ط 1، قم 1374 ش.

ح

86. الحدائق الناضره فی أحكام العتره الطاهره، شیخ یوسف بحرانی، تحقیق و تعلیق و اشراف بر طبع: محمد تقی ایروانی، دار الکتب الإسلامیه، نجف 1379 ق.

87. حدیث کساء در کتب معتبره اهل سنت، سید مرتضی عسکری، ترجمه شیخ عزیز الله عطاردی.

88. حدیقه الشیعہ، مقدس اردبیلی، از انتشارات کتابخانه شمس، تهران، بی تا 89. حیاہ الامام الرضا، جعفر مرتضی عاملی، دار التبلیغ اسلامی، قم 1398 ق.

خ

90. خدنگ سخن از کمان خرد؛ بحثی در باب حکیم فردوسی و جایگاه تاریخی شاهنامه او، علی ابوالحسنی، مخطوط.

91. الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، تحقیق و نشر: مؤسسه الامام المهدی علیه السلام، مطبعه علمیه، قم، ذی حجه 1409 ق.

92. خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام، تحقیق: شیخ محمد باقر محمودی، بیروت.

د

93. دائره المعارف؛ قاموس علم لكل فن و مطلب، پطرس بستانی، دارالمعرفه، بیروت.

94. دارالسلام فیما يتعلق بالرؤیا و المنام، محدث نوری، تصحیح و تعلیق: سید مهدی لاجوردی و حاج سیدهاشم رسولی و میرزا محمد حسین دانش، انتشارات المعارف الاسلامیه طبع 3، قم، بی تا.

ص: 379

95. الدرجات الرفيعة في طبقات الشيعة، سيد علي خان مدني، مقدمه سيد محمد صادق بحرالعلوم، المكتبة الحيدريه، نجف 1381 ق.
96. دستور الوزراء، خوند مير، با تصحيح و مقدمه سعيد نفيسي، انتشارات اقبال، طبع 2، تهران 1355 ش.
097. دعائم الاسلام، قاضي ابوحنيفه نعمان بن محمد تميمي مغربي، تحقيق: آصف بن علي اصغر فيضي، دارالأضواء، بيروت 1411ق-1991م.
98. الدعاه الحسينيه تأليف آيه الله حاج شيخ محمد علي نخجواني قدس سره؛ به ضميمه فتاوى مراجع عاليقدر پيرامون عزادارى سيدالشهداء، ناشر: هيئت قمر بنى هاشم، قم، محرم 1406 ق.
99. دو قرن سكوت، عبدالحسين زرین کوب، طبع 6، تهران 1355 ش.
100. دول الاسلام، حافظ شمس الدين ذهبى، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بيروت 1405ق.
101. ديوان الادب، ابوابراهيم اسحاق بن ابراهيم فارابی
102. ديوان حسان بن ثابت، شرح و مقدمه استاد عبدا. مهنا، دارالكتب العلميه، بيروت 1406ق - 1986م.
103. ديوان حضرت امير، قطع جيبى، چاپ سنگى، بيتا.
- ذ
104. الذريعه إلى تصانيف الشيعة، شيخ آقا بزرگ تهراني، دارالأضواء، بيروت.
- ر
105. ربيع الأبرار و نصوص الأخبار، زمخشري، تحقيق: دكتور سليم نعيمى، منشورات شريف رضى، قم 1410ق.
106. رجال السيد بحرالعلوم المعروف بالفوائد الرجاليه، سيد محمد مهدي بحرالعلوم، تحقيق و تعليق: محمد صادق بحرالعلوم و حسين بحرالعلوم، منشورات مكتبه الصدوق، تهران 1363 ش.
107. رجال الطوسى، تحقيق و تعليق و مقدمه: سيد محمد صادق بحر العلوم، المكتبة الحيدريه، نجف 1381 ق.
108. رجال النجاشى، مكتبه الداورى، قم

109. رجعت از نظر شیعه، نجم الدین طوسی، قطع جیبی، بی تا، 1400 ق.

110. الرجعه بین العقل و القرآن، حسن طارمی، تعریب: عبدالکریم محمود، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران 1407 ق - 1986 م.

111. رجعت یا دولت کریمه خاندان وحی علیهم السلام، محمد خادمی شیرازی، ویرایش، علی اکبر مهدی پور، مؤسسه نشر و تبلیغ، 1406 ق - 1365 ش.

112. رحله ابن بطوطه، شرح و هوامش: طلال حرب، دارالکتب العلمیه، بیروت 1407 ق - 1987 م.

113. رسائل الهمدانی، بیروت 1890 م.

114. رساله شرح احوال و آثار ابن عمید، دکتر سید ضیاء الدین سجادی، شرکت انتشاراتی پاژنگ، تهران، زمستان 1366 ش.

115. روح الأسلام، سید امیرعلی هندی (به واسطه: زندگانی سیاسی امام رضا علیه السلام، جعفر مرتضی عاملی).

116. الروضه المختاره؛ شرح القوائد الهاشمیات لکمیت بن زید الاسدی، صالح علی صالح، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت 1392 ق - 1972 م.

117. الروضه من الکافی، کلینی، تصحیح و مقابله و تعلیق: علی اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیه، طبع 2، تهران 1389 ق - 1348 ش.

118. ریاحین الشریعه. شیخ ذبیح الله محلاتی، دار الکتب الاسلامیه، ط 4، تهران 1364 ش.

119. زاد المعاد، علامه مجلسی، چاپ سنگی 1321 ق، خط: مصطفی نجم آبادی.

120. زندگانی سیاسی امام رضا علی، جعفر مرتضی عاملی، ترجمه دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ناشر: کنگره جهانی حضرت رضا علیه الصلوه و السلام، تیر 1365 ش.

121. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری قدس سره، مرتضی انصاری، ناشر: حسینعلی نوبان، طبع سوم، تهران 1369 ش.

122. زندگانی مسلمانان در قرون وسطا، دکتر علی مظاهری، ترجمه مرتضی راوندی، سپهر، تهران.

123. زید شهید انتقامگر، محمد محمدی اشتهاردی، انتشارات علامه، طبع 2، قم 1353 ش.

124. زین الأخبار، عبدالحی گردیزی، تصحیح و تحشیه: عبدالحی حبیبی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.

س

125. السرائر، ابن ادریس، مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، 1410 ق.

126. سروش (مجله)، وابسته به سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران، شماره 166، سال 4، شنبه 8 آبان 1361 ش.

127. سفرنامه تاورنیه، ترجمه ابو تراب نوری (نظم الدوله)، با تجدید نظر کلی و تصحیح: دکتر حمید شیرانی، کتابفروشی تأیید اصفهان، طبع دوم، اصفهان 1366 ش.

128. سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار، حاج شیخ عباس قمی، انتشارات اسوه (وابسته به سازمان اوقاف و امور خیریه)، قم

129. السیاده العربیه و الشیعیه و الأسرالیات فی عهد بنی امیه، فان فلوتن، تعریب: دکتر حسن ابراهیم حسن و محمد زکی ابراهیم 130 . سید رضی مؤلف نهج البلاغه، علی دوانی، بنیاد نهج البلاغه، تهران، آبان 1359 ش. 131. سیرتنا و سنتنا سیره نبینا و سنته، علامه امینی، مطبعه الآداب، نجف 1384 ق.

132. السیره النبویه، ابن هشام، تحقیق و ضبط و شرح: مصطفی سقا و...، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

133. سیره پیشوایان؛ نگرشی بر زندگانی اجتماعی - سیاسی و فرهنگی امامان معصوم علی، مهدی پیشوایی، با مقدمه حاج شیخ جعفر سبحانی، مؤسسه تعلیماتی و تحقیقاتی امام صادق علی، قم، زمستان 1372 ش.

ش

134. شذرات الذهب فی أخبار من ذهب، ابن عماد حنبلی، دارالکتب العملیه، بیروت، بی تا.

135. شرایع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، محقق حلی، تحقیق و اخراج و تعلیق:

عبدالحسین محمد علی، دارالأضواء، طبع 2، بیروت 1403 ق - 1983 م.

ص: 382

- 136 . شرح مقامات حریری، شرشی، کتابخانه کشوری فرانسه مخطوط عربی، به نشانه 3942، ج 1، ظهر ورقه 47 م.
137. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، تحقیق: محمد ابو الفضل ابراهیم، داراحیاء التراث العربی، طبع 2، بیروت 1387 ق - 1967 م.
138. شرعه التسمیه حول حرمه تسمیه صاحب الأمر (عج) باسمه الاصلی فی زمان الغیبه، إعداد: رضا استادی، مؤسسه مهدی میرداماد، اصفهان 1409 ق.
- 139 . شفاء الصدور فی شرح زیاره العاشور، میرزا ابوالفضل تهرانی، بمبئی 1309 ق.
140. شهاب شریعت؛ درنگی در زندگی حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی ره، علی رفیعی «علاء مرودشتی»، طبع کتابخانه عمومی حضرت آیه الله العظمی مرعشی، قم 1373 ش.
141. الشیعه و الحاکمون، شیخ محمد جواد مغنیه، دار و مکتبه الهلال للطباعه و النشر، طبع 6، بیروت 1404 ق - 1984 م.

ص

- 142 . صبح الأعشی فی صناعه الأنشاء، أحمد بن علی قلقشندی، شرح و تعلیق و مقابله محمد حسین شمس الدین، دار الکتب العملیه، بیروت 1407 ق - 1987 م.
- 143 . الصحاح: تاج اللغه و صحاح العربیه، اسماعیل بن حماد جوهری، تحقیق: احمد عبدالغفور عطار، در العلم للملایین، طبع 4، بیروت 1990 م.
- 144 . صحنه های خونینی از تاریخ تشیع در افغانستان از 1250 تا 1320 ق، حسینعلی یزدانی «حاج کاظم»، ناشر: مؤلف، مشهد، پاییز 1370 ش.
145. صحیح البخاری، مقدمه أحمد محمد شاکر، در الجیل، بیروت، بیتا- 146، صحیح مسلم، مکتبه و مطبعه محمد علی صبیح و اولاده، مصر، ربیع الآخر 1334 ق.
- 147 . الصواعق المحرقه، ابن حجر عسقلانی، تخریج احادیث و تعلیق و مقدمه: عبدالوهاب عبد اللطیف، مکتبه القاہره، طبع 2، قاهره 1385 ق - 1965 م.

ط

148. طبقات اعلام الشیعه، شیخ آقا بزرگ تهرانی، دارالمرتضی للنشر، طبع 2، مشهد 1404 ق.
149. الطبقات الکبری، محمد بن سعد واقدی، دار بیروت للطباعه و النشر، بیروت 1376 ق - 1957 م.

ص: 383

* ترجمه فارسی این کتاب نیز به قلم محمود مهدوی دامغانی (تهران 1365 ش) مورد مراجعه و استفاده بوده است.

150. طلايه؛ ماهنامه فرهنگي - ادبي - سياسي - اجتماعي، صاحب امتياز: بنياد پانزده خرداد، سال اول، خرداد 1374 ش.

151. العباس بن الإمام أمير المؤمنين علي بن أبي طالب، عبد الرزاق موسوی مقرر، بينا، بيتا.

152. العبقري الحسان في أحوال مولينا صاحب الزمان عليه صلوات الله الملك السبحان، حاج شيخ علي اكبر نهاوندي، قطع رحلي، طبع سنگي، خط محمد علي حائري خراساني، 1365 ق.

153. عجائب المقدور في نوائب تيمور، ابوالعباس احمد بن عبدالله معروف به ابن عربشاه به واسطه: تاريخ اجتماعي ايران، مرتضى راوندي، ج 6، بخش اول).

154. العقد الفريد، ابن عبد ربه، شرح و ضبط و تصحيح: احمد امين و احمد زين و ابراهيم ابياري، دارالكتب العربي، بيروت 1403 ق.

ثلاث طبع ديگر اين كتاب (مصر 1283 ق) نیز مورد استفاده و مراجعه بوده است.

155. علل الشرايع، صدوق، مقدمه سيد محمد صادق بحر العلوم، المكتبه الحيدريه، طبع 2، نجف 1385 ق - 1966 م.

156. علماء معاصرین، واعظ خياباني، کتابفروشي اسلاميه، تهران، رمضان 1366 ق.

157. عوالم العلوم و المعارف و الأحوال، الامام علي بن ابي طالب عليه السلام، شيخ عبدالله بحراني اصفهاني، مستدرکات از: سيد محمد باقر موحد ابطحي، تحقيق و نشر: مؤسسه الامام المهدي عج - قم، رمضان 1413 ق.

158. عيون اخبار الرضا، شيخ صدوق، تصحيح و تذييل: سيد مهدي حسيني الاجوردي، ناشر: رضا مشهدی.

159. عيون الأخبار و فنون الآثار، عماد الدين ادريس قرشي، بيروت.

غ

160. الغدير في الكتاب و السنه و الأدب، علامه اميني، دارا الكتاب العربي، بيروت 1387 ق - 1967 م.

ص: 384

161. غریب الحدیث، ابو جعفر ابن جوزی، اخراج و تعلیق: دکتر عبدالمعطی امین قلجی دارالکتب العلمیه، بیروت 1405 ق - 1985

۴

162. غنچه ها می گریند، تهیه و تنظیم از خانه کودک - مشهد، ناشر: دفتر نشر الهادی، قم، بهار 1373 ش.

163. الغیبه، شیخ طوسی، تحقیق: شیخ عباد الله تهرانی و شیخ علی احمد ناصح، مؤسسه المعارف الإسلامیه، قم، شعبان 1411 ق.

ف

164. الفائق فی غریب الحدیث، جار الله زمخشری، تحقیق: علی محمد بجاوی و محمد ابوالفضل ابراهیم، دار الفکر للطباعه و النشر و التوزیع، طبع 3، 1399 ق - 1979 م.

165. فاطمه الزهراء علی بهجه قلب المصطفی، احمد رحمانی همدانی، نشر کوکب، تهران 1410 ق - 1369 ش.

166. فاطمه الزهرا تا من المهد الی اللحد، سید محمد کاظم قزوینی، نمایشگاه دائمی کتاب، تهران 1406 ق (افست طبع بیروت).

167. الفتوح، ابن اعثم کوفی، دائره المعارف العثمانیه، حیدر آباد دکن 1395 ق - 1975 م.

168. فرائد اللغه، لامنس یسوعی، بیروت 1889 م.

169. فرحه الغرق، عبدالکریم بن احمد بن طاووس، المطبعه الحیدریه، نجف.

170. الفروع من الکافی، کلینی، تصحیح و مقابله و تعلیق: علی اکبر غفاری، افست دار صعب و دار التعارف للمطبوعات، طبع 3، بیروت 1401 ق.

171. فروغ ابدیت، جعفر سبحانی، با تجدید نظر، اضافات و ویرایش، نشر دانش اسلامی، قم، بی تا، ج 2.

172. فرهنگ اشعار حافظ، دکتر احمد علی رجائی بخارایی، انتشارات علمی، طبع دوم با اضافات، تهران، زمستان 1364 ش.

173. فرهنگ البسه مسلمانان، دزی، ترجمه دکتر حسینعلی هروی، انتشارات دانشگاه تهران، 1345 ش - 1966 م. با مشخصات اصلی زیر:

Dozy.R.P.A: Dictionnaire dé taillé des noms des ve'tements chez les Arabes

174. فصلنامه مطالعات تاریخی، صاحب امتیاز و مدیر مسئول: دکتر محمد کاظم خواجهویان، معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، سال 1، ش 1، مقاله دکتر مریم میراحمدی: «رنگ در تاریخ ایران».

ص: 385

175. الفصول المهمه فى معرفه احوال الأئمه ط ، ابن صباغ مالکى، با مقدمه استاد توفيق الفکيکى، مطبعه العدل فى النجف، افست منشورات الأعلمی، تهران، بیتا.

176. فضائل الأشراف، طبع نجف.

177. فقه اللغه و سير العربيه، ابو منصور اسماعيل ثعالبي نيشابورى، توزيع: دارالباز للنشر و التوزيع، عباس احمد الباز، مکه.

178. فقيه من لا يحضره الفقيه (از سرى : موسوعه الكتب الأربعة فى أحاديث النبى و العتره)، شيخ طوسى، مقدمه و تصحيح و تعليق: محمد جعفر شمس الدين، دار التعارف للمطبوعات، بيروت 1411ق.

179. فوات الوفيات و الذيل عليها، محمد بن شاکر کتبى، تحقيق: دکتر احسان عباس، دارصادر، بيروت 1973م.

ق

180. قاموس الرجال فى تحقيق رواه الشيعة و محدثيهم، حاج شيخ محمد تقى شوشترى، مركز نشر كتاب، تهران 1340 ش.

181. قره العين فى اخذ ثار الحسين ، ابو عبدالله عبدالله بن محمد.

* اين كتاب در پايان كتاب نور العين فى مشهد الحسين « (ابو اسحاق اسفراينى، مصر 1300 ق) چاپ شده است.

182. قيصر نامه، اديب پيشاورى، خط: عبرت نائينى، نسخه خطى شماره 13768 كتابخانه مجلس شورى اى (بهارستان - تهران).

183. قيام و انقلاب مهدي (عج) از دیدگاه فلسفه تاريخ، به ضميمه شهيد، مرتضى مطهرى، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، تابستان 1363 ش.

ک

184. کامل الزيارات، جعفر بن قولويه، تصحيح و تعليق: علامه امينى، مطبعه مرتضويه،

نجف 1356 ق. 185. الكامل فى التاريخ، ابن اثير، دارالصادر، بيروت 1399 ق. 186. الكامل فى التاريخ، ابن اثير، ترجمه عباس خليلى، تهران، بیتا.

187. كتاب العين، ابو عبدالرحمن خليل بن احمد فراهيدى، تحقيق: دکتر مهدى مخزومى و دکتر ابراهيم سامرانى، افست منشورات دار الهجره، قم 1405ق.

ص: 386

- 188 . کتاب المحبر، ابو جعفر محمد بن حبيب بن أمیه بن عمرو هاشمی بغدادی ، روایت ابوسعید حسن بن حسین شکرى، تصحيح دكتوره ایلزه لیختن شتیتز، دار الآفاق الجدیده، بیروت، بیتا.
- 189 . کتاب المحن، ابو العرب محمد بن احمد بن تمیم تمیمی، تحقیق: دکتر یحیی وهیب جبوری، دارالمغرب الاسلامی، طبع 2، بیروت 1408ق - 1988م.
- 190 . کتاب الوزراء، هلال صابی، تصحيح: احمد فراح، قاهره 1958 م.
- 191 . کتاب سلیم بن قیس الهلالی، تحقیق: شیخ محمد باقر انصاری زنجانی، نشر الهادی، قم 1415 ق - 1373 ش.
- 192 . کشف المحجبه لثمره المهجه، سید رضی الدین علی بن طاووس، دار المرتضی، بیروت 1412ق - 1991م.
- 193 . کشف المحجوب، هجویری، تصحيح: و. ژوکوفسکی، با مقدمه قاسم انصاری، کتابخانه طهوری، طبع 2، تهران 1371 ش.
- 194 . کرامات صالحین، حاج شیخ محمد شریف رازی، مؤسسه نشر و مطبوعات حاذق، قم، اردیبهشت 1374 ش.
- 195 . کلیات تاریخ... ه. ج. ولز، با تجدیدنظر ریموند پوستگیت، ترجمه مسعود رجب نیا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران 1351 ش.
- 196 . کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق، تصحيح و تعليق: علی أكبر غفاری، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، محرم 1405ق - مهر 1363 ش.
- 197 . الکنی والألقاب، حاج شیخ عباس قمی، المطبعه الحیدریه، نجف 1376 ق - 1956م.

گ

- 198 . گزیده مقالات تحقیقی، و. و. بارتولد، ترجمه کریم کشاورز، تهران 1358 ش.
- 199 . گلچرخ (ضمیمه روزنامه اطلاعات)، زیر نظر سید علی موسوی گرمارودی، سه شنبه 30 اردیبهشت 1365 ش.
- 200 . گنجینه آثار قم، عباس فیض، قم 1349 ش، ج 1. 201. گنجینه دانشمندان، حاج شیخ محمد شریف رازی، قم، بهار 1354 ش.

ل

- 202 . لسان العرب، ابن منظور، نسقه و علق علیه و وضع فهارسه: علی شیرى، دار احیاء التراث العربی، بیروت 1408ق - 1988م.

203. لغتنامه دهخدا، زیر نظر دکتر معین، تهران 1330 ش.

م

204. المآثر والآثار، به کوشش ایرج افشار، انتشارات اساطیر، تهران 1363 ش.

205. المبسوط فی فقه الإمامیه، شیخ طوسی، تصحیح و تعلیق: محمد باقر محمودی، المكتبة المرتضویه، بی تا.

206. مثير الاحزان، ابن نما، تحقیق و نشر: مؤسسه الامام المهدي (عج)، قم 1406 ق.

207. المجالس الفاخره فی مآتم العتره الطاهره، عبدالحسین شرف الدین موسوی، مقدمه سید محمد بحر العلوم، مطبعه النعمان، نجف 1386 ق.

208. مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری، کتابفروشی اسلامیة، تهران، 1376 ق.

209. مجمع البحرين، طریحی، اعداد بناء علی الحرف الأول من الكلمه و ما بعده... محمود عادل، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران 1367 ش.

210. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، حافظ نورالدین علی بن ابی بکر هیشمی، تحریر: عراقی و ابن حجر، دار الكتاب العربی، طبع 2، بیروت 1402.

211. مجمع الفرس، محمد قاسم کاشانی متخلص به شروری، به کوشش دبیر سیاقی، کتابفروشی علی اکبر علمی، تهران 1340 ش.

212. مجمل التواریخ و القصص، تصحیح: محمد تقی بهار، تهران 1318 ش.

213. المحاسن، برقی، تصحیح و تعلیق: محدث ارموی، ناشر: دارالکتب الاسلامیه، طبع 2، قم - صفائیه - بیگدلی

214. المحاسن و المساوی، بیهقی، چاپ صادر، مصر.

215. محاضرات الأدباء، راغب اصفهانی، بیروت.

216. المحيط فی اللغة، صاحب بن عباد، تحقیق: شیخ محمد حسن آل یاسین، عالم الکتب، بیروت 1414 ق - 1994 م.

217. مختار الصحاح، محمد بن ابی بکر بن عبدالقادر رازی، دارالکتب العربی، بیروت. 1967

218. مدینه المعاجز، سیدهاشم بحرانی، قطع رحلی، چاپ سنگی، افست مکتبه محمودی، تهران، بی تا.

219. مرآه الجنان، عبد الله بن اسعد یافعی، حیدرآباد دکن 1338 ق.

- 220 - مرآة العقول في شرح اخبار آل الرسول عليهم السلام، علامه مجلسي، دارالكتب الاسلاميه تهران 1407ق - 1366 ش.
221. مروج الذهب و معادن الجوهر، مسعودي، دارالاندلس، بيروت.
222. المستدرک على الصحيحين للحاكم النيسابوري وبذيله: التلخيص للحافظ الذهبي، دارالمعرفه، بيروت.
223. مستدرک الوسائل، محدث نوري، تحقيق: مؤسسه آل البيت على الأحياء التراث،
- طبع 3، بيروت 1411 قى - 1991م. 224. مسند الأمام رضا، جمعه و رتبه: الشيخ عزيز الله العطاردى، المؤتمر العالمى للأمام الرضا لا، الجزء الأول.
- 225، مسند احمد بن حنبل، طبع جديد مصحح، مؤسسه التاريخ العربى، دار احياء التراث العربى، بيروت 1412ق- 1991م.
226. مصباح المتهجد، شيخ طوسى، نشر و تصحيح و مقابله اسماعيل انصارى زنجانى، بينا، بى تا.
227. مصيبتنامه منسوب به علامه مجلسي، نسخه خطى كتابخانه مجلس شوراي بهارستان ايران، تهران، شماره 3059 (8)
228. المعارف، ابن قتيبه دينورى، مصر 1300 ق.
229. معارف الرجال، شيخ محمد حرز الدين، افسست كتابخانه آيه الله العظمى مرعشى نجفى، قم 1405ق.
230. معانى الأخبار، شيخ صدوق، تصحيح: على اكبر غفارى، دارالمعرفه، بيروت 1399ق. 231. معجم البلدان، ياقوت حموى، چاپ لايبزيك آلمان 1873م.
232. معجم رجال الحديث، حاج سيد ابوالقاسم خوئى، منشورات مدينه العلم - آيه الله العظمى خوئى، طبع 3، قم، بى تا.
233. معجم الشعراء، أبو عبيد الله مرزبانى، دار احياء الكتب العربيه، مصر 1960م.
234. المعجم الكبير، طبرانى، تحقيق و تخريج احاديث: حمدى عبدالمجيد سلفى داراحياء التراث العربى.
235. معجم مقائيس اللغه، ابو حسيين احمد بن فارس بن زكريا، تحقيق و ضبط: عبدالسلام محمد هارون، دار احياء الكتب العربيه، قاهره 1368ق.

236. مفاتيح الجنان، حاج شيخ عباس قمى، بخش مربوط به زيارت عاشورا.

237. مفاتيح العلوم، خوارزمى، ترجمه حسين خديوجم، تهران 1363 ش.

238 - مقاتل الطالبين، ابوالفرج اصفهاني، شرح و تحقيق: سيد احمد صقر، دارالمعرفه بيروت.

239. مقتل الامام اميرالمؤمنين على بن ابى طالب، ابو بكر عبدالله بن محمد بن عبيد معروف به ابن أبى الدنيا، مقدمه و تحقيق: شيخ محمد باقر محمودى، چاپ وزارت ارشاد اسلامى ايران، تهران 1411ق- 1990م.

240. مقتل الحسين ومصراع اهل بيته و أصحابه فى كربلا، المشهور بمقتل ابى مخنف، منشورات شريف رضى، طبع 2، قم 1362 ش.

241. مقدمه تاريخ ابن خلدون، ضبط متن و وضع حواشى و فهارس: خليل شحاده، دارالفكر للطباعة والنشر و التوزيع، طبع 2، بيروت 1408 ق - 1988م.

242. مكارم الاخلاق، رضى الدين ابونصر حسن بن فضل طبرسى، منشورات شريف رضى، طبع دوم، قم 1408 ق.

243. الملاحم والفتن فى ظهور الغائب المنتظر عجل الله فرجه، سيد بن طاووس، منشورات الرضى، طبع 5، قم 1398 ق - 1978م.

244. الملاحم والفتن، سيد بن طاووس، ترجمه محمدجواد نجفى، كتابفروشى اسلاميه، تهران، بيتا.

245. الملل و النحل، عبدالكريم شهرستاني، تصحيح و تعليق: احمد فهمى محمد، دارالكتب العلميه، بيروت 1410ق- 1990م.

246. الملهوف على قتلى الطفوف (مشهور به لهوف)، سيد بن طاووس، مطبعه العرفان، صيدا 1329 ق.

247. مناقب آل بي طالب عليهم السلام، ابن شهر آشوب، دارالأضواء، بيروت، بي تا.

248. المنتخب للطريحي فى جمع المراثى و الخطب المشتهر بالفخرى، شيخ فخرالدين طريحي نجفى، مؤسسه الأعلمى للمطبوعات، طبع مصحح، بيروت 1412 ق - 1992م.

249. المنتظم فى تاريخ الملوك و الأمم، ابن جوزى، 7 جلد، دائره المعارف العثمانيه، حيدرآباد دكن، 1357 - 1379ق/1938 - 1941م.

ص: 390

250. المنجد فى اللغة، دارالمشرق (المطبعة الكاثوليكية)، بيروت، ط 20، 1986.

251. المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الآثار المعروف بالخطط المقرئيه، مقرئى، مكتبه الثقافه الدينيه، طبع دوم، قاهره 1987م. انا

ن

252. ناسخ التوارىخ؛ زندگانى امام سجاد، مؤسسه چاپ و انتشارات اميركبير، تهران 1341ش.

253. نجاه الأمه فى اقامه العزاء على الحسين و الأئمه عليهم السلام، حاج سيد محمد رضا حسيني حائرى «أعرجى فخام»، قم 1413ق - 1371ش.

254. النجوم الزاهره فى ملوك مصر و قاهره، أبو المحاسن بردى اتابكى، افست دار الكتب مصر.

255. نخبه الحكايات، حاج ميرزا سيد مهدي خان مفاخر الدوله، كتافروشى علمى، قم 1346ش.

256. نشر دانش (مجله)، نشریه مرکز نشر دانشگاهی، مدير مسئول و سردبیر: نصرالله پورجوادی، سال 13، ش 5، مرداد شهريور 1372ش.

257. نشوار المحاضره، قاضى ابو على محسن بن على تنوخى، تحقيق: عبودشالچى، بيروت 1391ق.

258. نفس المهموم، حاج شيخ عباس قمى، ترجمه حاج ميرزا ابوالحسن شعرانى، كتافروشى علميه اسلاميه، تهران، محرم 1373ق.

259. نقض؛ معروف به بعض مثالب النواصب فى نقض «بعض فضائح الروافض»، شيخ عبد الجليل قزوینى رازى، تصحيح: محدث ارموى، انجمن آثار ملی، تهران، اسفند 1358ش.

260. نکت الهميان، صفدى (به واسطه: آل بويه....، على اصغر فقيهى).

261. نوائب الدهور فى علائم الظهور، حاج سيد حسن مير جهانى، مكتبه الصدر، تهران.

262. نورالعین فى مشهد الحسين عليه السلام، ابو اسحاق اسفراينى، مصر 1300ق.

263. النهايه فى غريب الحديث و الأثر، ابن اثير، تحقيق: محمود محمد طناخى و طاهر احمد زاوى، افست مؤسسه مطبوعاتى اسماعيليان، طبع 4، قم 1364ش.

264. نهج البلاغه، چاپ دكتور صبحى صالح، بيروت 1387ق.

ص: 391

265. الوافی، فیض کاشانی، منشورات مکتبه الامام امیرالمؤمنین علیه السلام العامه، اصفهان 1406 ق.

266. وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، شیخ حر عاملی، تحقیق: شیخ عبدالرحیم ربانی شیرازی، دار احیاء التراث العربی، طبع پنجم، بیروت 1403 - 1983 م.

267. وسیله المعاد فی شرح نجاه العباد، حاج سید اسماعیل عقیلی نوری، تهران 1324 ق. 268. وسیله المعصومیه.. بیوک آقا واعظ تبریزی، قطع جیبی، بینا، 1371 ق. 269. الفخری، ابن طقطقا، دار صادر، بیروت 1386 ق.

270. وقعه صفین، نصر بن مزاحم منقری، تحقیق و شرح: عبدالسلام محمد هارون، مطبعه المدنی، طبع 2، مصر 1382 ق.

ه

271. هدایه الأنام فی شرح شرایع الاسلام، شیخ محمد حسین کاظمینی (محقق کاظمی)، نجف 1330 ق.

272. هدیه العباد در شرح حال صاحب بن عباد، شیخ عباسعلی ادیب اصفهانی، بینا، اصفهان 1385 - 1386 ق.

ی

273. یادداشتهایی در زمینه فرهنگ و تاریخ، دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارات سخن،

تهران، 1371 ش.

274. یادنامه علامه شریف رضی (هزاره شریف رضی)، به اهتمام سید ابراهیم سید علوی، مجموعه مقالات، بنیاد نهج البلاغه، تهران، تیر 1366 ش.

275. یتیمه الدهر فی محاسن أهل العصر، ثعالبی، مطبعه حنفیه، دمشق 1282 ق.

* چاپ دیگر این کتاب (تحقیق: محمد محیی الدین عبد الحمید، دارالفکر للطباعه و النشر و التوزیع، طبع 2، 1392 - 1973 م) نیز مورد مراجعه و استفاده بوده است.

ص: 392

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر/ 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

